تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

موعود شناسى و پاسخ به شبهات موعود شناسى و پاسخ به شبهات

على اصغر رضوانى

## پيشگفتار

بحث مهدويت از بحث هاى ريشه دار اسلام، به ويژه مذهب اثنى عشرى است. اين بحث كه نشان دهنده عظمت اسلام و بقا و جاودانگى احكام آن است، نه تنهاى در اسلام كه در همه اديان مطرح شده و مسئله نجات و منجى از مسائل اساسى اديان در طرح آرمان هاى دينى بوده است. البته در اديان غير الهى و فرق و مكاتب غير دينى نيز، اين مقوله تحت عنوان موعود، با معرفى منجى و نشان دادن ابعاد جامعه آرمانى موعود رخ نموده است.

بحث موعود از ريشه دارترين بحث ها در طول تاريخ زندگى بشر بوده است، به طورى كه كتب مقدس و مذهبى اديان و نيز آثار قبل و بعد از اسلام به وضوح بر اصالت آن شهادت داده اند و بالاتر اينكه اگر در طول تاريخ، شبهاتى پيرامون آن مطرح شده، خود نشان دهنده ترسيخ اين مسئله در بين جوامع مختلف بوده است. تمامى اديان و مكاتب، اقدام به ترسيم ابعاد و شاخصه هاى اين مسئله نموده اند؛ ولى در بيان و توضيح ابعاد مختلف موعود، بحث كامل صورت نگرفته و هر يك از زاويه خاصى به آن نگريسته اند؛ وليكن قدر مشترك تمام ديدگاه ها، شهادت به ظهور نيك مردى دارد كه جامعه پوسيده را به حيات طيبه مى خواند و ابر ظلم و جهالت را كنار زده تا خورشيد علم و معرفت و عدل و احسان و در يك كلمه تمامى حقيقت آشكار شود و مردم در پرتو نور فروزان آن به تعادل و رشد و لقاى پروردگار نايل آيند و زمين و زمان به تعادل و قوام دست يابد.

علماى اسلام با عنايت به چشمه لايزال وحى و كلام جاويد معصومين عليهم‌السلام تعريف جامعى از موعود و منجى و جامعه موعود و بيان اوصاف و شمايل آن قطب عالم امكان، ارائه كرده و با توجه با اسناد نقلى، تاريخى و گاه عقلى، معارف مهدويت را تبيين كرده اند و در طول تاريخ به سوالاتى پيرامون موعود جواب داده و تاكنون با تحرير كتب و رسالات و مقالات متعدد، جهت تنوير افكار امت اسلام اقدامات لازم را انجام داده اند. با اين حال، مسائلى هست كه علت و مبناى تدوين اين كتاب شده كه در زير به آن اشاره مى شود.

1- در طول تاريخ اسلام سؤالات و شبهات مختلفى درباره ى مهدويت مطرح شده و علماى اسلام در قالبهاى مختلف به آن جواب داده اند وليكن جواب ها قبل از اينكه عقلى باشد، عمدتا نقلى يا تاريخى بوده است.

بر اين اساس كتب حديثى و تا حدودى تاريخى به منظور تبيين حقايق مهدويت تدوين گرديده است كه از كتب حديثى مى توان به كتاب «الغيبة» شيخ طوسى و كتاب «كمال الدين» شيخ صدوق و از متاخرين به كتاب «المهدى» سيد صدر الدين صدر و «نجم الثاقب» محدث نورى و از كتب تاريخى مى توان به «موسوعة الامام المهدى» سيد محمد صدر اشاره كرد.

2- از آنجا كه در عصر حاضر، شبهات مطرح شده بيشتر جنبه كلامى دارد بديهى است كه جواب به آنها مى طلبد كه مباحث با دلايل عقلى همراه باشد و سپس با استفاده از دلايل تاريخى و نقلى مسأله مهدويت به صورت شفاف بيان شود.

3- البته عده اى در مقابل شبهات، اقدام به دادن جواب عقلى و كلامى و پاسخى جامع و كلامى نموده اند كه خلا مذكور را تا حدى پر مى كند، ولى اين كتابها نيز فاقد تمامى شبحات عصر حاضر مى باشد كه در اين زمينه مى توان به كتاب ارزشمند «بحث حول المهدى» تاليف متفكر بزرگ شهيد سيد محمد باقر صدر اشاره كرد كه در عين اختصار، مباحث كلامى متقن و مطلوبى را در بر دارد.

4- بديهى است كه دشمنان اسلام در تهاجم فرهنگى از نقاط ضعف شروع مى كنند و در بحث مهدويت سعى دارند از ناحيه اى به اين بحث ضربه بزنند كه خاكريزهاى ما در آن نقطه محكم نيست و از آنجا كه بعد از انقلاب اسلامى حملات دشمن به ساحت مقدس اسلام بالا خص بحث مهدويت بيشتر شده، بر علما و اهل قلم فرض است كه تلاش خود را در جهت تقويت بنيه هاى دينى بيش از هر زمان ديگر توسعه داده تا در مقابل يورش كلامى دشمن بتوانند از طريق بحث هاى عقلى و كلامى جواب دندان شكنى به آنها بدهند.

طرح حاضر بر اين اساس شكل گرفته و در آن سعى شده كه مباحث مهدويت به صورت ريشه اى با دلايل نقلى، عقلى و تاريخى مورد نقد و بررسى قرار گيرد و تمامى دلايل و شبهات دشمن را كه سعى دارد از آن ناحيه هويت بحث را تضعيف كند، مخدوش نمايد.

ويژگى طرح حاضر، بررسى مسائل مهدويت از ديدگاه كلامى است و سعى شده اصول اساسى اين بحث به صورت شفاف با دلايل مختلف به ويژه دليل عقلى، ارائه و قلمرو بحث طورى ترسيم شود كه زمينه تمامى شبهات پيرامون مهدويت، از بين برود.

البته براى سهولت دسترسى به مباحث و استفاده اهل علم و عموم از اين مباحث، به صورت سؤال و پاسخ مطرح شده تا ره توشه اى براى كسانى كه درصدد پاسخ به سؤالات در زمينه مهدويت ند باشد.

اميد است اين حركت مورد توجه امام زمان عليه‌السلام قرار گرفته و براى جويندگان حق و حقيقت سودمند باشد. از همه علما و انديشمندان مى خواهم تا كاستى ها را بر من ببخشايند و عيوب اين نوشتار را متذكر شوند. در پايان از كليه كسانى كه با اينجانب همكارى داشته و در آماده شدن اين كتاب مرا يارى كرده اند خصوصا حضرت حجة الاسلام و المسلمين حسين احمدى مسئول انتشارات مسجد مقدس جمكران كه در مراحل مختلف مشوق اين جانب بودند، كمال تشكر را دارم و پاداش همه آنان را از خداوند متعال خواستارم.

على اصغر رضوانى كاشانى

شب بيست و سوم رمضان المبارك 1425

# شك و شبهه:

## 1.آيا ايجاد شك و شبهه در مسائل اعتقادى صحيح است؟

مسلما آنچه در ابتدا به نظر مى رسد اين است كه شك در دين، بد بوده و نشانه سياهى قلب است؛ زيرا هدف اين است كه انسان به يقين برسد. ايمان بايستى تواءم با يقين باشد ولى شك و شبهه در جايى كه دالان و معبر خوبى براى رسيدن به ايمان و يقين باشد پسنديده است. ايمان چيزى است كه انسان بايد به آن دسترسى پيدا كند، اما اين ايمان از همان ابتدا در انسان وجود ندارد، زيرا تا شك نكند به يقين نمى رسد. قرآن مى خواهد كه در اعتقادات وراثتى انسان شك ايجاد كند تا او را به يقين برساند. لذا مى فرمايد: (كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ) (1)؛ «آيا بايست آنها تابع پدران باشند در صورتى كه آنها بى عقل و نادان بودند»

شهيد مطهرى مى فرمايد: «... اگر اين تشكيكات وارد جامعه نشود خطر است. اگر وارد نشود كم كم مردم آن حالت دينى شان رو به تحجر، و نه تحجر كه رو به عفونت مى رود. درست مثل آب كاملا صافى كه آن را در حوض قرار مى دهيم و اگر مدتى بماند مى گندد. اگر در مردم يك حالت آرامشى باشد و بر معتقدات دين و مذهبى تازيانه شك نخورد در آن صورت عوام پيشتاز آن معتقدات مى شوند. وقتى عوام پيشتاز بشوند دائم از خودشان چيزى مى سازند...». (2)

ولى برخى شك ها نوعى بيمارى است، مانند وسوسه، شك كثيرالشك در نماز، وضو و ساير عبادات و طهارت و نجاست. اين گونه شك ها و شبهه ها نوعى بيمارى و مرض است. زياد شك كردن نوعى بيمارى است.

## 2. آيا خداوند ضمانت كرده شخص حقيقت جو را به حقيقت برساند؟

انسانها در دوران زندگى خود معمولا از نظر شك و شبهه دچار بحران مى شوند، اينجاست كه انسان وضع حساسى پيدا مى كند، مخصوصا هنگامى كه با مجموعه اى از افكار و عقايد و آراى مخالف محيط خود و گاهى نيز با تبليغات از راه هاى گوناگون مواجه گردد. لذا اگر واقعا حقيقت جو باشد خداوند او را راهنمايى خواهد كرد. خداوند متعال مى فرمايد: (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) (3)؛ «و كسانى كه در راه ما جهاد و كوشش كنند البته ما آنها راه به راه هايمان هدايت خواهيم كرد.»

ولى اين بدان معنا نيست كه علما و دانشمندان هيچ وظيفه اى نداند، بلكه وظيفه سنگينى بر دوش آنان است و بايد به هر نحو ممكن توجيه گر عقلايى شك ها و شبهه ها باشند تا مردم خصوصا نسل جوان به سر منزل يقين برسند.

## 3. وظيفه ما در برابر شبهات چيست؟

برخى معتقدند انسان در هر سن و معلوماتى كه باشد بى هيچ قيد و شرطى مى تواند به هر سخنى گوش فرا دهد. اينان به آيه شريفه: (الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) (4)؛ تمسك ميكنند. در صورتى كه آيه شريفه در مورد انديشمندان و صاحب نظرانى است كه قدرت و توان تشخيص ‍»قول احسن» را دارند نه هر كسى در هر سن و سال و سطحى از معلومات ميتواند اين چنين باشد. چنان كه در ادامه آيه ى شريفه مى فرمايد: (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ) (5)؛ «آنان كسانى اند كه خدا هدايتشان كرده و آنان خردمندان و صاحبان مغز و عقل اند.»

بنابراين تا وقتى كه انسان اعتقادهايش را از منابع موثق و معتبر محكم نكرده و قدرت پاسخگويى به شبهات را ندارد، نبايد در اين وادى قدم بگذارد. انسان بايد زمان شناس باشد، براى حال و آينده اش برنامه ريزى كند؛ نه اينكه بنشيند و هنگامى كه با شبهات بنيان كن و تبليغات مسموم روبه رو شد به فكر چاره اى، بيفتد بلكه مانند واكسنى كه براى پيشگيرى امراض به كودكان تزريق مى كنند ما نيز با طرح شبهات و جواب آنها به طور فشرده اطلاعى از آنها داشته باشيم تا هنگام مواجه با مخالفان خود را نباخته و توان جواب گويى را داشته باشيم.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «العالم بزمانه لا تهجم عليه اللوابس» (6)؛ «كسى كه زمان شناس است شبهات بر او هجوم نخواهد آورد.»

امام على صحيح فرمود: «من عرف الايام لم يغفل عن الاستعداد» (7)؛ «هر كسى كه روزگار خود را شناخته و زمان شناس باشد از آمادگى غافل نخواهد شد.»

# آثار بحث از مهدويت

## 4. چه آثار و فوايدى بر بحث از مهدويت در اين زمان مترتب است؟

برخى بر اين گمان اند كه طرح و بررسى موضوع مهدويت در اين زمان امرى بى فايده است، زيرا اين موضوع مربوط به آينده ى بشريت است و آينده و اتفاقات آن امرى است مجمل و مبهم، اما آنچه وظيفه ى ماست اينكه به تكاليف خود در عصر و زمان خود عمل كنيم زيرا هر عصر و زمانى مقتضيات خود را مى طلبد... (8).

پاسخ: بحث از مهدويت در اين عصر و زمان آثار و فوايدى دارد كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- آرمان قيام و انقلاب مهدى عليه‌السلام يك فلسفه بزرگ اجتماعى، اسلامى است. اين آرمان بزرگ گذشته از اينكه الهام بخش ايده و راه گشاى به سوى آينده است، آينه بسيار مناسبى است براى شناخت آرمان هاى اسلامى. (9)

2- نويد به برپايى حكومتى جهانى و اسلامى اركان و عناصر مختلفى دارد كه برخى فلسفى و جهانى است و جزئى از جهان بينى اسلامى است، و برخى فرهنگى و تربيتى است، برخى سياسى است و برخى اقتصادى و برخى اجتماعى است. و برخى انسانى يا انسانى، طبيعى مى باشد. (10)

انسان ميتواند با الگو پذيرى از برنامه هاى جامع و فراگير حضرت در عصر ظهور به آرمان هاى واقعى اسلام نزديك شود.

3- در طول تاريخ و در سطح جهان، انقلاب هاى گوناگونى از قبيل فرهنگى، سياسى، اجتماعى و... صورت گرفته است، ولى اكثر اين انقلابها يا در شروع موفق نبوده و يا اينكه در مواجهه با مشكلات فراوان و مقابله با دشمنان خود نتوانسته است دوام بياورد... و تنها نگاه سبزى كه شيعه به مهدويت دارد مى تواند با ايجاد روحيه اميد در جامعه، مردم را از نااميدى و ياءس برهاند. شيعه معتقد به امام زمانى زنده و حاضر و ناظر بر اعمال خود است كه او را در مواقع حساس كمك كار خواهد بود. اين اعتقاد از جهت روان شناسى آثار عميقى را در روحيه شيعيان خواهد گذاشت.

4- از آن جهت كه وقت تشكيل حكومت امام زمان عليه‌السلام مشخص نيست و هر لحظه ميتواند زمان ظهور باشد، لذا وظيفه داريم كه نظرى به مباحث مهدويت و ظهور كرده و خصوصيات عصر ظهور و وظايف خود در آن عصر را بدانيم.

5- رسيدن به حكومت جهانى توحيدى در عصر ظهور، شرايطى دارد كه برخى از آنها به دست خود بشر حاصل مى گردد، از آن جمله رسيدن بشر به تكامل همه جانبه و رسيدن به مستواى عالى فكرى است. لذا بر ماست كه آرمانهاى اصيل اسلامى در عصر ظهور را بدانيم تا بتوانيم هر چه بهتر در نزديك شدن آن سهيم بوده و زمينه ساز ظهور حضرت باشيم.

6- بحث از مهدويت تنها بحث از امورى نيست كه مربوط به آينده بشريت باشد بلكه بحث از امامت و مهدويت است، بحث از اينكه در هر زمانى بايد امام معصومى موجود باشد خواه حاضر و مشهور و خواه غايب و پنهان تا حجت ها و بينات خداوند باطل نگردد.

و لذا در روايات اسلامى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ميخوانيم: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية» (11)؛ «هر كس بميرد و پيشواى زمان خود را نشناسد مرده است از نوع مردن زمان جاهليت.»

بحث از مهدويت، بحث از غيبت و فلسفه آن و آثار و بركات وجود امام در اين عصر غيبت است.

و لذا بحث از مهدويت از وظايف و تكاليف شيعه در عصر غيبت است.

# فلسفه حكومت عدل جهانى

## 5. ضرورت برپايى حكومت عدل جهانى از راه فطرت چگونه قابل تبيين است؟

ايمان به حتميت ظهور منجى عالم در فكر عموم انسان هان وجود دارد، منشاء اين فكر يك رشته اصول قوى و متين است كه از سرشت و فطرت اصيل انسانى سرچشمه گرفته است؛ زيرا بشر فطرتا طالب رسيدن به كمال در تمام زمينه هاى مربوط به خود است و او مى داند كه اين كمال، تنها در سايه حكومت عدل توحيدى تحقق مى يابد.

شهيد صدر رحمه‌الله مى فرمايد: «اعتقاد به مهدى عليه‌السلام تنها نشانه ى يك باور اسلامى با رنگ خاص دينى نيست، بلكه افزون بر آن، عنوانى است بر خواسته ها و آرزوهاى همه ى انسان ها با كيش ها و مذاهب گوناگون، و نيز بازده الهام فطرى مردم است كه با همه ى اختلاف هايشان در عقيده و مذهب دريافته اند كه براى انسانيت در روى زمين روز موعودى خواهد بود كه با فرارسيدن آن، هدف نهايى و مقصد بزرگ رسالت هاى آسمانى تحقق مى يابد...» (12)

برهان فطرت را با بيان هاى مختلف مى توان تبيين نمود:

بيان اول

الف: انسان در درون خود ميل به حكومت عدل جهانى توحيدى را احساس ميكند.

ب: اين حكومت بايد موجود شود؛ زيرا ميل و كشش درونى از امور ذات الاضافه است كه بدون مضاف اليه مكان پذير نيست.

ج: مصداق كامل آن حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام است.

نتيجه: حكومت عدل جهانى ضرورت دارد.

بيان دوم

الف: انسان با قطع اميد از وضعيت موجود جهان احساس نوعى اميد به حكومتى برتر دارد.

ب: وجود چنين اميدى دليل بر تحقق آن در عالم خواهد بود.

نتيجه: حكومت عدل جهانى ضرورت دارد.

بيان سوم

الف: انسان فطرتا از ظلم متنفر است.

ب: انسان آنچه را كه از او متنفر است طبيعتا نابودى آن را خوش دارد.

ج: بشر، خود به تنهايى قادر بر اين عمل نيست.

نتيجه: برپايى حكومتى كه در آن اثرى از ظلم نباشد ضرورت دارد.

## 6. آيا عدالت خواهى فطرى است؟

در بين صاحب نظران بحث است كه آيا ميل به عدالت با قطع نظر از منافع شخصى انسان، فطرى است و در نهاد انسان وجود دارد يا خير؟

اسلام معتقد است كه در نهاد بشر عدالت خواهى وجود دارد، گر چه منافعش را نيز تامين نكند. اگر بشر خوب تربيت شود به جايى ميرسد كه خودش واقعا عدالت خواه ميشود. براى اثبات اين مطلب مى توانيم مواردى را عرضه كنيم كه افرادى عادل و عدالت خواه بوده اند در حالى كه منافعشان هم ايجاب نمى كرده است ولى عدالت، ايده و هدف و آرزويشان بوده است، بلكه عدالت را در حد يك محبوب دوست داشته اند و خودشان را فداى راه عدالت كرده اند.

در مقابل، اكثر فيلسوفان اروپا معتقدند كه در نهاد بشر چنين قوه و نيرويى اساسا وجود ندارد، و همين فكر است كه دنيا را به آتش جنگ سوق داده و ميدهد. آنان معتقدند كه عدالت اختراع مردان زبون است؛ زيرا مردان ضعيف و زبون وقتى در مقابل افراد قوى قرار گرفتند چون زور نداشتند با آنها مبارزه كنند كلمه عدالت را اختراع كردند كه عدالت خوب است و انسان بايد عدل باشد. و دليلش هم اين است كه همين شخص طرفدار عدالت اگر خودش زورمند شود همان كارى را خواهد كرد كه آن زورمند سابق ميكرد.

«نيچه»، فيلسوف معروف آلمانى مى نويسد: «چقدر زياد اتفاق افتاده كه من خنديده ام وقتى ديده ام ضعفا دم از عدالت و عدالت خواهى ميزنند. نگاه مى كنم مى بينم اينها كه مى گويند عدالت، چون چنگال ندارند. مى گويم: اى بيچاره! تو اگر چنگال مى داشتى هرگز چنين حرفى را نمى زدى».

اين گروه خود نيز بر دو دسته اند: يك دسته مى گويد: عدالت را به عنوان يك آرزو نبايد به دنبالش رفت: بلكه بايد به دنبال قوت و نيرو رفت. و گروهى ديگر معتقدند كه به دنبال عدالت بايد رفت از آن جهت كه منافع فرد در آن است نه از جهت مطلوبيت ذاتى آن. برتراند راسل فكرش چنين است.

ولى از همه اين اقوال كه بگذريم هنگامى كه به فطرت خود باز مى گرديم در مى يابيم كه موضوع عدالت خواهى از امور فطرى بشر است.

فطرى بودن عدالت خواهى را از چند راه مى توان به اثبات رسانيد:

1- درون كاوى و مطالعه حالات روانى؛ زيرا گرايشهاى فطرى از نهاد روح و جان انسان سرچشمه گرفته و از پديده هاى روانى اوست.

2- رجوع به آراى روان شناسان كه به فعاليت هاى روانى و رفتارهايى كه نمودار آنها است مى پردازد.

## 7. آيا از راه براهين فلسفى مى توان ضرورت حكومت عدل جهانى را به اثبات رساند؟

فلاسفه اسلامى «قسر دائم» و «قسر اكثرى» را در عالم طبيعت محال و امرى نشدنى مى دانند.

مقصود از «قسر دائم» آن است كه حقيقتى از حقايق هستى در دوره ى روزگارش از خواسته طبيعى خود محروم باشد. مثلا آتش هيچ گاه حرارت نداشته باشد يا در جهان نيرويى باشد كه از آغاز پيدايش آتش تا هنگامى كه آتش در جهان وجود دارد از حرارت آتش جلوگيرى كند. اين امرى محال است، كه در فلسفه به اثبات رسيده است.

مقصود از «قسر اكثرى» آن است كه طبيعت در اكثر دوره عمرش از اقتضاى ذاتى خود محروم باشد اين را هم فلاسفه محال مى دانند. اين نظريه فلسفى كه به شكل قانون در جهان هستى جارى است به ما مى گويد كه روزگار ظلم و جور در بشر سپرى خواهد شد و به جاى آن روزگار عدل و داد خواهد آمد.

اين نظريه فلسفى مى گويد: قسر انسانيَّت در عمر او محال است، چنان كه در بيشتر عمر او نيز محال خواهد بود. پس روزگارى خواهد آمد كه روزگار انسانيَّت باشد. و به يقين روزى خواهد آمد كه بشر از اسارت و بردگى حيوان صفتان رهايى يابد و در سايه مهر انسانها زيست كند و زندگى داشته باشد.

## 8. ضرورت حكومت عدل جهانى را از راه تكامل چگونه مى توان تبيين كرد؟

انسان مانند يك نهال است كه استعداد ويژه اى براى رسيدن به كمال در او وجود دارد و احتياج او به عوامل بيرونى براى شكوفايى اين استعداد است. انسان در اثر همه جانبه بودن تكاملش تدريجا از وابستگى اش به محيط طبيعى و اجتماعى كاسته و به نوعى وارستگى كه مساوى است و با وابستگى به عقيده و ايمان و ايدئولوژى افزوده مى شود و در آينده به آزادى كامل معنوى يعنى وابستگى كامل به عقيده و ايمان و مسلك و ايدئولوژى خواهد رسيد.

بر حسب اين بينش از ويژگى هاى انسان، تضاد درونى اوست ميان جنبه هاى مادى و جنبه هاى معنوى. نبرد درونى انسان خواه ناخواه به نبرد ميان گروه هاى و انسانها كشيده مى شود، يعنى نبرد ميان انسان مال يافته از يك طرف و انسان منحط از طرفى ديگر.

نتيجه اينكه: بشر احتياج دارد به نيرويى غيبى و رهبرى الهى تا به كمك او عدل و توحيد و كمال را در سرتاسر گيتى گسترش داده و نيروهاى مخالف را نابود سازد.

## 9. آيا با دليل عقلى مى توان ضرورت تشكيل حكومت عدل جهانى را اثبات نمود؟

مطابق آيات و روايات، انسان عبث و بيهوده آفريده نشده است، بلكه هدف و غرضى خاص براى خلقت او در نظر گرفته شده كه همان رسيدن انسان به كمال يعنى لقاى الهى است كه از راه يقين و عبوديت همه جانبه حاصل مى گردد.

در علم كلام به اثبات رسيده كه لطف بر خداوند واجب است. لذا از باب لطف بايد خداوند هر امرى را كه در راستاى اهداف خلقت است ايجاد كرده و موانع آن را نيز بر طرف سازد. با مراجعه تاريخ گذشته پى مى بريم كه تاكنون اين هدف عمومى در سطح كل جامعه بشرى تحقق نيافته است. لذا به اين نتيجه مى رسيم كه: به جهت تحقق هدف كلى خلقت لازم است خداوند با زمينه سازى خاص كه همان تشكيل حكومت عدل جهانى توحيدى است مردم را در پياده كردن اين هدف عمومى يارى دهد.

## 10. آيا واقعيت هاى تاريخى مى تواند ضرورت تشكيل حكومت عدل جهانى را به اثبات رساند؟

با مراجعه به تاريخ گذشته و حال پى مى بريم كه بشر در طول تاريخ خود گرفتار انواع عذاب ها و شقاوت ها و قتل و غارت ها بوده است، خصوصا انسان هاى موحد كه به جرم پاسدارى از حق و حقيقت و توحيد، انواع عذاب ها را به جان خريده اند.

قرآن كريم در رابطه با قضيه اصحاب اُخدود كه خندق بزرگى حفر كردند و در آن آتشى بس عظيم فراهم آوردند تا مؤ منان و موحدان را در آن زنده زنده بسوزانند سخن به ميان آورده است. (13)

در صفحه اى از تاريخ مى خوانيم فرعون مصر به مجرد ديدن رؤ يايى در خواب چه جناياتى در طول عمر خود انجام داد تا وجودش از گزند بليّات محفوظ بماند.

باز در صفحه اى ديگر از تاريخ جنايات شخصى ديگر به نام «حجاج بن يوسف سقفى» را مشاهده مى نماييم كه در مدت بيست سال حكومت بر عراق چه جنايات هولناكى را انجام داد. (14)

در جنگ جهانى اول چه انسان هاى بى گناهى به قتل رسيدند كه بنابر آمار رسمى تنها تعداد كشته شدگان اين جنگ به بيست و دو ميليون نفر رسيد. پس از مدت كوتاهى آتش جنگ جهانى دوم شعله ور شد و با كمال تأسف آتش آن دامان هفتاد ميليون انسان را گرفت و به كام مرگ فرو برد.

در جريان اشغال الجزاير بيش از دو ميليون مسلمان توسط فرانسوى ها به شهادت رسيدند. در جنگ ويتنام نيز صدها هزار نفر از مردم بى گناه توسط آمريكايى ها قتل عام شدند.

و در نيم قرن گذشته مشاهده مى كنيم كه ملت فلسطين در زير چكمه هاى اسرائيل غاصب صدها هزار كشته و زخمى و آواره از خود به جاى گذاشته است.

حال با تأملى نسبت به آينده بشر و خصومت هايى كه ميان ملت هاى مختلف پديد آمده و خصوصا با در نظر گرفتن تسليحات كشتار جمعى كه كشورها براى نابودى يكديگر فراهم آورده اند كه مى تواند ده ها بار كره زمين را به نابودى بكشاند، و بالاخص با طرح برخورد تمدن ها كه از سوى برخى از روشنفكران آمريكايى همچون «ساموئل هانتينگتون» داده شده و امروز، سياست مداران آمريكايى آن را دنبال مى كنند، در مى يابيم كه چه خطر عظيمى جامعه بشرى را تهديد مى كند. حال آيا بشر، اميدى به آينده زندگى خود دارد؟ راه حل چيست؟

آيا بشر خود مى تواند با طرح برنامه اى كه ضمانت اجرايى نيز داشته باشد صلاح و سعادت را بر كل عالم حكم فرما سازد؟ قطعا اين چنين نيست و لذا تاكنون نتوانسته است چنين كارى بكند و بعدها نيز به تنهايى نمى تواند چنين كارى را انجام دهد. لذا ضرورت اقتضا مى كند كه مصلحى غيبى از جانب خداوند متعال براى هدايت و نجات بشر ظهور كرده و مردم را از اين بلاها نجات بخشد و او كسى غير از مهدى موعود عليه‌السلام نيست.

## 11. آيا بشر احتياج به امداد غيبى دارد؟

برخى معتقدند كه بشر با پيشرفت علمى و تكنيك و تمدنى كه در ظاهر پيدا كرده احتياج به امدادهاى غيبى ندارد.

ولى جواب اين است كه: منشاء انحرافات بشر تنها نادانى نيست تا با پيشرفت علم و تكنيك، انحرافات بر طرف شود، بلكه عوامل ديگرى نيز منشاء انحرافات بشر است كه نه تنها در بشر امروزى باقى مانده بلكه بيشتر نيز شده است.

اين عوامل عبارتند از: غرايز و تمايلات مهار نشده، شهوت و غضب، افزون طلبى، جاه طلبى، لذت طلبى و بالاخره نفس پرستى و نفع پرستى كه همه اينها در بشر امروز موجود است. علم در امروز به صورت بزرگ ترين دشمن بشر در آمده است. علم گر چه چراغ روشنايى است ولى استفاده از آن بستگى به موارد استعمال آن دارد علم ابزارى براى هدف است نه تشخيص دهنده ى هدف.

ويل دورانت مى گويد: «ما از نظر ماشين توانگر شده ايم و از نظر مقاصد فقير». (15) انسان عصر علم با انسان ماقبل اين عصر در اينكه اسير و بنده خشم و شهوت خويش است هيچ فرقى نكرده است. علم نتوانسته است آزادى از هواى نفس را به او بدهد. علم نتوانسته است ماهيت هيتلرها را تغيير دهد، بلكه علم دست آنها را درازتر كرده و شمشير را تبديل به بمب اتم كرده است.

راسل مى گويد: «زمان حاضر زمانى است كه در آن حس حيرت تواءم با ضعف و ناتوانى همه را فراگرفته است. مى بينيم به طرف جنگى پيش مى رويم كه تقريبا هيچ كس خواهان آن نيست. جنگى كه همه مى دانيم قسمت اعظم نوع بشر را به ديار نيستى خواهد فرستاد...». (16)

اگر انسان بر اساس علل مادى و ظاهرى قضاوت كند پى مى برد كه اين بدبينى ها بجاست، فقط يك ايمان معنوى و ايمان به امدادهاى غيبى لازم است كه اين بدبينى ها را زايل و تبديل به خوش بينى كند و معتقد باشد كه سعادت بشريت، رفاه و كمال او، زندگى انسانى و مقرون به عدل و آزادى و امن و خوشى بشر در آينده است و انتظار بشر را مى كشد.

آرى شخص تربيت شده در مكتب الهى مى گويد: ممكن نيست كه جهان به دست چند نفر ديوانه ويران شود. او مى گويد: درست است كه جهان بر سر پيچ خطر قرار گرفته است ولى خداوند همان طور كه در گذشته - البته در شعاع كمترى - اين معجزه را نشان داده و بر سر پيچ خطر، بشر را يارى كرده و از آستين غيب، مصلح و منجى رسانده است، در اين شرايط نيز چنان خواهد كرد كه عقل ها در حيرت فرو رود....

شهيد مطهرى رحمه‌الله مى فرمايد: «... اين انديشه، بيش از هر چيز، مشتمل بر عنصر خوش بينى نسبت به جريان كلى نظام طبيعت و سير تكاملى تاريخ و اطمينان به آينده و طرد عنصر بدبينى نسبت به پايان كار بشريت است...». (17)

## 12. چرا در عصر انبياى گذشته حكومت عدل جهانى تحقق نيافته است؟

اين سؤال گاهى به طريق ديگرى نيز مطرح مى شود كه چرا حكومت عدل جهانى در پايان تاريخ و آخرالزمان اجرا مى گردد؟ آيا اين امر اتفاقى است يا اينكه وجه و دليلى دارد؟ مى گوييم: تكامل فرد و در نتيجه ايجاد مجتمع كامل و نيز دولت و حكومت عدل در جامعه با دو عامل اساسى تحقق پذير است:

1- عامل خارجى: به اين معنا كه هر فرد از افراد جامعه معناى عدل و كمالى را كه هدف خلقت در اوست بداند و نيز راهى را براى رسيدن با آن بيابد و از آنجا كه فهم بشر قاصر از درك اين امور است لذا بشر در طول تاريخ محتاج به انبيا براى هدايت و رسيدن به اهداف خود بوده است.

2- عامل داخلى: كه همان شعور بشر به اين مسئوليت و هدف بزرگ است. لذا براى رسيدن به هدف، تحقق اين عامل داخلى در وجود انسان لازم است. اين شعور به مسئوليت تحقق نمى يابد مگر به اينكه:

الف: عقل، اهميت اطاعت خداوند و خضوع و خشوع نسبت به او را درك كند.

ب: بداند كه اطاعت خدا ضامن حقيقى براى سعادت خود و جامعه و ايجاد عدل مطلق در جامعه خواهد بود.

ج: حقيقت عدل و قسط و آثار و بركات آن را بداند.

اين عمل داخلى با انواعش از چند طريق قابل پياده شدن است:

1- اينكه اين ايمان و اخلاص در افراد جامعه به صورت معجزه تحقق يابد.

اين احتمال با قانون معجزات منافات دارد، زيرا معجزه طريق انحصارى است، در حالى كه براى رسيدن به نتيجه هدف راه هاى ديگر غير از طريق معجزه وجود دارد. و نيز با اختيار انسان - كه كمال او در گرو آن است - منافات دارد.

2- بشر بدون جبر و با تجربه و ارشاد به سطحى عالى از فهم و شعور برسد تا بتواند آن هدف عالى را با رهبرى الهى پياده كند.

با ملاحظه حالات و خصوصيات بشر پى مى بريم كه هنوز انسان به آن سطح عالى از فهم و شعور براى رسيدن به اين هدف كامل نرسيده است، زيرا بشر از ابتداى خلقت دو شرط اساسى از شرايط تطبيق دل كامل را نداشته است:

الف: شناخت عدل به صورت كامل.

ب: آمادگى براى فداكارى در راه تطبيق و پياده كردن عدالت بعد از شناخت آن.

اگر بر فرض، بشر شرط اول را دارا باشد، هنوز آمادگى كامل براى شرط دوم را پيدا نكرده است. و لذا حتى در عصر صحابه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه آن را بهترين عصر مى دانند آن حضرت مشكلاتى با صحابه در زمينه فداكارى آنان در راه اسلام داشته است.

خداوند متعال در اعتراض به جماعتى از صحابه مى فرمايد: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُم بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ) (18)؛ «اى كسانى كه ايمان آورده ايد چرا هنگامى كه به شما گفته مى شود به سوى جهاد در راه خدا حركت كنيد بر زمين سنگينى مى كنيد -و سستى به خرج مى دهيد؟!- آيا به زندگى دنيا به جاى آخرت راضى شده ايد؟! با اينكه متاع زندگى دنيا در برابر آخرت جز اندكى نيست.»

حال به اين نتيجه مى رسيم كه بشر تاكنون به شروط اساسى براى تشكيل حكومت جهانى دست نيافته و زمينه را براى ظهور فراهم نساخته است.

سيد رضا صدر رحمه‌الله مى گويد: «روزى خواهد رسيد كه بشر قابليت پيدا كند كه دادگسترى توانا و بينا بر او حكومت كند و قابليت پيدا كردن بشر براى چنين حكومت عبارت است از تكامل او. بشر تكامل نيافته شايستگى و لياقت حكومت عدل را ندارد و آن را نمى پذيرد و اگر با جبر و زور بر او تحميل شود نقض غرض خواهد بود. جبر و زور ظلم است و ظلم نردبان عدل نخواهد بود. عدلى كه به وسيله ظلم برقرار شود عدل نيست، هر چند نام عدل بر آن گذارند.

بشر تكامل نيافته حاكم عدل را نمى پسندد و دوست مى دارد كه او بر كنار شود. حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: «اين مردم از من ملول شده اند و من هم از آنها ملول هستم»، سپس در حق آنها نفرينى كرده، فرمود: «خدايا مرا از اينها بگير». حكومت عدل بايستى با رضايت خلق برقرار شود و آن وقتى است كه بشر خواستار آن باشد. بشر وقتى خواستار حكومت عدل مى شود كه خوى حيوانى تحت فرمان خوى انسانى او قرار گيرد». (19)

در روايات نيز به جهتى ديگر اشاره شده است.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «دولتنا آخر الدول و لن يبقى اهل البيت لهم دولة الا ملكوا قبلنا لئلا يقولوا إذا رأوا سيرتنا إذا ملكنا سرنا مثل سيرة هؤ لأ و هو قول الله عزوجل و العاقبة للمتقين» (20)؛ «دولت و حكومت ما آخرين دولت ها و حكومت هاست. حكومت براى هيچ اهل بيتى باقى نمى ماند مگر اينكه قبل از ما به حكومت رسيده و آن را به نهايت رسانده است، به جهت آنكه هر گاه سيره ما را در حكومت مشاهده كردند نگويند: اگر ما نيز مالك و عهده دار حكومت بوديم اين چنين حكومت مى كرديم. اشاره به اين معناست قول خداوند متعال كه مى فرمايد: (و عاقبت براى پرهيزكاران است.»

## 13. چه ضرورتى در تحقق حكومت عدل جهانى در اين دنيا است؟

برخى بعد از اعتقاد به ضرورت تشكيل حكومت عدل جهانى مى گويند: چه ضرورتى براى تشكيل اين عدالت در سطح گسترده در اين دنياست، اگر در عالم آخرت اين عدالت در سطح گسترده پياده شود - كه حتما هم چنين خواهد بود - غرض و هدف خلقت تاءمين خواهد شد؟

در پاسخ اين اشكال مى گوييم:

1- از آنجا كه هدف از خلقت عبادت و رسيدن به يقين و لقاى خداوند معرفى شده است، لذا بايد اين حكومت در روى زمين و قبل از انقضاى دنيا پياده شود تا هدف غايى خلقت در برهه اى از زمان پياده شود.

2- بشر مخلوق در اين دنيا گرايش فطرى به اين نوع حكومت دارد، لذا بايد براى او در اين عالم با مقدماتش فراهم گردد.

3- از آنجا كه قسر دائم و اكثرى محال است لذا انسان در اين عالم طبيعت بايد روزى را به خود ببيند كه ظلم و تعدى از بين رفته و عدالت و انسانيَّت جاى آن را در سطح گسترده گرفته است.

4- تكامل انسان در اين دنيا براى او ارزشمند است نه در عالمى ديگر، و از آنجا كه انسان طبيعتا و فطرتا كمال خواه و كمال جو است بايد زمينه لازم براى سير كمالى او در سطح گسترده در اين عالم فراهم گردد كه در عصر ظهور مهدى عليه‌السلام اين خواسته عملى خواهد شد.

## 14. با توجه به علم و عقل و تجربه چه نيازى به امام است؟

ممكن است افرادى خيال كنند كه در عصر علم و دانش، بشر چه نيازى به امام دارد؟ بشريت روز به روز مستقل تر و كامل تر مى شود و طبعا نيازمندى اش به كمك هاى غيبى كمتر مى گردد، عقل و علم تدريجا اين خلاها را پر مى كنند....

پاسخ:

قطعا خطراتى كه در عصر علم و تكنيك براى بشريت است به مراتب از خطرهاى عصرهاى پيشين بيشتر است. اشتباه است كه خيال كنيم منشا انحرافات بشر هميشه نادانى بوده است. انحرافات بشر بيشتر از ناحيه غرايز و تمايلات مهار نشده است، از ناحيه شهوت و غضب است. از ناحيه افزون طلبى، جاه طلبى، برترى طلبى، لذت طلبى و بالاخره نفس پرستى و نفع پرستى است. آيا در پرتو علم همه اينها اصلاح شده و روح عدالت و تقوا و رضا به حق خود و حد خود و عفاف و راستى و درستى جايگزين آن شده است؟ يا كار كاملا برعكس است.

علم امروزه به صورت بزرگ ترين دشمن بشر در آمده است، چرا چنين شده است؟ جوابش اين است كه علم چراغ است، روشنايى است. استفاده از آن بستگى دارد كه بشر اين چراغ را در چه مواردى و براى چه هدفى به كار برد. بشر از علم همچون ابزارى براى هدف هاى خويش استفاده مى كند اما هدف بشر چيست و چه بايد باشد؟ علم قادر به بيان آن نيست! اين كار دين است. علم، همه چيز را تحت تسلط خود قرار مى دهد مگر انسان و غرايز او را.

ويل دورانت درباره انسان عصر ماشين مى گويد: «ما از نظر ماشين توانگر شده ايم و از نظر مقاصد فقير». (21) انسان عصر علم و دانش با انسان ما قبل اين عصر در اينكه اسير و بنده خشم و شهوت خويش است هيچ فرقى نكرده است. علم نتوانسته است آزادى از هواى نفس را به او بدهد. علم نتوانسته است....

# جهانى شدن

## 15. جهانى شدن به چه معنايى است؟

به نظر مى رسد با همه تعاريفى كه از جهانى شدن ارائه شده، تاكنون تعريف روشن و جامعى از آن ارائه\* نشده است. زيرا

اولا: اين پديده هنوز به حد تكامل نهايى خود نرسيده است.

ثانيا:

هر كسى در مقام تعريف، بُعدى از ابعاد آن را بازگو كرده است.

در عين حال به برخى از تعاريف اشاره مى كنيم:

1- برخى جهانى شدن را فرايندى اجتماعى مى دانند كه در آن قيد و بندهاى جغرافيايى كه بر روابط اجتماعى و فرهنگى سايه افكنده است از بين مى رود. (22)

2- برخى ديگر جهانى شدن را به معناى تشديد روابط اجتماعى در سرتاسر جهان مى دانند كه مكان هاى دور از هم را چنان به هم مرتبط مى سازد كه اتفاقات هر محل، زاده حوادثى است كه كيلومترها دورتر به وقوع مى پيوندد. (23)

3- هاروى، جهانى شدن را در بردارنده دو مفهوم فشردگى زمان و مكان و كاهش فاصله ها تلقى مى كند. (24)

# موعود شناسى و پاسخ به شبهات

## 16. ريشه هاى تاريخى «جهانى شدن» از چه زمانى است؟

ريشه هاى تاريخى جهانى شدن را مى توان به عمق تاريخ بشر مربوط دانست، طبق نظر جامعه شناسان و باستان شناسان زندگى هاى محدود خانوادگى و انفرادى در جنگل ها و غارها و پناهگاه ها شروع شده و به تدريج به جمعيت هاى عشيره اى و اجتماعات محدود در كنار چشمه ها و رودخانه ها تبديل شده، بعدا تبديل به روستاها و واحدهاى كوچك شده اند و سپس شهرها تشكيل شده و از شهرها به تدريج كشورها و دولت ها پديد آمده اند. بنابراين، در مجموع، زندگى بشر به سوى جهانى شدن در حركت است.

يعنى هر چه كه به پيش مى رويم تفرقه ها كم و تجمع ها زياد مى شود البته اين حركت در قرون اخير سرعت بيشتر به خود گرفته است، و با بهره گيرى از وسايل جديد ارتباط جمعى حركت به سوى جهانى شدن شتاب بيشترى خواهد گرفت.

## 17. غربى ها از «جهانى شدن» چه اهدافى را دنبال مى كنند؟

به نظر مى رسد با سه وجه مهم و اساسى و گاهى متمايز از هم روبه رو هستيم كه به اشتباه يا تسامح به هر سه عنوان جهانى شدن اطلاق مى گردد:

1- فرايند طبيعى و تدريجى جهانى شدن.

2- جهانى سازى غربى.

3- جهانى سازى آمريكايى.

«جهانى شدن» گر چه يك روند و حركت تدريجى طبيعى و تكاملى را طى كرده و در عصر جديد به مراحل بالايى از بالندگى و شكوفايى علمى، اقتصادى و تكنولوژى دست يافته است، ولى همين روند طبيعى در حركت رو به رشد و تكاملى خود شاهد دست اندازى و دخل و تصرف قدرت هاى اقتصادى و سياسى بزرگ بوده و در بعضى موارد در خدمت منافع و آمال آنها قرار گرفته است، كه از آن به «جهانى كردن» تعبير مى شود.

به عبارت روشن تر قدرت هاى پيشرفته غربى و صاحبان شركت هاى بزرگ اقتصادى و تجارى و... اين روند را در خدمت منافع خود گرفته و به نوعى خود را بر اين فرايند طبيعى تحميل كرده و حتى در مسير حركت آن انحراف ايجاد كرده اند.

پروژه «جهانى سازى» آمريكايى دقيقا همان آمريكايى سازى و تحت سلطه قرار دادن كل جهان از سوى آمريكا است و امرى كاملا متمايز با روند «جهانى شدن» است. پس در حقيقت بين «جهانى شدن طبيعى» و «جهانى كردن غربى» با «جهانى سازى آمريكايى» فرق فاحشى است. «جهانى كردن اقتصاد» به دنبال تحول عميق سرمايه دارى و حاكميت نظام سلطه و مبادله نامتوازن صورت مى پذيرد.

اين پروژه، اوج پيروزى سرمايه دارى جهانى و حاكم شدن رقابت بى قيد و شرط در سراسر جهان است.

«جهانى سازى آمريكايى» در زمينه نظامى، سياسى و حتى اقتصادى پروژه اى است كه ناشى از سياست ها و استراتژى هاى كلان ايالات متحده آمريكا است. به عبارت ديگر جهانى سازى همان آمريكايى سازى است.

## 18.«جهانى شدن» چه جنبه هاى منفى دارد؟

جهانى شدن به رغم آنكه يك روند و حركت تدريجى طبيعى و تكاملى را طى كرده و در عصر جديد به مراحل بالايى از بالندگى و شكوفايى علمى، اقتصادى و تكنولوژى دست يافته است، ولى در عين حال آثار منفى نيز در پى داشته است كه مى توان به برخى از آنها اشاره كرد:

1- نبود رهبرى واحد و تاءثيرگذار در عرصه بين الملل و فزونى رقابت ها و ستيزه جويى ها.

2- ترويج فساد و بى بند بارى، فحشا و فرهنگ منحط غربى و از بين رفتن آموزه هاى اخلاقى و معنوى در پرتو اين فرآيند.

3- به وجود آمدن نابرابرى هاى اقتصادى در برخى از كشورها.

4- افزوده شدن بر معضل بيكارى به جهت رشد سريع فن آورى و مكانيكى شدن بسيارى از امور زندگى.

5- جهانى شدن جرايم و خلاف ها از قبيل قاچاق مواد مخدر، قاچاق زنان و كودكان و... و نيز شيوع بيمارى هايى از قبيل ايدز و....

6- تسلط فرهنگ غربى بر ديگر فرهنگ ها به شكل تلاش براى مسخ كردن هويت فرهنگى ملت هاى ديگر و مطرح كردن فرهنگ غربى به عنوان جايگزين.

## 19. آيا در منابع دينى به«جهانى شدن» اشاره شده است؟

در قرآن كريم و روايات اسلامى به موضوع «جهانى شدن و جهانى سازى» اشاره شده است، هر چند معنا و مفهومى را كه اسلام از اين دو واژه ارائه مى دهد يا معنا و مفهوم غربى و غير اسلامى آن متفاوت است. ولى در عين حال اگر «جهانى شدن» به صورت طبيعى خود پيش برود مى تواند زمينه ساز حكومت جهانى باشد كه اسلام آن را معرفى كرده است.

اينك به برخى از آيات و روايات در اين باره اشاره مى كنيم:

1-(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (25)؛ «و ما بعد از تورات در زبور داوود هم نوشتيم كه حتما بندگان نيكوكار من ملك زمين را وارث و متصرف خواهند شد.»

2- (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...) (26)؛ «خداوند به كسانى از شما كه ايمان آورده و كارهاى شايسته انجام داده اند وعده مى دهد كه قطعا آنان را حكمران روى زمين خواهد كرد همان گونه كه به پيشينيان آنها خلافت روى زمين را بخشيد و دين و آيينى را كه براى آنان پسنديده پا برجا و ريشه دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنيت و آرامش مبدل مى كند....»

3- (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (27)؛ «او كسى است كه رسول خود را با هدايت و دين حق فرستاد تا او را بر همه اديان غالب سازد هر چند مشركان كراهت داشته باشند»

در روايت آمده كه حضرت على عليه‌السلام هنگام تلاوت اين آيه از ياران خود پرسيد: آيا اين پيروزى حاصل شده است؟ گفتند: آرى. حضرت فرمود: »نه، سوگند به كسى كه جانم به دست اوست، اين پيروزى آشكار نمى شود مگر زمانى كه هيچ آبادى روى زمين نماند مگر آنكه صبح و شام بانگ لا اله الا الله از آن به گوش رسد.»

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «همانا اين پيروزى به هنگام قيام مهدى از آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواهد بود، آن چنان كه هيچ كس در جهان باقى نمى ماند مگر آنكه اقرار به رسالت محمد خواهد كرد.»

## 20. «جهانى شدن» و «جهانى سازى» كه اسلام معرفى مى كند چه امتيازاتى دارد؟

همان گونه كه اشاره شد، جهانى شدن و جهانى سازى و جهانى كردن كه اسلام معرفى مى كند با آنچه ديگران به تصوير كشيده و در صدد پياده كردن آن هستند فرق اساسى دارد. آنچه را كه اسلام تصوير مى كند از امتيازات خاصى برخوردار است كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- حكومت واحد جهانى اسلامى، تحت رهبرى افراد صالح و وارسته و شخصيت هاى برجسته دينى كه معصوم از خطا و تالى تلو معصومند اداره مى شود، و قانون خدا در آن جامعه حاكم است ولى حكومت واحد جهانى پيشنهادى غرب، تحت نظر و اشراف قدرتمندان و زورمداران و ستمگران است.

2- از ديد اسلام محور تمام امور در جامعه، خدا و احكام اوست، ولى در جهانى شدن و جهانى سازى غرب، محور، قوانين موضوعه بشرى است.

3- حكومت جهانى امام مهدى عليه‌السلام بر محور توسعه اخلاقى، اجتماعى، امنيتى استوار است در حالى كه در حكومت جهانى غرب معنويت هيچ جايگاهى ندارد.

4- توسعه علمى از ويژگى هاى حكومت جهانى امام مهدى عليه‌السلام است (28)؛ در حالى كه در عصر جهانى شدن غربى دانش پيشرفته در انحصار كشورهاى خاصى است كه اين كشورها از انتقال آن به كشورهاى ديگر جلوگيرى مى كنند.

5- حكومت جهانى حضرت مهدى عليه‌السلام حكومتى است مبتنى بر آموزه هاى حياتى و دينى، در حالى كه جهانى شدن، پيامد و حاصل آگاهانه و ناآگاهانه پيشرفت هاى سياسى، اقتصادى، فن آورى، در ارتباط با نظام سرمايه دارى و سلطه طلبى است.

6- حكومت واحد جهانى مهدى عليه‌السلام ولايى است و مشروعيت خود را از خدا دارد، كه از ناحيه مردم نيز مورد پذيرش است، در حالى كه جهانى شدن مشروعيت حكومت جهانى را از ناحيه مردم مى داند آن هم با هزاران فريب كارى كه در گرفتن آراى مردم به كار مى گيرد.

7- حكومت واحد جهانى حضرت مهدى عليه‌السلام بر مبناى حكميت عقل است زيرا عقل انسان ها در عصر ظهور به كمال مى رسد در حالى كه حكومت، بر اساس جهانى شدن بر مبناى هواهاى نفسانى و تمايلات حيوانى شكل مى گيرد.

از امام باقر عليه‌السلام روايت شده كه فرمود «إذا قام قائمنا وضع يده على روؤس العباد فجمع بها عقولهم و كملت بها احلامهم» (29)؛ «هنگامى كه قائم ما قيام كند دستش را بر سر مردم مى گذارد و عقول آنها را كامل و افكارشان را پرورش داده و تكميل مى كند.»

8- در حكومت واحد جهانى حضرت مهدى عليه‌السلام به خاطر توسعه اى كه در دانش و عقل بشر پيدا مى شود، تمامى ظرفيت هاى اقتصادى طبيعت كشف مى شود و سرمايه به حد وفور در اختيار مردم قرار مى گيرد و سيستم توزيع نيز درست عمل مى كند... (30) در حالى كه در نظام هاى اقتصادى حاكم بر جهان، شكاف هاى اقتصادى وحشتناكى وجود دارد.

9- طبق كلام اميرالمومنين عليه‌السلام در حكومت واحد جهانى حضرت مهدى عليه‌السلام مومنان به دور او اجتماع مى كنند و از افراد فاسق و فاجر و كافر در آن حكومت اثرى نيست (31)، در حالى كه در جهانى سازى غربى، مومنان واقعى جايگاهى ندارند و اطراف حاكمان و قدرتمندان را افراد هواپرست و لاابالى گرفته اند.

10- در حكومت جهانى حضرت مهدى عليه‌السلام ستمگران و طاغوتيان و كارگزاران بد كيفر مى شوند (32)، زيرا حكومت حضرت بر اساس عدل و قسط اداره مى شود ولى در عصر «جهانى سازى و جهانى شدن» درست قضيه به عكس است، به جنايتكاران لقب مصلح مى دهند و عدالت خواهان را «تروريست» مى نامند.

11- پديده جهانى، هر چند به سرعت در حال گسترش و پيشروى در عرصه هاى مختلف جهانى است ولى در عين حال امرى مبهم، نارسا و پيچيده است. ژان مارى گينو در اين باره مى گويد: «وضعيت اجتماعات انسانى در تجربه جهانى شدن با وضعيت شخص نابينايى قابل مقايسه است كه ناگهان بينايى اش را به دست مى آورد... رويارويى بى واسطه فرد با جهانى شدن دنيا سكر آور است...» (33).

در حالى كه تصوير حكومت جهانى حضرت مهدى عليه‌السلام به روشنى در روايات و احاديث بيان شده و ويژگى ها و ساختار كارآمد و جامع نگرى اين حكومت، با دقت هر چه تمام تر، ترسيم و تبيين گشته است و هيچ گونه ابهام و كاستى در آن وجود ندارد.

12- جهانى سازى غربى در حقيقت باعث تسلط غرت و آمريكا در عرصه هاى سياسى و اقتصادى است و به دنبال خود ناامنى و رفتارهاى خصمانه به همراه دارد. چيزى كه هيچ ملتى حاضر به پذيرش آن نيست، در حالى كه اساس و برنامه اصلى حضرت مهدى عليه‌السلام گسترش و برقرارى صلح و امنيت و آسايش و ريشه كنى ظلم و ستم، جنگ و خونريزى از جهان است. همان گونه كه قرآن مى فرمايد، ترس مردم به امنيت و آسايش مبدل خواهد شد: (وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا). (34)

13- جهانى شدن از نظر فرهنگى و اجتماعى، ادعاى نزديكى فرهنگ ها و جوامع را دارد، اما روشن است كه - بر خلاف نظر مدعيان غربى - در جهان آينده يكپارچگى به وجود نخواهد آمد و پس از تقابلى بنيادين، تمدنها و فرهنگ هايى نوين سر بر كشيده و چهره جهان را متحول خواهند ساخت و در نتيجه برخورد و تضاد تمدن ها و فرهنگ ها جهان را آبستن التهاب، تنش و نا امنى مى كند، در حالى كه در عصر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام نشانى از اختلاف و كشمكش فرهنگى و سياسى و حتى سلطه جويى تمدن ها و فرهنگ ها نخواهد بود، و مردم با گزينش و انتخاب خود، آيين و فرهنگ واحدى را پذيرا خواهند شد و در سايه آن با آرامش و آسودگى خاطر زندگى خواهند كرد.

# نجات بخشى تطبيقى

## 21. آيا تاريخ بى هدف است؟

اسوالد اشپنگلر متفكر آلمانى و صاحب اثر معروف (انحطاط تمدن غرب ) تاريخ را همچون موجود زنده اى فرض ميكند، و از تاريخ تفسيرى ادوارى دارد. از نظر وى هر دوره تاريخى حدود هزار سال است كه با مرگ محتوم او دوره بعدى جايگزين آن مى شود....

مطابق نظر او سير تاريخ روند تكاملى ندارد، بلكه تاريخ مجموعه اى از تمدن هاست كه هر كدام پس از طلوع و طى مراحلى غروب خواهند كرد و آن گاه تمدنى ديگر طلوع و پس از طى زمان به غروب خواهد گراييد، و اين دور باطل همواره ادامه دارد. در واقع از ديدگاه او تاريخ جهان تصويرى از تكوين و پيشرفت پايان ناپذير حيات و مرگ تمدن هاست. (35)

از اشپنگلر سؤال مى كنيم: دوره جديد از تاريخ آيا مثل دوره قبل است در فرهنگ و تمدن، و يا از ماقبل منحطتر است و يا كامل تر.

اگر مثل دوره قبل است، دوره جديد ادامه همان دوره قبل است، و در حقيقت دوره جديدى وجود ندارد. و اگر منحطتر است كه اين خلاف واقع است. و اگر كامل تر است سؤال مى كنيم كه اين كمال از درون او برخاسته است و يا از بيرون و عوامل خارجى در آن دخيل بوده است. اگر از درون آن برخاسته كه همان نظر صحيح در باب تكامل تاريخ است. و اگر از برون و خارج به تكامل رسيده است اين همان نظريه ماديت تاريخ است.

از طرفى ديگر اين نظريه بر خلاف واقعيت خارجى است؛ زيرا نوع بشر در تكامل معنوى و مادى است و در هر عصرى از تجربيات عصر ديگر بهره گرفته و بر آن مى افزايد و به جلو ميرود.

## 22: ماديون چه نظرى راجع به پايان تاريخ دارند؟

از ماديون چهار طرح و نظريه درباره ى آينده اى درخشان از تاريخ بشريت رسيده است كه هر كدام با هدف رسيدن به سعادت بشر ترسيم شده است:

1- تصوير آينده اى درخشان براى جامعه بشرى از زاويه علم تكنيك جديد.

2- تصوير آينده اى درخشان از زاويه جعل قانون.

3- تصوير آينده اى درخشان با تك قطبى كردن عالم.

4- تصوير آينده اى درخشان از زاويه((ماديت تاريخى)).

23: آيا بشر مى تواند از راه تكنيك جديد به سعادت برسد؟ برخى معتقدند كه تمدن مادى بشر تنها راه رسيدن جامعه به سعادت و رفاه است و لذا در آينده اى نه چندان دور با تجربياتى كه در اين زمينه كسب كرده به مدينه فاضله و سعادت خود خواهد رسيد.

پاسخ: در پيشرفت صنعتى و تكنيك بشر شكى نيست ولى اين بدان معنا نيست كه علم به تنهايى مى تواند ضامن سعادت بشر و ايجاد عدل و داد گردد. علم و تكنيك تنها جنبه ماديت و مدنيَّت انسان را تامين ميكند. لذا اگر در اختيار يك نظام عادل و قانون سالم قرار گيرد سعادت آفرين است.

منشا انحرافات بشر نادانى در زمينه مادى نيست تا با تمدن و تكنيك برطرف شود بلكه عوامل ديگر دارد از قبيل:

1- غرايز و تمايلات مهار نشده.

2- شهوت و غضب.

3- افزون طلبى.

4- جاه طلبى.

5- برترى طلبى.

6- لذت طلبى.

7- و بالاخره نفس پرستى و نفع پرستى كه همه ى بشر امروز به آن مبتلايند:حب الدنيا راءس كل خطيئه. لذا علم، امروزه به صورت بزرگ ترين دشمن بشر درآمده است. علم چراغ روشنى است كه استفاده از آن بستگى به موارد استعمال دارد. علم مانند چراغى است كه روغن آن عقل است. علم ابزارى است براى هدف، نه تشخيص دهنده هدف.

ويل دورانت در مقدمه كتاب لذات فلسفه درباره انسان عصر ماشين مى گويد:((ما از نظر ماشين توانگر شده ايم و از نظر مقاصد فقير)).

لذا علم اگر در اختيار حكومت ظالم قرار گيرد آثار وخيمى دارد از آن جمله:

1- در راستاى نابودى بشر گام برمى دارد.

2- تنها درصدد ايجاد رفاه طبقه مرفه است.

3- عمل بدون عدالت ضامن زوال ظلم و تعدى از بشر نيست.

## 24. آيا سيطره نهايى جهان با ليبراليسم است؟

برخى از متفكرين غربى آينده سيطره بر جهان را در اختيار ليبراليسم يعنى آزادى همه جانبه بشر مى دانند و تنها راه نجات را در اين فرضيه خلاصه مى كنند. ليبراليسم گر چه انواع مختلفى دارد از قبيل فرهنگى، سياسى و اقتصادى ولى عمده نظر آنها در آزادى به معناى اول دور مى زند.

## 25. نظر «فوكوياما» درباره پايان تاريخ چيست؟

نظر فوكوياما نويسنده معاصر ژاپنى الاصل آمريكايى درباره پايان تاريخ برگرفته از نظريه جريان حقيقى اريخ هگل است، او مى گويد:

الف: تاريخ داراى تكامل است.

ب: اين تكامل هم معنوى و هم مادى است.

ج: با طى هر دو كمال تاريخ به پايان ميرسد.

د: كمال معنوى در سال 1806 در زمان شكست ناپلئون اتفاق افتاد.

ه: كمال مادى تاريخ به تأخير افتاده و دوره كنونى كه دوره ليبراليسم است همان دوره پايان تاريخ هگل است كه مايه سعادت بشر مى باشد. (36)

پاسخ:

1- اين نظريه، بنيادگرايى حركت هاى اسلامى را ناديده گرفته، كه در اين برهه از زمان ظهور كرده است.

2- اين فكر نژادپرستى بر اساس اين باور است كه آمريكا در سياست خارجى و داخلى رمز و راز خوشبختى را كسب كرده است و مى خواهد آن را به سراسر جهان تعميم دهد كه اين خيالى بيش نيست.

3- اين استدلال بر اساس اين است كه بهترين ها كسانى اند كه غالبند و اين حرفى باطل است؛ زيرا چه بسا در تاريخ ظالمينى كه غالب شدند.

## 26. تحليل «مارشال مك لوهان» از سيطره ليبراليسم چيست؟

و در پيش بينى آينده جهان و سيطره نهايى ليبراليسم مى گويد:

الف: انقلاب در عمليات و اطلاعات سبب شده كه افراد كره زمين به راحتى به يكديگر دسترسى داشته باشند.

ب: اين امر طبيعتا اقتضاى تشكيل يك حكومت جهانى واحد را دارد.

ج: فرهنگ و ساختار اجتماعى اين دهكده جهانى حكومت خود را معين مى كند.

د: تفكر ليبراليسم بيش از هر فكر ديگرى فرصت بسط و عرضه پيدا كرده است.

ه: با بسط تفكر غالب، فرهنگ ها و تفكرات مختلف به نحو طبيعى داخل فرهنگ غالب حل خواهند شد.

نتيجه: فرهنگ غالب در پايان تاريخ همان فرهنگ دموكراسى ليبرال است. (37)

پاسخ: شكى در انقلاب عظيم اطلاعاتى نيست ولى نكته اساسى در آن است كه نظم و سعادت اجتماع بر اساس دسترسى افراد به يكديگر حاصل نمى شود، بلكه دلايل و ريشه اى متعدد و مهم ديگرى دارد.

ليبراليسم نيز به خاطر نداشتن بعضى از نيازهاى واقعى حكومت جهانى واحد، نمى تواند داعى پرچمدار اين نوع حكومت باشد. اين را تقريبا همه متفكران دنيا قبول دارند كه اگر يك مكتبى بخواهد جامعيت داشته باشد پيش از هر چيز احتياج به يك جهان بينى دارد كه واقعيت جهان و انسان را ترسيم كند. و اگر بخواهد دوام داشته باشد و منطبق با حقايق خارجى حركت كند بايد در مرتبه اول، جهان و انسان را آن جورى كه هست بشناسد و ارزيابى درستى از آن داشته باشد.

مشكل مكتب ليبراليسم همانند ماركسيسم اين است كه اين دو مكتب با اصل فطرت انسان سازگار نبوده، بخش اصلى و اساسى انسان را ناديده گرفته اند و مى خواهند از وسط شروع كنند.

امروز بحث كردن از اينكه غرب دچار اشكال واقعى است كار آسانى نيست، براى اينكه مظاهر قدرت و پيشرفت غربى ها چشم و گوش مردم را پر كرده است.

شايد در غرب موفق ترين ملت ها الان آمريكا باشد كه از لحاظ مادى از كشورهاى ديگر پيشرفته تر است، آيا جامعه آمريكا واقعا ايده آل است؟ جامعه آمريكا و عموما جامعه غربى داراى اشكالات متعددى است كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- پوچ گرايى

نخستين مسأله اى كه كشورهاى ليبراليستى و حتى آمريكا به آن معترفند احساس روحيه پوچى در جامعه آمريكا است، يعنى اينها فكر مى كنند: ما به كجا مى رويم و به دنبال چه هستيم؟ از اين خورد و خواب چه حاصل خواهد شد؟ و اين به جهت بى توجهى به زيرساخت هاى جامعه و عدم ارزيابى صحيح از انسان و بى توجهى به معنويات است.

2- بحران خانواده

خانواده كه نخستين سلول اجتماعى مى باشد، در غرب ضعيف ترين سلول پيكر جامعه بشرى است. خانواده براى آنها بى مفهوم است، آنها روى فرد بيشتر حساب مى كنند تا خانواده، و لذا انهدام اين سلول در جامعه غربى باعث ازدياد فرزندهاى نامشروع شده و ارقام آن غير قابل تصور است.

3- اعتياد

به دليل همان پوچى و بى هويتى در جامعه غربى نسل جوان گرفتار اعتياد بسيار شديدى شده است. اگر اعتياد به مشروبات الكلى را ضميمه كنيم كه از بدترين اعتياد است، اين رقم سرسام آور مى شود. اعتيادها در حال بى خانمان كردن غرب است.

4- خشونت

روحيه خشونت و بى بند و بارى نه تنها در جوانان بلكه در بچه ها هم بيداد مى كند، هر روز خبرهاى وحشتناكى از اعمال خشونت آميز در آن جوامع خصوصا آمريكا مشاهده مى كنيم. اگر آن حوادث به دنيا نشان داده شود به عمق مشكل آن ها پى خواهيم برد.

5- ناامنى

ناامنى خصوصا در آمريكا به گونه اى است كه در اكثر شهرهاى بزرگ از اول شب انسان هايى كه كمى براى خود شخصيت قائلند در خيابان ها حاضر نمى شوند.

6- تبعيض

از لحاظ اجتماعى در غرب خصوصا آمريكا مظاهر تبعيض نژادى بسيار فراوان است اگر كسى كنار سياه پوستان، سرخ پوستان و مسلمانانى كه از كشورهاى مختلف به اروپا رفته اند بنشيند و درد دل آن ها را بشنود متوجه مى شود كه چه بلايى اين كشورها را فرا گرفته و چقدر آلوده اند.

7- فقر

از لحاظ سطح برخوردارى از نعمت ها و سطح استاندارد در خصوص جامعه آمريكا چنان كه خودشان مى گويند سيزده يا چهارده درصد مردم زير خط فقر زندگى مى كنند. اين رقم در يك جامعه 250 ميليونى حدود 30 تا 40 ميليون نفر را در بر مى گيرد كه زير خط فقر هستند، حال چطور اين جامعه مى تواند ايده آل باشد.

8- بى بند و بارى جنسى

به دنبال تزلزل در خانواده و حالت پوچى و نااميدى كه در اكثريت مردم خصوصا جامعه آمريكا ديده مى شود بى بند و بارى جنسى كه محصول آن بچه هاى نامشروع است زياد به چشم مى خورد كه آفتى فوق العاده كشنده براى غربى ها و در راءس آنها آمريكا است.

9- ابتذال رسانه اى

مشكل بسيار جدى آمريكا و غرب، رسانه هاى آنهاست كه متاءسفانه كشورهاى ديگر نيز از آن تقليد مى كنند. الان رسانه هاى غربى بى بند و بار هستند. وضعيت به گونه اى است كه همه احساس ناامنى مى كنند و مى ترسند كه مسائل خصوصى و شخصى شان به صورت شايعه، دروغ و جنگ هاى روانى افشا گردد و حريم شخصى آنها شكسته شود.

10- سيستم آموزشى ناكارآمد

سيستم آموزش آن ها كه مى خواهند آن را به همه جهان صادر كنند سيستمى ناكارآمد است. بسيارى از كارهاى مهم اينها را مهاجرانى با مزد كم انجام مى دهند و از آنها مانند ماشين كار مى كشند.

11- اقتصاد بيمار

از لحاظ اقتصادى فكر مى شود كه غرب بهشت دنياست. آمريكا مقروض ترين كشور دنيا است. بدهى هاى داخلى و خارجى فراوانى دارد كه ارقام آن سرسام آور است، اما سيستم آن ها به گوه اى عمل مى كند كه اين بدهكارى ها را مى پوشاند.

12- وابستگى به بازارهاى دنيا

صنعت در آمريكا به گونه اى است كه اگر بازار دنيا برايش ناامن شود صنايع او از حركت باز مى ايستد.

حال با چنين وضعيتى در غرب به خصوص در آمريكا كه مظهر ليبراليسم است چگونه مى توان آن را الگو براى جهان دانست؟

## 27. نظر «تافلر» درباره پايان تاريخ چيست؟

آلوين تافلر روزنامه نگار آمريكايى صاحب كتاب «موج سوم» در رابطه با پيش بينى پايان تاريخ و يطره نهايى ليبراليسم مى گويد:

الف: امروز روزگار «ترين ها» است، پر بيننده ترين فيلم يعنى بهترين فيلم و....

ب: در قرن نوزدهم و نيمه اول قرن بيستم معيار برترى قدرت سياسى در صحنه جهانى بوده و به تدريج جاى خود را به توان اقتصادى داده كه وضعيت امروز است و در آينده نيز توان خود را به دانش مى دهد، و لذا در آينده كشورهايى در صحنه جهانى صاحب قدرت خواهند بود كه از توان بالايى در امر دانش و اطلاعات دارند.

ج: غرب در آينده محور عمده قدرت تكنيك و دانش بشرى است.

د: دموكراسى ليبرال با همه اشكالاتى كه داشته بهترين راه و رسم زندگى اجتماعى است.

نتيجه: آينده جهان از آن ليبراليسم غربى است.

پاسخ:

1- اين نظريه پايان تاريخ نيست، بلكه تاريخ بعد است.

2- در مقدمه اول، ملاك برتر بودن هر چيز را خواست انسان مى داند در حالى كه ملاك حكم عقل و نقل است، نه حتى مصالح زودگذر. خداوند متعال مى فرمايد: (وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ) (38)؛ «چه بسا چيزى را كراهت داريد در حالى كه خير شما در آن است و چه بسا چيزى را دوست داريد كه براى شما شر است.»

3- او در مقدمه دوم خود توان نظامى را معيار قدرت سياسى در صحنه جهانى مى داند در حالى كه سلطه سياسى و استعمار مردم از طريق زورگويى جز اغتشاش و گسترش استبداد و ظلم چيزى به ارمغان نمى آورد.

4- آيا رسيدن به محور عمده قدرت به هر قيمتى، با معيارهاى عقلى و فطرى و انسانى سازگارى دارد؟

5- وظيفه نظريه پرداز سياسى گمانه زنى براى آينده تاريخ نيست بلكه بايد با در نظر گرفتن مصالح كل جامعه براى بشر برنامه ريزى كرده و آينده بهترى را نويد دهد.

6- آيا نظام سرمايه دارى براى جوامع خود خوشبختى به ارمغان آورده يا نظام طبقاتى فاحش ايجاد كرده است؟

و لذا تافلر مى گويد: «فهرست مشكلاتى كه جامعه ما (غرب ) با آن مواجه است تمامى ندارد». (39)

## 28. ديدگاه «هانتينگتون» راجع به پايان تاريخ چيست؟

ساموئل هانتينگتون نظريه پرداز غربى در رابطه با پايان تاريخ مى گويد:

الف: تقابل و درگيرى عمده بين ملتها و گروه ها در آينده، فرهنگ ها و تمدن هاى مختلف است نه ايدئولوژى و اقتصاد.

ب: تمدن هاى زنده جهان هشت تمدن است: تمدن غرب، كنفوسيوسى، ژاپنى، اسلامى هندو، اسلاو، ارتدكس و تمدن آمريكاى لاتين.

ج: برخورد تمدنها اساسى است و تغييرناپذير.

د: خود آگاهى تمدنى در حال افزايش است.

ه: رفتار غرب موجب رشد خود آگاهى تمدنى ديگران گرديده است.

و: خصومت 1400 ساله اسلام و غرب در حال افزايش بوده و روابط ميان تمدن اسلام و غرب آبستن حوادث خونين است.

ز: سرانجام تمدن اسلام و كنفوسيوسى در كنار هم رو در روى تمدن غرب قرار خواهد گرفت.

نتيجه: درگيرى تمدن ها آخرين مرحله تكامل درگيرى جهان بوده، تمدن غالب تمدن غرب است. (40)

پاسخ:

1- ايشان تفسيرى از تمدن ننموده است.

2- دليلى براى برخورد تمدن ها بيان نكرده است.

3- ايشان بين فرهنگ و تمدن خلط كرده است، در حالى كه اين دو با يكديگر متفاوتند. تمدن جنبه علمى و عينى دارد و فرهنگ بيشتر جنبه ذهنى و معنوى. هنر، فلسفه و حكمت، ادبيات و اعتقادات مذهبى و غير مذهبى در قلمرو فرهنگ هستند، ولى تمدن بيشتر ناظر به سطح حوايج مادى انسان است در اجتماع. و نيز تمدن بيشتر جنبه اجتماعى دارد و فرهنگ جنبه فردى. تمدن، تامين كننده پيشرفت انسان در هيئت اجتماع است، ولى فرهنگ، گذشته از اين جنبه مى تواند ناظر به تكامل فردى باشد. تمدن و فرهنگ با هم مرتبطند نه ملازم.

4- ايشان به آنكه تعريف روشنى از غرب ارائه دهد آن را موجوديتى يك پارچه با محوريت آمريكا تصور مى كند در حالى كه خلاف واقع است. برژينسكى فساد درونى نظام غربى را عامل تهديد كننده قدرت جهانى آمريكا مى داند نه برخورد تمدنها را.

5- ايشان تضاد بن دو فرهنگ را تضادى ماهوى و برطرف نشدنى و ناشى از جبر تاريخى مى داند و لذا ضرورت استراتژيك آماده شدن غرب را براى مصاف با كشورهايى كه در صدد احياى تمدن اسلامى هستند توصيه مى كند در حالى كه تنش ها بين اين دو تمدن از سياست دولت هاى غربى سرچشمه گرفته نه تمدن مسيحى و اسلامى.

ويل دورانت مى گويد: «هر چند محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيروان دين مسيح را تقبيح مى كند، با اين همه نسبت به ايشان خوش بين است و خواستار ارتباط دوستانه بين آنها و پيروان خويش است». (41)

روبتسون مى گويد: «تنها مسلمانان هستند كه با عقيده محكمى كه نسبت به دين خود دارند يك روح سازگار و تسامحى نيز با اديان ديگر در آنها وجود دارد». (42)

آدام متز مى گويد: «كليساها و صومعه ها در دوران حكومت اسلامى چنان مى نمودند كه گويى خارج از حكومت اسلامى به سر مى برند و به نظر مى رسيد بخشى از سرزمين ديگرى هستند كه اين به نوبه خود موجب مى شد چنان فضايى از تسامح برقرار گردد كه اروپا در سده هاى ميانه با آن آشنايى نداشت». (43)

## 29. آيا قوانين پيشرفته بشرى مى تواند كمال بشرى را تامين كند؟

برخى مى گويند: بشر در طول تاريخ خود با تجربياتى كه كسب كرده مى تواند به نقطه اى برسد كه با قوانين پيشرفته اى كه جعل مى كند سعادت بشر را تاءمين نمايد؛ زيرا مشكلات را به خوبى شناخته و در راه حل هايى كه براى آنها ارائه مى كند مى تواند به موفقيت نهايى برسد.

پاسخ:

1- بشر بدون كمك از وحى و عالم غيب نمى تواند مصالح واقعى و حقيقى خود را درك كند و در نتيجه نمى تواند راهكارهاى اسلامى را براى خود ارائه دهد.

2- مصالح گروهى يا شخصى در بسيارى از مواقع مانع تدوين قانون جامع است و اين كار تنها از كسانى برمى آيد كه از مقام عصمت برخوردار باشند.

3- از آن جهت كه اختلاف سليقه ها و برداشت ها وجود دارد، لذا رسيدن به وحدت قانونى امكان پذير نيست.

## 30. آيا تك قطبى كردن جهان مى تواند نجات بخش بشر باشد؟

برخى مى گويند: تنها راه نجات بشر از ظلم و بى عدالتى و رسيدن به سعادت، تك قطبى كردن جهان و به اصطلاح نظم نوين جهانى است. و برخى از نظريه پردازان به جهت اقتدار تمام عيار و همه جانبه ى آمريكا اين كار را تنها ساخته آمريكايى ها مى دانند.

پاسخ: نظريه تك قطبى كردن جهان از گذشته هاى بسيار دور بين فلاسفه و دانشمندان عالم مطرح بوده است.

فيلسوف يونانى «زيو» 350 سال قبل از ميلاد مى گويد: «بر جميع مردم عالم است كه از يك نظام جهانى واحد پيروى كنند تا سعادت و نجات يابند». لذا اسكندر كه معاصر زيو بود درصدد برآمد تا با اتكا بر قدرت خويش اين نظريه را به اجرا گذارد. بلتاك نويسنده يونانى صد سال قبل از ميلاد با طرح حكومت واحد جهانى مى گويد: «بر مردم است كه سعى نموده تا مجتمع واحدى را تشكيل دهند و از قانون واحدى پيروى كنند».

وليام لويد (1838) از فيلسوفان متأخر آمريكايى مى گويد: «هرگز بشر نمى تواند به دوستى و زندگى مسالمت آميز برسد مگر آنكه حكومت واحد جهانى تأسيس نمايد». (44)

دانتى، اديب مشهور ايتاليايى مى گويد: «لازم است تا كل مردم زمين نسبت به يك حكومت و حاكم خاضع باشند تا آرامش و صلح به جهان سايه افكند». (45)

راسل مى گويد: «عالم در انتظار مصلحى است كه تمام مردم را تحت يك پرچم و شعار درآورد».

جورج بوش پدر مى گويد: «نظم نوين عبارت است از صلح و دموكراسى براى همه جهان تحت رهبرى ايالات متحده». او نيز در سخنرانى خود در كنگره مى گويد: «در ميان ملتهاى جهان تنها آمريكاست كه هم از ارزش هاى اخلاقى و هم از ابزار لازم براى پشتيبانى از نظم جهانى برخوردار است».

اشكال:

1- در خود آمريكا نظريه پردازانى از قبيل كيسينجر و ديگران وجود دارند كه اقتدار مطرح آمريكا را مردود مى شمارند.

برژينسكى به گونه اى ناتوانى آمريكا را ترسيم كرده و مى گويد: «هر چند آمريكا در حال حاضر داعيه ى پرستيژ جهانى دارد و كمتر كشورى مى تواند داعيه ى رقابت با او را داشته باشد... اما استمرار قدرت و موقعيت آمريكا در صحنه جهانى و داخلى از جنبه هاى زيادى آسيب پذير است».

2- زمينه پذيرش تك قطبى كردن جهان بسيار كم است خصوصا آنكه وضعيت بسيار فاجعه آميز اقتصادى آمريكا اجازه چنين بلندپروازى را به او نمى دهد.

3- اين نظريه غافل از آن است كه هرگز ملت ها زير بار سلطه بيگانگان نخواهند رفت.

گر چه ما اصل نظريه را رد نمى كنيم و معتقديم كه تنها راه نجات ملت ها در سايه وحدت حكومت جهانى است ولى آن را با تأییدات الهى و رهبرى معصوم كه همان امام زمان عليه‌السلام است امكان پذير مى دانيم.

## 31. ماركسيست ها تكامل تاريخ را با چه شيوه اى توجيه مى كنند؟

ماركسيست ها تاريخ را جزئى از طبيعت و در نتيجه محكوم به سرنوشت طبيعت مى دانند. مرحوم شهيد مطهرى رحمه‌الله ديدگاه ماركسيست ها را در زمينه تكامل تاريخ چنين ترسيم مى كند: «تاريخ يك جريان دائم و يك ارتباط ميان انسان و طبيعت انسان و اجتماع و يك صف آرايى و جدال دائم ميان گروه هاى در حال رشد انسانى و گروه هاى در حال زوال انسانى است كه در نهايت امر يك جريان تند و انقلابى به سود نيروهاى در حال رشد پايان مى يابد، و بالاخره يك تكاپوى اضداد است كه همواره هر حادثه به ضد خودش و او به ضد ضد تبديل مى گردد و تكامل رخ ميدهد. اساس زندگى بشر و موتور به حركت درآورنده تاريخ او كار توليدى است....

نزاع و كشمكش ميان دو گروه كه يكى جامدالفكر و وابسته به گذشته و ديگرى روشنفكر و وابسته به آينده است... سخت در مى گيرد و شدت مى يابد تا به اوج خود كه نقطه انفجار است مى رسد و جامعه با يك گام انقلابى به صورت دگرگونى نظام كهن و برقرارى نظام جديد و به صورت پيروزى نيروهاى نو و شكست كامل نيروهاى كهنه تبديل به ضد خود مى گردد و مرحله اى از تاريخ آغاز مى شود.

اين مرحله از تاريخ نيز به نوبه خود سرنوشتى مشابه با مرحله قبلى دارد،... اين مرحله نيز جاى خود را به ضد و نفى كننده خود مى دهد و مرحله جديدترى آغاز ميگردد و همين طور تاريخ - مانند خود طبيعت - همواره از ميان اضداد عبور مى كند.

اين طرز تفكر درباره ى طبيعت و تاريخ، تفكر ديالكتيكى ناميده مى شود و چون در مورد تاريخ همه ارزش هاى اجتماعى را در طول تاريخ تابع و وابسته به ابزار توليد مى داند ما اين طرز تفكر و اين بينش را در مورد تاريخ «بينش ابزارى» مى ناميم. و مقصودمان از بينش ابزارى طرز تفكر خاص درباره تحولات تاريخى است كه از آن به ماديت تاريخى (ماترياليسم تاريخى ) تعبير مى شود...». (46)

پاسخ: توجيه تكامل تاريخ با شيوه ابزارى و ديالكتيكى اشكالاتى دارد كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- تكامل را با ابزار توليد نمى توان توجيه كرد زيرا تكامل ابزار توليد به نوبه خود معلول حس فطرى كمال جويى و تنوع طلبى و گسترش خواهى و ناشى از ابتكار انسان است.

2- نظريه ابزارى كه تمام نهضت هاى مذهبى و اخلاقى و انسانى تاريخ را توجيه طبقاتى مى كند، نوعى قلب و تحريف معنوى تاريخ و اهانت به مقام انسانيَّت تلقى مى شود.

3- واقعيات تاريخى، پوچى اين نظريه را روشن مى كند، زيرا در يك قرن گذشته كشورهايى به سوسياليسم گرويدند كه مرحله كاپيتاليسم را طى نكرده بودند. و برعكس كشورهايى كه كاپيتاليسم را به اوج خود رسانده اند در همان مرحله باقى مانده اند، پس جبرى در كار نيست.

4- نظريه ابزارى و ديالكتيك ايجاد نابسامانى ها و تخريب ها به منظور ايجاد بن بست و بحران را تجويز مى كند كه اين امر نامشروع است.

5- طبق نظريه ابزارى، سير تكاملى تاريخ جبرى و لايتخلف است، يعنى هر جامعه در هر مرحله تاريخى لزوما نسبت به مرحله قبل از خود كامل تر است در حالى كه اين نظر باطل است، زيرا نظر به اينكه عامل اصلى اين حركت انسان است و انسان موجود مختار و آزاد و انتخاب گر است، تاريخ در حركت خود نوسانات دارد، گاهى جلو مى رود و گاهى به عقب بر مى گردد و... تاريخ تمدن هاى بشرى جز يك سلسله تعليم ها و سپس انحطاطها و انقراض ها نيست.

سير تكاملى بشريت به سوى آزادى از اسارت طبيعت مادى و به سوى هدفى و مسلكى بودن و حكومت و اصالت بيشتر از ايمان و ايدئولوژى بوده و هست.

سيد محمد صدر رحمه‌الله مى گويد: «... حركت دائما به سوى تكامل نيست بلكه گاهى حركت به سقوط و نقض است همانند تحول آهن به خاك در نتيجه ارتباط آن با رطوبت و گاهى نيز اين حركت به هيچ نتيجه اى منجر نمى شود، مثل باقى ماندن بعضى از جوامع اوليه كه تاكنون هيچ نوع پيشرفتى نداشته اند...» (47).

## 32. بينش انسانى - فطرى در تكامل تاريخ چيست؟

بينش انسانى - فطرى نقطه مقابل بينش آزارى است اين بينش به انسان و ارزش هاى انسانى چه در فرد و چه در جامعه اصالت مى دهد. اين نظر معتقد است كه بذر يك سلسله بينش ها و گرايش ها در نهان او نهفته است و نياز انسان به عوامل بيرون نظير نياز يك نهال به خاك و آب و نور و حرارت است كه به كمك آنها مقصد و راه و ثمره اى كه بالقوه در او نهفته است به فعليت برساند و به همين علت است كه انسان بايد پرورش داده شود نه آنكه ساخته شود.

بر حسب اين بينش، تاريخ مانند خود طبيعت به حكم سرشت خود متحول و متكامل است، حركت به سوى كمال، لازمه ذات اجزاى طبيعت و از آن جمله تاريخ است. انسان در اثر همه جانبه بودن تكاملش تدريجا از وابستگى اش به محيط طبيعى و اجتماعى كاسته و به نوعى وارستگى كه مساوى است با وابستگى به عقيده و ايمان و ايدئولوژى افزوده است و در آينده به آزادى كامل معنوى يعنى وابستگى كامل به عقيده و ايمان و مسلك و ايدئولوژى خواهد رسيد.

بر حسب اين بينش از ويژگى هاى انسان تضاد درونى فردى است ميان جنبه هاى زمينى و خاكى و جنبه هاى آسمانى و ماورايى انسان، يعنى ميان غرايز متمايل به پايين كه هدفى جز يك امر فردى و محدود و موقت ندارد و غرايز متمايل به بالا كه مى خواهد از حدود فرديت خارج شود و همه بشر را در بر گيرد و مى خواهد شرافت هاى اخلاقى و مذهبى و علمى و عقلانى را مقصد قرار دهد.

در طول تاريخ گذشته و آينده نبردهاى انسان تدريجا بيشتر جنبه ايدئولوژيك پيدا كرده و انسان تدريجا از لحاظ ارزشهاى انسانى به مراحل كامل خود يعنى به مرحله انسان ايده آل و جامعه ايده آل نزديك تر مى شود تا آنجا كه در نهايت امر حكومت و عدالت يعنى حكومت كامل ارزش هاى انسانى كه در تعبيرات اسلامى از آن به (حكومت مهدى عليه‌السلام) تعبير شده است مستقر خواهد شد و از حكومت نيروهاى باطل و حيوان مآبانه و خودخواهانه و خودگرايانه اثرى نخواهد بود.

بنابراين بينش انسان موجودى است داراى سرشت الهى مجهز به فطرتى حق جو و حق طلب، حاكم بر خويشتن و آزاد از جبر طبيعت و محيط، و جبر سرشت و سرنوشت، بر خلاف بينش ماركسيست ها كه انسان را در ذات خود فاقد شخصيت انسانى مى دانند كه هيچ امر ماوراء حيوانى در سرشت او نهاده نشده است و هيچ اصالتى در ناحيه ادراكات و بينش ها و يا در ناحيه احساسات و گرايش ها ندارد. از اين رو آنها انسان را موجودى مادى و محكوم به جبر، ابزار توليد و در اسارت شرايط مادى اقتصادى مى دانند، كه وجدانش، تمايلاتش، قضاوت و انديشه اش، انتخابش جز انعكاس از شرايط طبيعى و اجتماعى محيط نيست.

## 33. رهبرى در حكومت عدل جهانى چه اهميتى دارد؟

هر حكومت اصلاحى احتياج به رهبرى دارد كه در پيشاپيش، قافله سالار آن حركت بوده و از ابتدا تا انتها دنباله رو آن قيام و نهضت باشد، زيرا هر نوع قيام و حركتى گر چه كوچك باشد بدون رهبرى و توجيه او امكان وجود و ادامه حيات ندارد و نيز نمى تواند مصالح خود را چه در حال و چه در آينده حفظ نمايد تا چه رسد به حركت اصلاحى كه قرار است در سطح اصلاح كل جامعه باشد.

لذا به جهت توجيه نيروهاى مستعد و اداره و كنترل آنها براى پياده نمودن هدف بزرگ الهى كه همان گسترش عدل و توحيد در سراسر گيتى است احتياج به شخصى است كه از همه جهات قابليت براى به دست گرفتن آن حكومت را داشته باشد و او غير از مهدى موعود عليه‌السلام نيست.

## 34: بر پا كننده عدل جهانى چه شرايطى بايد داشته باشد؟

عقل مى گويد: برپا كننده عدل جهانى بايد داراى شرايط و صفاتى باشد تا بتواند موفق به انجام وظيفه خطير خود گردد:

1- در دعوتش راستگو باشد.

2- داراى نقشه اى صحيح و جامع باشد.

3- داراى هيچ گونه نقطه ضعفى نباشد.

4- از مقام عصمت برخوردار باشد.

5- مورد تاييد خداوند باشد.

6- داراى يارانى فداكار باشد.

فولتر، اديب فرانسوى مشهور مى گويد: «اگر بر انسان يك شخص صالح حكومت كند براى او گويا يك وطن است ولى اگر حاكم بر انسان شخص غير صالح باشد گويا او هيچ وطنى ندارد». (48)

متفكر ايرلندى مشهور (برنارد شو) در رابطه با خصوصيات لازم براى منجى بشر مى گويد: «او انسانى است زنده و داراى نيرويى قوى در بدن او، و داراى عقل كامل و خارق العاده، از همه مردم عالى تر كه مى تواند مردم را به سوى خود جذب كند. عمر او طولانى بوده، بيشتر از سيصد سال...» (49)

## 35. تكامل تاريخ از نظر قرآن چگونه است؟

با نظر و تامل در قرآن كريم پى مى بريم كه توجيه آن بر اساس تكامل تاريخ به شيوه انسانى - فطرى است.

از منظر قرآن كريم از آغاز جهان همواره نبردى پيگير و بى امان ميان گروه حق و باطل بر پا بوده است. قرآن با اشاره به مبارزه افرادى از طراز ابراهيم و موسى و عيسى و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پيروان مومن آنها از سويى، و گروهى ديگر از طراز نمرود و فرعون و جباران يهود و ابوسفيان و امثالهم بر تكامل تاريخى فطرى عملا صحه گذاشته كه در اين نبرد و ستيزها گاهى حق و گاهى باطل پيروز شده است ولى البته اين پيروزى و شكست ها بستگى به يك سلسله عوامل اجتماعى و اقتصادى و اخلاقى داشته است.

از نظر قرآن، جهاد مستمر پيش برنده اى كه از فجر تاريخ وجود داشته و دارد ماهيت معنوى و انسانى دارد، نه مادى و طبقاتى.

## 36. از ديدگاه اسلام، آينده درخشان چه مشخصاتى دارد؟

از نظر اسلام آينده درخشان ويژگى هايى دارد كه به آنها اشاره مى كنيم:

1- خوش بينى به آينده بشريت.

2- گسترش عدالت.

3- رابطه انسان با انسان.

4- برقرارى مساوات كامل ميان انسانها در زمينه قانون.

5- بهره بردارى از مواهب طبيعى و تقسيم بيت المال و....

6- بلوغ بشريت به خردمندى كامل.

7- عمران و آبادى در سطح عالم.

8- برطرف شدن جنگ و خونريزى در سايه حكومت جهانى.

9- آيين و روش جديد.

10- گسترش توحيد در كل جامعه.

## 37. آيا سير تكاملى انسانها آينده درخشانى را نويد مى دهد؟

شكى نيست كه در يك نظر ابتدايى قرائن گواهى مى دهد كه دنيا به سوى فاجعه پيش مى رود ولى اگر خوب بنگريم در افق هاى دوردست نشانه هاى ساحل نجات به چشم مى خورد.

از آن روز كه انسان خود را شناخته هيچ گاه زندگى يكنواخت نداشته، بلكه با الهام از انگيزه درونى كوشش داشته كه خود و جامعه خويش را به پيش براند.

اين نهاد بزرگ آرام نخواهد نشست و همچنان انسان را در مسير تكامل ها به پيش ميراند، و نيروهايش را براى غلبه بر مشكلات و نابسامانى ها و ناهنجارى هاى زندگى كنونى بسيج مى كند. به سوى جامعه اى پيش مى رود كه تكاملات اخلاقى در كنار تكاملات مادى قرار گيرد. به سوى جامعه اى كه در آن از جنگ و خونريزى هاى ويرانگر و ضد تكامل اثرى نباشد.

به سوى جامعه اى كه تنها صلح و عدل حاكم بر مقدرات انسان باشد و روح تجاوزطلبى و استعمار كه مهم ترين سد راه تكامل مادى و معنوى اوست در آن مرده باشد.

## 38: آيا نظام آفرينش، نويدبخش آينده اى درخشان براى جامعه بشرى است؟

جهان هستى مجموعه اى از نظام ها است. وجود قوانين منظم و عمومى كه در سرتاسر اين جهان حكم فرماست دليل بر يكپارچگى و به هم پيوستگى اين نظام است. مسأله نظم و قانون و حساب در پهنه آفرينش يكى از اساسى ترين مسائل اين عالم محسوب مى شود.

آيا انسانى كه جزئى از عالم است مى تواند يك وضع استثنايى به خود بگيرد و به صورت وصله ناهمرنگى درآيد.

آيا جامعه انسانى مى تواند با انتخاب هرج و مرج، ظلم و ستم، نابسامانى و ناهنجارى، خود را از مسير رودخانه عظيم جهان آفرينش كه همه در آن با برنامه و نظم پيش مى روند كنار بكشد.

آيا مشاهده وضع عمومى جهان، ما را به اين فكر نمى اندازد كه بشريت نيز خواه ناخواه بايد در برابر نظام عالم هستى سر فرود آورد و قوانين منظم و عادلانه اى را بپذيرد و به مسير اصلى باز گردد و همرنگ اين نظام شود؟!

نتيجه: نظام آفرينش دليل ديگرى بر پذيرش يك نظام صحيح اجتماعى در آينده در جهان انسانيَّت خواهد بود.

## 39. آيا قانون عكس العمل، نويد جامعه اى بهتر و متكامل را به ما مى دهد؟

تنها در مباحث فيزيكى نيست كه ما با قانونى به نام «قانون عكس العمل» رو به رو هستيم كه اگر مثلا جسمى با فشار معينى به ديوار برخورد كند با همان نيرو و فشار به عقب رانده مى شود، بلكه در مسائل اجتماعى اين قانون را محسوس تر مى يابيم.

آزمونهاى تاريخى به ما نشان مى دهد كه همواره تحول ها و انقلاب هاى وسيع عكس العمل مستقيم فشارهاى قبلى بوده است، و شايد هيچ انقلاب گسترده اى در جهان رخ نداده مگر آنكه پيش از آن فشار شديدى در جهت مخالف وجود داشته است.

اين قانون به ما مى گويد: وضع كنونى جهان، آبستن انقلاب است. فشار جنگ ها و بيدادگريها، تبعيض ها و بى عدالتى ها، توأم با ناكامى و سرخوردگى انسان ها از قوانين فعلى، سرانجام واكنش شديد خود را براى از بين بردن يا كاستن اين فشارها آشكار خواهد ساخت.

سرانجام، اين خواست هاى واپس زده انسانى در پرتو آگاهى روز افزون ملت ها چنان عقده اجتماعى تشكيل مى دهد كه از نهان گاه ضمير باطن جامعه با يك جهش برق آسا خود را ظاهر خواهند ساخت، و سازمان نظام كنونى جوامع انسانى را بر هم مى ريزند و طرح نوينى را ايجاد مى كنند.

طرحى كه در آن از مسابقه كمرشكن تسليحاتى خبرى باشد و نه از اين همه كشمكش هاى خسته كننده و پيكارهاى خونين و استعمار و استبداد و ظلم و فساد و خفقان. و اين بارقه ديگرى است از آينده روشنى كه جامعه جهانى در پيش رو دارد.

## 40. آيا الزام ها و ضرورت هاى اجتماعى، جامعه را به زندگى آميخته با صلح و عدالت سوق مى دهد؟

مقصود از «الزام اجتماعى» آن است كه وضع زندگى اجتماعى بشر به چنان مرحله اى برسد كه احساس نياز به مطلبى كند و آن را به عنوان يك ضرورت بپذيرد ولى مهم آن است كه يك نياز واقعى جامعه آن قدر آشكار گردد كه ضرورت بودنش را همه يا حداقل متفكران و رهبران جامعه بپذيرند و اين در درجه اول بستگى به بالا رفتن سطح آگاهى و شعور اجتماعى مردم دارد. و سپس با آشكار شدن نتايج نامطلوب وضع موجود جامعه و عدم امكان ادامه راه ارتباط پيدا مى كند.

شايد بسيارى از مردم در قرون 17 و 18 با مشاهده پيشرفت هاى چشمگير صنعتى ترسيمى كه از قرن بيستم داشتند، ترسيم يك بهشت برين بود ولى باور نمى كردند كه انسان صنعتى و ماشينى زندگى مرفه ترى نخواهد داشت بلكه پابه پاى پيشرفت تكنولوژى، نابسامانى هاى تازه و مشكلات جديدترى پديد خواهد آمد. عفريت جنگ هاى جهانى سايه وحشتناك خود را بر كانون هاى ماشين و صنعت خواهد افكند.

تازه مى فهمند كه چقدر زندگى آنها خطرناك شده است.كم كم مى فهمند براى حفظ وضع موجود و پيروزى هاى بزرگ صنعتى و تمدن، مقررات گذشته هرگز كافى نيستند و بايد تن به مقررات تازه اى داد.

زمانى فرا ميرسد كه وجود حكومت واحد جهانى براى پايان دادن به مسابقه كمرشكن تسليحاتى و پايان دادن به كشمكش هاى روز افزون قدرت هاى بزرگ و كنار زدن دنيا از لبه پرتگاه جنگ به عنوان يك ضرورت و واقعيت اجتناب ناپذير احساس مى گردد كه بايد سرانجام اين مرزهاى ساختگى و دردسرساز برچيده شود و همه مردم جهان زير يك پرچم و با يك قانون زندگى كنند.

بنابر قانون «الزام اجتماعى» عامل مؤ ثر ديگرى وجود دارد كه با كاربرد نيرومند خود مردم جهان را خواه ناخواه به سوى يك زندگى آميخته با صلح و عدالت پيش مى برد و پايه هاى يك حكومت جهانى را بر اساس طرح تازه اى مستحكم مى سازد.

## 41. آيا براى ايجاد تحول در جامعه احتياج به اصلاحات تدريجى است يا انقلاب بنيادى؟

در مورد اينكه اصلاحات اجتماعى بايد از چه راه انجام پذيرد عقيده واحدى وجود ندارد بلكه جمعى طرفدار اصلاحات تدريجى هستند كه به آنها «رفورميست» مى گويند. و گروهى ديگر، «انقلابيون» هستند كه هيچ دگرگونى اساسى را در وضع جوامع انسانى بدون انقلاب ممكن نمى دانند و برخى ديگر مى گويند: درجه فساد در اجتماعات متفاوت است آنجا كه فساد به صورت همه گير و همه جانبه درنيامده، اصلاحات تدريجى مى تواند اساس برنامه هاى اصلاحى را تشكيل دهد، اما آنجا كه فساد همه جا را فرا گرفت و يا در بيشتر سازمان هاى اجتماعى نفوذ كرد جز با يك انقلاب بنيادى نمى توان بر نابسامانى ها چيره گشت.

شواهد زيادى مويد نظر سوم است:

1- اصلاحات تدريجى هميشه بر شالوده ها و ضوابط و الگوهاى سالم بنا مى شود و در غير اين صورت بايد به سراغ الگوها و ضوابط جديد رفت و مسائل زير بنايى را در مسير دگرگونى قرار داد.

2- اصلاحات تدريجى غالبا از طريق مسالمت آميز صورت مى گيرد، و اين در صورتى اثر دارد كه آمادگى فكرى و زمينه اجتماعى وجود داشته باشد. ولى آنجا كه اين زمينه ها وجود ندارد بايد از منطق انقلاب كه منطق قدرت است استفاده كرد.

3- در جامعه اى كه فساد به ريشه ها نفوذ كرده عناصر قدرتمند ضد اصلاح تمام مراكز حساس اجتماع را در دست دارند و به آسانى مى توانند هر طرح تدريجى را از كار بيندازند مگر آنكه با يك حمله انقلابى غافلگير شوند.

4- نيرهاى عظيم اصلاحى و انقلابى را معمولا نمى توان براى مدت زيادى پر حرارت و پر جوش نگاه داشت و اگر به موقع از آنها استفاده نشود ممكن است با گذشت زمان كارآيى خود را از دست بدهند.

5- با مراجعه به تاريخ به دست مى آيد كه اجتماعاتى كه فساد در آنها بنيادى شده، خردمندان آن جامعه خصوصا انبيا و اوليا و مردان اصلاح طلب همواره روش انقلابى را در پيش گرفته اند.

در مورد اصلاح وضع عمومى جهان و برچيده شدن نظام كنونى كه بر اساس ظلم و تبعيض بنا شده و احتياج به جانشين شدن يك نظام عادلانه است به طور حتم پديد آمدن يك انقلاب و دگرگونى عظيم را مى طلبد انقلابى وسيع و در همه زمينه ها.

## 42. چه نوع آمادگى براى رسيدن به حكومت عدل جهانى لازم است؟

ما هر قدر خوش بين و اميدوار باشيم بايد بدانيم رسيدن به مرحله اى از تاريخ كه در همه انسان ها زير يك پرچم گرد آيند و كشمكش ها و بازيهاى خطرناك سياسى و استعمارگرى از بين برود احتياج به آمادگى هاى عمومى دارد، گرچه به جهت تحول ها و دگرگونى هايى كه به سرعت در عصر اخير پديد آمده نبايد آن را دور بدانيم ولى در هر حال براى اينكه دنيا چنان حكومتى را پذيرا گردد احتياج به آمادگى هايى از قبيل موارد ذيل است:

1- آمادگى فكرى و فرهنگى: يعنى سطح افكار مردم جهان آن چنان بالا رود كه بدانند مثلا مسأله «نژاد» يا «مناطق مختلف جغرافيايى» مسأله قابل توجهى در زندگى بشر نيست و....

2- آمادگى اجتماعى: زيرا مردم جهان بايد از ظلم خسته شده و عدالت را از جان و دل طلب نمايند.

3- آمادگى هاى تكنولوژى و ارتباطى: زيرا وجود صنايع پيشرفته نه تنها مزاحم يك حكومت عادلانه جهانى نخواهد بود، بلكه شايد بدون آن وصول چنين هدفى محال باشد.

آرى، اگر بنا بود همه كارها با «معجزه» صورت پذيرد وجود چنين نظامى بدون وسايل پيشرفته صنعتى قابل تصور بود، ولى مگر اداره زندگى مردم جهان با معجزه ممكن است؟ معجزه استثنايى است منطقى در نظام جارى طبيعت براى اثبات حقانيَّت يك امر آسمانى، نه براى اداره هميشگى نظام جامعه، زيرا اين كار تنها بايد بر محور قوانين طبيعى صورت بگيرد.

# انتظار فرج

## 43: حقيقت انتظار چيست؟

انتظار، كيفيتى روحى است كه موجب به وجود آمدن حالت آمادگى است براى آنچه انتظار دارند، و ضد آن يأس و نااميدى است هر چه انتظار بيشتر باشد آمادگى بيشتر است.

اگر انسان مسافرى داشته باشد كه چشم به راه آمدن او است هر چه زمان رسيدن او نزديك تر گردد آمادگى براى آمدنش فزونى مى يابد. حالت انتظار، گاهى به پايه اى مى رسد كه خواب را از چشم مى گيرد چنان كه درجات انتظار از اين نظر تفاوت مى كند، همچنين از نظر حب و دوستى نسبت به آنچه را انتظار دارد تفاوت دارد.

هر چه عشق به «منتظر» افزون باشد آمادگى براى فرارسيدن محبوب افزون مى گردد و دير آمدن و فراق محبوب دردناك مى گردد، تا بدانجا كه انسان منتظر از خود بى خود مى شود و دردها و سختى هاى دردآور و مشكلات سخت خود را در راه محبوب حس نمى كند.

## 44. انتظار چه ويژگى هاى خاصى دارد؟

انتظار در درجه نخست ويژه حيات و زندگى است. ماهيت زندگى انسان با انتظار و اميد به آينده عجين شده است به گونه اى كه بدون انتظار، زندگى مفهومى ندارد و شور و نشاط لازم براى تداوم آن در كار نيست. حيات حاضر و كنونى ظرف پويايى، تلاش و حركت به سوى فردا و فرداهاست، و اين چنين پويايى و حركتى بدون عنصر «انتظار» ممكن نيست؛ زيرا احتمال معقول بقا و پايدارى و اميد به تداوم حيات است كه به زندگى كنونى معنا و مفهوم مى بخشد، و پويايى و نيروى لازم براى ادامه آن را تاءمين مى كند. از اين رو است كه ماهيت زندگى با انتظار پيوستگى ناگسستنى دارد.

هر انسان زنده اى كه در انتظارهاى خويش، به تداوم حيات مى انديشد و بقاى خويش را انتظار دارد، تمام حركت و سكون خود را در راستاى اين انتظار و در جهت متناسب با تداوم حيات قرار مى دهد.

و لذا در روايات اسلامى مى بينيم كه انتظار فرج از افضل اعمال امت پيامبر شمرده شده است. يعنى ويژگى انتظار در عمل در راه رسيدن به حيات است.

شايد يكى از علل اين گونه آموزش ها اين بوده است كه پيروان امام مهدى عليه‌السلام بكوشند تا خود را به امامشان نزديك كنند و مانند او بينديشند و امت با امام در انتظار به سر برند، زيرا امام نيز در انتظار ظهور خود به سر مى برد.

در حالت انتظار، بهترين شيوه پيوند و همسويى و همدلى با امام نهفته است، و غفلت از انتظار و معناى صحيح آن باعث بى خبرى و بى احساسى نسبت به سوزها و شورهاى امام موعود است. شايد در دوران غيبت، انتظار راستين براى فرج يعنى حضور امام در جامعه انسانى، نخستين راه بيعت و هم پيمانى با امام موعود باشد؛ زيرا انتظار حضور در متن جريان ها و حوادث پيش از ظهور است و مايه يادآورى هدف ها و آرمان هاى امام موعود و زمينه آگاهى و هوشيارى هميشگى است و در حال انتظار نبودن به معناى غفلت و بى خبرى و بى احساسى و بى تفاوتى نسبت به حوادث پيش از ظهور و اصل ظهور است.

جامعه منتظر، هر حادثه اى هر چند عظيم و ويرانگر، و هر عاملى هر چند بازدارنده و ياس آفرين، او را از تحقق هدف هاى مورد انتظار مايوس نمى كند و در راه آن هدف ها از پويايى و تلاش باز نمى ايستد، و همواره به امام خود اقتدا مى كند.

امامى كه در برابر مشكلات شكننده و حوادث كوبنده قرن ها و عصرها استوار و نستوه ايستاده است و ذره اى در اصالت راه و كار خود ترديد نكرده است.

حضرت مهدى عليه‌السلام فرمود: «...لان الله معنا و لا فاقة بنا الى غيره، و الحق معنا فلن يوحشنا من قعد عنا» (50)؛ «... چون خدا با ما است نيازى به ديگرى نيست، حقانيَّت با ما مى باشد و كناره گيرى عده اى از ما هرگز سبب وحشت ما نخواهد شد.»

آرى! امام مهدى عليه‌السلام در چنين انتظارى به سر مى برد و با چنين ايمانى در اين شب يلداى زندگى، استوار و تزلزل ناپذير ايستاده است و جامعه «منتظر» و امت چشم به راه نيز بايد اين ويژگى ها را در امام موعود و «منتظر» خويش، نيك بشناسد، و تا حد امكان مانند خود او در انتظار باشد.

## 45: عناصر تشكيل دهنده انتظار چيست؟

انتظار ظهور منجى هيچ گاه به حقيقت نمى پيوندد مگر در صورتى كه سه عنصر اساسى در آن محقق گردد:

1- عنصر عقيدتى: شخص منتظر بايد ايمان راسخى به حتمى بودن ظهور منجى و نجات بخشى او داشته باشد.

2- عنصر نفسانى: زيرا شخص منتظر بايد در حالت آمادگى دائمى به سر ببرد.

3- عنصر عملى و سلوكى: شخص منتظر بايد به قدر استطاعت خود در سلوك و رفتارش زمينه هاى اجتماعى و فردى را براى ظهور منجى فراهم نمايد.

با نبود هر يك از اين سه عنصر اساسى، انتظار حقيقتا معنا پيدا نمى كند.

## 46: چه نوع انتظارى راجح است؟

انتظار فرج بر دو گونه است:

1- انتظارى كه سازنده است، تحرك بخش است، تعهدآور است، عبادت بلكه با فضيلت ترين عبادات است.

از مجموعه آيات و روايات اسلامى استفاده مى شود كه ظهور مهدى موعود عليه‌السلام حلقه اى است از حلقات مبارزه اهل حق و اهل باطل كه به پيروزى نهايى اهل حق منتهى مى شود. سهيم بودن يك فرد در اين سعادت موقوف به اين است كه آن فرد عملا در گروه اهل حق باشد.

امامان و رهبران معصوم الهى به طور روشن و صريح ارائه تصويرى مناسب از انتظار، روى برداشت درست و صحيح از مفهوم آن تكيه داشته اند و انتظار را از مقوله عمل به حساب آوده اند، و لذا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: «افضل اعمال امتى انتظار الفرج» (51)؛ «افضل اعمال امت من انتظار فرج است.»

و نيز در روايتى ديگر امام صادق عليه‌السلام مى خوانيم: «افضل الاعمال انتظار الفرج من الله» (52)؛ «بزرگ ترين اعمال انتظار فرج از خداست.»

اهميت آمادگى و زمينه سازى را مى توان در پيام امام صادق عليه‌السلام يافت كه فرمود: «ليعدن احدكم لخروج القآئم و لو سهما» (53)؛ «بايد هر كدام از شما براى خروج قائم آمادگى پيدا كند اگر چه با تهيه كردن يك تير باشد.»

2- انتظارى كه ويرانگر است، بازدارنده است، فلج كننده است و نوعى اباحى گرى است. برداشت قشرى مردم از مهدويت و قيام و انقلاب مهدى عليه‌السلام اين است كه صرفا ماهيت انفجارى دارد. فقط و فقط از گسترش و اشاعه و رواج ظلم ها و تبعيض ها و اختناق ها و حق كشى ها ناشى مى شود، آنگاه كه صلاح به نقطه صفر برسد و حق و حقيقت هيچ طرفدارى نداشته باشد.

اين نوع برداشت، از آن جهت كه با اصلاحات مخالف است و فسادها و تباهى ها را به عنوان مقدمه يك انفجار مقدس و موجه مى شمارد، بايد «شبه ديالكتيكى»خوانده شود، با اين تفاوت كه در تفكر ديالكتيكى با اصلاحات از آن جهت مخالفت مى شود و تشديد نابسامانى ها از آن جهت داده مى شود كه شكاف وسيع تر شود و مبارزه پيگيرتر و داغ تر گردد.

ولى اين تفكر عاميانه فاقد اين مزيت است، فقط به فساد و تباهى فتوا مى دهد كه خود به خود منجر به نتيجه مطلوب بشود.

اين نوع برداشت از ظهور و قيام مهدى موعود، و اين نوع انتظار فرج كه منجر به نوعى تعطيل در حدود و مقررات اسلام مى شود و نوعى اباحى گرى بايد شمرده شود به هيچ وجه با موازين اسلامى و قرآنى وفق نمى دهد.

## 47. انتظار، چه تأثيرى در بعد اجتماعى دارد؟

انتظار در ابعاد گوناگون حيات انسانى آثار ژرف مى گذارد، و بيشترين اثر گذارى آن در بعد تعهدها و مسئوليت هاى اجتماعى و احساس ديگر خواهى و احسان دوستى عينيت مى يابد؛ زيرا كه در مفهوم انتظار، انسان گرايى نهفته است.

انسان منتظر پيوندى ناگسستنى با هدف ها و آرمان هاى امام منتظر و موعود خود دارد و در آن راستا گام بر مى دارد و همسان و همسوى آن اهداف و آرمان ها حركت مى كند و همه جهت گيرى ها و گرايش ها و گزينش هايش در آن چارچوب قرار مى گيرد. امام موعود، غمگسار راستين غمزدگان و يار و ياور واقعى مظلومان و حامى حقيقى مستضعفان است.

پس جامعه منتظر انسان هاى داراى خصلت انتظار بايد در زمينه خواست ها و هدف هاى امامشان عمل كنند و به يارى انسان هاى مظلوم و محروم بشتابند و دل آزردگان را مرهم نهند و دشوارى ها و مشكلات مردم را تا حد توان طبق خواسته و رضاى امامشان برطرف سازند.

و اگر چنين شد در قلمرو جامعه منتظر، محروم و تهيدست و بيمار بى درمان و دلتنگ و افسرده و اندوهگين و گرفتار باقى نخواهد ماند.

شايد يكى از معانى برخى از احاديث درباره انتظار فرج كه گفته اند: «انتظار فرج خود فرج است» همين معنا باشد كه جامعه منتظر اگر انتظارى راستين و صادقانه داشته باشد دست كم در حوزه خود، مشكلات و نابسامانى هاى مردم را برطرف مى كند و خواسته ها و آرمان هاى امام موعود را در محيط خويش تحقق مى بخشد لذا امام رضا فرمود: «... انتظار الفرج من الفرج» (54)؛ «... انتظار فرج جزء فرج است.»

## 48: عنصر انتظار چگونه در آمادگى نظامى منتظران تأثير دارد؟

انتظار، نخست يك آرمان و عقيده است و سپس در عمل و عينيت آشكار مى گردد و انسان منتظر به مرزبانى و پاسدارى از حوزه جغرافيايى و فرهنگى و ايدئولوژى خود و همكيشان و هم مسلكان خويش مى پردازد و همواره در موضع ديده بانى است و هوشيارانه و تيزنگرانه به افق هاى دور و نزديك مى نگرد و هر تحرك و تحول و نقل و انتقالى را در اردوگاه هاى دشمن زير نظر مى گيرد و در سنگر دفاع ايدئولوژيكى و زمينى و جغرافيايى، دشمن را از پيشروى باز مى دارد، و در صورت فراهم بودن زمينه به تهاجم نيز دست مى يازد.

اين است كه جامعه منتظر همواره به آمادگى نظامى و دفاعى فرا خوانده شده است و تهيه ابزار جنگ و قدرت از هر مقوله و با هر كيفيت، تكليف گشته است. فقها در كتاب جهاد بحثى را تحت عنوان «مرابطه» و «رباط» ذكر كرده اند، به اين معنا كه مومنان در مرزها اقامت گزينند و آمادگى كامل داشته باشند تا در هنگام حمله و تهاجم ناگهانى دشمن دفاع كنند و كشور را نجات دهند.

معناى ديگر مرابطه و رباط، پيوند و رابطه با امام و در خدمت امام زيستن و مرزبان دستورها و خواسته هاى امام بودن است. به اين معنا كه جامعه ى مومنان با امام خويش ارتباط برقرار كنند و به ريسمان ولايت امام چنگ زنند و با او هم پيمان شوند و به يارى امام متعهد گردند.

اين قسم از «مرابطه» بر هر فرد واجب عينى است، نيابت بردار نيست، و پايه اى از پايه هاى ايمان است و عملى بدون آن پذيرفته نمى شود. (55)

امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (56)؛ فرمود: «اصبروا على المصآئب و صابروا على الفرآئض و رابطوا على الائمه عليهم‌السلام» (57)؛ «در برابر مشكلات شكيبايى ورزيد و در انجام تكليف ها و مسئوليت ها پايدار باشيد و با امامان مرابطه برقرار كنيد.»

و در روايتى ديگر از امام صادق عليه‌السلام آمده است كه «رابطوا» به معناى حضور نزد امام است (58)

## 49. عنصر صبر در تحقق انتظار تا چه مقدار موثر است؟

روح و جوهر اصلى انتظار، مقاومت و صبر است. كسى كه منتظر تحقق يافتن هدف آرمانى است بايد تا فرا رسيدن زمان پيدايى هدف و شكل گرفتن آرمان، پايدارى و شكيبايى كند و تاب و توان از دست ندهد، و هر ناملايمى را در آن با بردبارى بپذيرد، و چون صبر و پايدارى را از دست داده است؛ زيرا كه پايدارى و صبر، تحقق بخش جوهر انتظار است. لذا در احاديث از انتظار فرج همراه با صبر سخن گفته اند.

امام رضا عليه‌السلام فرمود: «ما أحسن الصبر و انتظار الفرج...» (59)؛ «چه نيكو است شكيبايى و انتظار فرج.»

براى ظهور وقت تعيين نشده است و همواره وقوع آن را امرى ناگهانى توصيف كرده اند و لذا بايد انتظار لحظه به لحظه باشد.

## 50: حقيقت انتظار فرج چيست؟

انديشه پيروزى نهايى نيروى حق و صلح و عدالت، بر نيروى باطل و ستيز و ظلم، استقرار كامل و همه جانبه ارزش هاى انسانى، تشكيل مدينه فاضله و جامعه ايده آل و بالاخره اجراى اين ايده عمومى و انسانى به وسيله شخصى مقدس و عالى قدر كه در روايات اسلامى از او به عنوان «مهدى» نام برده شده است، انديشه اى است كه كم و بيش همه فرق مذاهب اسلامى با اختلافاتى بدان مومن و معتقدند.

اين انديشه بيش از هر چيز مشتمل بر عنصر خوشبينى نسبت به جريان كلى نظام طبيعت و سير تكامل تاريخ و اطمينان به آينده و طرد عنصر بدبينى نسبت به پايان كار بشر است (كه طبق بسيارى از نظريه ها و فرضيه هاى غير اسلامى پايان نظام طبيعت تاريك و ابتر است).

اميد و آرزوى تحقق اين نويد كلى جهانى انسانى، در زبان روايات اسلامى «انتظار فرج»خوانده شده است.

## 51. آيا مكاتب فلسفى نيز انتظار فرج را امرى ارزشى مى دانند؟

انتظار ظهور منجى در آخرالزمان و نجات بشر از وضعيت موجود اختصاص به اسلام و حتى اديان آسمانى ندارد بلكه مكاتب فلسفى غير دينى و مادى نيز معتقد به اين نظريه مى باشند.

راسل مى گويد: «انتظار منجى و اعتقاد به ظهور نجات بخش در آخرالزمان اختصاص به اديان آسمانى ندارد بلكه مكاتب غير دينى و مادى نيز در انتظار ظهور منجى براى جامعه بشريت و گسترش دهنده عدل و داد به سر مى برند».

## 52. آيا در كتاب مقدس يهود سخن از انتظار فرج به ميان آمده است؟

شور و التهاب انتظار موعود آخرالزمان در تاريخ پرفراز و نشيب يهوديت موج مى زند. در عهود قديم از كتاب مقدس سفر مزامير داوود مزمور 37 مى خوانيم: «به جهت وجود اشرار و ظالمين مايوس مشو؛ زيرا نسل ظالمين از روى زمين برچيده خواهد شد و منتظرين عدل الهى وارثان زمين خواهند شد. و كسانى كه مورد لعن الهى واقع گردند بينشان تفرقه خواهد افتاد. و انسان هاى صالح كسانى هستند كه وارثان زمين شده و تا پايان تاريخ در روى زمين زندگى خواهند كرد». (60)

تب و تاب انتظار دخالت اعجازآميز خداوند در دوران سيطره واليان رومى بر فلسطين به اوج خود رسيد و به همين علت هنگامى كه يحياى تعميد دهنده ندا داد: «توبه كنيد، زيرا ملكوت آسمان نزديك است.» (61) توده هاى مردم پيام او را با جان و دل شنيدند، كلمات هيجان آور او دل هاى شنوندگان را تكان مى داد و الهام بخش گروه هاى ستمديده و بينوايى بود كه همواره آتش شوق انتظار براى قيام «مسح شده خدا» در قلوبشان زبانه مى كشيد.

## 53. مقصود از انتظار مسيحا چيست؟

يهوديان در سراسر تاريخ محنت بار خود هر گونه خوارى و شكنجه را به اين اميد بر خود هموار كرده اند كه روزى «مسيحا» بيايد و آنان را از گرداب ذلت و درد رنج رهانده فرمانرواى جهان گرداند.

هم اكنون صهيونيست هاى اشغالگر فلسطين، علاوه بر دعاهاى مسيحايى مرسوم در پايان مراسم سالگرد بنيان گذارى رژيم اسرائيل غاصب (پنجم ماه ايّار عبرى) پس از دميدن در شيپور عبادت، اين گونه دعا مى كنند: «اراده خداوند، خداى ما چنين باد كه به لطف او شاهد سپيده دم آزادى باشيم و نفخ صور مسيحا گوش ما را نوازش دهد». (62)

بسيار طبيعى است كه قوم بنى اسرائيل با گذشته تيره و تار خود در انتظار آينده بهترى باشد. به همين علت كه حضرت موسى عليه‌السلام به عنوان يك منجى ميان ايشان برخاست آنان در پذيرفتن او درنگ نكردند. اين آرمان در دوران ابتلا پا گرفت و هرگز از ايشان جدا نشد و تنها با انتخاب داوود به پادشاهى بود كه آرزوى قوم براى قيام يك منجى كاملا برآورده شد.

داوود نمونه يك پادشاه يهودى و الگوى جاودانى شخص مسيحا گرديد. و در واقع برخى از انبيا و حكيمان هم او را مسيحا مى دانستند. (63)

عصر داوود و سليمان را مى توان دوران شكوفا شدن آرمان مسيحايى در اذهان قوم يهود دانست. اميد مسيحايى با دو نيم شدن حكومت بنى اسرائيل پس از حضرت سليمان جدى تر شد.

انبيا نه تنها آتش شوق را در دل ها روشن نگه مى داشتند بلكه به توسعه دادن مفهوم مسيحا و دوران مسيحايى مى پرداختند. آنان معتقد بودند كه شخص مسيحا كه خدا به وسيله او جهان را مبارك خواهد ساخت، در اذهان بيشتر انبيا حاضر بود.

انديشه مسيحايى در پيشگويى هاى«إشَعيا» به طور وضوح آمده است. مسيحاى آرامش آفرين و تسلى بخش قوم يهود در يكى از پيشگويى هاى او تصوير شده است او حكومت آرمانى عادلانه اى را پى مى افكند كه در آن زمان جهان از معرفت خداوند پر خواهد شد مثل «آب هايى كه دريا را مى پوشاند» و آن، پس از گسترش دين بنى اسرائيل در سراسر گيتى است كه همچون پرچم قوم ها بر پا خواهد شد و امت ها آن را خواهند طلبيد. (64)

و نيز مى خوانيم: «و در ايام آخر واقع خواهد شد كه كوه خانه خداوند بر قله كوه ها ثابت خواهد شد و فوق تل ها برافراشته خواهد گرديد و جميع امت ها به سوى آن روان خواهند شد...». (65)

برخى از پيشگويى هاى «صفنيا» حتى از پيشگويى هاى اشعيا جهان شمول ترند از ديد او عصر مسيحايى زمان اصلاح كلى جهان است؛ زيرا كه در آن زمان، زبان پاك به امت ها خواهد داد تا جميع ايشان اسم يَهوَه را بخوانند و به يك دل او را عبادت كنند.

تصور تَلمود پيرامون شخص مسيحا به قرار زير است: «يك انسان كه نهالى از خاندان سلطنتى داوود است و قداست او تنها به سبب موهبت هاى طبيعى وى خواهد بود. امت هاى مشرك به دست او نابود خواهند گشت و بنى اسرائيل قوت خواهد گرفت». (66)

## 54. مقصود از روايات مطلق در باب انتظار فرج چيست؟

در برخى از روايات كه از طرق شيعه و اهل سنت رسيده به صورت مطلق به انتظار فرج اشاره شده است بدون آنكه مقيد به فرج حضرت مهدى عليه‌السلام در آن شده باشد. در حديثى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى خوانيم: «أفضل العبادة انتظار الفرج» (67)؛ «برترين عبادت، انتظار فرج است.»

و نيز از آن حضرت مى خوانيم: «انتظار الفرج عبادة» (68)؛ «انتظار فرج عبادت است.»

و همچنين در روايت ديگرى از آن حضرت مى خوانيم: «أفضل اعمال امتى انتظار فرج الله عزوجل» (69)؛ «افضل اعمال امت من انتظار فرج خداوند عزوجل است.»

شيخ صدوق به سندش از امام رضا عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود: «ما احسن الصبر و انتظار الفرج» اما سمعت قول الله عزوجل:

(وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ) (70)، (فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ) (71) «فعليكم بالصبر فانه انما يجى ء الفرج على الياس، فقد كان الذين من قبلكم اصبر منكم» (72)؛ «چقدر نيكوست صبر و انتظار فرج، آيا نشنيده اى گفتار خداوند عزوجل را كه فرمود: (شما انتظار بكشيد من هم در انتظارم ) و (پس شما منتظر باشيد من هم با شما انتظار مى كشم ) پس بر شما باد به صبر؛ زيرا فرج بعد از ياس و نااميدى است. به راستى كسانى كه قبل از شما زندگى مى كردند از شما صبورتر بودند.»

مرحوم مجلسى از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود: «من دين الائمة الورع و العفة و الصلاح... و انتظار الفرج بالصبر» (73)؛ «از دين ائمه پرهيزكارى، عفت، رستگارى... و انتظار فرج به صبر است.))

ترمذى نيز به سندش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «... و افضل العبادة انتظار الفرج» (74)؛ «... و برترين عبادت انتظار فرج است.»

در ظاهر مراد از انتظار فرج همان انتظار فرج حضرت مهدى عليه‌السلام است كه در اين روايات متعلق آن يعنى حضرت مهدى عليه‌السلام به جهت وضوح بيان نشده است؟ چون در احاديث فريقين آن حضرت به عنوان نجات دهنده مردم از ظلم و بى عدالتى معرفى شده است.

شيخ صدوق رحمه‌الله به سندش از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود: «طوبى لشيعة قائمنا المنتظرين لظهوره فى غيبته» (75)؛ «خوشا به حال شيعيان قائم ما كسانى كه منتظر ظهور او در عصر غيبت اويند.»

اين معنا براى روايات مطلق با نظر اهل سنت نيز موافقت دارد؛ زيرا آنان گر چه عموما به ولادت مهدى موعود عليه‌السلام اعتقادى ندارند ولى او را منجى بشريت از ظلم و بى عدالتى مى دانند كه بايد مستضعفين انتظار او را بكشند.

و نيز از جمله قرائنى كه مى تواند مصداق احاديث مطلق را مشخص كرده و بر حضرت مهدى عليه‌السلام و قيام او تطبيق دهند مسأله لزوم تناسب بين حكم و موضوع است؛ زيرا انتظار فرجى كه تا اين حد مهم برشمرده شده و تا اين حد مورد تاكيد واقع شده است به طور حتم همان انتظار روز موعود است از آن جهت كه در آن روز وعده الهى به نصرت مظلومين در سرتاسر عالم تحقق مى يابد و حكومت عدل توحيدى در روى كره زمين گسترش خواهد يافت. انتظار با آن آثار و بركاتى كه دارد تنها در انتظار چنين فرجى قابل پياده شدن است و نيز چنين انتظار است كه مى تواند از اساس دين شمرده شود، نه انتظار رفع هر گرفتارى ولو جزئى و با هر سبب باشد.

## 55: چه امتيازى در انتظار منجى موجود است؟

اهل سنت گر چه اصل انتظار فرج مهدى عليه‌السلام را قبول دارند ولى اعتقاد به ولادت او ندارند ولى شيعه اماميه و برخى ديگر از مذاهب اسلامى و غير اسلامى به انتظار ظهور شخصى به عنوان منجى نشسته اند كه او موجود است و ناظر اعمال و رفتار و گرفتارهاى مسلمانان است. اين نوع انتظار به طور قطع و حتم، اثرات بيشترى در زنده نگه داشتن جامعه و ايجاد روح و اميد بيشتر دارد.

زيرا كسى كه معتقد به اصل فرج است بدون آنكه نجات دهنده را در قيد حيات و در كنار خود ببيند و او را احساس كند و ناظر اعمال خود بداند، چندان تأثيرى در وجود او ندارد، بر خلاف كسى كه معتقد است او زنده بوده و بر تمام احوالش ناظر است و هنگام گرفتارى هاى شديد به فرياد او خواهد رسيد. به طور حتم اعتقاد به چنين منجى و انتظار چنين شخصى تأثير به سزايى در روحيه انسان منتظر دارد، تاءثيرى كه قابل مقايسه با تاءثير نوع اول نيست.

لذا شيعه به جهت اعتقاد به اين چنين انتظارى هميشه در طول تاريخ خود زنده بوده و هيچ گاه با اين همه فشارها كه بر او وارد شده اميد خود را از دست نداده است.

شيعه هميشه خويش را در كنار منجى و مصلح خود احساس مى كند و اين نوع احساس آثار تربيتى و ايمانى بيشترى دارد.

## 56: آيا تأخير در فرج موجب قساوت قلب مى شود؟

آنچه كه بر هر مومنى بلكه بر هر انسانى لازم است، اينكه هيچ گاه از تاءخير فرج و ظهور منجى نا اميد نباشد، بلكه بايد به ريسمان صبر چنگ زده تا به سر منزل مقصود رهنمون شود و اين تنها از راه ايمان قلبى به خداوند متعال و اينكه او خلف وعده نمى كند ميسر است و نيز با سير و بررسى سرگذشت امت هاى پيشين كه چگونه بعد از هر عسر و گرفتارى شديد، خداوند آخرالامر براى آنها يسر و فرجى حاصل نمود، به دست مى آيد.

و همچنين با مراجعه به فطرت و ميل درونى خود كه چگونه به ظهور منجى بشريت متمايل است مى تواند خود را از ياءس و نااميدى رهانيده و به ظهور منجى اميدوار باشد.

در ذيل آيه شريفه (وَ كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ) (76)؛ از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود: «تأويل هذه الاية جاء فى اهل زمان الغيبة و ايامها دون غيرهم من اهل الازمنه و ان الله تعالى نهى الشيعة عن الشك فى حجة الله تعالى او ان يظنوا ان الله تعالى يخلى ارضه منها طرفة عين» (77)؛ «تاويل اين آيه براى مردم عصر غيبت است و روزهاى زمان غيبت غير از روزهاى اهل زمان هاى ديگر است. خداوند متعال شيعيان را از شك در حجت خود نهى كرده است و نيز نهى كرده از اينكه گمان كنند كه خداوند زمين را يك چشم بر هم زدن از حجت خالى مى گردند.»

## 57. آيا انتظار طولانى فرج، خسته كننده و ملالت آور است؟

انتظار اگر از قسم مثبت آن باشد كه همراه با آمادگى كامل منتظر براى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام است نه تنها ملامت آور نيست بلكه دائما در انسان روحيه اميد را شعله ور كرده و او را سرحال و زنده نگه مى دارد.

شخص منتظر دائما در فكر آمدن محبوب خود است و اين بهترين حالتى است كه به او دست مى دهد، او دائما به عشق رسيدن محبوب خود شب را به روز و روز را به شب مى رساند.

از طرفى ديگر، از آنجا كه انتظار منجى حقيقى يعنى امام زمان عليه‌السلام در حقيقت يك نوع توسل و ارتباط باطن با او نيز هست لذا با اين ارتباط هر لحظه فيوضاتى از ناحيه آن حضرت به انسان مى رسد كه او را از خستگى و ملالت بيرون مى آورد.

بر انتظار موعود حقيقى آثار و بركاتى بسيار مترتب است كه در جاى خود به آن اشاره مى نماييم.

## 58: چه آثارى بر انتظار منجى مترتب است؟

ضرورت و اهميت انتظار را مى توان از زواياى مختلف مورد بررسى قرار داد:

1- انتظار، دوره آماده سازى و زمينه سازى براى يك نهضت به شمار مى آيد و هر انقلاب و حركتى كه اين دوره را پشت سر نگذاشته باشد ناقص و بى ثمر است.

2- در اهميت انتظار همين بس كه دشمنان آن را مانع تسلط خود بر مسلمانان بر شمرده اند. ميشل فوكر، كلر برير در بحث مبارزه با تفكر مهدى باورى ابتدا قيام امام حسين عليه‌السلام و بعد انتظار امام زمان عليه‌السلام را دو عامل پايدارى شيعه معرفى مى كنند.

در كنفرانس تل آويو نيز افرادى مثل برنارد لوييس، مايكل ام جى، جنشر، برونبرگ و مارتين كرامر بر اين نكته تكيه فراوان داشتند. آنان در توصيف شيعه گفته اند: «شيعيان به نام امام حسين قيام مى كنند و به اسم امام زمان قيامشان را حفظ مى نمايند». (78)

ماربين، محقق آلمانى مى گويد: «از جمله مسائل اجتماعى بسيار مهمى كه موجب اميدوارى و رستگارى شيعه مى باشد، اعتقاد به وجود حجت عصر و انتظار ظهور است». (79)

پتروشفسكى، تاريخدان و ايران شناس علوم شوروى سابق در اين زمينه مى نويسد: «چشم به راه مهدى بودن در عقايد عمومى مردمى كه نهضت هاى قرن سيزدهم را در ايران برپا داشتند مقام بلندى را داشته است». (80)

3- دوران انتظار، دوران هجوم فتنه ها و مشكلات و گرفتارى ها است و آنچه مى تواند آرامش قلبى و قدرت روحى به شيعه منتظر بدهد ياد منجى حى و حاضر است.

4- پيراستن از خصايص ناپسند و آراستن خود به اخلاق نيكو از فوايد ديگر انتظار است. امام صادق عليه‌السلام فرمود: «من سر ان يكون من اصحاب القائم فلينتظر و ليعمل بالورع و محاسن الاخلاق» (81)؛ «... هر كس دوست دارد كه از ياران حضرت قائم عليه‌السلام گردد بايد كه منتظر باشد و در عين حال به پرهيزكارى و اخلاق نيكو مشغول گردد.»

5- از نتايج انتظار تلاش فكرى مومن منتظر و بصيرت و آگاهى اوست. فتنه ها علاوه بر آنكه غفلت مى آورد، شبهه و ترديد و تزلزل را نيز در افكار جامعه ايجاد مى كند و آن منتظر واقعى است كه چون به هوشيارى فكرى رسيده بيدار است و به شبهات پاسخ مى گويد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «طوبى لمن تمسك بامرنا فى غيبة قائمنا فلم يزغ قلبه بعد الهداية...» (82)؛ «خوشا به حال كسى كه در زمان غيبت قائم ما به فرمان ما تمسك جويد كه در نتيجه قلب او هرگز به طرف باطل متمايل نخواهد شد.»

6- انتظار از آنجا كه انسان را به عمل وا مى دارد و در جامعه اى كه حالت انتظار منجى الهى حاكم است، تحرك و پويايى حكم فرماست و بشر را به زمينه سازى و اصلاح فردى و اجتماعى وا مى دارد، عاملى ارزشمند براى حفظ و بقاى شريعت است.

7- انتظار از آن جهت كه محرك عمل است زمينه ساز ظهور منجى عالم بشريت خواهد بود.

# ظهور منجى از ديدگاه اديان

## 59: آيا ايمان به ظهور منجى نزد اديان و ملل ديگر نيز وجود دارد؟

ايمان به ظهور منجى بشريت از وضع موجود و اقامه عدل و داد فطرى بشر است و لذا اين عقيده در هر ملت و دينى وجود دارد.

محمد امين زين الدين مى گويد: «شكى نيست كه اعتقاد به اصلاح جامعه از وضعيت موجود، از ابتداى تاريخ بشر در ذهن مردم وجود داشته است و از عقايد اختصاصى دين اسلام نيست، زيرا در بين اديان آسمانى قبل از ظهور اسلام مشاهده مى كنيم كه همگى خبر از وقوع اين حقيقت داده اند و حتى صفات مصلح و راه كارهاى اصلاحى او را نيز بيان كرده اند، گر چه نام او را مهدى و دعوت اصلاحى او را به نام مهدويت نگذاشته اند... اين عقيده و فكر حتى به اديان ديگر از قبيل زردشتى و برهمنى و... نيز سرايت كرده است...». (83)

در بين اديان آسمانى و آيين هاى شبه دينى و ملت ها، مى توان از اينها نام برد:

1- يهود به بازگشت عزير يا منحاس بن عازر بن هارون اعتقاد دارد.

2- مسيحيت با ايمان به بازگشت عيسى عليه‌السلام.

3- زردشت با ايمان به بازگشت بهرام شاه.

4- هندوها با ايمان به بازگشت فيشنوا.

5- مجوس با ايمان به بازگشت اءوشيدر.

6- بودايى ها در انتظار ظهور بودا.

و.... (84)

## 60. از چه زمانى خطوط كلى براى روز موعود جهانى ترسيم شده است؟

ترسيم خطوط كلى براى روز موعود به شروع خلقت باز مى گردد؛ زيرا اين روز هدف و غرض اساسى براى خلقت است. براى توضيح اين مطلب به نكاتى چند اشاره مى كنيم:

1- براى برپايى حكومت عدل جهانى دو شرط اساسى وجود دارد: يكى شناخت كامل عدل به معناى وسيعش و ديگرى آمادگى براى فداكارى در راه پياده كردن عدالت در سطح جهان، بعد از علم و شناخت عدل. بشر اين دو شرط اساسى را از ابتداى خلقت نداشته است، بلكه انبيا متكفل اين دو امر مهم شده و در صدد تربيت بشر براى رسيدن به آن دو بوده اند.

گر چه انبيا در شرط اول به موفقيت رسيده و عدل را به معناى وسيع و همه جانبه اش براى مردم تبيين نموده اند ولى در طول تاريخ خود نتوانستند شرط دوم را به طور كامل محقق سازند، و اين نه به جهت قصور در انجام وظيفه آنان بوده، بلكه به خاطر قصور يا تقصير از جانب مردم بوده است.

2- انبيا در طول تاريخ بعثت خود مردم را به هدف و غرض اساسى از خلقت بشر كه همان رسيدن به حكومت عدل توحيدى است گوشزد مى كرده اند. خداوند متعال مى فرمايد: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (85)؛ «در زبور بعد از ذكر «تورات» نوشتيم بندگان شايسته ام وراث «حكومت» زمين خواهند شد.»

و نيز مى فرمايد: (وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (86)؛ «ما مى خواهيم بر مستضعفان زمين منت نهيم و آنان را پيشوايان و وارثان روى زمين قرار دهيم.»

و نيز مى فرمايد: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (87)؛ «او كسى است كه رسول خود را با هدايت و دين حق فرستاد تا او را بر همه اديان غالب سازد هر چند مشركان كراهت داشته باشند.»

3- براى هيچ يك از انبيا شرايط اساسى و عمومى براى هدايت كل بشر و تشكيل حكومت عدل توحيدى در سطح جهان فراهم نشد، زيرا دو شرط اساسى براى تشكيل چنين حكومتى فراهم نگشت:

الف ) انبيا گرچه مفهوم عدل كامل و به معناى وسيع آن را براى مردم تفهيم نموده اند ولى بشر به آن درجه از فهم و شعور نرسيده است تا به حقيقت آن در سطح گسترده اش پى برده باشد. لذا هدف انبياى سابق بر حضرت موسى عليه‌السلام، ترسيخ و تثبيت عقده مردم بوده، و تكاليف شرعى فرعى زيادى نداشته اند، تا اينكه از زمان حضرت موسى عليه‌السلام تا عصر بعثت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خصوصا در شريعت اسلام شرايع به صورت تفصيل تبيين شده است.

ب ) تاكنون هيچ امتى به حدى نرسيده است كه بتواند در راه پياده شدن حكومت عدل توحيدى جهانى فداكارى تام و تمام داشته باشند. حضرت نوح عليه‌السلام 950 سال قوم خود را به حق و حقيقت دعوت كرد ولى به جز اندكى به او ايمان نياوردند. قوم حضرت ابراهيم عليه‌السلام به جاى پذيرش دعوتش او را در آتش انداختند.

قوم حضرت موسى عليه‌السلام درخواست او را براى مقابله با حاكمان ظالم فلسطين رد كرده و گفتند: «فاذهب أنت و ربك فقاتلا انا ههنا قاعدون» (88)؛ «تو و خدايت برويد و با آنان بجنگيد ما اينجا نشسته ايم.»

حواريون حضرت عيسى عليه‌السلام در قدرت خداوند شك نمودند و به عيسى خطاب كرده گفتند:«يا عيسى ابن مريم هل يستطيع ربك ان ينزل علينا مائدة من السماء» (89)؛ «اى عيسى بن مريم! آيا پروردگارت قدرت دارد كه براى ا سفره اى غذا از آسمان نازل كند.»

نتيجه: گرچه خطوطى كلى و اساسى روز موعود از ابتداى خلقت ترسيم شده است ولى هنوز شرايط تحقق و پياده شدن آن فراهم نگشته است.

## 61: منجى در آيين هندو كيست؟

بشارت به ظهور منجى در كتاب هاى مقدس هندوها نيز به چشم مى خورد. در كتاب «ماللهند» از كتاب هاى مقدس هندوها آمده است؛ «در اواخر دوره چهارم اهل زمين به فساد كشيده شده و اكثر آنها كافر مى شوند آنان معصيت هاى بزرگ را انجام داده و حاكم آنها افراد پست خواهد بود. مردم در آن روز به گرگ ها شبيه اند كه همديگر را مى درند و غارت مى كنند.

كاهنان و مردان دين فاسد مى شوند و حق با دزدان مى شود و افراد با تقوا و زاهد را تحقير مى كنند... در آن زمان «برهمن كلا» يعنى مردى شجاع و دين دار ظهور مى كند و زمين را با شمشير برنده اش از مفسدين و پليدى ها پاك كرده و افراد پاك و طاهر را حفظ خواهد نمود». (90)

در كتاب «شاكمونى» آمده است: «حكومت و دولت جهانى به دست مردم از ذريه سيد خلايق عالميان «كشن» بزرگ ختم خواهد شد، او كسى است كه بر كوه هاى شرق و غرب عالم حكومت خواهد كرد... و تمام اديان الهى، يك دين خواهد شد، او كه اسمش قائم و عارف بالله است، دين خدا را احيا خواهد نمود». (91)

در كتاب «وشن جوك» از كتاب هاى هندوها آمده است: «و در آخرالزمان زمين به دست مردى خواهد افتاد كه خداوند متعال را دوست دارد و او از خواص بندگان خداست. نام او «فرخنده و خجسته» است. (92)

و در كتاب «باسك» از كتاب هاى هندوها آمده است: «دوره آخرالزمان به حكومت حاكم عادلى ختم خواهد شد كه رهبر ملائكه و جن و انس است. حق با اوست. او بر دريا و خشكى و كوه ها سيطره پيدا مى كند و از آنچه در آسمان ها و زمين است خبر مى دهد و كسى بزرگ تر از او متولد نشده است». (93)

در كتاب «اوپانيشاد» آمده است: «اين مظهر (ويشنو) در آخرالزمان ظهور مى كند در حالى كه بر اسبى سفيد سوار و به دست او شمشيرى برهنه است، و به ماننده ستاره دنباله دار مى درخشد و همه افراد پست را به هلاكت مى رساند و زندگى نوينى را بر پاكرده و طهارت و پاكى را بر مى گرداند». (94)

## 62. منجى در آيين بودا كيست؟

مؤسس آيين بودا شخصى است به نام «سدهارتا جوتوما» معروف به «بودا»، او كسى بود كه در نپال متولد شد و بودايى ها او را فرزند خدا مى دانند و معتقدند كه در آخرالزمان ظهور كرده، بشريت را از وضع موجود و گرفتارى ها نجات خواهد داد. آنان مى گويند: بودا با كامل كردن وظيفه خود با جسدش به آسمان رفته و بار ديگر به زمين باز مى گردد تا صلح و بركت را به مردم بازگرداند.

بودايى ها دو مذهب بزرگ دارند: يكى مذهب شمالى كه در حق بودا تا به حدى غلو كرده او را خداى خود مى دانند. و ديگرى مذهب جنوبى كه غلوشان در حق بودا كمتر است و عمدتا در منطقه آسياى شرقى ساكنند.

## 63: موعود از ديدگاه زردشتيان كيست؟

در كتاب معروف زردشتيان به نام «زند» بعد از آنكه سخن از مقابله و مبارزه ابدى بين ايزدان واهريمنان به ميان مى آورد مى گويد: «در اين هنگام فتح و پيروزى و نصرت از ناحيه ايزدان واقع مى شود و بعد از نصرت و يارى ايزدان و نابودى نسل اهريمنان علم به سعادت اصلى خود مى رسد و فرزندان آدم بر كرسى سعادت و بركت خواهند نشست». (95)

جاماسب در كتاب «جاماسبنامه» از زردشت نقل كرده كه فرمود: «مردى از سرزمين تازيان از ذريه هاشم خروج خواهد كرد، او مردى بزرگ سر، با جسمى عظيم، ساقى طولانى، بر دين جدش و با لشكرى فراوان رو به ايران خواهد نمود، زمين را آباد كرده و آن را پر از عدل و داد خواهد نمود». (96)

در همان كتاب بعد از بشارت به نبوت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گويد: «و از ذريه دختر آن پيامبر كه به (خورشيد عالم و شاه زمان) معروف است، مردى به خلافت خواهد رسيد كه در دنيا به حكم يزدان حكم خواهد نمود، او آخرين خليفه آن پيامبر در وسط عالم يعنى مكه است، و دولتش تا روز قيامت دوام خواهد داشت...». (97)

در كتاب «زند بهمن يسن» شرح كتاب «اوستا» كلام جاماسب را از قول استادش زردشت اين چنين نقل مى كند: «قبل از ظهور سوشيانس خلف وعده، دروغ، بى دينى و بى بند و بارى در عالم گسترش مى يابد، مردم از خداوند دور شده و ظلم و فساد عالم را فرا مى گيرد.

اين امور احوال عالم را دگرگون كرده و زمينه را براى ظهور منجى جهانى فراهم مى آورد و علائمى كه هنگام ظهور اتفاق مى افتد عبارت است از حادثه عجيب و غريبى در آسمان ظاهر مى شود كه دلالت بر آمدن «خردشهر ايزد» دارد. ملائكه از طرف مشرق و مغرب به اذن او فرستاده مى شوند تا خبرها و اعلان ها را به عالم برسانند...». (98)

و نيز در كتاب «زند بهمن يسن» مى خوانيم: «و بعد از آن سوشيانس عالم را پاك خواهد نمود، آن گاه قيامت بر پا خواهد شد.» (99)

در همان كتاب در تفسير كلمه سوشيانس آمده است: «سوشيانس آخرين كسى است كه مى آيد و زردشت را در عالم نجات خواهد داد» (100).

## 64. منجى نزد يهود چه كسى است؟

با مراجع به كتاب هاى مقدس يهود پى مى بريم كه اشارات و تصريحات فراوانى به مسأله موعود جهانى شده است و از جمله كتاب هايى كه در آنها به اين موضوع اشاره شده: كتاب دانيال نبى، حجى نبى، صفيناى نبى، اشعياى نبى و زبور داوود است.

لذا در قرآن كريم مى خوانيم: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (101)؛ «و به تحقيق در زبور بعد از ذكر نوشتيم كه همانا زمين را بندگان صالح من به ارث خواهند برد.»

در زبور داوود مى خوانيم: «بار خدايا حكومت خود را به مَلِك ببخش و عدالتت را به فرزند ملك عطا فرما تا به نيكى بين مردم حكم كرده و بر افتادگان انصاف دهد... تمام پادشاهان بر او خضوع كرده و همه ملت ها خدمت گذار او گردند...». (102)

## 65. چرا حضرت مسيح عليه‌السلام تاكنون زنده مانده است؟

حكمت بقا و زنده ماندن حضرت مسيح عليه‌السلام تاكنون بر حسب آنچه كه عقول ما درك مى كند امورى است:

1- در حضرت عيسى عليه‌السلام خصوصياتى يافت مى شود كه در ساير انبيا نبوده است، از قبيل ولادت بدون پدر، زنده كردن مردگان، به آسمان ها رفتن و ديگر خصوصيات.

2- زنده بودن و بقاى او برهان و دليل و شاهدى بر غيبت امام مهدى عليه‌السلام خواهد بود، زيرا بقاى مسيح با عمرى بيش از دو هزار سال دليلى بر امكان وجود و حيات حضرت مهدى عليه‌السلام در كمتر از اين مقدار سال است همان حكمتى كه در روايات براى طول عمر حضرت خضر بيان شده است.

شيخ صدوق رحمه‌الله در «كمال الدين» به سند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود:«... بلى ان الله تبارك و تعالى لما كان فى سابق علمه ان يقدر من عمر القائم عليه‌السلام فى ايام غيبته ما يقدر و علم ما يكون من انكار عباده بمقدار ذلك العمر فى الطول، طوّل عمر العبد الصالح فى غير سبب يوجب ذلك اءلا لعلة الاستدلال به على عمر القائم عليه‌السلام و ليقطع بذلك حجة المعاندين لئلا يكون للناس على الله حجة» (103)؛ «... آرى، از آنجا كه در علم سابق خداوند مقدر شده بود كه عمر قائم عليه‌السلام را در ايام غيبتش طولانى مى گرداند و مى دانست كه اين مقدار طول عمر را بندگانش انكار مى كنند، لذا عمر بنده صالحش را تنها به جهت استدلال و شاهد آوردن عمر قائم عليه‌السلام طولانى كرد و تا آنكه حجت و دليل معاندين قطع گردد و براى مردم حجت و استدلالى بر خدا نباشد.»

## 66: حكمت مشاركت حضرت مسيح عليه‌السلام در تشكيل حكومت جهانى چيست؟

شركت حضرت مسيح عليه‌السلام در تشكيل حكومت عدل توحيدى جهانى و مساعدت حضرت مهدى عليه‌السلام در اين امر مهم جهاتى دارد كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- از آنجا كه مسيحيان جماعت زيادى را از مردم عالم تشكيل مى دهند لذا با نزول او از آسمان و مشاهده معجزه از او، ايمان آورده و در حقيقت به جهت پيروى و اقتداى او به حضرت مهدى عليه‌السلام مسيحيان نيز تسليم حضرت مهدى مى شوند.

2- در نتيجه جهت اول، فتح و پيروزى حضرت بر عالم سريع تر و آسان تر خواهد شد و لذا به جهت ايمان مسيحيان به امام مهدى عليه‌السلام بدون جنگ و خونريزى بخش عظيمى از عالم تحت اختيار حضرت قرار خواهد گرفت.

## 67. آيا حضرت عيسى عليه‌السلام به زمين باز مى گردد؟

مطابق نص قرآن و اناجيل، حضرت عيسى عليه‌السلام به آسمان ها رفت و در پايان تاريخ به زمين باز مى گردد.

در انجيل يوحنا مى خوانيم: «از من شنيديد كه به شما گفتم: من مى روم و دوباره به سوى شما باز مى گردم». (104)

در قرآن نيز به نزول حضرت عيسى عليه‌السلام اشاره شده است:

1- خداوند متعال مى فرمايد: (وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا) (105)؛ «و او (عيسى) در گهواره و هنگام پيرى با مردم سخن مى گويد.»

مى دانيم كه حضرت عيسى عليه‌السلام هنگام سى سالگى به آسمان ها رفت، پس مقصود به پيرى همان زمان نزول او از آسمان در آخرالزمان است.

2- و نيز خداوند مى فرمايد: (وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا) (106)؛ «و هيچ يك از اهل كتاب نيست مگر اينكه پيش از مرگش به او [مسيح ] ايمان مى آورد و روز قيامت بر آنها گواه خواهد بود.»

ضمير در «به» و «موته» به حضرت عيسى عليه‌السلام باز مى گردد. از اين آيه به خوبى استفاده مى شود كه حضرت عيسى در آخرالزمان از آسمان نزول كرده و مردم به او ايمان خواهند آورد. (107)

3- و نيز مى فرمايد: (وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا) (108)؛ «و همانا عيسى نشانه روشنى براى قيامت است پس در آن شك نداشته باشيد.» (109)

و نيز روايات شيعه و سنى به نزول حضرت عيسى اشاره كرده است:

بخارى به سند خود از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود:«كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم و امامكم منكم» (110)؛ «شما را چه مى شود هنگامى كه فرزند مريم در ميان شما فرود آمده در حالى كه امام شما از بين شماست.»

شيخ صدوق رحمه‌الله به سندش از محمد بن مسلم ثقفى نقل كرده كه از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: «القائم منا منصور بالرعب... و ينزل روح الله عيسى بن مريم، فيصلى خلفه» (111)؛ «قائم از ماست كه با رعب و وحشت -كه در قلوب مردم مى افتد- يارى خواهد شد... و روح الله عيسى بن مريم فرود آمده و پشت سر او به نماز خواهد ايستاد.»

## 68. حضرت عيسى عليه‌السلام در كجا فرود خواهد آمد؟

از روايات استفاده مى شود كه مكان نزول حضرت مسيح در آخرالزمان سرزمين دمشق است.

طبرانى به سند خود از رسول خدا نقل كرده كه فرمود: «ينزل عيسى بن مريم عند المنارة البيضاء شرقى دمشق» (112)؛ «عيسى بن مريم كنار مناره سفيد قسمت شرق در سرزمين دمشق فرود خواهد آمد.»

ابن كثير مى گويد: «مسيح دجال خروج مى كند آن گاه مسيح از آسمان بر زمين فرود مى آيد و محل فرود او كنار مناره سفيد شرقى در دمشق هنگام نماز صبح است». (113)

## 69. منجى نزد مسيحيان كيست؟

حضرت مسيح مبعوث شد تا مردم را بشارت دهد. كلمه «انجيل» از لغت يونانى گرفته شده و به معناى «خبر خوش» و بشارت به رهايى آمده است. اين بشارت همان قيام ملكوت خداوند و يا به تعبير ديگر مى توان از آن به حكومت توحيدى در سطح كره زمين ياد نمود.

در كتاب مقدس مى خوانيم: «بر من واجب است تا تمام شهرها را به ملكوت خدا بشارت دهم و براى اين امر فرستاده شده ام». (114)

در انجيل متى آمده است: «حضرت عيسى در جميع شهرها و دهات سير مى كرد و در مجامع آنها مردم را تعليم و به ملكوت بشارت مى داد». (115)

در كلمات حضرت مسيح كلمه «فرزند انسان» زياد به چشم مى خورد، در انجيل متى آمده است: «به حق مى گويم كه از ميان حاضرين در اين مكان كسانى هستند كه مرگ را نمى چشند تا اينكه فرزند انسان را مشاهده نموده كه در ملكوتش مى آيد». (116)

و نيز مى خوانيم: «همان گونه كه برق از مشرق طلوع كرده و همه را روشن مى كند آمدن فرزند انسان نيز اين چنين است». (117)

و نيز مى خوانيم: «به همين جهت آماده باشيد در ساعتى كه انتظار آن را نمى كشيد فرزند انسان خواهد آمد». (118)

مقصود از «فرزند انسان» كيست؟ مسيحيان درصدد آن هستند كه بر حضرت مسيح منطبق سازند ولى از قرائن و شواهد موجود استفاده مى شود كه مقصود از فرزند انسان شخصى غير از مسيح است كه همان حضرت مهدى عليه‌السلام باشد:

الف ) در انجيل يوحنا از حضرت مسيح مى خوانيم: «من طالب مجد و عظمت خود نيستم در آنجا كسى است كه آن را مى طلبد و حكم مى كند». (119)

ب ) از عباراتى كه در انجيل متى آمده به خوبى استفاده مى شود كه فرزند انسان در آن عبارات غير از حضرت مسيح است كه در آخرالزمان به جهت پياده كردن ملكوت خداوند ظهور كرده و عيسى بن مريم از را متابعت و مشايعت خواهد نمود.

## 70. ظهور منجى در اناجيل در چه وقتى معين شده است؟

از برخى عبارات اناجيل به دست مى آيد كه وقت ملكوت آسمان ها كه همان حكومت عدل جهانى توحيدى در روى زمين است آخرالزمان معين شده است.

حضرت عيسى عليه‌السلام در مورد مقدمات برپايى ملكوت خداوند مى گويد: «و زود است كه خبر از جنگ ها و شايعات بشنويد مبادا كه فزع كنيد زيرا حدوث آنها حتمى است ولى نهايت عالم نخواهد بود». (120)

و نيز مى فرمايد: «... آنكه تا نهايت باقى مى ماند اوست كسى كه خلاصى مى يابد». (121)

و اين مطلب موافق رواياتى است كه از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده و اشاره دارد به اينكه: «المهدى يخرج فى آخر الزمان» (122)؛ «مهدى در آخرالزمان خروج خواهد نمود.»

## 71. وسعت حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام چقدر است؟

از عهد جديد استفاده مى شود كه حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام كه از آن به ملكوت آسمان ها يا ملكوت خداوند براى فرزند انسان تعبير شده تمام روى زمين را فرا خواهد گرفت، در انجيل لوقا آمده است: «در آينده مردمى از شرق و غرب و شمال و جنوب زمين آمده و بر سر سفره، در ملكوت خداوند خواهند نشست». (123)

و در انجيل مرقس مى خوانيم: «و واجب است كه قبل از آن به جميع عالم بشارت داده شود». (124)

در احاديث اسلامى نيز به اين موضوع اشاره شده است، امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: «القائم منا... يبلغ سلطانه المشرق و المغرب» (125)؛ «قائم از ما... حكومت او مشرق و مغرب عالم را فرا خواهد گرفت.»

ابو داوود به سندش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «ويهلك الله فى زمانه الملل كلها إلا ألاسلام» (126)؛«خداوند در زمان او «مهدى عليه‌السلام» اهل همه ملت ها به جز اسلام را هلاك خواهد نمود.»

## 72: اوصاف ياران منجى در اناجيل چيست؟

در اناجيل مسيحيان اوصافى براى ياران منجى بشريت ذكر شده كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- اطاعت: در انجيل مرقس آمده است: «به حق به شما مى گويم: هر كس كه همانند طفل، ملكوت خدا را نپذيرد در آن داخل نخواهد شد». (127) مثال به طفل اشاره به اطاعت مطلق است.

2- عمل به احكام: در انجيل متى آمده است: «اين گونه نيست كه هر كسى يا رب يا رب بگويد داخل در ملكوت آسمان ها شود، بلكه هر كس به خداست پروردگار عمل كند در آسمان هاست». (128)

3- استضعاف: در انجيل لوقا آمده است: «خوشا به حال شما اى فقرا، زيرا براى شماست ملكوت خداوند. خوشا به حال شما اى گرسنگان در امروز، زيرا در آينده سير خواهيد شد.

خوشا به حال شما اى گريه كنندگان، زيرا در آينده خندان خواهيد شد. اين در حالى است كه در جاى خود (ملكوت آسمان) به عصر ظهور تطبيق شده است». (129)

## 73: آيا در اناجيل به علائم ظهور منجى اشاره شده است؟

در انجيل متى آمده است: «... و در آن هنگام كه عيسى در باغ زيتون نشسته بود شاگردانش به نزد او آمده و با او خلوت كردند و از او سؤال نمودند: به ما بگو: در چه زمانى اين امور تحقق خواهد يافت و علامت و نشانه آمدن تو و پايان عالم چيست؟» (130) و نيز مى خوانيم: «و زود است كه خبر از جنگ هايى مى شنويد... مبادا كه فزع كنيد زيرا وقوع آنها حتمى است» (131).

و نيز آمده است: «و هنگامى كه فرزند انسان در مجد و عظمتش مى آيد و در حالى كه ملائكه او را همراهى مى كنند بر روى عرش عظمتش مى نشيند و جميع امت ها نزد او محشور خواهند شد...» (132).

در انجيل لوقا آمده است: «فريسيّون از او سؤال نمودند: چه زمانى ملكوت خداوند مى آيد؟ او در جواب فرمود: ملكوت خدا غير مترقبه مى آيد» (133).

و نيز مى خوانيم: «و هنگامى كه خبر از جنگ ها و فتنه ها شنيديد فزع نكنيد زيرا اين امور بايد در ابتدا تحقق يابد ولى اين پايان عالم نيست. آن گاه به آنان فرمود: زود باشد كه امتى بر امتى و مملكتى بر مملكتى قيام كند و زلزله هاى شديد و گرسنگى ها و قحطى ها در مكان هاى زيادى به وقوع پيوندد و زود است كه امور خوفناك و نشانه هاى بزرگى حادث گردد» (134).

## 74. هر يك از صاحبان اديان منجى را از دين خود مى داند راه حل اين اختلاف چيست؟

در تشخيص هويت منجى عالم در پايان تاريخ نزد صاحبان اديان، اختلاف است. هر كسى بزرگى از دين خود را رهبر اين نهضت مى پندارد و او را احياگر دين خود مى داند اهمّ اسباب اختلاف عبارتند از:

1- نصوص و بشارت هاى آسمانى از آن جهت كه خبر غيبى است لذا هر كسى به جهت تعصب دينى كه دارد آن را به رهبر و بزرگ دينى خود حمل مى كند.

2- علماى اديان و دانشمندان مكاتب مختلف از آن جهت كه به هويت و شخصيت مهدى موعود آخرالزمان جاهلند، لذا منجى را بر رهبران خود حمل نمودند.

براى حل مشكل و تحديد هويت منجى بشريت مراحلى را بايد طى نمود:

1- تمييز بشارات و نصوص خاصه اى كه در رابطه با منجى در كتاب هاى مقدس آسمانى اهل كتاب وارد شده است.

2- بررسى صفات و خصوصيات منجى در كتاب هاى مقدس بدون تاءثيرپذيرى از پيش فرض ها.

3- بررسى حقايق تاريخ و مقايسه آن با صفات و خصوصياتى كه در كتاب هاى مقدس درباره منجى آمده است، تا مصداق واقعى و هويت شخصى منجى، معين شود.

4- معرفى حضرت مهدى عليه‌السلام به ديگران تا قدرت تطبيق براى آنان نيز فراهم گردد.

لذا مشاهده مى كنيم كه گروهى از مسيحيان با بررسى صفات و خصوصيات مصلح و منجى جهانى در كتاب هاى مقدس خود و تطبيق آنها بر منجى ترسيم شده در اسلام، به اسلام و تشيع گرويدند و مهدويت اسلامى را پذيرفتند، اينك به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- قاضى ساباطى مسيحى

او بعد از بررسى بشارت اشعياى نبى در شان مصلح جهانى و مناقشه در تفسير يهود و نصارا براى آن مى گويد: «در نتيجه مقصود از اين كلام همان مهدى موعود اسلامى است؛ زيرا در آنجا درباره منجى مى گويد: او به مجرد شنيدن، جزا نمى دهد. و اين با اجماع مسلمين سازگارى دارد كه مى گويند: اين صفت از خصوصيات مهدى موعود است».

و نيز مى گويد: «عقيده اماميه در اينكه منجى، فرزند حسن عسكرى است كه در سال 255 از مادرى به نام نرجس متولد شد و سپس غايب گشت و به اذن خداوند ظهور خواهد نمود، به واقع نزديك تر است». (135)

2- علامه محمد صادق فخرالاسلام

او كه شخصى مسيحى بوده و پس از تحقيقات فراوان مسلمان شيعى شده است در كتابى به نام «انيس الاسلام» كه در ردّ يهود و نصارا نوشته، در آنجا تمام بشارت ها به ظهور منجى را بر حضرت مهدى موعود اسلامى منطبق كرده است.

3- علامه محمد رضا رضايى

او نيز كه شخصى يهودى بوده و اسلام را انتخاب گرده است در كتاب خود به نام «منقول رضايى» بشارات بر منجى را بر مهدى موعود منطبق كرده است.

## 75. چگونه با وجود تحريف در تورات و انجيل به آن استشهاد مى شود؟

گاهى سؤال مى شود كه شما قائل به وجود تحريف در تورات و انجيل و ديگر كتب آسمانى غير از قرآن هستيد چگونه در قضيه مهدويت و ساير موضوعات به آن استدلال مى كنيد؟

پاسخ:

1- در موضوع مهدويت چنان آيات و روايات فراوانى وجود دارد كه براى اثبات آن احتياج به منابعى ديگر غير قرآن نباشد.

2- استناد و استشهاد به بشارات كتاب هاى آسمانى و غير آسمانى ديگران از باب تاييد است نه اثبات.

3- نقل بشارات از كتاهاى مقدس ديگران به جهت تقارن بين اديان و هدايت اهل اديان به دين حق يعنى اسلام است.

4- كسى ادعا نكرده كه تمام آنچه كه در كتاب هاى مقدس اديان ديگر آمده تحريف شده است بلكه آنچه مسلم است اينكه بخشى از آنها مورد تحريف قرار گرفته است.

5- در اثبات عدم تحريف در مواردى كه به آنها استشهاد مى شود همين بس كه در مصادر اسلامى نيز به آن اشاره بلكه تصريح شده است.

6- برخى از بشارات كتاهاى مقدس اديان ديگر با واقعيات تاريخى مطابقت داشته است، از قبيل اينكه مصلح جهانى همان امام دوازدهم از ذريه اسماعيل و از نسل بهترين زنان است كه ولادت او در وضع شديد و اختناق سياسى به وقوع خواهد پيوست و به همين جهت خداوند او را از ظالمان تا هنگام ظهور محفوظ خواهد داشت.

## 76. چرا قوانين اديان آسمانى پيشين به نحو اكمل پياده نشد؟

پياده شدن عدل و داد و قوانين الهى در جامعه احتياج به گذران دو مرحله دارد:

1- مرحله تنظيم قوانين اجتماعى از ناحيه قانون گذارى كه عالم و عادل است، اين مرحله با ارسال و انزال كتب انجام پذيرفت.

- مرحله تطبيق قوانين الهى كه با گذر از دو شرط قابل پياده شدن در جامعه بشرى است:

الف: رسيدن جامعه بشرى به رشد و تكامل فكرى، تا استطاعت درك آن قوانين را داشته باشد و نيز به آن ايمان آورد.

ب: تنفيذ كننده و پياده كننده آن قوانين، عالم، مقتدر و معصوم باشد تا بتواند آن قوانين را در سطح عالم پياده نمايد.

## 77. چرا در عصر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حكومت جهانى توحيدى تحقق نيافت؟

بشر به مانند طفلى است كه در ابتداى زندگى خود احتياج به طى مدارس و مدارج علمى و عملى در سطوح مختلف دارد تا بتواند به رشد و تكامل نهايى خود برسد.

به همين جهت است كه رهبران الهى بدون ايجاد شرايط و زمينه كافى براى رسيدن به آن هدف، آمادگى براى اجراى حكومت عدل جهانى را ندارند و اين به جهت نقص آنها نيست بلكه مشكل از ناحيه نبود قابليت محل است.

## 78. بعد از ظهور اسلام خطوط كلى براى روز موعود چگونه ترسيم شد؟

پاسخ اين سؤال را با ذكر مقدماتى خواهيم داد:

1- اسلام كامل ترين طرح را براى تطبيق حكومت عدل جهانى توحيدى در پايان تاريخ داده است؛ زيرا اسلام آخرين شريعت آسمانى است و از طرفى ديگر دعوت اسلام جهانى است. بشر قبل از اسلام از آنجا كه فهم و دركش به اين حد نرسيده بود كه اين طرح كامل را بفهمد و درك نمايد لذا به دوره ظهور اسلام واگذار شد. موقعى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طرح حكومت عدل جهانى را داده است كه بشر به اين سطح عقلى و فرهنگى رسيده بود تا اين طرح جامع را احساس كرده و درك كند.

2- پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم عليهم‌السلام بعد از او و بسيارى از صحابه در اخبار، از اين طرح و بشارت آن به مردم سهم بسزايى داشته اند زيرا آنها حاملان اصلى اين طرح هستند. اين بزرگواران تمام سعى و تلاش خود را به كار گرفته و براى آمادگى ذهنى مردم از راه هاى مختلف اين وضوع مهم را تثبيت نمودند، از قبيل:

الف: خبر دادن از تحقق هدف بزرگ خلقت هنگام تحقق حكومت عدل جهانى.

ب: تاكيد بر اينكه رهبر اين حكومت امامى معصوم از ذريه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

ج: خبر از وقوع ظلم و بيدادى كه قبل از ظهور در عالم گسترش خواهد يافت.

3- خود امام مهدى عليه‌السلام نيز در آماده سازى مردم براى پذيرش اين امر مهم سهم بسزايى داشته و ا پيامبر و امامان قبل از خود تشريك مساعى كرده است، از قبيل:

الف: اقامه دليل بر ولادت و وجودش با تكرار ملاقات ها با مردم.

ب: بيان طرح كامل براى غيبت و ظهورش.

## دفاع از مهدويت

## 79. اول كسى كه از مسلمانان در عقيده مهدويت تشكيك كرد چه كسى بود؟

در تاريخ آمده است، معاويه به جماعتى از بنى هاشم خطاب كرده گفت: «اينكه شما گمان مى كنيد پادشاهى هاشمى و مهدى قائم از آن شما است عقيده اى باطل است بلكه مهدى همان عيسى بن مريم است. امر خلافت به دست ما است تا آن را به او تسليم كنيم». (136)

ابن عباس از جمله كسانى بود كه در آن جلسه حضور داشت، او در مقابل اين تحريف تاريخى و بازى كردن با عقيده اسلامى سخت ايستاده، به معاويه گفت: «... اما اينكه گفتى ما گمان داريم كه براى ما حكومتى است كه مهدى حاكم آن است، جواب آن اين است كه گمان، شرك است همان گونه كه خداوند متعال مى فرمايد: (زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن لَّن يُبْعَثُوا) (137)، در حالى كه همه شهادت مى دهند كه براى ما ملك و حكومتى است. اگر از عمر دنيا يك روز باقى باشد خداوند متعال كسى را از ما مى فرستد تا زمين را پر از عدل و داد كند، همان گونه كه پر از ظلم و جور شده باشد.

و اما اينكه مى گويى: «مهدى همان عيسى ابن مريم است، عيسى كسى است كه براى مقابله با دجال فرستاده مى شود، و هر گاه دجال او را ببيند نابود مى شود، ولى امام از ما كسى است كه عيسى بن مريم به او اقتدا كرده و نماز مى خواند...». (138)

## 80. آيا كسى از علماى اهل سنت منكر احاديث مهدويت شده است؟

برخى از علماى اهل سنت در صدد انكار و توجيح روايات مهدويت برآمده تا اين موضوع مهم را در جامعه لوث كنند كه از آن جمله مى توان از افراد زير نام برد:

1- ابن خلدون؛ او گر چه موضوع مهدويت را مشهور بين كافه اهل اسلام در گذر زمان مى داند ولى با تمسك به قاعده «جرح، مقدم بر تعديل است» (139) در صدد ابطال روايات مهدويت برآمده است. (140)

2- محمد ابوزهره؛ او نيز خط ابن خلدون را ادامه داده و مى گويد: علماى اهل سنت در سندهاى اين احاديث خدشه كرده اند و لذا اين عقيده را نزد اهل سنت ثابت نمى داند. (141)

3- سعد محمد حسن از شيوخ ازهر؛ او نيز به دنبال نقادين احاديث مهدويت رفته و حرف هاى آنها را تكرار مى كند. (142)

4- محمد فريد وجدى؛ او مى گويد: «بسيارى از امامان حديث، احاديث مهدويت را تضعيف نموده اند...». (143)

5- احمد امين مصرى؛ او نيز به كلام ابن خلدون رضايت داده است. (144)

6- شيخ جبهان؛ او نيز از جمله كسانى است كه گمان كرده احاديث مهدويت همگى باطل است. (145)

7- شيخ سائح ليبيايى؛ او نيز از جمله كسانى است كه احاديث مهدويت را نقد كرده است. (146)

پاسخ اجمالى:

از آنجا كه تكيه گاه كلام عموم مخالفين احاديث مهدويت، ابن خلدون است لذا در نقد كلمات آنها به ردّ كلام ابن خلدون به صورت اجمالى بسنده مى كنيم:

1- ابن خلدون هنگام نقد احاديث مهدويت تنها به برخى از روايات مى پردازد در حالى كه روايات ديگرى وجود دارد كه از صحت سند برخوردار است. لذا دكتر بستوى 46 روايت را با سند صحيح يا حسن در زمينه مهدويت در كتاب خود آورده است. (147)

2- او تنها اسامى برخى از صحابه را نقل كرده كه احاديث مهدويت را نقل كرده اند در حالى كه بيش از اينهاست، و لذا شيخ عبدالمحسن بن حمد العباد اسامى 26 نفر از صحابه را كه ناقل احاديث مهدويتند نقل كرده است. (148)

3- همو مى گويد: «ابن خلدون شخصى مورخ است نه رجالى و لذا به تضعيفات او توجهى نمى شود...». (149)

4- اينكه ابن خلدون جرح را مقدم بر تعديل مى داند نزد اهل سنت عموميت ندارد؛ زيرا عوامل جرح نزد آنان مختلف است. برخى با كوچك ترين جهت راوى را جرح مى كنند لذا متخصصان فن شرط كرده اند كه علت جرح بايد تفسير شود كه به چه جهتى بوده است. از جمله كسانى كه اين قاعده را قبول ندارند ابن حجر عسقلانى، قاضى سبكى، خطيب بغدادى، نووى، سخاوى، سيوطى و سندى است.

دكتر عبدالحكيم بستوى مى گويد: «حتى در صورتى كه جرح در راوى به اثبات برسد هر جرحى روايت را از اعتبار ساقط نمى كند بلكه برخى از جرح ها است كه شديد بوده و مستلزم ترك روايت است. و برخى تا اين حد نيست، بلكه راوى متصف به جرح با غير خود از كسانى كه داراى اعتبارند تقويت شده و روايتش قابل احتجاج است». (150)

5- ابن خلدون احاديث را احصا نكرده و نمى داند كه از حد تواتر گذشته است و لذا احتياج به بررسى سندى ندارد.

## 81. چرا بخارى و مسلم احاديث مهدويت را در صحاح خود ذكر نكرده اند؟

از جمله اشكالات برخى بر قضيه مهدويت از سوى اهل سنت آن است كه بخارى و مسلم اشاره اى به احاديث مهدويت نكرده و آنها را در صحيح خود نقل نكرده اند و اين به نوبه خود مى تواند سبب وهن و ضعف اين احاديث باشد.

احمد امين مصرى مى گويد: «از افتخارات صحيح بخارى و مسلم آن است كه اين گونه احاديث در آن دو وارد نشده است گر چه در غير اين دو كتاب از كتاب هاى حديث وارد شده است». (151)

همين اشكال از ناحيه اشخاصى ديگر از متفكرين غرب زده اهل سنت از قبيل شيخ محمد ابوزهره (152)، سعد محمد حسن (153)، حسين سائح ليبيايى مغربى (154)، سيد محمد رشيد رضا (155) و شيخ بن محمود (156) وارد شده است.

پاسخ: اين اشكال مورد توجه اهل سنت واقع شده و شديدا با آن به مقابله پرداخته اند.

«دكتر بستوى» مى گويد: «اينان گمان مى كنند كه بخارى و مسلم احاديث مهدويت را به جهت ضعف در اسنادشان نقل نكرده اند. اين گمانى باطل است، زيرا اين دو به تمام احاديث صحيح احاطه نداشته و هرگز چنين ادعايى نكرده اند. (157)

بخارى مى گويد: «آنچه را كه در كتاب خود «الجامع الصحيح» آورده ام صحيح است ولى چه بسيار احاديث صحيح السندى كه به جهت طولانى شدن كتابم نقل نكرده ام». (158)

مسلم به حجاج قشيرى مى گويد: «من تمام احاديث صحيح نزد خود را در اين كتاب «صحيح» نياورده ام، بلكه در صدد آن بوده ام كه تنها احاديثى را ذكر كنم كه اجماعى است». (159)

حاكم نيشابورى مى گويد: «بخارى و مسلم حكم به عدم صحت احاديثى كه در دو كتابشان نيامده نكرده اند». (160)

ابن قيم جوزيه مى گويد: «آيا بخارى گفته است كه هر حديثى را من در كتابم نياورده ام باطل و غير حجت و ضعيف است؟ چه بسيار احاديثى كه بخارى به آنها در غير كتاب «الجامع الصحيح» احتجاج نموده ولى در اين كتاب نياورده است. و چه بسيار احاديثى كه در غير اين كتاب تصحيح نموده ولى در اين كتاب نياورده است». (161)

عبدالمحسن بن حمد العباد مى گويد: «حديث صحيح همان گونه كه در صحيحين موجود است در غير اين دو از كتاب هاى حديثى نيز وجود دارد، مثل: موطاء، صحيح ابن خزيمه، صحيح ابن حبان، مستدرك حاكم، جامع ترمذى، سنن ابى داوود، سنن نسائى، سنن ابن ماجه، سنن دار قطنى، سنن بيهقى و ديگر كتب، و اين امرى در نهايت وضوح و آشكار است». (162)

ديگر اينكه چه كسى ادعا كرده كه بخارى و مسلم توجهى به احاديث مهدويت به طور عموم نداشته اند؟ اين حرف باطل است؛ زيرا اين دو به برخى از احاديث مربوط به خروج مهدى عليه‌السلام اشاره كرده اند. از قبيل:

الف ) احاديث خروج دجال

بخارى و خصوصا مسلم احاديث زيادى را در باب خروج دجال از طرق مختلف نقل كرده اند. (163)

ابن حجر عسقلانى با نقل كلامى از آبرى در تواتر احاديث مهدى عليه‌السلام قصه دجال را به خروج حضرت مهدى عليه‌السلام ربط مى دهد. (164)

ب ) احاديث نزول عيسى بن مريم

بخارى به سند خود از ابو هريره نقل كرده كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:«كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم و امامكم منكم» (165)؛ «شما را چه خواهد شد زمانى كه فرزند مريم در ميان شما فرود خواهد آمد در حالى كه امام شما از ميان شماست.»

مسلم نيز همين مضمون را نقل كرده است. (166)

مقصود از امام در اين روايات كسى جز مهدى عليه‌السلام نخواهد بود، و لذا شارحين صحيح بخارى همگى متفق القول «امام» در اين روايت را حضرت مهدى عليه‌السلام معرفى كرده اند.

ج ) احاديث بخشش مال

مسلم به سند خود از جابر بن عبدالله انصارى نقل كرده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «يكون فى آخر امتى خليفة يحثى المال حثيا لا يعده عددا» (167)؛ «در پايان امتم خليفه اى خواهد بود كه مال فراوان مى دهد بدون آنكه شماره كند»

با رجوع به روايات ديگر پى خواهيم برد كه مقصود از اين خليفه همان حضرت مهدى عليه‌السلام است.

ابن ابى شيبه به سندش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود:«يخرج رجل من اهل بيتى عند انقطاع من الزمان و ظهور من الفتن يكون عطاؤ ه حثيا» (168)؛ «مردى از اهل بيتم بعد از وقفه اى از زمان و ظهور فتنه ها خروج خواهد كرد كه عطاى او ريزان است.»

د) احاديث خسف بيداء

مسلم در «صحيح» به سند خود از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «يعوذ عائذ بالبيت فيبعث اليه بعث فاذا كانوا ببيداء من الارض خسف بهم» (169)؛ «شخصى به خانه پناه مى برد، لشكرى به سوى او فرستاده مى شود، آن لشكر به سرزمين بيداء كه مى رسد در آنجا به زمين فرو مى رود.»

با مراجعه به ساير روايات پير مى بريم كه فرو رفتن زمين بيداء از علائم ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام است. (170)

## 82: آيا احاديث مهدويت متعارض است؟

سيد رشيد رضا و استاد سائح مغربى به جهت تشكيك و تضعيف احاديث مهدويت ادعاى تعارض آن احاديث را نموده اند.

سيد رشيد رضا مى گويد: «تعارض در احاديث مهدى اقوى و اظهر و جمع بين آنها دشوارتر است آن گاه از باب مثال به اختلاف در اسم او و اينكه حسنى است يا حسينى، عباسى است يا علوى و ديگر جهات شاره مى كند». (171)

پاسخ:

اولا: اختلاف، مقتضاى طبيعت تفصيل قضاياى ثابت است، لذا استدلال به اختلاف تفاصيل يك قضيه بر عدم ثبوت آن، مغالطه اى بيش نيست، و در غير اين صورت نمى توان هيچ مساله اعتقادى را اثبات نمود، زيرا تمام مسائل، مورد اختلاف واقع شده اند.

ثانيا: در هر يك از مسائل مورد اختلاف، قول حق به اثبات رسيده است، و لذا در هيچ مسأله اى ترديد وجود ندارد.

## 83: آيا احاديث مهدويت تنها از طرق شيعه بوده و در سند همه آنها شيعه وجود دارد؟

برخى از اهل سنت گمان كرده اند كه احاديث مهدويت تماما از جعل شيعه بوده يا لااقل در سندهاى آن، كسانى وجود دارند كه متهم به تشيعند، و لذا مورد قبول آنها واقع نشده است.

دكتر بستوى بعد از نقل اين اشكال در پاسخ به آن مى گويد: «معيار در قبول روايت راوى عدالت و ضابط بودن اوست با قطع نظر از اينكه عقيده او چيست، مگر آنكه از اسلام خارج شده باشد. اين روش بسيارى از علماى قديم و جديد است. آن گاه از على بن مدينى نقل مى كند كه اگر روايات اهل كوفه به جهت تشيع ترك شود كتاب ها ضايع شده و مذهب از هم خواهد پاشيد». (172)

او همچنين مى گويد: «در عين حال مدار در روايات مهدى بر كسانى كه منسوب به تشيعند نيست. يعنى چه بسيار از كسانى كه هيچ نسبت به تشيع ندارند ولى در عين حال اين احاديث را نقل كرده اند. او در آخر بحث خود مى گويد: «تا به اينجا به دست آمد كه بيشتر روايات ثابت در امر مهدى در سندهايش فرد شيعى وجود ندارد، و رواياتى كه اين چنين است غالبا شواهدى از طرق ديگر دارد، لذا شبهه از اين جهت زايل مى گردد». (173)

## 84: آيا پديد آمدن مدعيان مهدويت از آثار سوء اعتقاد به مهدويت است؟

احمد امين مى گويد: «از آثار سوء اعتقاد به مهدويت، انقلاب هاى پياپى در طول تاريخ مسلمانان است. در هر عصرى شخص يا اشخاصى پيدا شده و با يدك كشيدن نام مهدى منتظر، مردم را به سوى خود دعوت نموده و گروهى نيز دعوت آنها را پذيرفته اند، و از اين جهت باعث مشكلات در جامعه اسلامى شده اند...». (174)

پاسخ:

اولا: شكى نيست كه مشكلاتى از ناحيه مدعيان دروغين مهدويت در جامعه اسلامى پديد آمده است، ولى گناه آن به عهده علما بوده كه درست حضرت را تعريف نكرده و علائم و شرايط ظهور را معين نكرده اند. و نيز گناه از مردم است كه بدون تفحص از اصل قضيه، فريب اين گونه افراد را خورده اند، وگرنه اصل قضيه مهدويت از بركات شايانى برخوردار است.

ثانيا: راه مقابله با اين گونه انحراف ها، انكار عقيده اى مسلم نيست، وگرنه به جهت مقابله با مدعيان نبوت نيز بايد با اصل نبوت انبيا مقابله كرد.

ثالثا: گر چه مدعيان مهدويت چند روزى جولان داده و مردم را فريب داده اند، ولى به لطف خداوند و عنايات حضرت مهدى عليه‌السلام و كوشش فراوان علما مكر و حيله، آنها برملا شده و از جامعه طرد شده اند.

## 85: آيا اعتقاد به مهدويت انسان را از عمل باز مى دارد؟

برخى مى گويند: «از آثار سوء اعتقاد به مهدويت و انتظار ظهور مهدى عليه‌السلام در جامعه اسلامى آن است كه مردم را مايل به توكل به خدا نموده و از عمل و مبارزه باز مى دارد...».

پاسخ: معناى صحيح انتظار مهدى موعود عليه‌السلام اين نيست كه مسلمانان دست بر روى دست گذاشته و به انتظار مهدى عليه‌السلام به سر برند، بدون آنكه به وظايف دينى خود عمل كرده و زمينه ساز ظهور او باشند.

و لذا در روايات اسلامى «انتظار فرج» از بهترين اعمال بر شمرده شده است. معلوم مى شود كه انتظار جنبه عملى دارد و شخص منتظر خودش را از حيث عمل نيز آماده ظهور منجى مى گرداند.

## 86: آيا اعتقاد به مهدويت در جامعه اسلامى نتيجه: فشارهاى سياسى بوده است؟

برخى از مستشرقين و به تبع آنها برخى از روشنفكران غرب زده اسلامى معتقدند كه اعتقاد به مهدويت در نتيجه فشارهاى سياسى بوده كه بر مستضعفين جامعه اسلامى وارد شده است.

فان فلوتن مى گويد: «جور و ستم دولت عباسيان از هنگام به حكومت رسيدن، كمتر از دولت امويان نبوده است. اين جور و ستم ها به حدى بود كه مستضعفين و مظلومين را بر آن وا داشت كه خود را اميدوار كنند لذا چاره اى جز اين نديدند كه به عقيده به مهدى و انتظار ظهورش دل ببندند، تا بتوانند از شدت تالمات روحى خود بكاهند...». (175)

«دونالد سن» مى گويد:«احتمال جدى است كه اختناق و فشارهاى سياسى كه در مملكت اسلامى از طرف حاكمان بنى اميه پديد آمده از اسباب ظهور نظريه مهدويت در آخرالزمان بوده است». (176)

احمد امين مصرى مى گويد: «عامل اساسى در پيدايش عقيده مهدويت نزد شيعه و اصرار بر آن، فشارهاى سياسى و مصائبى بود كه بعد از شهادت امام على عليه‌السلام و به حكومت رسيدن معاويه با آن روبه رو شدند. اين مصائب با بيعت با حسن بن على عليه‌السلام و پس از آن شهادت حسين به على عليه‌السلام و از هم پاشيدن حركت هاى ضد اموى و قوت گرفتن حكومت امويان شدت گرفت. لذا درصدد برآمدند تا تاكتيك خود را تغيير داده از دعوت آشكار صرف نظر كرده به دعوت سرى براى ريشه كن كردن ظلم روى آوردند...». (177)

محمد عبدالكريم عتوم مى گويد: «واقع آن است كه عقيده به مهدى قبل از وقوع غيبت امام پديد آمده و پرورش پيدا كرد و اين به صورت دقيق بعد از واقعه كربلا و بعد از تفرق شيعه توسط دولت اموى بوده است. اين وضعيت نابهنجار براى شيعه زمينه را براى پذيرش عقيده مهدويت فراهم ساخت تا آنان را از وضعيت موجود نجات دهد. در نتيجه مهدويت آرزويى شيعى بود كه اثرى منفى در زندگى شيعيان داشت اگر چه آنان را از وضعيت موجود نجات داد». (178)

پاسخ:

1- اگر چه در طول تاريخ مستضعفين و مظلومان اعم از مسلمان و غير مسلمان، شيعه و غير شيعه تحت فشارهاى سياسى بوده اند، ولى اين به آن معنا نيست كه اين فشارها باعث شد تا مستضعفان اعتقاد به منجى و مهدى را از خود جعل كنند، بلكه خداوند متعال مطابق مصلحت و حكمتى كه ملاحظه كرده موضوع منجى و ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام را به جهت اقامه عدل و عدالت در سطح گسترده مطرح كرده است.

2- همان گونه كه در جاى خود بحث كرده ايم موضوع مهدويت مقتضاى خواست فطرى بشر بوده و عقل، قرآن و روايات نيز به طور صريح بر آن اتفاق كرده اند و نيز اجماع مسلمين به جز برخى اندك از روشنفكران غرب زده معتقد به مهدويت شده اند.

3- مهدويت و انتظار ظهور مهدى موعود عليه‌السلام در صورتى كه معنا و مفهوم صحيح آن در نظر گرفته شود نه تنها آثار منفى به بار نخواهد آورد بلكه آثار مثبتى داشته، در ايجاد روحيه اميد در جامعه و فراهم كردن زمينه مناسب براى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام تأثير بسزايى داشته و دارد.

## 87: آيا عقيده به منجى و مهدويت عقيده اى شرقى است؟

فان فلوتن مى گويد: «روحيه شرقى به طور عموم دنبال كردن اخبار غيبى است. آنان علاقه فراوانى به كشف پرده هاى غيبى از آينده مجهول دارند، لذا اعتقاد به خلاصى بخش يا به تعبير آنها منقذ يا... با طبيعت شرقى انس دارد و اين در نتيجه تاريكى هاى جهل و استبداد است كه پديد آمده است». (179)

پاسخ:

1- اين عقيده تنها از انسان هاى شرقى نيست بلكه در بين همه اديان و مكاتب و آيين هاى شبه دينى يافت مى شود.

2- اين عقيده با فطرت انسان عجين است كه در همه يكسان است.

3- همان گونه كه اشاره شد اين عقيده مطابق آيات قرآن و روايات متواتر و اجماع مسلمين بلكه همه اديان و مكاتب فلسفى و غير فلسفى است.

فيلسوف انگليسى «برتراند راسل» مى گويد: «عالم در انتظار مصلحى است كه تمام عالم را يكپارچه كرده و آنان را تحت يك پرچم و يك شعار درآورد» (180)

«پرفسور انشتاين»- صاحب نظريه نسبيت - مى گويد: «روزى كه صلح و صفا تمام عالم را فرا گيرد و مردم با دوستى و برادرى با يكديگر زندگى كنند چندان دور نيست». (181)

## 88: آيا عقيده به مهدويت از جوامع ديگر و از اصول غير اسلامى وارد شده است؟

برخى عقيده مهدويت را عقيده اى غير اسلامى مى دانند كه وارد جامعه اسلامى شده است.

جولد زيهر مى گويد: «بازگشت عقيده به مهدى: از اصول و مبانى غير اسلامى است و در حقيقت اين عقيده اسطوره و از امور غير واقعى است». (182)

سائح على حسين نويسنده ليبيايى مى گويد: «عقيده و نظريه غيبت و بازگشت، عقيده است است مشترك بين يهود و نصارا و تاثرپذيرى فكر شيعى از اين دو مصدر بعيد نيست...». (183)

دكتر عبدالرحمن بدوى مى گويد: «كعب الاحبار كسى بود كه عقيده به مهدى را در بين مسلمين منتشر ساخت». (184)

پاسخ:

1- مطابق آنچه در قرآن و روايات متواتر اسلامى وارد شده، عقيده به ظهور مهدى موعود عقيده اى اصيل و اسلامى است كه در اديان ديگر نيز به آن اشاره شده است و لذا هرگز نمى توان آن را اسطوره و از عقايد ساختگى قرار داد.

2- اين عقيده اختصاص به شيعه ندارد بلكه صحابه به تبع آيات قرآن و روايات نبوى معتقد به اين عقيده بوده و در طول تاريخ اسلام عموم علماى اسلامى اعم از شيعى و سنى به آن عقيده معتقد بوده اند.

3- اشتراك اين عقيده بين يهود و نصارا و مسلمين دليل بر آن نيست كه مسلمانان از اديان ديگر گرفته اند، بلكه دلالت بر آن دارد كه موضوع انتظار منجى حقيقى مقتضاى فطرت بشر بوده و لذا در هر دين و آيينى به آن اشاره شده است.

4- اين كعب الاحبار نبوده كه عقيده به مهدويت را در بين جامعه اسلامى منتشر ساخته است بلكه خدا و رسولان او خصوصا پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت معصومش اين عقيده را در جامعه منتشر ساخته اند.

## 89: آيا عقيده به مهدويت ناشى از پياده نشدن حكومت جهانى اسلام بوده است؟

دكتر «سلمان بدور»- رئيس بخش فلسفه در دانشگاه اردن - درباره منشا رواج پيدا كردن عقيده مهدويت در تاريخ مسلمين مى گويد: «حكومت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صورت مجسم مدينه فاضله اى بود كه اسلام و اديان و مكاتب نويد آن را داده بودند. آرزوى بسيارى از مسلمانان اين بود كه در همان عصر، اين مدينه فاضله در سرتاسر عالم گسترش پيدا كند ولى اين آرزو تحقق نيافت، اما هرگز از ذهن متفكرين اسلامى خصوصا جامعه شيعه امامى بيرون نرفت». (185)

پاسخ: گرچه اسلام در عصر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر تمام عالم گسترش پيدا نكرد ولى

اولا:

خبر اسلام و دعوت آن به گوش غالب بلاد اسلامى رسيد و شخص رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردم الم را به اسلام دعوت نمود.

ثانيا:

خود قرآن و شخص پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر از تحقق اسلام در سطح گسترده و در تمام روى زمين داده است، نه اينكه مسلمانان بعد از ياءس از فراگيرى اسلام به اين عقيده روى آورده باشند.

دكتر عبدالجبار شراره مى گويد: «آنچه جاى تعجب است اينكه برخى از مدعيان علم و معرفت از قديم الايام و در اين زمان در صدد ايجاد تشكيك در جامعه اسلامى برآمده و موجبات تشويش افكار جامعه را فراهم كرده اند، و اين تنها به جهت قصور فهم آنان از درك اسرار اين عقيده (مهدويت ) و مقاصد عالى آن است، و يا اينكه اسباب و اغراض ديگرى دارند كه ما از آن آگاهى نداريم. از جمله اين افراد، مستشرقين و شاگردان آنانند از قبيل: «جولد زيهر»، «فلهاوزن»، «فان فلوتن»، «مك دونالد»، «برنارد لويس»: «مونتگرى»، «وات و ماسينيون» و ديگران از كسانى كه از افكار مستشرقين پيروى كرده اند، با وجود آنكه ادعاى مسلمان بودن دارند و خوشبختانه هيچ گونه دليل بر مدعاى خود ندارند، بلكه دليل بر خلاف مدعاى آنان دلالت دارد.

و نيز برهان آشكار و قطعى بر صحت عقيده مهدويت قائم است زيرا به طور متواتر ثابت شده كه در آخرالزمان مهدى عليه‌السلام ظهور خواهد كرد، همان گونه كه جماعتى از اهل سنت از قبيل برزنجى و شوكانى و ديگران بر تواتر آن تاكيد دارند...». (186)

## 90: آيا عقيده مهدويت مورد اجماع مسلمين است؟

عقيده به مهدويت از عقايدى است كه مسلمانان با اختلافات مذهبى كه دارند بر آن اتفاق دارند و هرگز به مذهب خاصى اختصاص ندارد. زيرا جميع شيعه اماميه، زيديه، ملاكى ها، حنفى ها، شافعى ها، حنبلى ها و وهابيان بر اين مسأله اتفاق نظر دارند كه شخصى از عترت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قيام كرده و زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد، آن گونه كه پر از ظلم و جور شده باشد.

جماعتى از علماى اهل سنت تصريح كرده اند كه اين عقيده مورد اتفاق مسلمين است و حتى برخى از فقهاى اهل سنت به وجوب قتل منكر آن فتوا داده اند.

احمد امين مصرى با آنكه منكر اصل مهدويت است، ولى اين عقيده را از عقايد مسلم اهل سنت مى شمارد كه به آن ايمان دارند. (187)

## 91: آيا كسى از علماى اهل سنت ادعاى تواتر در احاديث مهدويت كرده است؟

گروهى از علماى اهل سنت كه در علم حديث تخصص دارند تصريح به تواتر احاديث در موضوع مهدويت نموده اند كه از آن جمله مى توان به افراد زير اشاره نمود:

1- ابن قيم جوزيه. (188)

2- جلال الدين سيوطى. (189)

3- ابوالحسن محمد بن حسين بن عاصم سحرى. (190)

4- علامه مناوى. (191)

5- حافظ ابن حجر عسقلانى. (192)

6- قاضى شوكانى. (193)

7- ابن حجر هيتمى. (194)

8- تفتازانى. (195)

9- قرمانى دمشقى. (196)

10- مبار كفورى. (197)

11- احمد بن محمد بن صديق. (198)

12- سفارينى حنبلى. (199)

13- سيد محمد صديق حسن. (200)

14- ابوالخطيب محمد شمس الحق عظيم آبادى. (201)

15- شيخ ابوالحسين آبرى. (202)

16- برزنجى. (203)

17- شيخ محمد خضر حسين. (204)

18- ابو الاعلى مودودى. (205)

19- احمد زينى دحلان. (206)

20- شيخ منصور على ناصف. (207)

21- شيخ ناصر الدين البانى. (208)

## 92: آيا مى توان به مضمون حديث غير متواتر اعتقاد پيدا نمود؟

اهل سنت، از آنجا كه موضوع ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام را از جمله خبرهايى مى دانند كه پيامبر اكرم به آن بشارت داده است، لذا به جهت وجود روايات صحيح السند در اين موضوع، اعتقاد و ايمان به آن را واجب مى دانند، گر چه - بر فرض - روايات در حد تواتر نباشد.

حمود بن عبدالله تويجرى مى گويد: «هر چه به طريق صحيح از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن خبر داده شده، ايمان به آن بر هر مسلمانى واجب است، زيرا در راستاى اعتراف و شهادت به رسالت اوست...». آن گاه تويجرى از احمد بن حنبل و موفق ابومحمد مقدسى نيز همين ادعا را نقل مى كند. (209)

از در جاى ديگر مى گويد: «در ايمان به خبرهاى غيبى تواتر شط نيست... بلكه هر خبر غيبى كه به سند صحيح از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ثابت شده ايمان به آن واجب است، خواه آن خبر متواتر باشد يا واحد، و اين قول اهل سنت و جماعت است...». آن گاه براى مدعاى خود به آيه نباء تمسك كرده است. (210)

دكتر محمد احمد اسماعيل مقدم مى گويد، «هر حديثى كه به طور صحيح از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده ايمان به آن بر هر مسلمانى واجب است، و اين از لوازم شهادت به نبوت و رسالت پيامبر اسلام است...». (211)

## 93: چه كسانى قائل به صحت احاديث مهدويت شده اند؟

گروهى از علماى اهل سنت به صحت يا حسن احاديث مهدى عليه‌السلام تصريح نموده و برخى نيز به تواتر آن اعتراف دارند. اينك به اسامى برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- ترمذى. (212)

2- ابوجعفر عقيلى. (213)

3- بربهارى (214)

4- محمد بى حسين آبرى. (215)

5- حاكم نيشابورى. (216)

6- بيهقى. (217)

7- بغوى. (218)

8- ابن اثير. (219)

9- قرطبى. (220)

10- ابن منظور. (221)

11- ابن تيميه. (222)

12- جمال الدين مزى. (223)

13- ذهبى. (224)

14- ابن قيم جوزيه. (225)

15- ابن كثير. (226)

16- تفتازانى. (227)

17- نورالدين هيثمى. (228)

18- شيخ محمد جزرى شافعى. (229)

19- احمد بن ابى بكر بويصرى. (230)

20- ابن حجر عسقلانى. (231)

21- سيوطى. (232)

22- شيخ عبدالوهاب شعرانى. (233)

23- ابن حجر هيتمى. (234)

24- متقى هندى. (235)

25- شيخ مرعى بن يوسف مقدسى حنبلى. (236)

26- محمد بن عبدالرسول برزنجى. (237)

27- محمد عبدالباقى زرقانى. (238)

28- ابوالعلاء عراقى. (239)

29- شيخ محمد بن احمد سفارينى حنبلى. (240)

30- سيد محمد مرتضى زبيدى. (241)

31- شيخ محمد بن على صبان. (242)

32- محمد امين سويدى. (243)

33- شوكانى. (244)

34- محمد بن حسن بن مؤ من شبلنجى. (245)

35- احمد بن زينى دحلان. (246)

36- شهاب الدين احمد بن اسماعيل حلوانى شافعى. (247)

37- ابوالبركات آلوسى حنفى. (248)

38- محمد بلبسى شافعى. (249)

39- ابوالطيب عظيم آبادى. (250)

40- مباركفورى. (251)

41- شيخ منصور على ناصف. (252)

42- شيخ خضر حسين مصرى. (253)

43- ابوالاعلى مودودى. (254)

44- ناصرالدين البانى. (255)

45- شيخ عبدالمحسن بن حمدالعباد. (256)

46- شيخ حمودبن عبدالله تويجرى. (257)

47- شيخ عبدالعزيز بن عبدالله بن باز. (258)

## 94: چه كسانى از صحابه احاديث مهدويت را نقل كرده اند؟

راويان احاديث مهدويت از صحابه بسيارند كه از آن جمله مى توان به اين افراد اشاره كرد:

امام اميرالمؤ منين عليه‌السلام، ابوامامه باهلى، صدى بن عجلان، ابوايوب انصارى، ابو سعيد خدرى، ابو سلمى، ابوالطفيل عامر بن واثله، ابوليلى، ابووائل، ابوهريره، انس بن مالك، ثوبان مولى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، جابر بن سمره، جابر بن عبدالله انصارى، جابربن عبدالله صدفى، امام حسن بن على عليه‌السلام، امام حسين عليه‌السلام، سلمان فارسى، طلحة بن عبيدالله، عباس بن عبدالمطلب، عبدالرحمن بن عوف، عبدالرحمن بن حرث، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر بن خطاب، عبدالله بن عمرو بن عاص، عبدالله بن مسعود، عثمان بن عفان، عثمان بن ابى العاص، علقمة بن عبدلله، على الهلالى، عمار بن ياسر، عمر بن خطاب، عمران بن حصين، عمرو بن عاص، عمرو بن مره جهنى، عوف بن مالك، قتادة بن نعمان، قرة بن اياس مزنى، كعب بن علقمه، معاذ بن جبل، فاطمه زهرا عليهاالسلام، ام سلمه، عايشه، ام حبيبه و ديگران.

## 95: حكم منكر حضرت مهدى عليه‌السلام و ظهور او، در نزد اهل سنت چيست؟

برخى از علماى اهل سنت ايمان به خروج حضرت مهدى عليه‌السلام را واجب دانسته و برخى ديگر منكر آن را كافر به حساب آورده اند:

احمد بن محمد بن صديق مى گويد: «ايمان به خروج مهدى واجب، و اعتقاد به ظهور او به جهت تصديق پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حتمى و ثابت است...». (259)

همين تعبير از سفارينى حنبلى (260)، ناصرالدين البانى (261)، عبدالمحسن بن حمد العباد (262)، نيز رسيده است.

فقيه شافعى ابن حجر تصريح كرده كه انكار مهدى اگر موجب انكار سنت از اصل و اساس گردد، سبب كفر مى شود، و هر كس چنين كند قتلش واجب است. و اگر انكار، تنها به جهت عناد و دشمنى با ائمه اسلام است نه سنت، لازم است كه او را تعزير آشكار و اهانت نمود تا دست از اين كار بردارد.... (263)

احمد بن محمد بن صديق غمارى ازهرى در رابطه با احاديث مهدويت مى گويد: «اين احاديث متواترند و منكرين آنها بدعت گزار و گمراه به حساب مى آيند». (264)

## 96: چه كسانى در طول تاريخ اسلام مهدويت را به شعر درآورده اند؟

يكى از علائم و قرائن قطعى بودن يك موضوع آن است كه كار به جايى رسد كه شعرا آن موضوع را به شعر در آورند.

قضيه مهدويت از اين قبيل است. شعراى اسلامى در طول تاريخ اين قضيه را به شعر در آورده اند. اينك به اسامى برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- امام على عليه‌السلام. (265)

2- زيد بن على بن الحسين عليه‌السلام. (266)

3- امام صادق عليه‌السلام. (267)

4- امام رضا عليه‌السلام. (268)

5- امام حسن عسكرى عليه‌السلام. (269)

6- ابن ابى الحديد معتزلى. (270)

7- محيى الدين بن عربى. (271)

8- محمد بن طلحه شافعى. (272)

9- صدرالدين قونوى. (273)

10- شيخ عبدالرحمن بسطامى. (274)

11- فضل بن روزبهان. (275)

12- محمد بن طولون (م 953 ه‍ق ). (276)

13- كميت بن زيد اسدى. (277)

## 97: تأليف در قضيه مهدويت از چه زمانى بوده است؟

با مراجعه به كتب تراجم و رجال پى مى بريم كه تاءليف درباره مهدويت حركتى بنيادين بوده كه نه تنها قبل از ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام در بين شيعه رواج داشته، بلكه حركتى مقدس نزد شيعه و سنى بعد از وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده است و اين به نوبه خود دليل بر آن است كه اصل قضيه از مسلمات مسائل اسلامى است كه مورد اتفاق بين مسلمين قرار گرفته است، و از مسائلى نبوده است كه بعد از عصر حيرت پديد آمده باشد كه جامعه شيعى بعد از شهادت امام حسن عسكرى عليه‌السلام به آن مبتلا شده باشد.

به طور جزم مى توان گفت كه شروع حركت تاءليف در قضيه مهدويت به ظهور حركت تدوين حديث در تاريخ اسلامى يعنى اوايل قرن دوم هجرى باز مى گردد؛ زيرا از كتب رجال استفاده مى شود كه شروع تاءليف در اين زمينه در جامعه شيعى در عصر امام صادق عليه‌السلام بوده است.

شيخ طوسى در كتاب «الفهرست» نقل مى كند كه على بن يقطين بن موسى بغدادى اسدى كوفى الاصل، كتابى در ملاحم تاءليف نموه است.

## 98: تأليفات درباره مهدويت با چه روش هايى بوده است؟

در موضوع مهدويت به روش هاى گوناگون و متنوعى علماى فريقين دست به تاءليف و تصنيف زده اند از قبيل:

1- روش روايى

زيرا جزئيات قضيه مهدويت از مصاديق بارز ايمان به غيب به حساب مى آيد اين روش به نوبه خود از خصوصياتى برخوردار است: برخى تنها احاديثى را درباره مهدويت نقل كرده اند كه تفسير آيات قرآن به حساب مى آمده و روايات تفسيرى بوده اند. برخى نيز عموم احاديث مهدويت را در كتاب خود جمع آورى كرده اند.

روش دوم نزد شيعه و اهل سنت هر كدام به نوبه خود به شيوه اى خاص تدوين شده است.

زد علماى شيعه اماميه تأليف موضوعى درباره مهدويت سه گونه بوده است:

الف: استناد به احاديثى كه از طرق شيعه نقل شده است. همانند كتاب «كفاية المهتدى فى معرفة المهدى عليه‌السلام» و «بحارالانوار».

ب: تقويت و تأييد روايات شيعه به رواياتى كه از طرق اهل سنت نقل شده است. همانند تأليف على بن عيسى اربلى در «كشف الغمه» و سيد بن طاووس در «الطرائف» و شيخ حر عاملى در «اثبات الهداة».

ج: استناد به روايات اهل سنت براى قبولاندن موضوع مهدويت به آنان بدون توجه به روايات شيعى همانند كتاب «المهدى» از سيد صدر الدين صدر، و كتاب «المهدى الموعود المنتظر» از نجم الدين عسكرى.

اهل سنت نيز در اين زمينه روش هاى مختلف حديثى داشته اند از قبيل:

الف: اكتفا به احاديث از طرق خود همانند كتاب «اخبار المهدى» از عباد بن يعقوب رواجنى (م 250 ه‍) و كتاب «جمع الاحاديث الوارده فى المهدى» از حافظ ابى بكر بن ابى خيثمه احمد بن زهير نسائى (م 279 ه‍)

ب: نقل از مصادر شيعه و اهل بيت عليهم‌السلام همانند كتاب «الملاحم» از نعيم بن حماد (م 228 ه‍) و كتاب «عقد الدرر فى اخبار المنتظر» از يوسف بن يحيى شافعى و كتاب «البرهان فى علامات مهدى آخرالزمان» از متقى هندى.

ج:

اثبات عقيده اماميه در مسأله مهدويت با استناد به روايات اهل بيت عليهم‌السلام، همانند كتاب «ينابيع المودة» از قندوزى، و كتاب «فرائد السمطين» از جوينى شافعى.

2- روش برهانى و كلامى

در اين روش مولف در صدد عرضه كردن مباحث مهدويت به صورت استدلالى و برهانى است. اين روش در صدد تثبيت ايمان به مهدويت و دفع شبهات در اين موضوع است. كتاب هاى متعددى كه شيخ مفيد در اين زمينه تاءليف كرده همگى از اين قبيل است. و نيز كتاب «المقنع فى الغيبة» از سيد مرتضى و «بحث حول المهدى» از شهيد سيد محمد باقر صدر را مى توان از اين قبيل به حساب آورد.

3- روش مقارنى

از جمله تاليفاتى كه در مورد موضوع مهدويت شاهد آن بوده و هستيم روش بحث مقارنى بين عقيده شيعه امامى و ديگر طوايف مسلمين است. اين گونه بحث را در لابلاى كتاب هاى شيخ مفيد و سيد مرتضى و شيخ طوسى رحمه‌الله به خوبى مشاهده مى كنيم. و از جمله كتاب هاى مستقل در اين زمينه كتاب «بيان الاشكال فيما حكى من امر المهدى من الاقوال» از ابو عبدالله حميدان بن يحيى قاسمى حسنى از علماى قرن هفتم است.

و نيز از كتاب «مع المهدى المنتظر فى دراسة منهجية مقارنة بين الفكر الشيعى و السنى» از شيخ مهدى فتلاوى و كتاب «المهدى الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة و الامامية» از نجم الدين عسكرى مى توان نام برد.

4- روش تحليلى تاريخى

در اين روش مولفان در صدد ترسيم قضيه مهدويت از ابعاد گوناگون تاريخى آن مى باشند كه مى توان از بارزترين اين نوع تاءليف به كتابهاى شهيد سيد محمد صدر، «تاريخ الغيبة الصغرى، تاريخ الغيبة الكبرى و تاريخ ما بعد الظهور» اشاره كرد.

5- روش مقارنى بين اديان

برخى ديگر در صدد عرضه موضوع مهدويت در سطحى وسيع تر بر آمده و اين موضوع مهم را در محدوده اديان الهى دينى و شبه دينى مورد بحث و بررسى قرار داده اند كه از آن جمله مى توان به كتاب «بشارات العهدين» از دكتر صادقى، و كتاب «المسيح الدجال» از سعيد ايوب اشاره كرد.

6- روش تحليل فلسفه تاريخ

برخى ديگر از مولفان مهدويت در اين زمينه از زاويه فلسفه تاريخ و يا به تعبير ديگر از ديدگاه تكامل تاريخ به موضوع مهدويت نگريسته اند كه از آن جمله به كتاب «قيام و انقلاب مهدى از ديدگاه فلسفه تاريخ» اثر شهيد مطهرى رحمه‌الله مى توان اشاره كرد.

## 99: آيا پديد آمدن مدعيان مهدويت بر حتمى بودن ظهور مهدى عليه‌السلام دلالت دارد؟

عقيده مهدويت به حدى در جامعه اسلامى رسوخ كرده بود كه حتى برخى افراد از اين عقيده مسلم سوء استفاده كرده و ادعاى مهدويت نمودند ولى خوشبختانه با گذشت زمان مفتضح شدند.

احمد امين مصرى در كتاب «المهدية فى الاسلام» در صدد برآمده كه مدعيان مهدويت را از عوامل و اسباب طعن بر عقيده مهدويت و اصالت آن به حساب آورد، ولى صحيح عكس آن است؛ زيرا ادعاى مهدويت در طول تاريخ از افراد، دليل بر حقانيَّت اصل اين عقيده و رسوخ آن در ميان جامعه است.

اگر اين نظريه صحيح باشد كه ادعا سبب بطلان يك حقيقت است بايد نبوت انبيا را نيز انكار كنيم زيرا در طول تاريخ انبيا افرادى پيدا شدند كه به دروغ ادعاى نبوت كردند.

## 100: چه كسانى ادعاى مهدويت كرده يا در حق آنها ادعاى مهدويت شده است؟

اين گونه افراد در طول تاريخ اسلام بسيار بوده اند كه برخى از آنها عبارتند از:

1- محمد بن حنفيه؛ كه مختار در حق او ادعاى مهدويت كرد. (278)

2- موسى بن طلحه؛ كه مردم در حق او ادعاى مهدويت كردند. (279)

3- ابوهاشم بن محمد بن حنفيه؛ كه گروهى معتقد به مهدويت او بودند. (280)

4- عمر بن عبدالعزيز. (281)

5- عبدالله بن معاوية بن عبدالله بن جعفر. (282)

6- اسماعيل فرزند امام صادق عليه‌السلام؛ گروهى مرگ او را انكار كرده و قائل به مهدويت او شدند. (283)

7- محمد بن عبدالله بن حسن؛ او در سال صد هجرى ادعاى مهدويت نمود. بزرگان خط اعتزال مردم را به بيعت با او دعوت مى نمودند. (284) ابوالفرج اصفهانى مى گويد: «كسى شك نداشت كه او مهدى است و حتى گروهى از بنى هاشم نيز با او بيعت كردند». (285)

8- مهدى عباسى؛ منصور عباسى لقب فرزندش را مهدى گذاشت تا مردم را از اين طريق اغفال كرده و به اعتقاد مهدويت با او بيعت كنند. (286)

## 101- آيا زيديه منكر مهدى عليه‌السلام هستند؟

احمد امين مصرى در كتاب «ضحى الاسلام» ادعا مى كند كه زيديه به طور شديد مهدى عليه‌السلام را انكار مى كنند. (287)

پاسخ: ادعاى احمد امين به طور حتم باطل است زيرا با مراجعه به كتاب هاى زيديه پى مى بريم كه آنها هم مانند ساير فرق اسلامى به ظهور و قيام حضرت مهدى عليه‌السلام اعتقاد كامل دارند.

مجد الدين بن محمد بن منصور حسنى مويدى از بزرگان علماى زيديه است كه در كتاب «لوامع الانوار» بابى را تحت عنوان «اخبار المهدى» بيان كرده و احاديث بسيارى درباره آن حضرت عليه‌السلام آورده است. (288)

او در بخشى از كلمات خود مى گويد: «امامان از آل محمد كه درودهاى خداوند متعال بر آنها باد به حضرت مهدى بشارت مى دادند و فرج او را از خداوند انتظار مى كشيدند. اول امامان آخر امامان را به اين موضوع وصيت مى نمودند، و سابق آنان به كسانى كه بعد از آنها مى آمدند موضوع حضرت مهدى عليه‌السلام را ابلاغ مى نمودند». (289)

او نيز بعد از نقل اخبار و روايات بسيار درباره حضرت مهدى عليه‌السلام مى گويد: «روايات درباره مهدى و اينكه او از اهل بيت است به حد تواتر مى باشد». (290)

و نيز مى گويد: «خبرهاى نبوى و بشارت هاى علوى به امام امت و خاتمه امامان (مهدى ) بيش از آن است كه شماره شود. و امر درباره او همان چيزى است كه شارح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد) در شرح كلام وصى (امام على ) صلوات الله عليه قد لبس للحكمة جنتهاگفته است. كلامى كه نص آن اين است. و به تحقيق اتفاق تمام فرقه هاى مسلمانان بر آن است كه دنيا و تكليف تمام نمى شود مگر بر او (ظهور او)». (291)

همين مضامين را امام زيديه، ابن حمزه، در كتاب «الشافى» نقل كرده است. (292)

از عبارات ابن حمزه استفاده مى شود كه او حتى به ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام اعتقاد دارد، نه اينكه در آخرالزمان متولد مى شود. (293)

و نيز قاضى حسين بن ناصر مهلا از علماى زيديه در كتاب «مطمح الامال» به اصل قضيه مهدويت تصريح كرده است. او مى گويد: «درباره مهدى احاديثى است كه به حد تواتر رسيده است». (294)

## 102: آيا اعتقاد به مهدويت مردم را از عمل خير باز مى دارد؟

قبل از هر چيز بايد عقيده به مهدويت و انتظار مهدى موعود عليه‌السلام را معنا كرد.

اگر مقصود از عقيده مهدويت آن باشد كه انسان به انتظار ظهور كسى بنشيند كه به سبب فراگير شدن ظلم با ظهورش به تنهايى همه امور را اصلاح مى كند و ما هيچ نقشى در ظهور او نداريم بلكه مى توانيم با گسترش ظلم در ظهور او تعجيل كنيم، با اين ديدگاه مى توان گفت كه اعتقاد به مهدويت انسان را از عمل خير باز مى دارد.

ولى اگر برداشت ما از اعتقاد به مهدويت عقيده به ظهور كسى است كه ما مى توانيم با زمينه سازى براى او در ظهورش تعجيل كنيم و اگر تاءخير در آن شده به جهت كوتاهى ما است، نه تنها اين عقيده انسان را از عمل باز نمى دارد بلكه در عمل كردن به خير نيز تشويق خواهد نمود. زيرا منتظران مصلح خود افرادى صالح هستند. لذا در روايات اسلامى انتظار فرج از مقوله عمل و از افضل اعمال امت اسلامى به حساب آمده است.

# موارد اتفاقى در قضيه مهدويت

## 103: آيا مذاهب اسلامى بر اصل ظهور امام زمان عليه‌السلام اتفاق نظر دارند؟

تمام مذاهب اسلامى بر اصل مسئله ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام از ذريه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اتفاق نظر دارند. همه معتقدند كه در آخرالزمان شخصى به نام مهدى عليه‌السلام ظهور كرده، زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد همان گونه كه از ظلم و جور پر شده است.

الف. از علماى شيعه

شهيد صدر رحمه‌الله مى فرمايد: «به راستى اعتقاد به حضرت مهدى عليه‌السلام به عنوان پيشواى منتظر براى تغيير جهان به جهانى بهتر در احاديث پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به طور عموم و در روايات اهل بيت عليه‌السلام به طور خصوص آمده است و به طور خصوص آمده است و به حدى به اين مسئله تاكيد شده كه جاى هيچ شكى را براى انسان باقى نمى گذارد...». (295)

شيخ محمد رضا مظفر مى فرمايد: «مسئله بشارت به ظهور مهدى عليه‌السلام از اولاد فاطمه سلام الله عليها در آخرالزمان و اينكه زمين را از عدل و داد پر مى كند بعد از آنكه از ظلم و جور پر شده باشد، از مسائلى است كه به طور متواتر از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده است و مسلمانان در كتاب هاى روايى خود آنها را نقل كرده اند». (296)

ب. از علماى اهل سنت

ناصر الدين البانى مى گويد: «اما مسئله مهدى، بايد دانسته شود كه درباره خروج او احاديث صحيح بسيارى وارد شده است...». (297)

شيخ عبدالمحسن بن حمد العباد مى گويد: «همانا كثرت احاديث مهدى عليه‌السلام و تعدد طرق آنها و اثبات آنها در كتاب هاى اهل سنت به حدى است كه بسيار دشوار به نظر مى رسد كه بتوانيم بگوييم حقيقتى ندارند مگر اينكه كسى جاهل بوده يا اهل جدل باشد، يا دقت در سندهاى آنها نكرده باشد و بر كلام بزرگان اهل علم واقف نباشد...». (298)

شيخ عبدالعزيز بن عبدالله بن باز مى گويد: «پس از مهدى عليه‌السلام معلوم و احاديث در آن مستفيض بلكه متواتر و تقويت كننده يكديگرند، و جماعتى از اهل علم ادعاى تواتر آنها را نموده اند...». (299)

## 104: آيا مذاهب اسلامى بر وجوب اعتقاد به ظهور مهدى عليه‌السلام اتفاق نظر دارند؟

همه مذاهب اسلامى بر اين امر اتفاق نظر دارند كه خروج مهدى عليه‌السلام در آخر الزمان از امور غيبى است كه بايد به آن اعتقاد پيدا كرد.

الف. از علماى شيعه

شيخ صدوق مى فرمايد: «ايمان شخص مومن به امام زمان عليه‌السلام بدون علم به احوال آن حضرت صحيح نخواهد بود. زيرا ايمان كسى كه به قضيه مهدويت اعتقاد دارد به او نفعى نمى رساند مگر در صورتى كه عارف به شأن آن حضرت در زمان غيبت باشد». (300)

ب. از علماى اهل سنت

ناصر الدين البانى مى نويسد: «همانا عقيده به خروج حضرت مهدى عليه‌السلام عقيده اى است ثابت و متواتر از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه ايمان به آن واجب است، زيرا اين عقيده از امور غيب است كه ايمان به آن در قرآن كريم از صفات پرهيزكاران شمرده شده است...». (301)

عبدالمحسن بن حمد العباد مى نويسد: «تصديق و اعتقاد به قضيه مهدويت، داخل در ايمان به رسالت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، زيرا از آثار ايمان به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تصديق او است در امورى كه به آنها خبر داده و نيز داخل در ايمان به غيبى است كه خداوند متعال مومنين را به جهت ايمان به آن مدح كرده است...». (302)

## 105: ديدگاه مذاهب اسلامى راجع به توسعه حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟

يكى ديگر از موارد اعتقاد در قضيه مهدويت، موضوع فراگير بودن دعوت و حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام است.

خداوند متعال مى فرمايد: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...) (303)؛ «خداوند به كسانى كه از شما بندگان ايمان آورده و نيكوكار گردند وعده داده است كه بر روى زمين خلافت دهد.»

احمد بن حنبل به سندش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «تملا الارض ظلما و جورا ثم يخرج رجل من عترتى يملك سبعا اءو تسعا فيملاء الارض قسطا و عدلا» (304)؛ «زمين پر از ستم و ظلم مى شود در اين هنگام شخصى از عترتم خروج مى كند و در مدت هفت يا نه روز مالك كل زمين خواهد شد و در اين هنگام زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد.»

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «يملك القائم ثلاثمائة سنة و يزداد تسعا كما لبث اهل الكهف فى كهفهم، يملا الارض عدلا و قسطا كما ملئت ظلما و جورا فيفتح الله له شرق الاءرض و غربها» (305)؛ «امام قائم عليه‌السلام 309 سال مالك زمين مى شود و در آن حكومت مى كند همان مقدار كه اهل كهف در غارشان درنگ كردند. زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد آن گونه كه پر از ظلم و جور شده باشد. خداوند براى او شرق و غرب عالم را فتح خواهد نمود.»

## 106: ديدگاه مذاهب اسلامى درباره لقب منجى چيست؟

با ملاحظه رواياتى كه از شيعه و سنى به دست ما رسيده پى مى بريم كه همگى بر اين اتفاق دارند كه لقب منجى جهانى «مهدى» است.

حاكم نيشابورى به سند خود از ابن سعيد خدرى نقل كرده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «المهدى منا اهل البيت» (306)؛ «مهدى از ما اهل بيت است.»

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: «يخرج المهدى و على راءسه غمامة فيها مناد ينادى هذا المهدى خليفة الله فاتبعوه» (307)؛ «مهدى خروج مى كند در حالى كه بالاى سر او ابرى است، در ميان آن ابر كسى است كه ندا مى كند اين مهدى خليفه خدا است او را پيروى كنيد.»

## 107: مهدى موعود عليه‌السلام از ذريه چه كسى است؟

همه مسلمانان اتفاق نظر دارند كه مهدى موعود عليه‌السلام از ذريه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

سعيد بن مسيب مى گويد: نزد ام سلمه بودم كه سخن از مهدى عليه‌السلام به ميان آمد ام سلمه فرمود: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: «المهدى من ولد فاطمة» (308)؛ «مهدى از اولاد فاطمه است.»

ابو سعيد خدرى مى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «لا تقوم الساعة حتى تمتلى الارض ظلما و عدوانا» . قال: «ثم يخرج رجل من عترتى (أو من اهل بيتى ) يملاها قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و عدوانا» (309)؛ «قيامت برپا نمى شود تا اينكه زمين پر از ظلم و جور شده باشد. فرمود: سپس مردى از عترتم يا از اهل بيتم -ترديد از راوى است- قيام مى كند و زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد همان گونه كه پر از ظلم و جور شده است.»

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «المهدى رجل من ولد فاطمه» (310)؛ «مهدى مردى از اولاد فاطمه است.»

## 108: ديدگاه مذاهب اسلامى درباره نزول حضرت عيسى عليه‌السلام چيست؟

از روايات فريقين استفاده مى شود كه هنگام خروج حضرت مهدى عليه‌السلام حضرت عيسى عليه‌السلام از آسمان فرود آمده در نماز به امام زمان عليه‌السلام اقتدا خواهد كرد.

بخارى به سند خود از ابو هريره نقل مى كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم و امامكم منكم» (311)؛ «چگونه ايد زمانى كه فرزند مريم فرود آيد در حالى كه امام بر شما فردى از خودتان است.»

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «القائم منصور بالرعب مويد بالنصر، تطوى له الارض و تظهر له الكنوز، و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب و يظهر الله عزوجل به دينه ولو كره المشركون فلا يبقى فى الاءرض خراب إلا عمر، و ينزل روح الله عيسى بن مريم عليه‌السلام فيصى خلفه» (312)؛ «قائم توسط ترس يارى و به نصرت تأیید مى شود. زمين براى او خواهد چرخيد و گنج ها براى او ظاهر خواهد شد و سلطنتش مشرق و مغرب عالم را فرا خواهد گرفت. خداوند عزوجل به واسطه او دينش را ظاهر مى كند هر چند كه مشركان بر آن كراهت داشته باشند در آن هنگام در زمين جاى خرابى نيست جز آنكه آباد شود و روح الله عيسى بن مريم فرود مى آيد و پشت سر او اقامه نماز خواهد كرد.»

## 109: در چه مدتى مقدمات ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام فراهم مى گردد؟

اتفاق امت اسلامى است بر اينكه امر حضرت مهدى عليه‌السلام يك شَبِه از جانب خداوند اصلاح شده و ظهورش امضا خواهد شد.

احمد بن حنبل به سند خود از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى كند كه فرمود: «المهدى منا اهل البيت يصلحه الله فى ليلة» (313)؛ «مهدى از ما اهل بيت است خداوند امر فرج او را در يك شب اصلاح خواهد كرد.»

شيخ صدوق به سند خود از امام حسين عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود: «فى التاسع من ولدى سنة من يوسف و سنة من موسى بن عمران عليه‌السلام و هو قائمنا اهل البيت، يصلح الله تبارك و تعالى امره فى ليلة واحدة» (314)؛ «در نهمين فرزند از اولاد من سنتى از يوسف و سنتى از موسى بن عمران عليه‌السلام است و او قائم ما اهل بيت است. خداوند تبارك و تعالى امر او را در يك شب اصلاح خواهد كرد.»

## 110: ديدگاه مذاهب اسلامى درباره حكومت عدل گستر حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟

احاديث بسيار زيادى در متون اسلامى اعم از شيعه و سنى بر اين امر اتفاق دارند كه امام زمان عليه‌السلام بعد از ظهور خود زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد همان گونه كه از ظلم و جور پر شده باشد.

ابو سعيد خدرى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده كه فرمود: «لا تقوم الساعة حتى تمتلى الارض ظلما و عدوانا، قال: ثم يخرج رجل من عترتى او من اهل بيتى يملاها قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و عدوانا» (315)؛ «قيامت برپا نمى شود تا آنكه زمين پر از ظلم و ستم گردد، سپس فرمود: آن گاه شخصى از عترتم يا از اهل بيتم -ترديد از رواى است- خروج كرده زمين را از عدل پر خواهد كرد همان گونه كه از ظلم و ستم پر شده باشد.»

شيخ طوسى به سند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «يظهر صاحبنا و هو من صلب هذا - و أو ما بيده الى موسى بن جعفر عليه‌السلام - و يملاها عدلا كما ملئت جورا و ظلما» (316)؛ «صاحب ما ظهور مى كند در حالى كه از نسل اين شخص است (حضرت با دست مبارك خود به موسى بن جعفر عليه‌السلام اشاره كرد) آن گاه زمين را پر از عدل و داد مى كند، همان گونه كه از ظلم و جور پر شده باشد.»

# ولادت امام مهدى عليه‌السلام

## 111: آيا كسى از علماى اهل سنت به ولادت مهدى عليه‌السلام اعتراف كرده است؟

گروهى از علماى اهل سنت به ولادت فرزندى براى امام حسن عسكرى عليه‌السلام به نام مهدى عليه‌السلام اعتراف نموده اند، اينك اسامى برخى از آنها را ذكر مى نماييم:

1- علامه شمس الدين قاضى ابن خلكان شافعى. (317)

2- علامه صلاح الدين خليل بن ايبك صفدى. (318)

3- ابن اثير جزرى. (319)

4- علامه ميرخواند. (320)

5- على بن حسين مسعودى. (321)

6- محمد فريد وجدى. (322)

7- ابوالفداء اسماعيل بن على شافعى. (323)

8- سبط بن جوزى. (324)

9- محمد بن طلحه شافعى. (325)

10- شمس الدين محمد بن طولون حنفى. (326)

11- ميرزا محمد بن رستم بدخشى شافعى. (327)

12- احمد بن حجر حيتمى شافعى. (328)

13- محمد بن يوسف گنجى شافعى. (329)

14- عارف عبدالوهاب شعرانى حنفى. (330)

15- محيى الدين عربى. (331)

16- مومن بن حسن شبلنجى شافعى. (332)

17- شيخ سليمان قندوزى حنفى. (333)

18- شيخ محمد بن على صبان شافعى. (334)

19- صفى الدين عبدالمومن بغدادى. (335)

20- زين الدين عمر بن وردى. (336)

21- ابوالعباس احمدبن على قلقشندى شافعى. (337)

22- ابو عبدالله ياقوت حموى. (338)

23- محمد امين بغدادى معروف به سويدى. (339)

24- ابن خلدون (340)

25- ابوالفتح محمد بن عبدالكريم شهرستانى. (341)

26- نورالدين ابن صباغ مالكى. (342)

27- نورالدين عبداالرحمن جامى حنفى. (343)

28- ملا على قارى حنفى مكى. (344)

29- فضل بن روزبهان. (345)

30- جمال الدين محمد بن يوسف زرندى حنفى. (346)

31- احمد امين مصرى. (347)

32- صدر الدين حموينى. (348)

33- عطار نيشابورى. (349)

34- جلال الدين بلخى رومى. (350)

35- صدر الدين قونوى. (351)

36- حسين بن محمد دياربكرى مالكى. (352)

37- احمد بن يوسف ابوالعباس قرمانى حنفى. (353)

38- شمس الدين ذهبى شافعى. (354)

39- فخر رازى شافعى. (355)

40- شيخ عبدالله بن محمد شبراوى مصرى شافعى. (356)

41- ابن عماد دمشقى حنبلى. (357)

42- محمد بن عبدالرسول برزنجى شافعى. (358)

43- ابوالبركات نعمان بن محمد آلوسى حنفى. (359)

و ديگران

## 112: آيا كسى از اهل سنت فرزند امام عسكرى عليه‌السلام (مهدى ) را همان منجى منتظر مى داند؟

گر چه برخى از علماى اهل سنت تنها به ولادت فرزندى به نام مهدى از امام حسن عسكرى اشاره كرده اند و حيات او تا اين زمان و منجى و موعود بودن او را به شيعه نسبت مى دهند ولى برخى از آنان تصريح به زنده بودن او تاكنون و نيز موعود و منجى بودن او دارند كه مى توان از ميان آنها به افراد ذيل اشاره نمود.

1- محمد بن يوسف گنجى شافعى (متوفاى 658 ه‍ق ) مى گويد: «ابو محمد حسن عسكرى عليه‌السلام از خود فرزندى به جاى گذاشت كه همان امام منتظر است. صلوات الله عليه». (360)

2- عبدالوهاب شعرانى حنفى مى گويد: «در آخرالزمان اميد به خروج مهدى است. او از اولاد امام حسن عسكرى عليه‌السلام است ولادت او نيمه شعبان سال 255 هجرى اتفاق افتاد تا به حال زنده است تا با حضرت عيسى عليه‌السلام اجتماع كند. عمرش تا اين زمان 706 سال است. اين چنين شيخ حسن عراقى به من خبر داد». (361)

3- نورالدين عبدالرحمن جامى حنفى بعد از بيان تاريخ ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام مى گويد: «او كسى است كه زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد». (362)

4- قاضى بهلول بهجت افندى مى گويد: «ولادت امام دوازدهم در پانزدهم ماه شعبان سال 255 هجرى بود و اسم مادرش نرجس است. براى او دو غيبت است: يكى صغرا و ديگرى كبرا. هر گاه خداوند به او اذن دهد ظهور كرده آن گاه زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد». (363)

5- صدر الدين حموينى؛ در ذيل حديثى كه او از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده آمده است: «... همانا دوازدهمين از فرزندانم غيبت مى كند تا اينكه خداوند متعال به او اذن خرج مى دهد». (364)

6- شيخ فريد الدين عطار نيشابورى؛ او در قصيده اى مى گويد:

صد هزاران اوليا روى زمين از خدا خواهند مهدى را يقين يا الهى مهدى ام از غيب آر تا جهان عدل گردد آشكار (365)

7- جلال الدين رومى او نيز در قصيده اى مى گويد:

اى سرور مردان على! مستان سلامت مى كنند وى صفدر مردان على! مردان سلامت مى كنن تا اينكه بدين جا مى رسد:

با مير دين هادى بگو با عسكرى مهدى بگو با آن ولى مهدى بگو: مستان سلامت مى كنند (366) 8- صدر الدين قونوى؛ او هنگام وفات در وصيت خود به شاگردانش مى گويد: «... هفتاد هزار بار ذكر «لا اله الا الله» را در شب اول مرگم با حضور قلب بگوييد و سلام مرا نيز به حضرت مهدى عليه‌السلام برسانيد.»

9- احمد بن يوسف ابوالعباس قرمانى حنفى؛ او مى گويد: «محمد حجت، خلف صالح، عمرش هنگام وفات پدرش پنج سال بود. خداوند در آن سن به او حكمت آموخت همان گونه كه در كودكى به حضرت يحيى عليه‌السلام آموخت... علما اتفاق دارند بر آنكه مهدى همان قائم در آخرالزمان است...». (367)

## 113: مبناى مولفان حديثى مصادر مهدويت چه بوده است؟

برخى مى گويند: «معروف نزد قدما چنين بوده كه هر روايتى در مسائل تاريخى و از آن جمله موضوع مهدويت را بدون بررسى سند آن نقل مى كردند ولى بعد از آن عصر، حركت جديدى پديد آمد. و بين روايات تمييز داده شد تا زمانى كه حركت اصوليين پديد آمد و اخبار را به دسته هاى مختلف از قبيل: صحيح، حسن، قوى و ضعيف تقسيم نمودند. ولى اين پيشرفت و حركت شامل روايت هاى تاريخى كه از آن جمله روايات مهدويت است، نگرديد...». (368)

پاسخ:

1- آنچه از قدماى محدثين اماميه مى دانيم آن است كه آنان نهايت سعى و كوشش و احتياط خود را در جمع و نقل احاديث در كتب خود داشته اند كه از آن جمله كلينى رحمه‌الله است. او نزد اهل فن حديث، معروف به دقت نظر و احتياط در نقل اخبار است و نيز مى دانيم كه بزرگانى امثال شيخ طوسى رحمه‌الله چه اهتمام وافرى به شناخت شيوخ روايى خود داشته اند.

شخصى مثل شيخ صدوق رحمه‌الله عادتا شيوخ خود را مى شناخته و نيز از حالات آنان از ايمان و عدالت آگاهى داشته است و از كسى كه او را نمى شناخت روايت نقل نمى كرده است.

2- ما اطمينان داريم كه اين بزرگان به صحت اين گونه روايات كه در باب امامت و مهدويت وارد شده اطمينان كامل داشته اند و يا لااقل به جهت برخى قرائن معتبر كه همراه آنها بوده و موجب جبران ضعف برخى از آنها مى شده، آنها را با اطمينان كامل نقل مى كردند.

و گرنه جاى اين سؤال باقى است كه امثال شيخ صدوق و طوسى و ديگران چه اهدافى غير از احتجاج و استدلال به آنها داشته اند مگر اين نيست كه شيخ صدوق كتابش را براى رفع حيرت در امر حضرت مهدى عليه‌السلام نوشته است؟

3- تمام يا بيشتر اصول و منابع اصلى احاديث مهدويت كه در سه قرن اول نوشته شده به دست شيخ صدوق، طوسى و نعمانى رسيده و از خود به آن كتاب ها استناد داشته اند، و لذا به آن روايات استدلال مى نمودند.

4- گر چه تقسيم حديث به چهار قسم از اصطلاحات متاخرين است ولى قدماى محدثين از آن جمله شيخ طوسى رحمه‌الله روش خاصى در قبول خبر داشته اند.

شيخ بهايى بعد از تقسيم حديث به چهار قسم معروف، مى گويد: اين اصطلاح نزد قدما معروف نبوده بلكه آنان حديث صحيح را به حديثى اطلاق مى كردند كه مقرون به قرائن مورد وثوق و اطمينان باشد و ين قرائن انواعى دارد:

الف: وجود حديث در اصول 400 گانه حديثى كه نزد راويان مشهور بوده است.

ب: تكرار حديث در يك يا دو اصل يا بيشتر از اين اصول با سندهاى متعدد و معتبر.

ج: وجود حديث در اصلى كه انتسابش به يكى از اصحاب ائمه ثابت و اجماع اصحاب بر صدق او بوده است.

د: وجود حديث در يكى از كتبى كه بر ائمه عرضه شده و آن حضرات، مصنّف آن كتب را تمجيد نمودند، از قبيل كتاب: عبيدالله بن على حلبى كه بر امام صادق عليه‌السلام عرضه شد. (369)

ه: وجود حديث در كتبى كه نزد قدما مورد وثوق و اطمينان بوده است. (370)

- علماى رجال، مجهول را بر دو نوع تقسيم كرده اند:

الف: مجهول اصطلاحى: و آن به كسى اطلاق مى شود كه تصريح به جهاليت او از سوى رجاليون شده باشد.

ب: مجهول لغوى: و آن به كسى اطلاق مى شود كه وضعيت او معلوم نيست و لذا در كتب رجال از او يادى به ميان نيامده است. تنها قسم اول از جهالت است كه موجب ضعف راوى است و در مورد دوم احتياج به بررسى دقيق دارد كه سبب مطرح نشدن او در كتب رجال چيست؟ گاه ممكن است به جهت معروف بودنش درباره او سكوت كرده اند. (371)

6- احتمالى نيز وجود دارد كه بناى قدما بر تمسك به «اصالة الصدق و العدالة» باشد. يعنى اصل اولى بر صدق و عدالت راوى است مگر آنكه خلاف آن ثابت شود. و مقصود به آن، همان اصل عدم و يا استصحاب عدم فسق است به همين جهت است كه ما احتياجى به اثبات عدالت - خواه به معناى ملكه يا حسن ظاهر - نداريم؛ زيرا احراز آن مستلزم تعطيل امور و تضييع بسيارى از مصالح است. كمتر كسى است كه بتوان عدالت او را به اثبات رسانيد. اين مطلب مورد تأیید عقلا نيز هست.

7- براى اثبات اعتبار روايات نبايد تنها اعتبار سندى را مطرح ساخت بلكه بايد به همه راه ها و اسباب اعتبار شخص توجه كرد و در نظر داشت كه مبناى بسيارى از عالمان شيعه بلكه اكثريت قريب به اتفاق آنان، حجيت خبر موثوق به است؛ يعنى خبرى كه از طرق مختلف به آن اطمينان و وثوق حاصل شود.

## 114: آيا روايات ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام ضعيف است؟

برخى مى گويند: «... مولفان در مورد ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام به هر روايتى تمسك كرده اند در حالى كه خود به ضعف سند آنها پى برده اند...». (372)

پاسخ:

1- احاديث مربوط به ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام به جهت وجود برخى از سندهاى صحيح در ميان آنها كافى است كه سند روايات ديگر كه از ضعف برخوردارند، تقويت كند، و اين مسلكى است كه مورد قبول محدثين شيعه و اهل سنت واقع شده است. (373)

2- احاديثى كه درباره مسائل مسلم اعتقادى و كلامى است از آن جهت كه نزد شيعه ثابت بوده و به تأیید قطعى عقل نيز رسيده است، راويان آن مورد جرح و تعديل قرار نگرفته اند، و به طور كلى احتياجى به آن نبوده است، كه از آن جمله مى توان به احاديث مهدويت اشاره كرد.

3- احاديث ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام كه به دلالت مطابقى يا تضمنى يا التزامى دلالت بر ولادت حضرت دارد از حد لازم تواتر فراتر رفته است. لذا به جهت آنكه مفيد يقين است احتياج به بررسى سندى ندارد. خبر متواتر نقل جماعت كثيرى است كه اتفاقشان بر دروغ، محال است و مى دانيم كه در خبر متواتر لازم نيست كه هر يك از راويان حديث از ثقات و عدول باشند بلكه مى توان از راه تراكم احتمالات به يقين رسيد.

4- شخص متتبع بعد از ملاحظه وضع سياسى عصر امام عسكرى عليه‌السلام و قبل و بعد از آن پى مى برد كه يكى از عوامل جهالت حال راويان احاديث ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام همان فشارهاى سياسى بوده كه از طريق حاكمان ظلم و جور بر شيعيان وارد شده است و لذا بسيارى از راويان خود را با اسامى مستعار معرفى مى كردند تا شناخته نشوند، خصوصا با در نظر گرفتن اينكه برخى از راويان از مناطق دور به سامرا مى آمده و در مورد حضرت سؤ ال مى كردند و براى ديگران نقل مى نمودند.

## 115: چه عواملى در حصول تواتر و يقين به ولادت امام مهدى عليه‌السلام موثر است؟

از آنجا كه اعتبار خبر متواتر به جهت حصول يقين است در مورد موضوع ولادت امام مهدى عليه‌السلام عواملى چند در حصول يقين به اين موضوع دخالت داشته است:

1- احاديثى كه به دلالت مطابقى بر ولادت امام مهدى عليه‌السلام و بشارت به آن حضرت دلالت دارد. كه مجموع آنها به 214 حديث مى رسد. (374)

2- رواياتى كه در مورد سال ولادت حضرت رسيده است. (375)

3- رواياتى كه در رابطه با خصوصيات فردى امام زمان عليه‌السلام وارد شده است. (376)

4- رواياتى كه نص بر امامت آن حضرت دارد. (377)

5- توقيعاتى كه از ناحيه مقدسه صادر شده است كه عدد آنها به ده ها توقيع مى رسد و در جاى خود فهرستى از آنها را آورده ايم.

6- تضييقات سياسى كه از ناحيه حكومت بنى العباس براى مواجهه و مقابله با حضرت و قتل ايشان گذاشته شده بود.

7- وجود چهار سفير در عصر غيبت صغرا و ارتباط مردم با حضرت از طريق آنها.

8- وكلاى ناحيه مقدسه كه در كشورها و شهرهاى مختلف وجود داشته اند. 9- عده زيادى كه مشرّف به لقا و رؤ يت حضرت مهدى عليه‌السلام شده اند.

10- معجزاتى كه از حضرت مهدى عليه‌السلام صادر شده و در كتاب ها مكتوب است.

11- اعتراف علماى انساب به ولادت و فرزند امام عسكرى عليه‌السلام.

12- اجماع و تبنّى شيعه بر ولادت و وجود امام مهدى عليه‌السلام.

13- تصريح مورخان بر ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام.

14- مدعيان سفارت دروغين از طرف امام زمان عليه‌السلام.

15- شهادت هر يك از معصومين عليهم‌السلام بر ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام.

## 116: آيا در بين احاديث ولادت حضرت حديث صحيح السند نيز وجود دارد؟

در بين احاديثى كه دلالت بر ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام دارد پى به رواياتى مى بريم كه از سند صحيح يا حسن يا موثقى برخوردار است. اينك به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- كلينى به سند صحيح اعلائى از محمد بن عبدالله و محمد بن يحيى از عبدالله بن جعفر حميرى نقل مى كند كه فرمود: «اجتمعت إنا و الشيخ أبو عمرو رحمه‌الله عند أحمد بن اسحاق فغمزنى أحمد بن اسحاق إن أسأله عن الخلف، فقلت له: يا أباعمرو! انى أريد إن أسألك عن شى ء و ما إنا بشاك فيما أريد اءن أسألك عنه، فان اعتقادى و دينى إن الأرض لا تخلو من حجة الا اذا كان قبل يوم القيامة باءربعين يوما فاذا كان ذلك رفعت الحجة و أغلق باب التوبة... ولكنى اءحببت اءن اءزداد يقينا. ثم قال: سل حاجتك؟ فقلت له اءنت راءيت الخلف من بعد اءبى محمد عليه‌السلام، فقل اءى والله ورقبته مثل ذا، و أوماء بيده...» (378)؛ «من و شيخ ابو عمرو - عثمان بن سعيد عمرى - خدمت احمد ابن اسحاق بوديم. احمد بن اسحاق به من اشاره كرد تا از ابو عمرو درباره جانشين امام عسكرى عليه‌السلام سؤال كنم.

به ابوعمرو گفتم: از تو سؤالى مى پرسم كه درباره آن شك ندارم زيرا اعتقادم اين است كه زمين هيچ گاه از حجت خالى نمى ماند مگر چهل روز قبل از برپايى قيامت كه چون آن روز فرا رسد حجت برداشته و راه توبه بسته خواهد شد... ولى من دوست دارم كه بر يقينم افزوده شود... سپس گفت خواسته ات را سؤال كن، سؤالم اين است كه: آيا جانشين امام عسكرى را ديده اى؟ ابوعمرو فرمود: آرى به خدا سوگند، گردن او چنين بود، و با دست اشاره كرد...».

شيخ صدوق رحمه‌الله نيز اين حديث را با سند صحيح نقل كرده است. (379)

2- و نيز كلينى به سند صحيح از حسين بن علا نقل كرده كه گفت: قلت لأبى عبدالله عليه‌السلام: تكون الأرض ليس فيها امام؟ قال: «لا».(380)؛ «به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: آيا ممكن است كه زمين بدون امام باشد؟ حضرت فرمود: هرگز.»

3- و نيز به سندى ديگر كه آن هم صحيح است از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «ان الاءرض لا تخلو الا و فيها امام» (381)؛ «همانا زمين هرگز از وجود امام خالى نمى گردد.»

4- و نيز به سند صحيح از حسن بن على وشاء نقل مى كند كه از امام رضا عليه‌السلام سؤ ال كردم: «هل تبقى الأرض بغير امام؟ قال: لا. قلت: انا نروى أنها لا تبقى الا اءن يسخط الله عزوجل على العباد. قال: لا تبقى اذا لساخت» (382)؛ «آيا زمين بدون امام باقى مى ماند؟ حضرت فرمود: هرگز. عرض كردم: ما چنين روايت مى كنيم كه زمين از حجت خالى نمى ماند مگر آنكه خداوند بر بندگانش غضب كند؟ حضرت فرمود: زمين (بدون حجت ) باقى نمى ماند، و در غير اين صورت مضطرب مى شود.»

5- و نيز به سند صحيح از ابى هاشم جعفرى نقل مى كند كه گفت: قلت لابى محمد عليه‌السلام: «جلالتك تمنعنى من مسالتك فتاذن لى ان اسالك؟ قال: سل. قلت: يا سيدى هل لك ولد؟ فقال: نعم. فقلت: فان بك حدث فاين اسال عنه. فقال: بالمدينه» (383)؛ «به امام عسكرى عليه‌السلام عرض كردم: جلالت شما مرا مانع شده تا مسأله اى را از شما سؤال كنم، آيا اجازه مى دهيد تا از شما بپرسم؟

حضرت فرمود: سؤال كن. عرض كردم: اى آقاى من آيا براى شما فرزندى هست. فرمود: آرى. عرض كردم: اگر حادثه اى براى شما اتفاق افتاد كجا از او سوال كنم. فرمود: در مدينه.»

6- و نيز به سند صحيح از محمد بن على بن بلال نقل كرده كه فرمود: «خرج الى من ابى محمد قبل مضيه بسنتين يخبرنى بالخلف من بعده ثم خرج الى من قبل مضيه بثلاثة ايام يخبرنى بالخلف من بعده» (384)؛ «دو سال قبل از شهادت امام حسن عسكرى عليه‌السلام نامه اى از حضرت به دستم رسيد كه در آن خبر از جانشين آن حضرت داده بود و نيز سه روز قبل از شهادتشان نامه اى ديگر رسيد كه باز خبر از جانشين بعد از خود دادند.»

7- كلينى نيز به سند صحيح از زراره نقل مى كند كه از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: «ان للغلام غيبة قبل ان يقوم. قال قلت: ولم؟ قال يخاف واوما بيده الى بطنه، ثم قال: يا زرارة و هو المنتظر و هو الذى يشك فى ولادته» (385)؛ «همانا براى آن كودك قبل از قيام غيبتى است. عرض كردم: براى چه؟ فرمود: به جهت خوف، و اشاره به شكم مبارك كرد. آن گاه فرمود: اى زراره و او همان منتظرى است كه در ولادت او شك مى شود...».

8- صدوق به سند تام از داوود بن قاسم جعفرى نقل كرده كه امام هادى عليه‌السلام مى فرمود: «الخلف من بعدى الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: و لم جعلنى الله فداك؟ فقال: انكم لا ترون شخصه و لا يحل لكم ذكره باسمه. فقلت: فكيف نذكره؟ فقال: قولوا الحجة من آل محمد عليهم‌السلام» (386)؛ «جانشين بعد من فرزندم حسن است، پس چگونه است شما را نسبت به جانشين از بعد اين جانشين؟ عرض كردم: چگونه، خداوند مرا فداى تو گرداند؟ فرمود: زيرا شما شخص او را نمى بينيد و براى شما حلال نيست كه نام او را ببريد. عرض كردم: پس چگونه نام او را ببريم، فرمود: بگوييد: حجت از آل محمد عليه‌السلام.»

## 117: آيا خبر ولادت امام مهدى عليه‌السلام تنها از طريق حكيمه نقل شده است؟

خير، اين چنين نيست، بلكه عده زيادى از اصحاب امام عسكرى عليه‌السلام و ديگران از ولادت امام زمان عليه‌السلام خبر داده اند، و برخى نيز آن حضرت را در غيبت صغرا يا كبرا ديده اند. اينك به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- ابوالفضل حسين بن حسن علوى مى گويد: «دخلت على ابى محمد الحسن بن على عليه‌السلام بسر من راى فهناءته بولادة ابنه القآئم» (387)؛ «بر امام عسكرى عليه‌السلام در سامرا وارد شدم تا در ولادت صاحب الزمان عليه‌السلام به آن حضرت تهنيت بگويم.»

2- احمد بن محمد مى گويد: «خرج عن ابى محمد عليه‌السلام حين قتل الزبيرى: هذا جزاء من افترى على الله تبارك و تعالى فى اءوليائه زعم انه يقتلنى و ليس لى عقب، فكيف راى قدرة الله عزوجل. و ولد له و سماه م ح م د سنة ست و خمسين و مأتين» (388)؛ «بعد از كشته شدن زبيرى نامه اى از امام عسكرى عليه‌السلام به دستم رسيد كه در آن نوشته شده بود: اين جزاى كسى است كه بر خدا و اوليايش افترا ببندد، و گمان كند كه مى تواند بدون جانشين، مرا بكشد، و قدرت خدا را چگونه ديده است. آن گاه مى گويد: فرزندى براى آن حضرت در سال 255 زاييده شده كه اسم ايشان را «محمد» گذاشت.»

3- ابو هاشم جعفرى مى گويد: «قلت لابى محمد عليه‌السلام جلالتك تمنعنى من مسألتك، فتاءذن لى إن أسألك فقال: سل! قلت: يا سيدى! هل لك ولد؟ فقال: نعم...» (389)؛ «به امام عسكرى عليه‌السلام عرض كردم: «جلالت شما مانع از سؤ ال كردن من است، آيا اجازه سوال به من مى دهيد؟ حضرت فرمود، سوال كن. عرض كردم: اى آقاى من! آيا براى شما فرزندى است؟ فرمود: آرى...»

4- صدوق از نسيم، خادم امام عسكرى عليه‌السلام نقل مى كند:قد دخلت عليه بعد مولده بليلة فعطست عنده فقال لى: يرحمك الله! قالت نسيم: فرحت بذلك، فقال لى: الا أبشرك فى العطاس؟! فقلت: بلى يا مولاى! فقال: هو امان من الموت ثلاثة ايام(390) «بر حضرت صاحب الزمان عليه‌السلام بعد از گذشت يك شب از ولادتش داخل شدم، نزد او عطسه كردم، حضرت فرمود: يرحمك الله. من از اين جمله خوشحال شدم. آن گاه فرمود: آيا مى خواهى تو را در عطسه بشارت دهم؟ عرض كردم: بلى اى مولى من. فرمود: عطسه تا سه روز انسان را از مرگ در امان مى دارد.»

5- شيخ طوسى به سندش از نسيم و ماريه نقل كرده است: «لما خرج صاحب الزمان عليه‌السلام من بطن امه سقط جاثيا على ركبتيه، رافعا سبابته نحو السمآء ثم عطس. فقال: الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله عبدا... زعمت الظلمة ان حجة الله داحضة و لو إذن لنا فى الكلام لزال الشك» (391)؛ «هنگامى كه صاحب الزمان عليه‌السلام از شكم مادرش بيرون آمد بر دو زانوى خود قرار گرفت، انگشت سبابه خود را به طرف آسمان اشاره كرد، سپس عطسه اى كرد و فرمود:الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله عبدا داخرا غير مستنكف و لا مستكبرآن گاه فرمود: ظالمان گمان كرده اند كه حجت خدا زايل خواهد شد، و اگر براى ما اذن در كلام داده شود به طور حتم شك زايل خواهد شد.»

6- شيخ طوسى رحمه‌الله روايتى را از كامل بن ابراهيم مدنى و قصه ملاقات او با امام عسكرى عليه‌السلام نقل كرده كه در آن چنين آمده است: «فجأت الريح فكشفت طرفه فاذا انا بفتى كانه فلقة قمر من اءبنآء اءربع سنين او مثلها، فقال لى: يا كامل بن ابراهيم! فاقشعررت من ذلك و اءلهمت اءن قلت: لبين يا سيدى! فقال جئت الى ولى الله و حجته و بابه تساءله هل يدخل الجنة الا من عرف معرفتك؟ و قال بمقالتك؟ فقلت: اى والله» (392)؛ «... بادى زد و پرده كنار رفت، ناگهان كودكى را به مانند پاره ماه با حدود چهار سال سن يا همين اندازه مشاهده كردم.

به من فرمود: اى كامل بن ابراهيم! بدنم از اين خطاب لرزيد و الهام شدم كه بگويم: لبيك اى آقاى من! حضرت فرمود: تو نزد ولى خدا و حجت و باب او آمده اى تا از او سؤال كنى آيا به جز كسى كه مثل معرفت تو را داشته و همانند تو مى گويد داخل بهشت مى شود؟ عرض كردم: آرى...».

7- عمرو اهوازى مى گويد:«أرانى أبومحمد عليه‌السلام ابنه و قال هذا صاحبكم بعدى» (393)؛ «امام عسكرى عليه‌السلام فرزند خود را به من نشان داد و فرمود: اين صاحب شما بعد از من است.»

شيخ حر عاملى رحمه‌الله مى گويد: «كلينى و ديگران به سندهايشان نقل كرده اند كه جماعت زيادى امام زمان عليه‌السلام را بعد از وفاتش ملاقات كردند كه از آن جمله عبارتند از: محمد بن اسماعيل بن موسى بن جعفر، حكيمه دختر محمد بن على عموى پدرش، ابو على بن مطهر، خادم ابراهيم بن عبده، ابو عبدالله بن صالح، ابراهيم بن ادريس، جعفر بن على عمويش، عمرو اهوازى، ظريف خادم، فارسى، مدائنى و ديگران». (394)

8- معاوية بن حكيم و محمد بن ايوب بن نوح و محمد بن عثمان عمرى مى گويند:عرض علينا ابومحمد الحسن بن على عليه‌السلام و نحن فى منزله و كنا اربعين رجلا. فقال: «هذا امامكم من بعدى و خليفتى عليكم اطيعوه و لا تتفرقوا من بعدى...» (395) «امام عسكرى عليه‌السلام در منزل خود فرزندش را بر ما كه چهل نفر بوديم عرضه داشت و فرمود: اين امام شما بعد از من و جانشين من بر شماست، او را اطاعت كنيد و بعد از من متفرق نشويد...».

## 118: آيا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

آرى، از 107 حديث شهادت به ولادت آن حضرت از ناحيه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم استفاده مى شود. ابن عباس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «ان الله تبارك و تعالى اطلع الى الارض اطلاعه فاختارنى منها فجعلنى نبيا، ثم اطلع الثانية فاختار منها عليا فجعله اماما، ثم امرنى ان اتخذه اخا و وليا و وصيا و خليفة و وزيرا، فعلى منى و انا من على و هو زوج ابنتى و ابو سبطى الحسن و الحسين. إلا و إن الله تبارك و تعالى جعلنى و اياهم حججا على عباده و جعل من صلب الحسين ائمة يقومون بامرى و يحفظون وصيتى، التاسع منهم قآئم اهل بيتى و مهدى امتى، اشبه الناس به شمائله و اءقواله و اءفعاله، يظهر بعد غيبة طويلة و حيرة مضلة...» (396)؛ «خداوند تبارك و تعالى توجهى بر زمين كرد و مرا انتخاب نمود و من را نبى قرار داد سپس بار دوم توجهى كرد و على را از زمين انتخاب نمود و او را امام قرار داد و مرا امر نمود كه او را برادر و ولى و وصى و خليفه و وزير خود قرار دهم، پسر على از من و من از على ام، او شوهر دختر من و پدر دو نوه ام حسن و حسين است.

آگاه باشيد! كه خداوند تبارك و تعالى من و آنان را حجت هايى بر بندگانش قرار داده است. و از صلب حسين امامانى قرار داد كه به امر من قيام كرده و وصيت مرا حفظ خواهند نمود. نهمين از آنها قائم اهل بيت من و مهدى امت من است شبيه ترين مردم به من در شمايل و اقوال و افعال است. بعد از غيبت طولانى و حيرت گمراه كننده ظهور مى كند...».

## 119: آيا حضرت على عليه‌السلام از ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

اصبغ بن نباته مى گويد: «أتيت أمير المومنين عليه‌السلام فوجدته متفكرا ينكت فى الارض، فقلت: يا اءمير المومنين! ما لى اءراك متفكرا تنكت فى الارض، ارغبة منك فيها؟ فقال: لا والله ما رغبت فيها و لا فى الدنيا يوما قط، ولكنى فكرت فى مولود يكون من ظهرى الحادى عشر من ولدى، و هو المهدى الذى يملاء الارض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما، تكون له غيبة و حيرة يضل فيها اقوام و يهتدى فيها آخرون...» (397)؛ «خدمت امير المومنين عليه‌السلام رسيدم، ديدم كه در فكر فرو رفته و با چوب دستى بر زمين مى زند. عرض كردم: اى اميرالمومنين! چه شده كه شما را متفكر مى بينم و چوب در زمين فرو مى بريد، آيا در آن رغبتى پيدا كرده ايد؟ حضرت فرمود: نه به خدا سوگند من حتى يك روز به زمين و دنيا رغبت ننمودم. ولى در مولودى فكر مى كردم كه از پشت من است او يازدهمين فرد از اولاد من است. او مهدى اى است كه زمين را پر از عدل خواهد كرد آن گونه كه از جور و ظلم پر شده باشد. از براى او حيرت و غيبتى است كه اقوامى در آن گمراه و گروهى نيز در آن هدايت مى يابند...».

## 120: آيا امام حسن عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

آرى، در حديثى از امام حسن مجتبى عليه‌السلام روايت شده كه فرمود: «الائمة بعد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اثنى عشر من صلب أخى الحسين و منهم مهدى هذه الامة» (398)؛ «امامان بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دوازده نفرند، (نه نفر از آنان ) از صلب برادرم حسين است، و از آنان مهدى اين امت است.»

## 121: آيا امام حسين عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

صدوق رحمه‌الله به سندش از امام حسين عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «فى التاسع من ولدى سنة من يوسف و سنة من موسى بن عمران و هو قآئمنا اهل البيت يصلح الله تبارك و تعالى أمره فى ليلة واحدة» (399)؛ «در نهمين از فرزندانم سنتى از يوسف و سنتى از موسى بن عمران عليه‌السلام است. او قائم ما اهل بيت است. خداوند متعال امر او را در يك شب اصلاح خواهد نمود.»

و نيز از آن حضرت روايت شده كه فرمود: «قآئم هذه الامة هو التاسع من ولدى و هو صاحب الغيبة و هو الذى يقسم ميراثه و هو حى» (400)؛ «قائم اين امت همان نهمين از فرزندان من است و اوست صاحب غيبت. و اوست كسى كه ميراث او در حالى كه زنده است تقسيم مى شود.»

عبدالرحمن بن سليط از امام حسين عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «و منا اثنى عشر مهديا، اولهم اءمير المومنين على بن أبى طالب و آخرهم التاسع من ولدى و هو القآئم بالحق، يحيى الله به الارض بعد موتها...» (401)؛ «از ما دوازده مهدى است كه اول آنها اميرالمومنين على بن ابى طالب و آخر آنها نهمين از فرزندانم مى باشد، و اوست امام قائم به حق كه خداوند زمين را به واسطه او بعد از هلاكتش زنده خواهد گردانيد...».

## 122: آيا امام سجاد عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

فرزند امام زين العابدين از حضرت سؤال كرد:يا أبة! ولم سميته الباقر؟ قال: فتبسم و ما رايته يتبسم قبل ذلك... ثم قال: يا بنى! ان الامامة فى ولده الى أن يقوم قآئمنا عليه‌السلام فيملاءها قسطا و عدلا، كما ملئت ظلما و جورا و اءنه الامام و اءبو الائمة، معدن الحلم و موضع العلم يبقره بقرا والله لهو اشبه الناس برسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقلت: فكم الائمة بعده؟ قال: سبعة و منهم المهدى الذى يقوم بالدين فى آخرالزمان(402)؛ «اى پدر! چرا برادرم را باقر ناميدى؟ ايشان تبسمى فرمودند كه من پيش از آن چنين نديده بودم سپس حضرت فرمود: «اى فرزندم! همانا امامت در اولاد او خواهد بود تا قائم ما قيام كند و زمين را پر از عدل و داد نمايد، همان گونه كه از ظلم و جور پر شده باشد و اوست امام، پدر امامان، معدن حلم و موضع علم، علم را خواهد شكافت. به خدا سوگند! هر آينه او شبيه ترين مردم به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است عرض كردم: امامان بعد از او چند نفرند؟ فرمود: «هفت نفر كه از ميان آنها مهدى است كه در آخرالزمان به دين قيام خواهد كرد.»

## 123: آيا امام باقر عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

مسعودى در «اثبات الوصية» به سند خود از على بن ابى حمزه نقل كرده كه فرمود: من با ابو بصير بودم و با ما نيز يكى از مواليان امام باقر عليه‌السلام بود. او براى ما نقل كرد كه از امام باقر عليه‌السلام شنيده كه فرمود: «منا اثنى عشر محدثا، السابع من ولى القآئم...» (403)؛ «از ما دوازده محدث است، هفتمين بعد از من قائم است...».

## 124: آيا امام صادق عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

آرى، صدوق به سندش در حديث مفصلى از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «...ستقع بالسادس من ولدى و هو الثانى عشر من الائمه الهداة بعد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أولهم أمير المومنين على بن اءبى طالب و آخرهم القآئم بالحق بقية الله فى الارض و صاحب الزمان...» (404)؛

«... همانا زود است كه ششمين فرزند من غايب شود و او دوازدهمين نفر از امامان هدايت گر بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه اول آنان اميرالمومنين و آخر آنها قائم بحق بقية الله در روى زمين و صاحب الزمان است...».

و نيز به سند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود:من اءقر بجميع الائمة و جحد المهدى كان كمن أقر بجميع الانبيآء و جحد محمدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبوته. فقيل له: يابن رسول الله؛ فمن المهدى من ولدك؟ قال: الخامس من ولد السابع يغيب عنكم شخصه و لا يحل لكم تسميته(405)؛ «هر كس به جميع ائمه اقرار كند ولى مهدى را انكار كند مثل كسى است كه اقرار به جميع انبيا كرده ولى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را انكار كرده است. به حضرت عرض شد: اى فرزند رسول خدا! چه كسى از فرزندان تو مهدى است؟ فرمود: پنجمين از اولاد هفتم، كسى كه از شما غايب مى شود و نام بردن او بر شما حلال نيست.»

و نيز در حديثى از ابى بصير نقل مى كند كه فرمود: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم:و من القآئم منكم اهل البيت؟ فقال: يا أبابصير! هو الخامس من ولد ابنى موسى ذلك ابن سيدة الاماء يغيب غيبة يرتاب فيها المبطلون ثم يظهره الله عزوجل فيفتح على يده مشارق الارض و مغاربها...(406)؛ «اى فرزند رسول خدا! قائم از شما اهل بيت كيست؟ حضرت فرمود: اى ابابصير! او پنجمين فرزند از اولاد فرزندم موسى است، او فرزند بهترين زنان است، غيبتى دارد كه در آن اهل باطل شك خواهند كرد، آن گاه خداوند عزوجل او را ظاهر كرده و به دست او مشرق ها و مغرب هاى زمين را فتح خواهد نمود...».

## 125: آيا امام كاظم عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

يونس بن عبدالرحمن مى گويد: بر حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام وارد شدم و عرض كردم: يابن رسول الله! أنت القآئم بالحق؟! قال: إنا القآئم بالحق ولكن القآئم الذى يطهر الارض من أعدآء الله و يملاها عدلا و قسطا كما ملئت جورا، هو الخامس من ولدى، له غيبة يطول أمدها...(407)؛ «اى فرزند رسول خدا! آيا شما قائم به حقيد؟ حضرت فرمود: من قائم به حقم، ولى قائمى كه زمين را از دشمنان خدا پاك مى كند و آن را از عدل و داد پر مى نمايد آن طورى كه از جور پر شده باشد پنجمين نفر از اولاد من است براى او غيبتى است كه مدت آن طولانى خواهد بود...».

و نيز صدوق به سندش از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود:اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله فى اديانكم...(408)؛ «هر گاه كه پنجمين فرزند از فرزندان امام هفتم غايب شد خدا را، خدا را در دين هايتان...».

## 126: آيا امام رضا عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

حسين بن خالد در حديثى مى گويد: به امام رضا عليه‌السلام عرض شد:و من القائم منكم اهل البيت؟ قال: الرابع من ولدى ابن سيدة الاماء يطهر الله به الارض من كل جور، و يقدسها من كل ظلم، و هو الذى يشك الناس فى ولدته و هو صاحب الغيبة قبل خروجه (409)؛ «قائم از شما اهل بيت كيست؟ حضرت فرمود: چهارمين از اولادم، فرزند بهترين زنان، خداوند به واسطه او زمين را از هر گونه ظلم و جور پاك و مقدس خواهد كرد. و اوست كسى كه مردم در ولادت او شك كنند و او كسى است كه قبل از خروجش غيبت خواهد نمود...»

دعبل خزاعى مى گويد: قصيده اى را براى مولايم امام على بن موسى الرضا عليه‌السلام انشاء كردم. هنگامى كه به اين اشعار رسيدم:

خروج امام لا محالة واقع يقوم على اسم الله و البركات يميز فينا كل حق و باطل و يجزى على النعماء و النقمات «خروج امام به طور حتم واقع خواهد شد. او كه بر اسم خدا و بركات قيام خواهد كرد. در بين ما هر حق و باطلى را تمييز خواهد داد و بر نعمت ها و مصيبتها جزا خواهد داد.

«بكى الرضا عليه‌السلام بكاءا شديدا ثم رفع راسه الى فقال لى: يا خزاعى نطق روح القدس على لسانك بهذين البيتين فهل تدرى من هذا الامام و متى يقوم؟ فقلت: لا يا مولاى الا انى سمعت بخروج امام منكم يطهر الارض من الفساد و يملاها عدلا. فقال: يا دعبل الامام بعدى محمد ابنى و بعد محمد ابنه على و بعد على ابنه الحسن و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فى غيبته المطاع فى ظهوره...» (410)؛ «امام رضا عليه‌السلام گريه شديدى كرد پس سرش را به سوى من بلند كرد. آن گاه فرمود: اى خزاعى روح القدس بر زبان تو به نطق درآمد. آيا مى دانى كه اين امام كيست و كى قيام مى كند.

عرض كردم: خير اى مولاى من جز آنكه شنيده ام كه امامى از شما خروج خواهد كرد و زمين را از فساد پاك خواهد نمود و پر از عدل و داد خواهد نمود. حضرت فرمود: همانا امام بعد از من فرزندم محمد است و بعد از محمد فرزندش على و بعد از على فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش حجت قائم است، او كسى است كه در غيبتش منتظر و در هنگام ظهورش مطاع خواهد بود...».

## 127: آيا امام جواد عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

آرى، در حدود 90 حديث از امام جواد عليه‌السلام اشاره به ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام شده است. صدوق به سندش از عبدالعظيم حسنى نقل كرده كه فرمود: من بر محمد بن على بن موسى بن جعفر بن على بن حسين بن على بن ابى طالب عليه‌السلام وارد شدم و مى خواستم تا از قائم سؤال كنم كه آيا او مهدى است يا شخص ديگر؟ حضرت در ابتدا فرمود: «يا اباالقاسم ان القائم منا هو المهدى الذى يجب ان ينتظر فى غيبته و يطاع فى ظهوره و هو الثالث من ولدى» (411)؛ «اى اباالقاسم همانا قائم از ما مهدى است كه واجب است در غيبت او به انتظار نشسته شود و در ظهورش اطاعت شود و او سومين از اولاد من است.»

صدوق رحمه‌الله به سندش از صقر بن ابى دلف نقل كرده كه از امام جواد عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: »الامام بعدى ابنى على، امره امرى و قوله قولى و طاعته طاعتى و الامام بعده ابنه حسن امره امر ابيه و قوله قول ابيه و طاعته طاعة ابيه. ثم سكت فقلت له: يابن رسول الله! فمن الامام بعد الحسن؟ فبكى عليه‌السلام بكاءا شديدا، ثم قال: ان من بعد الحسن ابنه القائم الحق المنتظر...» (412)؛ «امام بعد از من فرزندم على است، امر او امر من و قول او قول من و طاعت او طاعت من است و امام بعد از او فرزندش حسن است. امر او امر پدرش، و قول او قول پدرش، و طاعت او طاعت پدرش مى باشد. آن گاه ساكت شد. عرض كردم: اى فرزند رسول خدا امام بعد از حسن كيست؟ امام گريه شديدى كرد سپس فرمود: همانا بعد از حسن فرزندش قائم به حق منتظر است...».

## 128: آيا امام هادى عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

صقر بن ابى دلف مى گويد: از امام هادى عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: «الامام بعدى الحسن و بعد الحسن ابنه القائم الذى يملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما» (413)؛ «امام بعد از من حسن و بعد از حسن فرزندش قائم است، كسى كه زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد آن گونه كه پر از ظلم و جور شده باشد.»

داوود بن قاسم جعفرى مى گويد: از امام ابوالحسن هادى عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:الخلف من عدى الحسن، فكيف بكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: ولم؟ جعلنى الله فداك! فقال: انكم لاترون شخصه و لا يحل لكم ذكر اسمه...(414)؛ «جانشين بعد از من فرزندم حسن است. پس چگونه است شما را به جانشين بعد از او؟ عرض كردم: چطور؟ خداوند مرا فداى تو گرداند! فرمود: زيرا شما شخص او را نمى بينيد و نام بردن اسم او بر شما حلال نيست...».

## 129: آيا امام عسكرى عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

آرى، در روايات زيادى به اين موضوع اشاره شده است:

موسى به جعفر بن وهب بغدادى مى گويد: از امام عسكرى عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: «كانى بكم و قد اختلفتم بعدى فى الخلف منى اما ان المقر بالائمة بعد رسول الله المنكر لولدى كمن اقر بجميع انبياء الله و رسله ثم انكر بنبوة محمد رسول الله» صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم...(415)؛ «گويا شما را مى بينم كه بعد از من در جانشين من اختلاف خواهيد نمود آگاه باشيد همانا كسى كه اقرار به امامان بعد از رسول خدا كند ولى منكر فرزندم باشد همانند كسى است كه اقرار به جميع انبيا و رسولان داشته باشد ولى نبوت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را انكار كند...».

عثمان بن سعيد عمرى مى گويد: از امام عسكرى عليه‌السلام سؤال شد در حالى كه من نزد او بودم درباره روايتى كه از آباء او نقل شده كه زمين خالى از حجت خدا بر خلقش تا روز قيامت نخواهد بود و همانا كسى كه بميرد و امام زمان خود را نشناخته باشد به مرگ جاهليت از دنيا رفته است؟ حضرت فرمود: «ان هذا حق كما أن النهار حق. فقيل له: يابن رسول الله فمن الحجه و الامام بعدك؟ فقال: ابنى محمد و هو الامام و الحجة بعدى من مات و لم يعرفه مات ميتة جاهلية...» (416)؛ «اين حق است همان گونه كه روز حق است. به حضرت عرض شد: اى فرزند رسول خدا حجت و امام بعد از شما كيست؟ فرمود: فرزندم محمد امام و حجت بعد از من است هر كس بميرد در حالى كه او را نشناخته باشد به مرگ جاهليت از دنيا رفته است...»

احمد بن اسحاق مى گويد: از امام حسن عسكرى عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: «الحمد لله الذى لم يخرجنى من الدنيا حتى أرانى الخلف من بعدى اءشبه الناس برسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خلقا و خلقا...» (417)؛ «ستايش مخصوص خداوندى است كه مرا از دنيا خارج نكرد تا اينكه جانشين بعد از مرا به من نشان داد او شبيه ترين مردم به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از حيث خلقت و اخلاق است...»

## 130: چرا هيچ يك از امامان عليه‌السلام هويت شخصى حضرت مهدى عليه‌السلام را بيان نكرده اند؟

اولا:

تا آنجا كه ممكن بود هر يك از معصومين عليهم‌السلام از حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گرفته تا امام عسكرى عليه‌السلام در صدد تشخيص هويت حضرت مهدى عليه‌السلام برآمده اند، همان گونه ه از روايات ذكر شده استفاده شد.

ثانياٌ:

همان گونه كه از بسيارى روايات استفاده مى شود موقعيت حضرت مهدى عليه‌السلام از جهت سياسى بسيار خطير بوده است، زيرا حاكمان ظلم و جور از آنجا كه مى دانستند او با ظلم و بى عدالتى در سطح گسترده مقابله مى كند و زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد، لذا از ابتدا در صدد مقابله شديد با او بر آمده بودند.

به همين جهت، اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام نيز با احتياط تمام با نشر قضيه ولادت حضرت برخورد مى كردند، تا از طرفى زمينه سازى اعتقاد ولادت آن حضرت را بيان كرده باشند و از طرف ديگر كارى نكنند كه جان آن حضرت در خطر افتد.

## 131: وضعيت سياسى در عصر امام عسكرى عليه‌السلام و ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام چگونه بوده است؟

امام عسكرى عليه‌السلام در ماه ربيع الاول سال 232 هجرى متولد شد او معاصر با حكومت سه نفر از حاكمان بنى عباس؛ يعنى معتز، مهتدى و معتمد بوده است. معتمد عباسى تعصب و كينه خاصى نسبت به اهل بيت عليهم‌السلام داشت. از جمله كارهاى او اين بود كه بعد از شهادت امام عسكرى عليه‌السلام دستور داد خانه حضرت را تفتيش كرده تا از وجود فرزند حضرت آگاه شود و اين به جهت سعايتى بود كه جعفر به دستگاه حاكم كرده بود.

داوود بن اسود مى گويد: امام عسكرى عليه‌السلام عصايى به من داد و فرمود: اين را به عمرى برسان. در بين راه عصا شكست، ناگهان مشاهده كردم كه در ميان آن نامه اى است خدمت امام كه رسيدم جريان را بازگو كردم. حضرت فرمود: «... و اذا سمعت لنا شاتما فامض لسبيلك التى أمرت بها و اياك إن تجاوب من يشتمنا اءو تعرفه من أنت، فإنا ببلد سوء و مصر سوء واءمض فى طريقك فان اءخبارك و اءحوالك ترد الينا فاعلم ذلك» (418)؛ «هر گاه مشاهده كردى كه كسى ما را دشنام مى دهد تو به دنبال ماءموريتى كه فرستاده شدى برو و مبادا در صدد پاسخ او برآيى يا خودت را به او معرفى كنى زيرا ما در بد شهرى قرار داريم، تو به راه خودت ادامه بده زيرا اخبار و احوال تو به ما مى رسد، اين را به خوبى بدان.»

و حتى مشاهده مى كنيم كه امام به اصحاب خود دستور مى دهد تا هيچ كس به او سلام نكند و با دست به او اشاره ننمايد؛ زيرا در غير اين صورت جانش در امان نخواهد بود. (419)

حضرت عليه‌السلام براى ملاقات با شيعيان خود مكانى را معين مى كرد و مى فرمود: «صيروا الى موضع كذا و كذا و الى دار فلان بن فلان. العشاء و العتمة فى ليلة كذا، فانكم تجدونى هناك...» (420)؛ «در فلان مكان و فلان خانه شب هنگام مراجعه كنيد كه مرا در آنجا خواهيد يافت.»

محمد بن عبدالعزيز بلخى مى گويد: صبح هنگامى در خيابان گوسفندفروشان نشسته بودم كه ناگهان مشاهده كردم امام عسكرى عليه‌السلام از منزل خود خارج شده و به سوى خانه عمومى مى رود در دلم گفتم: اگر فرياد زنم كه اين مرد حجت خداست بر شما باد كه او را بشناسيد مرا خواهند كشت، هنگامى كه حضرت به من نزديك شد با انگشت سبابه خود بر دهان خود اشاره فرمود كه ساكت باش. همان شب حضرت را ملاقات كردم فرمود: «انه هو الكتمان اءو القتل فاتق الله على نفسك» (421)؛ «يا بايد كتمان كنى و يا اينكه به قتل خواهى رسيد. بر خودت از خدا بترس.»

به همين جهت است كه مرحوم مقدس اردبيلى مى فرمايد: «هر گاه حديثى از «رجل» نقل شد، مقصود امام حسن عسكرى عليه‌السلام است». (422)

اين قضايا وضعيت بس دشوار سياسى عصر امام عسكرى عليه‌السلام و زمان ولادت امام زمان عليه‌السلام را مى رساند و به همين جهت است كه ولادت آن حضرت در اختفاى تام صورت پذيرفت.

در اين بين امام عسكرى عليه‌السلام دو وظيفه را دنبال مى كرده است: يكى اينكه حضرت در صدد اثبات ولادت و وجود فرزندش بوده است و ديگر اينكه طورى بايد فرزندش را معرفى كند كه جانش در خطر نيفتد.

## 132: با وجود ضعف دولت عباسى چگونه مسأله خوف بر جان حضرت مهدى عليه‌السلام توجيه مى شود؟

برخى مى گويند: در دولت عباسى از آنجا كه اتراك در شوؤن خلافت سيطره پيدا كرده بودند و عزل و نصب ها به دست آنها افتاده بود، لذا حكومت عباسيان به ضعف و سستى گراييده بود و نمى توانستند زمام حكومت را به دست داشته باشند، لذا موقعيت سياسى كه در عصر غيبت امام زمان عليه‌السلام به وجود آمد توجيه گر خوف و تقيه بر آن حضرت نبود تا امام عسكرى عليه‌السلام او را مخفى بدارد.

پاسخ:

1- اگر چه دولت عباسى در آن عصر نسبت به اول تاءسيس آن از قوت آن چنانى برخوردار نبود ولى فى نفسه دولت مقتدرى به حساب مى آمد.

2- از آنجا كه كفر همگى يك ملت واحد است، لذا گر چه حكومت عباسى با معارضين داخلى از قبيل اتراك درگير بودند ولى همگى بر اين اتفاق داشتند كه بايد با اهل بيت عليه‌السلام و علويين مقابله و مبارزه نمود.

3- دولت بنى عباس گر چه مشغول مبارزه با معارضين داخلى بوده است ولى همان گونه كه قبلا اشاره شد هرگز از مبارزه با اهل بيت غافل نبودند.

## 133: وضع سياسى بعد از شهادت امام عسكرى عليه‌السلام چگونه بوده است؟

از آنجا كه حاكمان ظلم و جور شنيده بودند كه فرزند امام عسكرى عليه‌السلام مهدى موعود، ذخيره الهى براى رفع ظلم و جور از عالم است، لذا در صدد بر آمدند تا به هر نحو ممكن او را دستگير كرده و به قتل برسانند. سه بار طرح ترور و قتل حضرت مهدى عليه‌السلام ريخته شد ولى در هيچ مرتبه آنان به اين عمل شوم موفق نشدند. يك بار توسط معتمد عباسى، چند روز بعد از شهادت امام عسكرى عليه‌السلام، و دو بار ديگر توسط معتضد عباسى كه بعد از معتمد حكومت را به دست گرفته بود. و خلفاى ديگر بعد از آنكه از دستگيرى و ترور حضرت ماءيوس شدند اقدامى بر ضد او انجام ندادند.

شيخ طوسى رحمه‌الله يكى از اين موارد را در كتاب «الغيبة» از رشيق نقل كرده كه مى گويد: «معتضد عباسى، من و دو نفر ديگر را به جهت دستگيرى هر كسى كه در خانه امام عسكرى عليه‌السلام است فرستاد، ما با ديدن معجزه اى نتوانستيم حضرت را دستگير كنيم و لذا از تصميم خود منصرف شديم...». (423)

## 134: اولين مالك نرجس خاتون چه شخصى بوده است؟

در اين موضوع سه نظريه و فرضيه وجود دارد:

فرضيه اول: اينكه حضرت نرجس خاتون در ملك امام هادى عليه‌السلام داخل شد و سپس آن حضرت او را به تزويج فرزندش امام عسكرى عليه‌السلام در آورد كه در روايتى به آن اشاره شده است. (424)

فرضيه دوم: آن است كه مالك او از خانواده امام، حكيمه دختر امام هادى عليه‌السلام بوده است، كه از ظاهر برخى روايات ديگر استفاده مى شود. (425) زيرا حضرت هادى عليه‌السلام به خواهرش فرمود: «نرجس را به سوى فرزندم بفرست...».

فرضيه سوم: آن است كه بين اين دو قول جمع شود به اينكه در ابتدا امام هادى عليه‌السلام كسى را فرستاده تا براى او بخرد، و بعد از خريد به خواهرش بخشيده است. و اين احتمال به جهت جمع بين روايات ترجيح دارد.

## 135: آيا ايمان به وجود امام زمان عليه‌السلام و ولادت او فرضيه اى فلسفى و ظنى است؟

خير، مسأله ايمان به وجود و ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام گر چه پشتوانه عقلى و فلسفى قطعى دارد، ولى ادله نقلى قرآنى و حديثى نيز بر آن دلالت دارد.

نه تنها روايات فراوانى در حد تواتر بر ولادت حضرت دلالت دارد، بلكه احاديث صحيح السند نيز اين موضوع را تأييد مى نمايد. و نيز ادله نقلى فراوانى در حد تواتر بر وجود حضرت دلالت دارد كه در موضع خود به آنها اشاره خواهيم كرد.

## 136: آيا برخى از شيعيان بعد از شهادت امام عسكرى عليه‌السلام قائل به توقف شدند؟

احمد كاتب مى گويد: «برخى از مورخين نقل كرده اند كه بعضى از شيعيان قائل به توقف و انقطاع امامت شدند، آن گونه كه بين رسل توقف بود. و از برخى روايات نيز استفاده مى شود كه ممكن است در صورتى كه مردم مورد غضب الهى واقع شوند، امامت و امام مرتفع شده و منقطع گردد...».

پاسخ:

1- همان گونه كه از كتب تواريخ و ملل و نحل استفاده مى شود اكثر جامعه شيعى در آن زمان معتقد به ولادت امام زمان عليه‌السلام بودند.

2- آن گونه كه شيخ مفيد رحمه‌الله و ديگران اشاره كرده اند، گر چه بعد از وفات امام عسكرى عليه‌السلام شيعيان در ابتدا به چهارده فرقه متفرق شدند ولى بعد از مدتى كوتاه با ارشادات علما و اصحاب، همگى بر اعتقاد به ولادت و وجود امام خود اتفاق نمودند. (426)

3- در مورد روايتى كه ادعا كرده دلالت بر تحقق فترت و انقطاع امامت دارد، با دقت در آن، خلاف آنچه ادعا شده استفاده مى شود زيرا در آن روايت از امام باقر عليه‌السلام نقل است كه فرمود: «اذا غضب الله تبارك و تعالى على خلقه نحانا عن جوارهم» (427)؛ «هر گاه خداوند تبارك و تعالى بر خلقش غضب كند ما را از جوارشان دور خواهد گرداند.» اين حديث به خوبى دلالت بر وجود و غيبت امام زمان عليه‌السلام دارد.

4- اگر مجرد اختلاف، دليل بر بطلان است، بايد اختلاف در هر امرى از جمله اصل امامت و خلافت و نبوت را نيز دليل بر بطلان آن دانست، در حالى كه هيچ كس چنين ادعايى نكرده است. آيا پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر نداده كه امتش بعد از او به 73 فرقه متفرق خواهند شد؟!

## 137: آيا ممكن است كه ولادت و وجود شخصى را در خارج با دليل فلسفى اثبات نمود؟

دليل بر ولادت و وجود حضرت مهدى عليه‌السلام در حقيقت همان ادله نقلى متواتر و صحيح است كه دلالت بر ولادت و وجود حضرت دارد. زيرا روايات صحيح السند در اين باره شنيده شده و جماعت بسيارى نيز آن حضرت را مشاهده نمودند و شيعه نيز بر اين امر تبانى و اتفاق داشتند.

قدماى از شيعه و متاءخرين، مضافا به اين ادله، بر ولادت و وجود حضرت به ادله عقلى و فلسفى به جهت تأیید اين مسأله استدلال كرده اند خصوصا آنكه اين ادله مى تواند قرينه اى قطعى براى روايات در اين موضوع باشد. حال چه اشكالى در اين نوع استدلال وجود دارد؟

## 138: آيا اعتقاد به ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام و وجود او تا اين زمان از ضروريات ايمان است؟

اعتقاد به ولادت و وجود امام مهدى عليه‌السلام بر اساس ايمان و اعتقاد به امامت در هر زمان و ضرورت وجود حجت در هر زمان است. شيعه معتقد است كه امامت از اصول دين است و زمين هيچ زمانى خالى از حجت نيست، كسى كه چنين عقيده اى دارد معتقد به ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام است زيرا مطابق نص پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امامان بعد از ايشان دوازده نفرند كه پياپى تا روز قيامت خواهد بود و از طرفى ديگر هر يك از امامان بر امام بعد از خود نص و تصريح نموده اند.

و از حيث تاريخ نيز جامعه شيعى، امامت امام مهدى عليه‌السلام را پذيرفته اند. از طرفى ديگر مى دانيم كه هر كس وظيفه دارد امام زمان خود را بشناسد و بيعت او را بر گردن داشته باشد. در نتيجه اعتقاد به ولادت و وجود امام زمان حضرت مهدى عليه‌السلام ضرورى است گر چه به جهت شرايط و موانعى در غيبت به سر مى برد.

## 139: چرا قرآن به طور رسمى به مسئله ولادت و وجود امام مهدى عليه‌السلام اشاره نكرده است؟

اولا: قرآن به بسيارى از مسائل عقيدتى و عملى اشاره نكرده است بلكه بيان آن را به پيامبرش واگذار نموده است. گر چه اصول معارف و احكام در قرآن كريم موجود است.

ثانيا: از برخى از آيات قرآن به طور وضوح ولى كلى استظهار مى شود كه بايد در هر زمانى انسان كامل و معصومى به نام حجت خدا موجود باشد، كه درباره هر يك از اين آيات در جاى خود بحث خواهيم كرد.

## 140: چه ضرورت دارد انسانى در گذشته دور براى آينده اى دورتر به دنيا آمده باشد؟

گاهى سؤال مى شود اگر خداوند متعال اراده كرده كه در پايان تاريخ بشر جهان را پر از عدل و داد كند و اين كار احتياج به رهبرى الهى دارد، چه ضرورتى است كه او را قبل از تشكيل حكومت عدل جهانى خلق كند؟ چرا او را در همان زمان كه احتياج به اوست خلق نمى كند؟

پاسخ:

1- از ادله عقلى و نقلى استفاده مى شود كه زمان هيچ گاه نبايد از حجت و ولى خدا خالى باشد هم از جهت فيض تشريع و هم تكوين. اين مطلب در جاى خود به اثبات خواهد رسيد.

2- علم جديد اين مطلب را بدون استثنا به اثبات رسانده كه عالم بر اساس حركت تدريجى پايه گذارى شده است، هر چيزى حركت تدريجى خود را دارد بدون آنكه اين مطلب با قدرت خداوند تنافى داشته باشد. لذا خداوند متعال آسمان ها و زمين را در مدت شش روز آفريد نه در يك لحظه.

آيا خداوند عاجز بود كه در يك لحظه آنها را بيافريند؟ هرگز. چرا بايد نطفه انسان نُه ماه در شكم مادر بماند و شرايط طبيعى خود را طى كند تا تبديل به انسانى مستوى الخلقه گردد؟ آيا خداوند عاجز است كه انسان را در يك لحظه ايجاد نمايد؟ در مورد تشكيل حكومت عدل جهانى نيز همين حكم جارى است، خداوند امور آن زمان را از پيش تدارك مى بيند.

3- با فلسفه انتظار بيشتر هماهنگ است يعنى انتظار كسى كه وجود دارد ولى غايب است بيشتر موثر است تا كسى كه هنوز خلق نشده و در آينده پا به هستى وجود مى گذارد.

## 141: آيا ممكن است با سرى بودن ولادت حضرت ادعاى تواتر و اجماع در موضوع ولادت نمود؟

تواتر عبارت است از خبر دادن عده زيادى تا به آن حد كه توافق آنها بر دروغ ممتنع باشد. و ولادت سرى حضرت مهدى عليه‌السلام نمى تواند مانع از حصول خبر متواتر بر آن شود. زيرا هم اخبار زيادى از امام عسكرى عليه‌السلام و ديگران بر ولادت حضرت وجود داشت، و همچنين عده فراوانى كه توانستند حضرت را ملاقات نمايند.

اختلاف برخى از شيعيان نيز هرگز نمى تواند به اين تواتر ضررى برساند زيرا اصل اين اختلاف به جهت سرى بودن ولادت امرى طبيعى است، خصوصا آنكه تمام كسانى كه در مسأله ولادت حضرت مخالف بودند - به تعبير شيخ مفيد رحمه‌الله - با ارشادات علما و اصحاب و نيز با بررسى دقيق موضوع و ديدن معجزات از طرف حضرت، ولادت او را پذيرفتند. (428)

## 142: آيا اختلاف در امر ولادت حضرت سبب وهن در آن مى شود؟

احمد كاتب در صدد آن است كه از اختلافى كه در مسأله ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام پديد آمد هره بردارى كرده و از آن براى سست جلوه دادن مسأله ولادت حضرت استفاده نمايد.

پاسخ:

اولا: اختلاف در موضوع و قضيه اى هرگز مستلزم نبود آن موضوع نيست، بلكه بر وجود آن دلالت دارد و گرنه هيچ قضيه اى را نمى توان به اثبات رسانيد. زيرا در هر قضيه و موضوعى از جهات مختلف اختلاف شده است.

آيا امت اسلامى بعد از پيامبر مطابق احاديث به 73 فرقه تقسيم نشدند؟ آيا اين افتراق و تفرق باعث مى شود كه اصل اسلام زير سؤال رفته و در گزاره هاى دينى شك نماييم؟

ثانيا: همان گونه كه از وضعيت سياسى آن زمان و مخفى بودن امر ولادت به جهت آن وضعيت استفاده ى شود اختلاف امرى طبيعى به نظر مى رسد.

ثالثا: مطابق نقل شيخ مفيد رحمه‌الله جامعه شيعى بعد از مدتى نه چندان دور به وحدت نظر در امر ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام رسيدند. او مى گويد: «از اين فرقه ها كه ذكر شد در اين زمان كه سال 373 است به جز فرقه دوازده امامى كه قائل به امامت فرزند امام حسن عليه‌السلام است، وجود ندارد...». (429)

جالب توجه اينكه، انكار برخى بر ولادت امام مهدى عليه‌السلام از ديد اهل بيت عليهم‌السلام مخفى نمانده و لذا در رواياتى به آن اشاره كرده اند. شيخ صدوق رحمه‌الله به سند صحيح از امام موسى بن جعفر عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «صاحب هذا الامر من يقول الناس لم يوجد بعد» (430)؛ «صاحب اين امر كسى است كه (بعضى از) مردم مى گويند هنوز متولد نشده است.»

## 143: آيا بعد از وفات امام عسكرى عليه‌السلام عصر حيرت بوده است؟

احمد كاتب مى گويد: «بعد از وفات امام عسكرى عليه‌السلام حيرت و شك و ترديد در جامعه شيعه در امر امامت بعد از آن حضرت و ولادت فرزند او پديد آمد». او در صدد آن است كه از اين موضوع هره بردارى كرده و اثبات كند كه موضوع ولادت حضرت اجماعى نبوده است.

پاسخ:

اولا: مسأله حيرت و ترديد در بين عوام مردم همان گونه كه تشريح شد امرى طبيعى به نظر مى رسد، زيرا جو خاص سياسى و احتمال قتل حضرت اقتضا داشت كه امر ولادت حضرت مستور باشد و تنها عده اى اص از اصحاب امام عسكرى عليه‌السلام از آن مطلع گردند و توسط آنها اين موضوع منتشر شود.

ثانيا: وجود حيرت و غموض در امر ولادت حضرت دليل بر وجود اوست نه عدم آن. يعنى ولادتى بوده ولى ز آنجا كه مخفى واقع شد عده اى را در حيرت فرو برد.

ثالثا: همان گونه كه مكرر اشاره شد گر چه در ابتداى غيبت برخى از عوام مردم در حيرت به سر مى بردند ولى بعد از مدتى نه چندان دور به واسطه كوشش فراوانى كه بزرگان اماميه در روشن ساختن عموم مردم در امر ولادت و امامت حضرت مهدى عليه‌السلام داشتند تمام جامعه شيعى از حيرت خارج شده و همگى به امامت آن حضرت معتقد شدند.

## 144: براى رفع حيرت از جامعه شيعى علما و اصحاب چه كارهايى انجام دادند؟

شكى نيست كه بعد از غيبت امام مهدى عليه‌السلام حيرت و شك جامعه شيعى را در سطح عوام مردم فرا گرفت، زيرا آنان امام خود را نمى ديدند ولى با فداكارى و تبليغ علما و اصحاب اين حيرت برداشته شد. از جمله كارهايى كه در اين مدت انجام گرفت تاءليف كتاب هايى متناسب با وضع موجود در جهت رفع حيرت بود كه از آن جمله مى توان به اين كتاب ها اشاره نمود:

1- كتاب «الغيبة» از محمد بن ابراهيم نعمانى كه بين سال 333 تا 342 هجرى تاءليف يافته است.

2- كتاب «الامامة و التبصرة من الحيرة» از على بن بابويه قمى (م 329 ه‍).

3- كتاب «اكمال الدين و اتمام النعمة» از محمد على بن بابويه (م 386 ه‍)

4- كتاب «الغيبة» از شيخ طوسى (م 460 ه‍)

و ديگر كتاب ها

على بن بابويه در مورد كتاب خود مى گويد: «... من در اين كتاب اخبارى را جمع نمودم كه مى تواند حيرت را بر طرف سازد...». (431)

## 145: آيا در عصرهاى مختلف در جهت رفع حيرت در امر ولادت و وجود حضرت عليه‌السلام كتاب تأليف شده است؟

بزرگان جامعه شيعه به پيروى از پيشينيان در راستاى اهداف آنان كه همان تثبيت ايمان مردم به ولادت و وجود امام زمان عليه‌السلام بود قدم گذاشته و دست به تاليفات گوناگون در اين زمينه زدند كه از آن جمله مى توان به اين تاليفات اشاره نمود:

1- ابو اسحاق ابراهيم بن اسحاق احمرى نهاوندى: «كتاب الغيبة». (432)

2- ابو اسحاق ابراهيم بن الانماطى كوفى اسدى: «كتاب الغيبة». (433)

3- احمد بن حسين عبدالله مهرانى آبى: «ترتيب الادلة فيما يلزم خصوم الامامية دفعه عن الغيبة و الغائب». (434)

4- ابوالعباس احمد بن على رازى: «الشفاء و الجلاء عن الغيبة». (435)

5- ابوالحسن احمد بن محمد بن عمران بن موسى معروف به ابن الجندى: «الغيبة». (436)

6- اشرف بن اعز معروف به تالج العُلى علوى حسينى: «الغيبة». (437)

7- ابو محمد حسن بن حمزه معروف به طبرى: «الغيبة». (438)

8- ابو محمد حسن بن محمد بن يحيى معروف به ابن اخى طاهر: «كتاب الغيبة و ذكر القائم». (439)

9- ابوالحسن حنظلة بن زكريا تميمى قزوينى: «كتاب الغيبة». (440)

10- ابوالحسن سلامة بن محمد بن اسماعيل: «كتاب الغيبة و كشف الحيرة» (441)

11- ابوالفضل عباس بن هشام ناشرى اسدى: «كتاب الغيبة». (442)

12- ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن حسين حميرى قمى: «كتاب الغيبة و التوقيعات». (443)

13- ابو محمد عبدالوهاب مادارئى: «كتاب الغيبة». (444)

14- شيخ مفيد محمد بن محمد بن نعمان: او در زمينه امام زمان عليه‌السلام و موضوعات مربوط به آن حضرت تاليفات متعددى دارد از قبيل: «كتاب الغيبة»، «المسائل العشرة فى الغيبة»، «مختصر فى الغيبة»، «النقض على الطلحى فى الغيبة»، «جواب الفارقيين فى الغيبة».

و نيز در برخى از كتب خود به طور ضمنى بحث فراوانى از مهدويت نموده است از قبيل: «الايضاح فى الامامة و الغيبة»، «الارشاد فى معرفة حجج الله على العباده»، «العيون و المحاسن»، «الجوابات فى خروج الامام المهدى عليه‌السلام».

15- ابوالقاسم على بن حسين معروف به شريف مرتضى: «المقنع فى الغيبة». (445)

16- على بن محمد بن على بن عمر بن رياح: «كتاب الغيبة». (446)

17- ابو عبدالله كاتب محمد بن ابراهيم بن جعفر: «كتاب الغيبة». (447)

18- ابو على كاتب اسكافى محمد بن احمد بن جنيد: «ازالة الران عن قلوب الاخوان فى الغيبة». (448)

19- ابو عبدالله محمد بن احمد صفوانى: «كتاب الغيبة و كشف الحيرة». (449)

20- محمد بن زيد بن على فارسى: «كتاب الغيبة». (450)

21- ابو الفتح محمد بن على بن عثمان كراجكى: «البرهان على طول عمر صاحب الزمان» و «الاستطراف فى ذكر ما ورد فى الغيبة فى الانصاف». (451)

22- ابوبكر محمد بن قاسم بغدادى: «كتاب الغيبة». (452)

23- ابو النصر محمد بن منصور عياشى: «كتاب الغيبة». (453)

24- ابو الفرج مظفر بن على بن حسين همدانى: «كتاب الغيبة». (454)

اينها اسامى كتاب هايى بود كه تا آخر قرن سوم هجرى درباره رفع حيرت به طور مستقل نوشته شده است.

## 146: آيا ممكن است گروهى اخبارى را در موضوع ولادت حضرت جعل كرده باشند؟

درباره روايات امام مهدى عليه‌السلام و ولادت و وجود آن حضرت ممكن است كسى بگويد: جماعتى اين روايات را جعل كرده آن گاه شيعيان آنها را نقل كرده اند در حالى كه به جعل آن علم نداشته اند.

پاسخ:

اين احتمال در تمام اخبار متواتر وارد است و اگر اين راه به اخبار باز شود همه شرايع باطل شده و هيچ خبرى قابل اثبات نيست.

اگر امر چنين بود، بايد در طول زمان براى دشمنان شيعه آشكار مى گشت و آنها از اين طريق شيعه را مورد هجوم قرار مى دادند، در حالى كه چنين هجومى را از آنها مشاهده نمى كنيم.

## 147: آيا با اجماعى كه شيعه قبول ندارد مى توان دليل ولادت حضرت را اجماع قرار داد؟

اولا:

شيعه اجماع را در صورتى كه كاشف از دليل معتبر باشد قبول دارد و آن را يكى از ادله استنباط مى داند حتى در مواردى هم مى تواند انسان را به يقين به مفاد خبر مجمعين برساند و اجماعى كه در جامعه يعى وجود دارد از اين قبيل جماع است.

ثانيا:

شيعه بر وجود و ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام تنها به اجماع استدلال نمى كند. بلكه به ادله اى ديگر از قبيل، عقل، قرآن و روايات صحيح السند نيز نظر دارد.

## 148: آيا اخبار مهدى عليه‌السلام غامض و پيچيده است؟

رواياتى كه از اهل بيت عليهم‌السلام در مورد حضرت مهدى عليه‌السلام و ولادت او رسيده همگى حكايت از شخصى معين و محدود دارد كه متولد خواهد شد و پس از مدتى طولانى كه در غيبت به سر مى برد ظهور خواهد كرد. لذا مشاهده مى كنيم كه هر يك از امامان به اين نكته اشاره كرده اند كه او چندمين از فرزندانشان است. آنان به موضوع غيبت و انواع آن و مخفى بودن ولادت و حيرت مردم در آن نيز اشاره نموده اند. گر چه بخشى از ابهامات كه جزئى است مقتضاى طبيعى وضع اختناق سياسى آن عصر بوده است. آيا با اين وضع مى توان ادعا كرد كه موضوع امام مهدى عليه‌السلام غامض بوده است؟

## 149: آگر موضوع مهدويت حضرت مهدى عليه‌السلام واضح بوده چرا عده اى به مهدويت غير او معتقد شدند؟

احمد كاتب مى گويد: «اگر مهدويت حضرت مهدى عليه‌السلام واضح بوده چرا قبل از ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام گروهى قائل به مهدويت امام على عليه‌السلام يا فرزندش محمد بن حنفيه و نفس زكيه و امام صادق عليه‌السلام و امام كاظم عليه‌السلام و سيد محمد فرزند امام هادى عليه‌السلام و حتى امام عسكرى عليه‌السلام شدند؟»

پاسخ:

1- اگر چه در برخى از احاديثى كه از جانب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت او درباره خروج مهدى عليه‌السلام وارد شده تصريح شده كه او قطعا فرزند امام عسكرى عليه‌السلام امام يازدهم است، ولى برخى هنگامى كه ظلم و تجاوز را زياد مى ديدند و از طرفى همه اهل بيت را هدايت شده و هادى مى دانستند، گاهى به اميد اينكه يكى از اهل بيت، مهدى امت است به سراغ او مى آمدند و ادعاى مهدويت در حق او مى كردند و جماعتى را نيز به دنبال خود مى كشيدند.

اين افراد غالبا از انسان هاى ساده انديش و جاهل بودند و در برخى از موارد مسأله سياسى نيز در اين ادعا دخالت داشته است.

2- كسانى كه چنين ادعايى داشته اند هرگز دوام نياورده و بعد از مدت كوتاهى به جرگه عموم شيعيان پيوسته و يا منقرض شده اند.

3- ميزان در عقيده يك مذهب، نظر غالب افراد و علماى آن مذهب است. و مى دانيم كه عقيده به مهدويت حضرت مهدى عليه‌السلام فرزند امام عسكرى عليه‌السلام عقيده قريب به اتفاق شيعيان به حساب مى آيد.

4- در برخى از موارد كه گروهى قائل به مهدويت غير از حضرت مهدى عليه‌السلام شدند به جهت شبهه اى بوده كه براى آنها پديد آمده است؛ زيرا موقعيت آن عصر چنين حيرت و ترديدى را اقتضا داشته است اگر چه اين حيرت نيز بعد از مدت كوتاهى برطرف گشت.

## 150: آيا امام عسكرى عليه‌السلام قبل از شهادت خود به مادرش وصيت كرده است؟

شيخ مفيد رحمه‌الله مى گويد: «برخى موضوع وصيت امام عسكرى عليه‌السلام به مادرش در امر وقوف و صدقات را دليل بر انكار ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام گرفته اند در حالى كه هرگز چنين دلالتى ندارد؛ زيرا اين كار به جهت اخفاى ولادت و مستور نمودن امر حضرت از دستگاه حاكم بوده است. اگر در وصيت نامه حضرت نام مهدى ذكر مى شد و صدقات و موقوفات به او نسبت داده مى شد به طور حتم با غرض حضرت از محافظت فرزندش منافات داشت خصوصا آنكه وصيت احتياج به شهادت شهودى از خواص دولت بنى عباس بود تا بر اصل وصيت گواهى داده و بر آن امضا كنند.

مگر در عصر امام صادق عليه‌السلام نبود كه آن حضرت به جهت حفظ فرزندش موسى به جعفر عليه‌السلام از تعرض دستگاه حكومت تصريح به امامت و وصايت او در ملاء عام و در وصيت نامه اش نكرد بلكه به پنج نفر وصيت نمود كه اول آنها منصور عباسى و بعد ربيع و قاضى وقت و كنيزش حميده بربريه و در آخر نام فرزندش موسى بن جعفر را ذكر كرد، تا از اين طريق بتواند جان فرزندش را حفظ كند، گر چه امر امامت او را براى خواص از اصحاب و اولياى خود روشن ساخته بود تا با مرور زمان بر ديگران واضح سازند...». (455)

## 151: آيا نص متواتر بر امامت امام زمان عليه‌السلام از امام عسكرى عليه‌السلام رسيده است؟

براى اثبات امامت امام زمان عليه‌السلام از راه هاى مختلف مى توان وارد شد و به نتيجه قطعى و مطلوب در اين مسأله رسيد اين بحث در رابطه با امامت همه امامان مطرح است.

1- همان گونه كه اشاره شد از طريق امام عسكرى عليه‌السلام نصوص متعدى صحيح السند در امر امامت فرزندش رسيده است.

2- اگر چه در باب اصل امامت و اينكه زمين هرگز از حجت خالى نيست احتياج به ادله قطعى و يقينى است ولى در بحث اينكه امام بعدى كيست از آن جهت كه موضوع خارجى است خبر واحد صحيح السند كافى است.

3- همان گونه كه قبلا نيز اشاره شد نصوص فراوان و در حد تواتر از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و هر يك از امامان عليهم‌السلام در اين رابطه وارد شده است.

4- همان گونه كه يكى از راه هاى اثبات نبوت بلكه عمده ترين راه آن اعجاز است در مورد اثبات امامت نيز از اين راه مى توانيم امامت هر يك از امامان را به اثبات برسانيم، زيرا نص خاص از جانب امام قبل بر امام بعد موضوعيت ندارد بلكه نص، راهى براى اثبات امامت امام بعد است.

5- بر فرض اينكه نصوص وارده درباره برخى از ائمه خبر واحد باشند ولى با قرائن خارجى كه اين گونه روايات به همراه دارند ما را به قطع و اطمينان به مفاد آنها مى رسانند، همانند اقبال شيعه و اجماع اصحاب اماميه بر امامت شخص خاص با در نظر گرفتن اين نكته كه وضعيت خاص سياسى و فشارهاى شديدى كه از ناحيه حكام بنى اميه و بنى عباس بر شيعيان و پيروان اهل بيت و تابعان آنها وارد مى شد چنين وضعى را اقتضا داشته است.

6- با بررسى تمام جوانب موضوع، اعم از رواياتى كه از امام عسكرى عليه‌السلام در باب امامت فرزندش امام مهدى عليه‌السلام رسيده و نيز رواياتى كه از جانب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و هر يك از امامان وارد شده و نيز معجزاتى كه از حضرت مهدى عليه‌السلام صادر شده و قرائن خارجى ديگر پى خواهيم برد كه مسأله امامت حضرت مهدى عليه‌السلام از راه تواتر قابل اثبات است.

## 152: آيا بزرگان طايفه اماميه بعد از وفات امام عسكرى عليه‌السلام بر ولادت حضرت اتفاق داشتند؟

آرى، اصحاب و عموم طايفه شيعه اماميه بعد از وفات امام حسن عسكرى عليه‌السلام در طول قرن ها بر ولادت امام زمان عليه‌السلام اتفاق داشته اند، اگر چه در ابتدا حيرت و شكى در ولادت و امامت آن حضرت در بين گروهى از شيعيان پديد آمد ولى بعد از گذشت زمان نه چندان طولانى و به عنايت و تبليغ بزرگان اماميه همگى به راه مستقيم هدايت شده و به امامت امام عصر عليه‌السلام اعتقاد پيدا نمودند، همان گونه كه شيخ مفيد در كتاب «الفصول المختاره» به آن اشاره كرده است.

او مى گويد: «از اين فرقه هايى كه ذكر شد هيچ فرقه اى در زمان ما كه سال 373 هجرى است باقى نمانده است جز شيعه دوازده امامى كه قائل به امامت فرزند امام حسن همنام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و همگى بر زنده بودن ايشان قطع داشته و معتقد به بقاى آن حضرت تا زمانى كه قيام به شمشير كند، هستند...». (456)

## 153: مورخان شيعه در مورد تاريخ ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام چه گفته اند؟

مورخان شيعه در مورد تاريخ ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام به طور اتفاق آن را در سال 255 هجرى دانسته اند. اينك به اسامى برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- كلينى رحمه‌الله. (457)

2- شيخ مفيد رحمه‌الله. (458)

3- اربلى رحمه‌الله. (459)

4- شيخ طوسى رحمه‌الله. (460)

5- كفعمى رحمه‌الله. (461)

6- طبرسى رحمه‌الله. (462)

7- علامه مجلسى رحمه‌الله. (463)

8- شيخ بهايى رحمه‌الله. (464)

## 154: حكم كسى كه ايمان به ولادت امام مهدى عليه‌السلام ندارد چيست؟

از آنجا كه ولادت و وجود حضرت مهدى عليه‌السلام مبناى شيعه در طول تاريخ بوده و به تعبيرى ضرورت مذهب به حساب مى آمده است و لذا اجماع شيعه از عوام و خواص بر آن بوده است، بدين جهت كسى كه منكر ولادت و وجود امام مهدى عليه‌السلام است از تشيع و جامعه شيعى خارجى مى شود، گر چه براى خود ادله اى وهمى ذكر كند زير امر ضرورى خود بهترين دليل بر اثبات آن است.

بلكه بالاترين از اين مطابق راى متقدمين و متاخرين از علماى اماميه كه امامت را از اصول دين مى دانند، كسى كه منكر امامت و وجود امام معصوم در برهه اى از زمان باشد از دين خارج است، گر جه در ظاهر حكم به اسلام او مى شود، همان گونه كه چنين حكمى درباره اهل سنت صادق است.

## 155: چه كسانى هنگام ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام او را زيارت كرده اند؟

اسامى پنج نفر را در اين مورد مى توان نام برد:

1- حكيمه دختر امام جواد عليه‌السلام. (465)

2- زن قابله. (466)

3 و 4- نسيم و ماريه. (467)

5- كنيز امام عسكرى عليه‌السلام. (468)

## 156: چه كسانى در مدت پنج سال آخر حيات امام عسكرى عليه‌السلام امام زمان عليه‌السلام را ديده اند؟

در مورد اين سؤال مى توان به اسامى عده اى اشاره كرد:

1- محمد بن عثمان عمرى با چهل نفر. (469)

2- ابوهارون. (470)

3- يعقوب بن منقوش. (471)

4- عمرو اهوازى. (472)

5- حكيمه دختر امام جواد عليه‌السلام. (473)

6- محمد بن اسماعيل بن موسى بن جعفر. (474)

7- ابو نصر ظريف خادم. (475)

8- ابوعلى بن مطهر. (476)

9- عقيد خادم و اسماعيل بن على نوبختى. (477)

10- نسيم، خادم امام عسكرى عليه‌السلام. (478)

11- اصحاب امام عسكرى عليه‌السلام. (479)

12- مردى از فارس. (480)

13- ابو عمرو. (481)

14- ابراهيم بن عبده نيشابورى و خادمش. (482)

15- رشيق صاحب مادراى. (483)

16- كامل بن ابراهيم مدنى. (484)

17- احمد بن اسحاق قمى. (485)

## 157: چه كسانى در عصر غيبت صغرا حضرت را ملاقات نموده اند؟

جماعت بسيارى در عصر غيبت صغرا به ملاقات حضرت شرفياب شده اند كه به اسامى برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- محمد بن عثمان عمرى. (486)

2- طريف و ابونصر. (487)

3- ازدى. (488)

4- ابراهيم بن ادريس. (489)

5- ابى عبدالله بن صالح. (490)

6- ابراهيم بن مهزيار. (491)

7- محمد بن اسماعيل بن موسى بن جعفر. (492)

و ديگران.

مرحوم مجلسى در روايتى اسامى 265 نفر از كسانى كه در عصر غيبت صغرا به ملاقات حضرت شرفياب شده اند را نام برده است. (493)

## 158: آيا علماى انساب به ولادت فرزند امام عسكرى عليه‌السلام اعتراف نموده اند؟

آرى، گروهى از آنان معترفند كه براى امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرزندى به نام محمد و با القاب: حجت و مهدى و... متولد شده است. اينك به اسامى برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- نسابه سهل بن عبدالله بن داوود بن سليمان بخارى، كه معاصر عصر غيبت صغرا مى زيسته است. (494)

2- سيد عمرى، نسابه مشهور در قرن پنجم هجرى. (495)

3- فخر رازى شافعى، نسابه قرن پنجم. (496)

4- نسابه قرن ششم مروزى ازورقانى. (497)

5- نسابه جمال الدين احمد معروف به ابن عنبه. (498)

6- نسابه ابوالحسن محمد حسين يمانى صنعانى زيدى، نسابه قرن يازدهم. (499)

7- محمد امين سويدى. (500)

8- محمد ويس حيدرى سورى. (501)

9- علامه نسابه سيد محمد بن حسين بن عبدالله حسينى سمرقندى مدنى. (502)

10- شريف انس كتبى حسنى در تعليقه بر كتاب((تحفة المطالب)). (503)

11- علامه نسابه سيد محمد بن احمد بن حميد الدين نجفى (504)

12- علامه نسابه شريف انس كتبى حسنى. (505)

## 159: آيا جعفر عموى امام مهدى عليه‌السلام منكر ولادت ايشان بوده است؟

جعفر اگر چه انكار چنين مطلبى را داشته است، ولى از جهاتى نمى توان به انكار او توجه نمود:

1- با ادله متقن ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام به اثبات رسيده است.

2- اتفاق امت بر آن است كه جعفر معصوم نبوده است، بلكه از جمله مردم عادى بوده كه در او احتمال گمراهى و يا سهو و اشتباه رواست. همان گونه كه برخى از فرزندان يعقوب به گمراهى كشيده شدند.

3- از برخى اخبار استفاده مى شود كه جعفر به سبب انحراف و گمراهى كه داشت ادعاى دروغين عدم ولادت فرزند براى امام عسكرى عليه‌السلام نمود.

4- نهايت چيزى را كه از روى احتياط مى توان گفت اينكه: از آنجا كه او كشش و قابليت و تحمل خبر ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام را نداشته امام عسكرى عليه‌السلام فرزندش را به او نشان نداده است. و لذا از آن بى اطلاع بوده است.

## 160: چرا جعفر به «دروغگو» معروف شده است؟

در توقيعى كه از ناحيه مقدسه صادر شد حضرت اشاره به جعفر كرده، مى فرمايند:

«... و قد ادعى هذا المبطل المفترى على الله الكذب بما ادعاه، فلا ادرى باية حالة هيى له رجاء ان يتم دعواه، ابفقه فى دين الله؟ فوالله ما يعرف حلالا من حرام و لا يفرق بين خطاء و صواب...» (506)؛

«... به طور حتم اين شخص مبطل و تهمت زننده به خدا است و در آنچه مى گويد ادعاى دروغ و كذب نموده است، نمى دانم كه به كدامين حالت اميد دارد كه ادعاى خود را تمام نمايد؟ آيا به فهم در دين خدا؟ به خدا سوگند كه او حلال را از حرام نمى شناسد و اشتباه و صحيح را تشخيص نمى دهد...».

از اين توقيع استفاده مى شود اول كسى كه به جعفر لقب دروغگو داد خود حضرت بوده است و بعد از آن اين عنوان بر او شهرت يافت برخى نيز وجه توصيف او را به دروغگو به جهت تمييز بين او و امام جعفر صادق عليه‌السلام مى دانند.

## 161: كارهاى ناشايست جعفر چه بوده است؟

جعفر فرزند امام هادى عليه‌السلام پس از رحلت برادرش امام عسكرى عليه‌السلام به يك سرى اقدامات روى آورد كه در شأن او نبوده است. اينك به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- قصد نماز خواندن بر پيكر مطهر برادرش امام عسكرى عليه‌السلام. (507)

2- ادعاى امامت و رهبرى، زيرا او به وزير عباسى عبيدالله بن يحيى بن خاقان گفت: «مقام برادرم را به من بدهيد، من سالانه مبلغ بيست هزار دينار بابت آن به شما مى پردازم». (508)

3- ادعاى ارث، زيرا در اقدامى ديگر كوشيد تا اموال امام عليه‌السلام را تصاحب نمايد و ادعا كرد كه برادرش ابو محمد عليه‌السلام فرزندى ندارد، و تنها وارث، برادر اوست. حكومت نيز اجازه داد تا بر اموال برادر تسلط يابد. (509)

4- تحريك حكومت براى دستگيرى امام مهدى عليه‌السلام.

## 162: چرا امام زمان عليه‌السلام عمويش جعفر را به برادران يوسف عليه‌السلام تشبيه كرد؟

امام زمان عليه‌السلام در ذيل توقيعى كه به محمد بن عثمان عمرى رحمه‌الله صادر شد فرمود:... و اما سبيل عمى جعفر و ولده فسبيل اخوة يوسف عليه‌السلام...(510)؛ «اما راه عمويم جعفر و اولادش همانند راه برادران يوسف است...».

براى نكته تشبيه به وجوهى مى توان اشاره نمود:

1- حكم جعفر عموى امام زمان عليه‌السلام را همانند اولاد انبيا بايد به آباء و اجدادشان واگذار نمود و درباره آنها سخنى نگفت.

2- همان گونه كه برادران يوسف از عمل ناشايست خود توبه كردند او نيز چنين نموده است. و لذا برخى او را به جعفر تواب لقب داده اند.

3- فرزندان يعقوب گر چه گناه مرتكب شدند ولى خداوند متعال به جهت كرامت يعقوب از آنان عفو نمود. همچنين در مورد جعفر، زيرا او فرزند امام، برادر امام و عموى امام بود.

4- ممكن است كه تشبيه، ناظر به اثبات خطا و گناه براى جعفر باشد، همان گونه كه اولاد يعقوب مرتكب گناه شدند، بدين معنا كه هرگز نمى توان ادعا كرد اولاد انبيا و اوصيا همانند خود آنها از گناه معصومند، بلكه همان گونه كه فرزندان يعقوب مرتكب گناه شدند، فرزند امام نيز ممكن است مرتكب گناه شود در حقيقت، هدف امام از تمثيل رفع استبعاد از اين جهت است.

## 163: چرا فرزندان برخى از پيامبران يا امامان نا اهل شدند؟

اولا:

جعفر گر چه فرزند امام است ولى از ناحيه مادر ضمانت داده نشده است. آنچه مسلم است اينكه امام معصوم بايد در اصلاب شامخه و ارحام مطهره باشد، ولى نسبت به اولاد آنها چنين ادعايى نشده است و ذا مشاهده مى كنيم كه فرزندان برخى از انبيا و اوصيا نا اهل و منحرف درآمدند.

ثانيا: گاهى ابتلات و مشكلاتى در زندگى برخى از انبيا و امامان پديد مى آمد تا كسى توهم و خيال ربوبيت آنها را نكند.

## 164: آيا انتقال امامت به دو برادر بعد از حسنين عليه‌السلام جايز است؟

احمد كاتب مى گويد: «قول به عدم جواز انتقال امامت به دو برادر بعد از حسن و حسين و وجوب استمرار آن در عقاب، ضعيف است، و اجماعى بر آن در آن وقت نبوده است...».

پاسخ:

جمهور شيعه اماميه و مشهور بلكه متواتر نزد آنان قبل از ولادت امام مهدى عليه‌السلام، قول به عدم جوار انتقال امامت به دو برادر بعد از امام حسن و امام حسين عليه‌السلام است.

اسماعيل بن على نوبختى مى گويد: «از اخبار متواتر از امامان صادق علم پيدا نموديم كه امامت بعد از حسن و حسين عليه‌السلام تنها در اولاد امام خواهد بود نه در برادر يا اقوام». (511)

اشعرى قمى (512) و على بن حسن نوبختى (513) نيز همين اعتقاد را داشته اند.

از برخى روايات نيز اين مطالب به خوبى استفاده مى شود:

كلينى به سند صحيح از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «لا تعود الامامة فى الاخوين بعد الحسن و الحسين ابدا» (514)؛ «بعد از حسن و حسين هرگز امامت در دو برادر نخواهد بود.»

و نيز به سند ديگر از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «لا تجتمع الامامة فى اخوين بعد الحسن و الحسين انما هى فى الاعقاب و اعقاب الاعقاب».(515)؛ «امامت در دو برادر بعد از حسن و حسين جمع نخواهد شد. همانا امامت در نسل ها و نسل هاى نسل هاست.»

و نيز از اسماعيل بن بزيع نقل شده كه از امام رضا عليه‌السلام سوال شد:انه سئل: أتكون الامامة فى عم او خال؟ فقال: لا. فقلت: ففى اخ، قال: لا...(516)؛ «آيا امامت در عمو يا دايى قرار خواهد گرفت؟ فرمود: خير. عرض كردم: دو برادر چطور؟ فرمود: خير...».

## 165: آيا شيعيان بعد از شهادت امام عسكرى عليه‌السلام به جعفر تعزيت و تهنيت گفتند؟

احمد كاتب مى گويد: «مطابق حديث ابوالاديان عموم شيعه كه در ضمن آنها نايب اول وجود داشت به جعفر در سوگ امام عسكرى عليه‌السلام تعزيت گفته و نيز به جهت امامت او تهنيت گفتند.

پاسخ:

1- با مراجعه به حديث ابوالاديان (517) پى مى بريم كه برداشت احمد كاتب به طور عموم صحيح نيست. بلكه آنچه در آن حديث آمده اين است كه ابوالاديان مى گويد:... و اذا انا بجعفر بن على اخيه بباب الدار و الشيعة حوله يعزونه و يهنئونه...؛ «... ناگهان جعفر بن على برادر امام عسكرى عليه‌السلام را كنار درب خانه ديدم در حالى كه شيعيانى كه دور او بودند به او تعزيت و تبريك مى گفتند.» از اين تعبير استفاده مى شود كه برخى از شيعيان كه هنوز امر امامت حضرت مهدى عليه‌السلام به جهت اختفاى ولادت روشن نشده بود به گمان اينكه او امام است در صدد تهنيت او برآمدند.

2- در اين روايت اثرى از نايب اول عثمان بن سعيد كه به جعفر تعزيت و تبريك بگويد وجود ندارد. و اين نسبتى دروغ است كه كاتب به نايب اول داده است.

3- با مراجعه به مجموعه روايت ابوالاديان استفاده مى شود كه جعفر در ادعاى خود دروغ گو بوده است.

ابوالديان مى گويد: «فلما صرنا فى الدار اذا نحن بالحسن بن على صلوات الله عليه على نعشه مكفنا فتقدم جعفر بن على ليصلى على اخيه، فلما هم بالتكبير خرج صبى بوجهه سمرة، بشعره قطط، باسنانه تفليج، فجبذ برداء جعفر بن على و قال: تاخر يا عم فانا احق بالصلاة على ابى، فتاخر جعفر، و قد اربد و جهه و اصفر فتقدم الصبى و صلى عليه و دفن الى جانب قبر ابيه عليهما‌السلام ثم قال: يا بصرى هات جوابات الكتب التى معك، فدفعتها اليه» (518)؛ «... هنگامى كه به خانه حضرت رسيدم مشاهده كردم كه نعش حسن بن على عليه‌السلام كفن پيچ است. جعفر جلو آمد تا بر جنازه برادرش نماز بگذارد، همين كه خواست تكبير نماز ميت بگويد، كودكى گندم گون، با موهايى فرى، دندان هايى باز، از پشت پرده بيرون آمد و رداى جعفر بن على را كشيد و فرمود: «كنار برو اى عمو، زيرا من سزاوارترم كه بر پدرم نماز گذارم». جعفر در حالى كه رنگ صورتش تغيير كرده بود كنار رفت.

اين كودك جلو آمد و بر جنازه امام عسكرى عليه‌السلام نماز گزارد و جنازه كنار قبر پدرش عليه‌السلام به خاك سپرده شد. آن گاه فرمود: اى بصرى! جواب نامه هايى كه با توست به من بده. من هم آنها را به حضرت دادم...».

و نيز ابوالاديان مى گويد: «هنگامى كه جعفر را چنين ديدم با خود گفتم: اگر اين مرد امام است پس در حقيقت امامت باطل شده است، زيرا من او را آن گونه كه مى شناسم شخصى است كه شرب نبيذ (مسكر) مى كند و نيز با جوسق قمار كرده و با طنبور بازى مى كند...». (519)

# امامت در سنين كودكى

## 166: چه كسانى در امامت در سنين كودكى شك كرده اند؟

از جمله سؤال هاى مطرح در مورد امام زمان عليه‌السلام اين است كه آيا كسى مى تواند در سنين كودكى به مقام امامت و خلافت برسد؟

ابن حجر هيتمى از علماى اهل سنت مى گويد: «آنچه در شريعت مطهر ثابت شده اين است كه ولايت طفل صغير صحيح نيست، پس چگونه شيعيان به خود اجازه داده و گمان بر امامت كسى دارند كه عمر او هنگام رسيدن به امامت بيش از پنج سال نبوده است». (520)

احمد كاتب مى نويسد: «معقول نيست كه خداوند طفل صغيرى را به رهبرى مسلمين منصوب كند». (521)

## 167: آيا قرآن مؤ يد امامت و نبوت كودك است؟

از نظر قرآن امامت، نبوت و ولايت در سنين كودكى نه تنها امرى ممكن است بلكه از وقوع آن نيز خبر داده است.

الف: خداوند متعال خطاب به حضرت يحيى مى فرمايد: (يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) (522)؛ «اى يحيى تو كتاب آسمانى ما رابه قوت فراگير و به او در كودكى مقام نبوت داديم.»

فخر رازى درباره حكمى كه خداوند متعال به حضرت يحيى عليه‌السلام داد مى گويد: «مراد از حكم در آيه شريفه همان نبوت است؛ زيرا خداوند متعال عقل او را در كودكى محكم و كامل كرد و به او وحى فرستاد، چرا كه خداوند حضرت يحيى و عيسى را در كودكى به پيامبرى برگزيد، بر خلاف حضرت موسى و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه آنان را در بزرگسالى به رسالت مبعوث نمود». (523)

ب: و نيز در مورد حضرت عيسى عليه‌السلام مى فرمايد: (فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا \* قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا) (524)؛ «مريم (در پاسخ ملامت گران) به طفل اشاره كرد. آن ها گفتند: چگونه با طفل گهواره اى سخن گوييم؟ آن طفل گفت: همانا من بنده خدايم كه مرا كتاب آسمانى و شرف نبوت عطا فرمود...».

قندوزى حنفى بعد از ذكر ولادت امام مهدى عليه‌السلام مى نويسد: «گفته اند كه خداوند تبارك و تعالى او را در سن طفوليت حكمت و فصل الخطاب عنايت نمود، و او را نشانه اى براى عالميان قرار داد، همان گونه كه در شان حضرت يحيى عليه‌السلام فرمود: «يا يحيى خذ الكتاب بقوة و آتيناه الحكم صبيا». و نيز در شأن حضرت عيسى عليه‌السلام فرمود: «(قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا \* قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا). خداوند عمر حضرت مهدى عليه‌السلام را به مانند عمر حضرت خضر طولانى گردانيد». (525)

قطب راوندى و ديگران با سند از يزيد كناسى نقل كرده اند كه از حضرت ابى جعفر عليه‌السلام سؤال كردم: أكان عيسى ابن مريم عليه‌السلام حين تكلم فى المهد حجة الله على اهل زمانه؟ فقال كان يومئذ نبيا حجة لله غير مرسل اما تسمع لقوله حين قال:

(قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا \* وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا) قلت فكان يومئذ حجة لله على زكريا فى تلك الحال و هو فى المهد؟

فقال: كان عيسى فى تلك الحال آية للناس و رحمة من الله لمريم حين تكلم فعبر عنها و كان نبيا حجة على من سمع كلامه فى تلك الحال، ثم صمت فلم يتكلم حتى مضيت له سنتان و كان زكريا الحجة لله عزوجل على الناس بعد صمت عيسى بسنتين ثم مات زكريا فورثه ابنه يحيى الكتاب و الحكمة و هو صبى صغير، أما تسمع لقوله عزوجل: (يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) فلما بلغ عيسى عليه‌السلام سبع سنين تكلم بالنبوة و الرسالة حين اوحى الله تعالى اليه، فكان عيسى الحجة على يحيى و على الناس اجمعين و ليس تبقى الارض يا ابا خالد يوما واحدا بغير حجة لله على الناس منذ يوم خلق الله آدم عليه‌السلام...(526)؛

«آيا عيسى عليه‌السلام هنگامى كه در گهواره سخن گفت حجت خدا بر اهل زمان خود بود؟» حضرت فرمود: «عيسى در آن روز پيامبر و حجت غير مرسل خدا بود.»

آيا نشنيده اى قول خدا را هنگامى كه فرمود: «من بنده خدايم، او كتاب (آسمانى) به من داده و مرا پيامبر قرار داده است. و مرا - هر جا كه باشم - وجودى پر بركت قرار داده و تا زمانى كه زنده ام مرا به نماز و زكات توصيه كرده است.»

عرض كردم: پس در آن روز عيسى حجت خدا بر زكريا در آن حال بود در حالى كه در گهواره به سر مى برد؟ حضرت فرمود: عيسى در آن حال نشانه اى براى مردم و رحمتى از جانب خدا براى مريم بود آن هنگامى كه سخن گفت و از او تعبير كرد.

(و نيز) پيامبر و حجت بود بر هر كه كلام او را در آن حال شنيد. سپس عيسى ساكت شد و تا دو سال با كسى سخن نگفت و در اين مدت زكريا عليه‌السلام حجت بر مردم بود. پس از فوت او يحيى عليه‌السلام در سنين كودكى وارث كتاب و حكمت شد.

آيا نشنيده اى قول خداوند عزوجل را كه فرمود: «اى يحيى! كتاب (خدا) را با قوت بگير! و ما فرمان نبوت (و عقل كافى) در كودكى به او داديم.» عيسى وقتى به هفت سالگى رسيد با اولين وحى كه بر او نازل شد خبر از نبوت خود داد. در اين هنگام او حجت بر يحيى و تمام مردم شد. اى ابا خالد از هنگام خلقت آدم، حتى يك روز نيز زمين خالى از حجت خدا بر مردم نبوده است...».

كسى اشكال نكند كه در مورد حضرت عيسى اگر چه قرآن لفظ ماضى را به كار برده ولى در حقيقت به عناى مضارع و زمان آينده است زيرا در جواب مى گوييم:

اولا:

اين احتمال خلاف ظاهر لفظ ماضى است و هم بر خلاف آن احتياج به دليل و قرينه دارد در حالى كه رينه اى در بين نيست.

ثانيا:

فرق است بين نبى و رسول در مورد قصه حضرت عيسى تعبير نبى آمده نه رسول، و لذا ممكن است كه طفلى در سنى كودكى به مقام نبوت رسيده باشد گر چه به جهت طفوليت هنوز به مقام رسالت نرسيده است.

## 168: آيا از منظر تاريخ امامت در كودك تجسم يافته است؟

با مراجعه به تاريخ پى مى بريم كه مسأله امامت و رهبرى كودك واقع شده است و فلاسفه و حكما مى گويند: قوى ترين دليل بر امكان شى ء وقوع آن است.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سال سوم هجرت بعد از نزول آيه شريفه (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) على بن ابى طالب را كه نوجوانى بيش نبود به خلافت و وصايت منصوب كرد و به قوم خود دستور داد كه سخنان او را گوش فرا داده و از او اطاعت كنند. (527)

شيخ مفيد رحمه‌الله مى نويسد: «عموم شيعه و اهل سنت بر اين امر اتفاق دارند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت على عليه‌السلام را دعوت به وزارت و خلافت و وصايت كرد، در حالى كه سن او كم بود و از ديگر كودكان دعوت به عمل نياورد...». (528)

## 169: آيا عقل، امامت كودك را تأیید مى كند؟

برخى مى گويند: امامت در سنين كودكى عقلا محال است. در پاسخ مى گوييم:

امر محال بر سه قسم است:

1- محال ذاتى: كه فى حد نفسه محال است بدون در نظر گرفتن امرى ديگر، مثل اجتماع نقيضين يا ارتفاع نقيضين.

2- محال وقوعى: كه وقوع آن محال است مثل وقوع معلول بدون علت.

3- محال عادى: كه وقوع آن طبق قوانين شناخته شده طبيعت محال است ولى نه ذاتا محال است و نه مستلزم محال. همانند كارهايى كه بر آن معجزه صدق مى كند.

در مورد امامت در سنين كودكى مى گوييم: اين مسأله محال ذاتى يا وقوعى نيست زيرا خداوند متعال قادر است تا تمام شرايط رسالت و امامت را در كودك قرار دهد. عقل انسان اين مطالب را بعيد نمى داند و نبوت حضرت يحيى و عيسى عليهما‌السلام بهترين شاهد صدق بر اين مدعا است.

محمد بن حسن صفار به سند خود از على بن اسباط نقل كرده كه گفت: «رأيت ابا جعفر عليه‌السلام قد خرج على فاحددت النظر اليه و الى راسه و الى رجله لاصف قامته لاصحابنا بمصر، فخر ساجدا. فقال ان الله احتج فى الامامة مثل ما احتج فى النبوة.» قال الله تعالى: (وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) (529) و قال الله: فلما بلغ اشده و بلغ اربعين سنة (530). «فقد يجوز ان يوتى الحكمة و هو صبى و يجوز ان يوتى و هو ابن اربعين سنة» (531)؛ «ابا جعفر عليه‌السلام را در حالى كه بر من وارد مى شد مشاهده كردم.

س خوب به سر و پاى مباركش نظاره كردم تا بتوانم بر اصحاب خود در مصر آن حضرت را توصيف نمايم. ناگهان مشاهده كردم كه حضرت به سجده افتاد و فرمود: «خداوند احتجاج نموده در امر امامت به آنچه در امر نبوت احتجاج كرده است، و مى فرمايد: (وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) و نيز مى فرمايد:فلما (بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً). «پس گاهى ممكن است كه خداوند به كسى حكمت عطا كند در حالى كه كودكى بيش نيست همان گونه كه جايز است به كسى ديگر در سنين چهل سالگى حكمت عطا فرمايد.»

## 170: آيا طفل در سنين كودكى مى تواند رشد عقلى داشته باشد؟

دانشمندان مى گويند: براى رشد عقلى سن معينى وجود ندارد زيرا چه بسا شخصى رشيد است اما سن او بيش از پنج سال نيست؛ چون قوه عاقله او به قدرت خداوند به حد كافى رشد كرده است چه مانعى دارد كه خداوند متعال سن رشد را در امام عليه‌السلام به پنج سالگى قرار دهد؟

علامه حلى مى فرمايد: «طبيعت كودكان با دوستى و محبت پدر و مادر و ميل به آن در آميخته است لذا كناره گيرى كودك از آنان و توجه به خداوند متعال دليل بر قوت كمال اوست».

او در ادامه مى نويسد: «طبيعت كودكان با نظر و تامل در امور عقلى و تكاليف الهى ناسازگار و متناسب با بازى و لهو و لعب است پس اگر كودكى با امورى كه ناسازگار با طبع كودكانه است انس گرفته دليل رسيدن او به كمال است». (532)

صفوان بن يحيى مى گويد: هنگامى كه امام رضا عليه‌السلام به امام جواد عليه‌السلام اشاره كرد و او را به امامت منصوب نمود در حالى كه سن او از سه سال تجاوز نمى كرد به آن حضرت عرض كردم: فدايت گردم فرزند شما سه سال بيشتر ندارد؟ حضرت فرمود:... و ما يضره من ذلك شى ء قد قام عيسى عليه‌السلام بالحجة و هو بن ثلاثة سنين(533)؛ «چه اشكالى دارد در حالى كه عيسى عليه‌السلام نيز در سنين سه سالگى حجت خدا گشت.»

به امام جواد عليه‌السلام عرض شد: مردم به جهت كمى سن شما امامت شما را انكار مى كنند. حضرت پاسخ فرمود:و ما ينكرون من ذلك قول الله عزوجل؟ لقد قال الله عزوجل لنبيه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «(قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي) فوالله ما تبعه الا على عليه‌السلام و له تسع سنين و انا ابن تسع سنين» (534)؛ «چرا انكار مى كنند در حالى كه خداوند به نبى خود فرمود: اى رسول ما! امت را بگو: طريقه من و پيروانم همين است كه خلق را با بينايى و بصيرت به سوى خدا دعوت كنيم پس به خدا سوگند در آن هنگام او را متابعت نكرد مگر على عليه‌السلام در حالى كه نه سال بيشتر نداشت و من نيز فرزند نه ساله هستم.»

## 171: آيا شيعيان به امامت امامان در سنين كودكى اطمينان داشتند؟

دانش آموختگان مدرسه اهل بيت عليهم‌السلام در طول تاريخ فداكارى و جانفشانى هاى زيادى را در راه تثبيت عقيده خود در مسأله امامت داشته اند؛ زيرا داشتن چنين عقيده و فكرى منشا دشمنى و خصومت دستگاه خلفا با دوست داران اهل بيت بود. و اين امر منجر به درگيرى نظام حاكم با اهل بيت عليهم‌السلام و ياران آنها بود، لذا عده زيادى را زندانى و گروهى را نيز مى كشتند. و اين نشان مى دهد كه اعتقاد به ولايت اهل بيت عليهم‌السلام حتى در سنين كودكى براى آنها چنان روشن و مسلم شده بود كه از جان و مال خود مايه مى گذاشتند.

## 172: آيا اعتقاد به امامت و ولايت امامان در كودكى با تهديد و تحميل بزرگان شيعه بوده است؟

اين فرضيه به طور حتم باطل است زيرا با ورع و قداست بزرگان طايفه اماميه سازگارى ندارد. هيچ گاه نمى توان باور كرد كه آنان با تهديد و زور مردم را به اطاعت امامان دعوت كرده باشند به ويژه آنكه آنان در طول مدت امامت اهل بيت عليهم‌السلام در شديدترين وضع - به جهت پذيرش دعوت آنها - به سر مى برند.

پذيرش دعوت اهل بيت و دعوت به آنان سود مادى و مقام ظاهرى نداشته است تا توهم طمع به آن امور باعث شود كه چنين دعوتى را داشته باشند. پذيرفتنى نيست كه علماى اماميه به نادرستى بر امامت شخصى در كودكى تبانى و اتفاق داشته باشند در حالى كه اين كار سبب ايجاد انواع محروميت ها براى آنان بود. اين نيست مگر آنكه دعوت آنها ناشى از اعتقاد به امامت امامان در سنين كودكى بوده است.

## 173: آيا خلفا بر امامت امامان در سنين كودكى اذعان داشتند؟

خلفاى معاصر به فضايل اخلاقى و كمالات معنوى و علمى امامانى كه در سن كودكى بودند اذعان داشتند و لذا آن را زنگ خطرى براى خود و خلافت غاصبانه خويش مى دانستند. بر اين اساس تمام توان خود را براى از بين بردن امامان و فضايلشان به كار مى گرفتند.

با توجه به اين مطب به خوبى روشن مى شود كه مسأله امامت شخص - هر چند در سنين كودكى - امرى ثابت بوده است خصوصا آنكه به طور مكرر آنها را امتحان كرده به فضل و كمالاتشان پى برده بودند.

## 174: آيا از امامان قبل نصى بر امامت امامان كودك بوده است؟

در مورد هر يك از امامان كه در سنين كودكى به امامت رسيده اند از امام قبل خود به طور صريح و ضمنى بر امامت آنها اشاره شده است.

الف. نص بر امام جواد عليه‌السلام

محمد بن ابى نصر مى گويد: فرزند نجاشى به من گفت: امام بعد از صاحبت كيست؟ دوست دارم پاسخ آن را بدانم. محمد بن ابى نصر مى گويد: نزد امام رضا عليه‌السلام رفتم و سؤال فرزند نجاشى را به امام عرض كردم. حضرت فرمود: «الامام ابنى» (535)؛ «امام، فرزند من است.»

ب. نص بر امام مهدى عليه‌السلام

محمد بن على بن بلال مى گويد: «از ناحيه امام عسكرى - دو سال قبل از وفاتش - نامه اى به دستم رسيد كه در آن خبر از جانشين بعد از خود داده بود و نيز سه روز قبل از وفاتش نامه اى ديگر براى من فرستاد و در آن از جانشين بعد از خود خبر داد». (536)

عمرو اهوازى مى گويد: امام عسكرى عليه‌السلام فرزند خود را به من نشان داد و فرمود:هذا صاحبكم من بعدى(537)؛ «اين صاحب و امام شما بعد از من است.»

حمدان قلانسى مى گويد: «به عمرى عرض كردم: آيا امام عسكرى عليه‌السلام از دنيا رحلت نمود؟ فرمود: آرى، ولى كسى را به جانشينى خود قرار داد كه گردنش مثل اين بود. اشاره به دست خود نمود». (538)

## 175: كودكى كه ممنوع از تصرف در اموال است چگونه مى تواند امام باشد؟

برخى مى گويند: شما چگونه به امامت كودك اعتقاد داريد در حالى كه خداوند مى فرمايد: (وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) (539)؛ حال اگر خداوند كسى را كه به حد بلوغ نرسيده از تصرف در اموالش منع مى كند پس چگونه ممكن است او را امام قرار دهد؛ زيرا امام، ولى بر خلق در تمام امور دين و دنيا است و صحيح نيست كه والى و سرپرست تمام اموال از قبيل صدقه ها و خمس ها و امين بر شريعت و احكام و... كسى باشد كه ولايت بر درهمى از اموال خود را هم ندارد.

پاسخ: اين اشكال از كسى صادر مى شود كه بصيرتى در دين ندارد زيرا آيه اى را كه مخالفان در اين باب به آن اعتماد كرده اند خاص است و شامل امام معصوم نمى شود، به جهت آنكه خداوند با برهان عقلى و دليل نقلى امامت آنان را ثابت نموده است و اين مى رساند كه امام مخاطب آيه فوق نمى باشد و از زمره ايتام خارج است هيچ اختلافى بين امت نيست كه آيه فوق مربوط به كسانى است كه عقلشان ناقص است و هيچ ربطى به آنان كه عقلشان به عنايت الهى به حد كمال رسيده ندارد، اگر چه كودك باشند لذا آيه شريف شامل ائمه اهل بيت عليهم‌السلام نمى شود. (540)

پاسخ ديگرى كه مى توان داد اين است كه: عنوان حقيقى و اصلى براى حكم به وجوب دفع مال به يتيمان رشد عقلى است نه بلوغ و اگر تعبير به بلوغ در آيه به حد نكاح ذكر شده به جهت عنوان مشير به رشد عقلانى است، زيرا غالبا در اين هنگام است كه انسان رشيد مى شود و شاهد اين مطلب اينكه: اگر كسى از حد بلوغ بگذرد و حتى به سنين بالايى از عمر خود برسد ولى رشيد نشده باشد اموالش را به او نمى دهند از اينجا معلوم مى شود كه ملاك رشد عقلانى است كه در امام معصوم از ابتداى سنين كودكى وجود دارد.

از اينجا پاسخ پرسش هاى ديگر نيز درباره امامت كودك داده مى شود مثل اينكه طفل چگونه مى تواند امام باشد در حالى كه نمى تواند حتى امام جماعت باشد؟ طفل چگونه مى تواند امام باشد با آنكه معامله با او صحيح نيست؟ طفل چگونه مى تواند امام باشد در حالى كه عقد او باطل است؟ طفل چگونه مى تواند امام باشد در حالى كه گواهى او جز در موارد خاص مورد قبول نيست؟

## 176: طفل پنج ساله چگونه نمازش بر جنازه امام صحيح است؟

منشاء اين اشكال و اشكالات مشابه اين است كه امام را با ديگران مقايسه كرده اند و براى او امتياز خاص قائل نيستند. ولى اگر معتقد شويم كه امام - اگر چه كودك باشد - كسى است كه با معجزه و نص، امامتش ثابت شده و عقلش به عنايت الهى كامل گرديده است ديگر او را با مردم عوام مقايسه نمى كنيم. و نيز پاسخ اين سؤال داده مى شود كه چگونه ممكن است طفلى هدايت تكوينى و تشريعى و باطنى داشته باشد در حالى كه هر يك از آنها وظيفه بسيار سنگينى است كه احتياج به قابليت هاى خاص دارد؟

پاسخ همان است كه قبلا اشاره شد، زيرا اگر خداوند به كسى مقام هدايت و امامت مى دهد قابليتش را نيز عنايت مى كند و عقل او را به حد اعلاى رشد و كمال مى رساند، اگر چه اختيار خود نيز در رسيدن به كمال دخيل است ولى همه به لطف و عنايت الهى است.

## 177: كودك چگونه مى تواند امام باشد در حال كه تكليف ندارد؟

گاهى سؤال مى شود كه كودك چگونه مى تواند امام و رهبر باشد در حالى كه تكليف ندارد زيرا به حد بلوغ نرسيده است، و چون بر اعمالش عقوبت مترتب نيست ممكن است لغزش هايى از او سر زند كه با مقام و شان امامت سازگارى ندارد.

پاسخ: بلوغ - در حقيقت - رسيدن به حد رشد عقلانى است، و علت اينكه براى نوجوانان سن بلوغ را پانزده سال قرار داده اند براى اين است كه غالبا در اين سن آنها به رشد عقلانى مى رسند. ولى اگر افرادى در كودكى به طور يقين و قطع به حد اعلاى كمال و رشد رسيدند - كه بايد هم رسيده باشند و گرنه امامت آنها بى معنا خواهد بود - قطعا مورد تكليف هستند و از آنجا كه عقل كاملى داشته و از مقام عصمت بهره مندند هرگز كار ناشايست انجام نخواهند داد.

از اينجا پاسخ اشكال برخى از علماى اهل سنت درباره ايمان و اسلام حضرت على عليه‌السلام قبل از بلوغ نيز داده مى شود، آنان مى گويند: على بن ابى طالب عليه‌السلام به حد بلوغ نرسيده بود و لذا اسلامش ارزشى نداشت. اسلامى كه بدون تعقل و فهم و شعور عقلانى باشد چه فايده اى دارد؟ در حالى كه اسلام ابوبكر در سنين بالا بوده است و اسلام در اين سن با تعقل و فكر همراه است و از اين رو داراى ارزش خاصى است.

پاسخ: اگر چه امام على عليه‌السلام قبل از بلوغ اسلام آورد ولى او از همان كودكى از كمال و عقلانيَّت كافى برخوردار بود. دوره كودكى حضرت همراه با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سپرى شد. او اسلام را با بصيرت كامل پذيرفت لذا حقيقتا حضرت على عليه‌السلام اولين مومن و مسلم است.

چه كسى مى تواند به طور عموم و كلى ادعا كند كه هركس سنش بيشتر است عقلش نيز بيشتر است؟ چه بسيار افراد بزرگسال كه يك دهم عقل و رشد يك كودك را ندارند.

و لذا پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به حضرت زهرا عليها‌السلام فرمود: «انه لاول اصحابى اسلاما» (541)؛ «همانا او - على عليه‌السلام - اول كسى است از اصحابم كه به من ايمان آورده است.»

انس بن مالك مى گويد: «اول كسى كه به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اسلام آورد على بن ابى طالب عليه‌السلام بود». (542)

ابن اثير مى گويد: «پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روز دوشنبه مبعوث شد و على در روز سه شنبه اسلام آورد». (543)

شيخ محمد خضرى مى گويد: «على عليه‌السلام اول كسى است كه دعوت اسلام را پذيرفت». (544)

ابن ابى الحديد مى گويد: «چه بگويم در حق كسى كه از ديگران به هدايت سبقت گرفت، به خدا ايمان آورده و او را عبادت نمود در حالى كه تمام افراد روى زمين سنگ را عبادت مى كرده و منكر خالق بودند». (545)

و به همين خاطر بود كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سال سوم بعثت بعد از نزول آيه شريفه (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) حضرت على عليه‌السلام را كه نوجوان بود به خلافت و وصايت برگزيد و به قوم خود دستور داد كه سخنان او را گوش فرا داده و از او اطاعت كنند. (546)

## 178: چرا خداوند امامت را در كودك قرار داد؟

برخى ممكن است سؤال كنند چه ضرورتى دارد كه كودك امام باشد درحالى كه مورد شك و ترديد عده اى قرار مى گيرد؟

پاسخ: ممكن است عواملى چند در اين انتخاب موثر باشد:

1- امتحان مردم؛ زيرا با اثبات امامت طفل از راه معجزه و جهات ديگر، انسان مورد امتحان قرار مى گيرد كه چگونه در برابر حق تسليم گردد همان گونه كه حضرت عبدالعظيم حسنى مورد امتحان قرار گرفت.

2- براى اثبات اينكه امامت اين شخص از جانب خداوند است؛ زيرا اگر امامان تنها در بزرگسالى به مقام امامت نايل مى شدند ممكن بود كسانى گمان كنند كه مقامات و كمالات آنان همگى اكتسابى است ولى در طفل صغير هيچ گاه اين گمان برده نمى شود و اگر طفلى فضايلى در حد امامت داشت شكى نيست كه از جانب خداوند است.

3- براى اثبات اينكه مقام و منزلت بر اساس لياقت است نه بزرگى سن، چنان كه در جريان فرماندهى اسامة بن زيد چنين بود، در حالى كه عده اى از صحابه بر عزل او اصرار داشتند پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جهت لياقت وى، اصرار بر فرماندهى او داشت.

4- از آنجا كه تا امام رضا عليه‌السلام امامان را يكى پس از ديگرى به شهادت مى رساندند، سنت الهى بر اين قرار گرفت كه از امام جواد عليه‌السلام امامت در سنين پايين قرار گيرد تا اينكه حاكمان جور و ظلم امامت آنان را باور نكرده و آنها را نكشند، تا اينكه نوبت به امام زمان عليه‌السلام رسيد و چون امامان پيشين از امتحان سر بلند بيرون آمده بودند، دشمنان فهميدند كه امامت در سنين كودكى نيز ممكن است لذا قصد داشتند تا حضرت مهدى عليه‌السلام را از همان ابتداى ولادت به قتل برسانند، لذا خواست خداوند بر اين تعلق گرفت كه او را از هنگام ولادت در پشت پرده غيبت نگه دارد.

## 179: آيا امامت كودك با قاعده لطف سازگارى دارد؟

برخى ممكن است اشكال كنند كه امامت در سنين كودكى با قاعده لطف سازگارى ندارد؛ زيرا لطف مقرب آن است كه خداوند هر عملى را كه در راستاى اهداف خلقت براى رسيدن انسان به كمال موثر است انجام دهد و گرنه نقض غرض خلقت است، و لذا لطف بر خداوند لازم است. از اين رو اعطاى امامت به كودك از آنجا كه مورد شك و تريد برخى از افراد قرار خواهد گرفت خلاف قاعده لطف است.

پاسخ: گاهى لطف اقتضا مى كند كه امامت در سنين كودكى باشد، زيرا همان گونه كه اشاره شد هم مردم با آن امتحان مى شوند و هم گروهى به امامت او يقين پيدا مى كنند. و در ضمن مى فهمند كه امامت به لياقت است نه به سن. با وجود اين امتيازات و از آنجا كه بر هر فرد لازم است كه تحقيق كند، ديگر هرگز جاى شك و ترديد باقى نمى ماند.

## 180: چرا امام زمان عليه‌السلام از همان كودكى در اختفا به سر بردند؟

برخى سؤال مى كنند كه چرا امام زمان عليه‌السلام از همان ابتداى كودكى در اختفا به سر بردند در حالى كه وظيفه امام حضور در ميان مردم و ارشاد آنان است و به تعبير ديگر چرا امام عسكرى عليه‌السلام فرزند خود را از هنگام ولادت از مردم مخفى داشت؟

پاسخ: شكى نيست كه فشار سياسى بر امام عسكرى عليه‌السلام و كنترل آن حضرت براى دسترسى به فرزندش حضرت مهدى عليه‌السلام به حدى شديد بود كه به شيعيان و اصحاب خود سفارش نموده بود حتى كسى در ملاء عام بر او سلام نكند بيا با دست به او اشاره ننمايد؛ زيرا در اين صورت در امان نخواهد بود. (547)

كار به جايى رسيده بود كه امام عسكرى عليه‌السلام براى ملاقات با اصحاب خود كسى را به سراغ آنها مى فرستاد و مى فرمود: «صيروا الى موضع كذا و كذا، و الى دار فلان بن فلان العشاء و العتمة فى ليلة كذا فانكم تجدونى هناك» (548)؛ «بعد از وقت عشا در فلان موضع و فلان خانه در فلان شب جمع شويد كه مرا در آنجا خواهيد ديد.»

با وجود همين فشارهاى سياسى بود كه حضرت نظام وكالت را دنبال نمود تا هم بتواند به نيازهاى مردم رسيدگى كند وهم از گرفتارى هايى كه از ناحيه ملاقات ها براى مردم حاصل مى شد بكاهد.

در اين موقعيت حساس، امام زمان عليه‌السلام متولد شد. كسى كه حجت خدا در روى زمين بعد از امام عسكرى عليه‌السلام خواهد بود. او دوازدهمين امامى خواهد بود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعده تولدش را داده كه با ظهورش در آخرالزمان زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد. كسى كه به جهت قيام غيرمترقبه اش نمى تواند بيعت كسى را بر گردن داشته باشد.

آيا چنين امام نبايد از ابتداى ولادت و حتى از هنگام به امامت رسيدن از ديد عموم مردم و خصوصا سلاطين جور كه در صدد قتل او بودند مخفى باشد؟ هر چند كه در ميان مردم است و با آنان زندگى مى كند قطعا بايد اين چنين باشد و گرنه بر خلاف مصالح كلى عالم خواهد بود.

## 181: آيا فضايل و كرامات امامان، ناشى از نبوغ فكرى آنها بوده است؟

دانشمندان مادى كه جهان بينى مادى دارند و هستى را در چهار چوب ماده منحصر مى دانند، هرگاه معجزات و امور خارق العاده اى از كسى مشاهده مى كنند، بر اثر ضعف ايمان و غرور علمى و غلبه ماديگرى بر افكار آنها، در صدد توجيه مادى آن بر مى آيند و اين امور را به نابغه اشخاص مرتبط مى سازند و هرگز به ارتباط غيبى اين عالم ارزش و بهايى نمى دهند در حالى كه اين افراطگرى از جهاتى قابل مناقشه است:

1- افراد در اين نشريه منكر اعتقاد به غيب مى شوند و تنها به مادى گرايى صرف مى انديشند.

2- بخشى از كرامات و معجزات امامان در سنين كودكى خبرهاى غيبى بوده است كه مطابق با واقع در آمده، در حالى كه ديده نشده كسى با ادعاى امامت در سنين كودكى با اتكاى به نبوغ فكرى خود خبر از غيب دهد. افراد نابغه هر مقدار كه به مرتبه اى از نبوغ فكرى برسند نمى توانند به طور قطع و يقين خبر از حوادث آينده دهند، تا چه رسد به اينكه كودك باشند.

3- اگر اين ادعا صحيح است چرا يكى از انبيا يا امامان، كرامات و معجزات علمى و غيبى و... را به نبوغ فكرى خود نسبت نداده است؟ بلكه بر عكس تنها ادعايشان آن بود كه ما تابع وحى و الهام الهى هستيم.

4- اگر منشا كرامات و فضايل امامان در سنين كودكى نبوغ و زيركى آنها بوده چرا ديگران از مقابله با آنها عاجز ماندند و به عجز و ناتوانى خود اعتراف نمودند.

## 182: آيا اهل بيت عليهم‌السلام در زمينه سازى براى امامت كودك اقدامى انجام داده اند؟

با مراجعه به روايات پى مى بريم كه اهل بيت عليه‌السلام براى هموار كردن و زمينه سازى براى امامت كودك، از هيچ نوع اقدام ممكن فروگذار نكردند كه از آن جمله تذكر به تحقق پيدا كردن امامت در سنين كودكى است.

مقدسى شافعى در كتاب «عقد الدرر» از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «يكون هذا الامر فى اصغرنا سنا» (549)؛ «امر امامت و خلافت در اشخاصى خواهد بود كه كمترين سن را در ميان ما دارند.»

## 183: امام عسكرى عليه‌السلام براى تثبيت امامت فرزندش چه تدابيرى انديشيد؟

حضرت براى تثبيت امامت حضرت مهدى عليه‌السلام از راه هاى مختلف استفاده نمود:

1- تعليمات و بيانات

موسى بن جعفر بن وهب بغدادى مى گويد: از امام عسكرى عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: «كانى بكم و قد اختلفتم بعدى فى الخلف منى، اما ان المقر بالائمة بعد رسول الله المنكر لولدى كمن اقر بجميع انبياء الله و رسله ثم انكر نبوة محمد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم...» (550)؛ «گويا شما را مى بينم كه در حق جانشين من اختلاف خواهيد كرد. آگاه باشيد! هر كس به امامان بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اقرار كند ولى منكر فرزند من شود، همانند آن است كه به جميع انبياى خدا و رسولان او اقرار كرده ولى نبوت محمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را انكار كرده است...».

احمد بن اسحاق مى گويد: از امام عسكرى عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: «الحمد لله الذى لم يخرجنى من الدنيا حتى ارانى الخلف من بعدى...» (551)؛ «ستايش خداوند را سزاست كه قبل از آنكه از دنيا رحلت كنم جانشين بعد از خودم را نشانم داد.»

در روز سوم ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام پدرش امام عسكرى عليه‌السلام او را بر اصحاب خود عرضه كرد و فرمود: «هذا صاحبكم من بعدى و خليفتى عليكم و هو القائم الذى تمتد اليه الاعناق بالانتظار...» (552)؛ «اين فرزند، صاحب و امام شما بعد از من و خليفه من بر شما است او قائمى است كه مردم در انتظار او به سر خواهند برد...».

2- نشان دادن به خواص

احمد بن اسحاق بن سعد اشعرى مى گويد: خدمت امام عسكرى عليه‌السلام رسيدم تا از جانشين آن حضرت سؤ ال كنم حضرت در ابتدا فرمود: اى احمد بن اسحاق! خداوند تبارك و تعالى هرگز زمين را از زمان خلقت حضرت آدم عليه‌السلام تا روز قيامت از حجت بر خلق خالى نگذاشته و نخواهد گذاشت. به توسط حجت است كه بلا را از اهل زمين دفع مى كند، و به واسطه اوست كه باران نازل كرده و بركات زمين را بيرون مى آورد.

آن گاه عرض كردم: اى فرزند رسول خدا! امام و خليفه بعد از شما كيست؟

حضرت فورا از جا بلند شد و داخل اتاق گشته، در حالى كه كودكى به مانند ماه پاره با حدود سه سال بر شانه خود داشت بر من وارد شد و فرمود: «يا احمد بن اسحاق! لولا كرامتك على الله عزوجل و على حججه، ما عرضت عليك ابنى هذا...» (553)؛ «اى احمد بن اسحاق! اگر كرامت تو نزد خداوند عزوجل و نزد حجت هاى خداوند نبود اين فرزند را بر تو عرضه نمى كردم...».

شيخ صدوق از ابى غانم خادم نقل مى كند: «ولد لابى محمد عليه‌السلام ولد فسماه محمدا فعرضه على اصحابه به يوم الثالث و قال: هذا صاحبكم من بعدى و خليفتى عليكم...» (554)؛ «خداوند به امام عسكرى عليه‌السلام فرزندى عنايت فرمود كه نام او را «محمد» نهاد. در روز سوم از ولادتش او را به اصحابش عرضه داشت و فرمود: اين صاحب و امام شما و خليفه بعد از من است...».

معاوية بن حكيم و محمد بن ايوب بن نوح و محمد بن عثمان عمرى مى گويند: «عرض علينا ابو محمد الحسن بن على عليه‌السلام و نحن فى منزله و كنا اربعين رجلا فقال: هذا امامكم من بعدى و خليفتى عليكم. اطيعوه و لا تتفرقوا من بعدى فى اديانكم فتهلكوا. اما انكم لا ترونه بعد يومكم هذا...» (555)؛ «ما با چهل نفر در منزل امام عسكرى عليه‌السلام بوديم كه آن حضرت فرزند خود را بر ما عرضه كرده و فرمود: اين امام و خليفه شما بعد از من است، او را اطاعت كنيد وبعد از من در اديان خود متفرق نشويد كه هلاك خواهيد شد. بدانيد كه بعد از اين روز هرگز او را مشاهده نخواهيد كرد...».

يعقوب بن منقوش مى گويد: خدمت امام عسكرى عليه‌السلام رسيدم در حالى كه كنار اتاقى كه بر درب آن پرده اى آويزان بود نشسته بودند. عرض كردم: اى آقاى من! صاحب امر امامت - بعد از شما - كيست؟ فرمود: پرده را كنار بزن. كنار زدم، ناگهان كودكى با شمايلى خاص بر ما وارد شد و بر دامان امام عسكرى عليه‌السلام نشست حضرت فرمود: «هو صاحبكم و امامكم بعدى...» (556)؛ «اين فرزند صاحب و امام شما بعد از من است...».

## 184: آيا حضرت مهدى عليه‌السلام براى اثبات امامتش در كودكى اقدامى انجام داده است؟

حضرت مهدى عليه‌السلام در راستاى تثبيت امامت و رهبرى خود نسبت به جامعه شيعى اقداماتى را انجام داد:

1- اقامه معجزات و كرامات

در قضيه ابوالاديان - كه قبلا به آن اشاره شد - آمده است: «... كودك جلو آمد و بر حضرت عسكرى عليه‌السلام نماز گزارد و بعد در كنار قبر پدرش به خاك سپرده شد. كودك - حضرت مهدى عليه‌السلام - به من فرمود: اى بصرى! جواب نامه هايى كه با تو است نزد من آر. آنها را به حضرت تقديم نمودم. در دلم گفتم: اين دو نشانه از نشانه هاى امامت است كه در اين كودك مشاهده كردم. تنها مى ماند يك نشانه و آن اينكه از آنچه در هميان است خبر دهد....

ابوالاديان مى گويد: خادم خارج شد و فرمود: نزد شما نامه هاى فلان شخص و فلان شخص است، و در خورجين او هزار و ده دينار وجود دارد كه از آن جمله دينارهايى زركوب است. آن جماعت نيز نامه ها و مال را به او داده و گفتند: كسى كه تو را براى گرفتن اينها فرستاده همان امام است...». (557)

2- جواب مسائل

يكى ديگر از راه هاى اثبات امامت پاسخ به سوالهايى بود كه توسط نواب اربعه به آن حضرت ارسال مى شد و حضرت نيز جواب آنها را به صورت توقيع مرقوم مى داشتند، همانند: جواب به مسائل احمد بن اسحاق اشعرى، جواب به مسائل اسحاق بن يعقوب، جواب سؤال هاى حميرى، جواب به مسائل محمد بن ابراهيم مهزيارى، و جواب به مسائل ابى الحسين بن محمد اسدى و ديگران.

# ولايت امام مهدى عليه‌السلام

## 185: ولايت به چه معنايى است؟ ولايت در لغت به معناى قرب و نزديكى است.

فيومى مى گويد: «ولى مثل فلس به معناى قرب و نزديكى است». (558)

در اقرب الموارد آمده است: «ولى عبارت است از قرار گرفتن فرد يا شى ء دوم به دنبال فرد يا شى ء اول بدون فاصله...». (559)

راغب اصفهانى مى گويد: «ولاء و توالى به معناى آن است كه دو چيز و يا بيشتر طورى كنار هم قرار گيرند كه بين آن دو، غير از خود آنها چيز ديگرى فاصله نبوده باشد». (560)

با توجه به حالات اوليه انسان در كاربرد الفاظ و اينكه معمولا كلمات را در آغاز براى بيان معانى مربوط به محسوسات به كار مى برد، مى توان گفت:

واژه «ولايت» در آغاز براى قرب و نزديكى خاص در محسوسات «قرب حسى» به كار رفته است، آن گاه براى قرب معنوى استعاره آورده شده است.

بر اين اساس، هر گاه اين واژه در امور معنوى به كار مى رود بر نوعى از نسبت قرابت دلالت مى كند و لازمه آن اين است كه ولى نسبت به آنچه بر آن دلالت دارد داراى حقى است كه ديگرى ندارد و مى تواند تصرفاتى را بنمايد كه ديگرى جز به اذن او نمى تواند.

مثلا، ولى ميت مى تواند در اموال او تصرف كند. اين ولايت او ناشى از حق وراثت است. كسى كه بر صغير ولايت دارد حق تصرف در امور وى را دارد و كسى كه ولايت نصرت دارد مى تواند در امور منصور «آن كسى كه نصرتش را عهده دار است» تصرف كند.

خداوند ولى امر بندگان خويش است يعنى امور دنيوى و اخروى آنها را تدبير مى كند و او ولى مومنان است، يعنى بر آنها ولايت خاص دارد.

بنابراين، حاصل معناى ولايت در همه موارد استعمال آن، گونه اى از قرابت است كه منشا تصرف و مالك بودن تدبير است. (561)

به عبارت ديگر: ولايت، نوعى اقتراب و نزديكى به چيزى است، به گونه اى كه موانع و حجاب ها از ميان برداشته مى شود. (562)

حال اگر كسى با رياضت هاى نفسانى و قابليت هايى كه براى خود ايجاد كرده، و از طرفى ديگر مورد عنايات و الطاف الهى قرار گرفته و به مقام قرب تام الهى نايل شود، اين چنين شخصى از جانب خداوند بر مردم ولايت دارد، ولايتى كه لازمه آن اين است كه ولى نسبت به آنچه بر آن دلالت دارد داراى حقى است كه ديگرى ندارد و او مى تواند تصرفاتى بنمايد كه ديگرى جز به اذن او نمى تواند.

و همه اينها به اذن و اراده و مشيت خداوند است.

## 186: معناى ولايت تكوينى امام چيست؟

مقصود از ولايت تكوينى آن است كه فردى بر اثر پيمودن راه بندگى آن چنان قرب و كمال معنوى پيدا كند كه به فرمان و اذن الهى بتواند در جهان تصرف نمايد.

«ولايت تكوينى» يك كمال روحى و معنوى است كه در سايه عمل به تكاليف الهى و قوانين شرع در درون انسان پديد مى آيد و سرچشمه مجموعه اى از كارهاى خارق العاده مى گردد. اين نوع ولايت بر خلاف «ولايت تشريعى» كمال و واقعيتى است اكتسابى، و راه كسب برخى از مراتب آن به روى همه باز است، و امام مى تواند به بالاترين مراتب آن برسد.

ولى مقاماتى كه در «ولايت تشريعى» بيان گرديده، همه موهبت خداوندى است كه پس از تحصيل يك سلسله زمينه ها، چيزى جز خواست خداوند در آن دخالت ندارد.

## 187: ولايت تكوينى داراى چه نتايجى است؟

در مصباح الشريعه آمده است: «العبودية جوهرة كنهها الربوبية» (563)؛ «بندگى و پيمودن قرب به خدا گوهرى است كه نتيجه آن خداوندگارى و كسب قدرت و توانايى بيشتر است.»

قرب الهى آثار فراوانى دارد كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- تسلط بر نفس

خداوند متعال مى فرمايد: (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ) (564)؛ «نماز انسان را از منكرات و بدى ها باز مى دارد.»

2- بينش خاص

از مزاياى قرب الهى اين است كه انسان در سايه صفا و روشنى دل، بينش خاصى پيدا مى كند كه با آن حق و باطل را به روشنى تشخيص مى دهد و هرگز گمراه نمى شود.

قرآن مى فرمايد: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا) (565)؛ «اى كسانى كه ايمان آورديد، اگر پرهيزكار باشيد خدا به شما نيرويى مى بخشد كه با آن، حق و باطل را به خوبى تشخيص مى دهيد.»

3- نفى خواطر

پويندگان راه عبوديت به واسطه تكامل و قدرتى كه در سايه بندگى مى يابند، بر تمام انديشه هاى پراكنده خود مسلط مى شوند و در حال عبادت آن چنان تمركز فكرى و حضور قلب دارند كه از غير خدا غافل مى شوند و غرق جمال و كمال خدا مى گردند.

ابو على سينا مى گويد: «عبادت نوعى ورزش براى قواى فكرى است كه بر اثر تكرار و عادت به حضور در محضر خدا، فكر را از توجه به مسائل مربوط به طبيعت و ماده به سوى تصورات ملكوتى مى كشاند. قواى فكرى تسليم باطن و فطرت خدا جوى انسان مى گردد و مطيع او مى شوند». (566)

4- خلع نفس

در جهان طبيعت، روح و بدن نياز شديدى به يكديگر دارند. ولى گاهى روح، بر اثر كمال و قدرتى كه از جانب قرب الهى پيدا مى كند از استخدام بدن بى نياز مى شود و مى تواند خود را از بدن خلع نمايد.

5- تصرف در جهان طبيعت

در پرتو عبادت و قرب الهى، نه تنها حوزه بدن تحت فرمان انسان قرار مى گيرد، بلكه جهان طبيعت مطيع انسان مى گردد و به اذن پروردگار در پرتو نيرو و قدرتى كه از تقرب به خدا كسب نموده است در طبيعت تصرف مى كند و مبدا يك سلسله معجزه ها و كرامات مى شود، و در حقيقت داراى قدرت بر تصرف و تسلط بر تكوين مى شود.

## 188: آيا امام مى تواند ولايت تكوينى داشته باشد؟

لايت تكوينى امام معصوم همچون امام زمان عليه‌السلام را با چند مقدمه مى توان به اثبات رساند:

الف: قرآن درباره آصف بن برخيا مى گويد: (قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّي...) (567)؛ «كسى كه دانشى از كتاب (آسمانى) داشت گفت: پيش از آنكه چشم بر هم زنى، آن را نزد تو خواهم آورد. و هنگامى كه (سليمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا ديد گفت: اين از فضل پروردگار من است.»

ب: از برخى آيات ديگر استفاده مى شود كه خداوند و گروهى ديگر كه عالم به كل كتابند بين پيامبر و مردم گواه مى باشند.

خداوند متعال مى فرمايد: (قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) (568)؛ «بگو: كافى است كه خداوند و كسى كه علم كتاب نزد اوست ميان من و شما گواه باشند.»

ج: و نيز در قرآن آمده است كه تنها مطهرون هستند كه حقيقت معارف قرآنى را مس كرده و به آن راه مى يابند. (لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) (569)؛ «و جز پاكان نمى توانند به آن دست يابند.»

د: قرآن كريم «مطهرون» را خود مشخص كرده و مصداق آن را اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه شامل خود حضرت نيز هست معرفى كرده است، آنجا كه مى فرمايد: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (570)؛ «همانا خدا چنين مى خواهد كه هر رجس و پليدى را از شما خاندان نبوت دور سازد و شما را از هر عيبى پاك و منزه گرداند.»

ه: در تشخيص مصداق اهل بيت در اين آيه بايد به روايات مراجعه كرد، زيرا قرآن مى فرمايد: (وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) (571) «و بر تو قرآن را فرستاديم تا بر امت آنچه فرستاده شد بيان كنى.»

و: با مراجعه به روايات فريقين از شيعه و سنى پى مى بريم كه مقصود از اهل بيت در آيه تطهير، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، على، فاطمه، حسن و حسين عليهم‌السلام مى باشند. (572)

اگر چه حصر در آيه، اضافى است در مقابل همسران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ساير صحابه، تا آنها از شمول آيه خارج گردند. در نتيجه آيه تطهير شامل بقيه اهل بيت عليه‌السلام از دوازده امام نيز مى شود.

نتيجه اينكه: اهل بيت عصمت و طهارت از ولايت تكوينى برخوردارند.

بريده بن معاويه مى گويد: از امام باقر عليه‌السلام درباره آيه (قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) سؤال كردم؟ حضرت فرمود:ايانا عنى، و على اولنا و افضلنا و خيرنا بعد النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم(573)؛ «تنها ما را قصد كرده است و على عليه‌السلام اول و افضل و بهترين ما بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.»

## 189: آيا «ولايت تكوينى» به معناى تفويض است؟

برخى گمان كرده اند كه «ولايت تكوينى امام» به معناى تفويض امر عالم به شخص امام است كه اين با عقيده توحيد افعالى سازگارى ندارد. و قرآن نيز يهود را به جهت اين عقيده شديدا مورد سرزنش قرار داده است. (574)

براى جمع بين اعتقاد به «توحيد افعالى» و اينكه در عالم وجود هيچ كارى بدون اراده و مشيت خداوند انجام نمى گيرد و اعتقاد به «ولايت تكوينى» امام بايد گفت:

اولا: هرگز تمام امور عالم به امام واگذار نشده است.

ثانيا: در آن امورى نيز كه امام تصرف تكوينى مى كند همانند ساير امور اراده و مشيت خاص الهى نيز بر آن تعلق گرفته است.

## 190: آيا «ولايت تكوينى» متعلق به خداوند است؟

برخى مى گويند از آيات قرآن استفاده مى شود كه ولايت تنها متعلق به خداوند است.

قرآن كريم مى فرمايد: (أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (575)؛ «آيا آنها غير از خدا ولى خود برگزيدند؟! در حالى كه ولى فقط خداوند است و اوست كه مردگان را زنده مى كند و اوست كه بر هر چيزى تواناست.»

ونيز در جاى ديگر مى فرمايد: (وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ) (576)؛ «و براى شما به جز خدا ولى و يارى كننده اى نيست.»

از جمع بين اين آيات و آيات ديگر استفاده مى شود كه «ولايت» در اصل براى خداوند متعال است و ديگران به جهت قرب به خدا و به اذن او از اين مقام بهره مند مى شوند.

لذا در سوره مائده مى خوانيم: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (577)؛ «سرپرست و ولى شما تنها خداست و پيامبر او و آنها كه ايمان آورده اند، همان ها كه نماز را بر پا مى دارند و در حال ركوع زكات مى دهند.»

و نيز در سوره تحريم مى خوانيم: (وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ) (578)؛ «و اگر بر ضد او (پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) دست به دست هم دهيد (كارى از پيش نخواهيد برد) زيرا خداوند ولى اوست و همچنين جبرئيل و مومنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتيبان اويند.»

## 191: اگر امام ولايت تكوينى دارد پس چرا در مواقع ضرورى از آن استفاده نمى كند؟

برخى مى گويند: اگر امام دارى ولايت تكوينى و حق تصرف در نظام تكوين است، چرا در مواقع ضرورت، در تقديرات الهى تصرف نمى كند تا بلا را از خود دور كرده، دشمنان خود را ريشه كن كند و تمام امكانات را براى خود جلب نمايد؟

پاسخ:

اولا: قبل از هر چيز اين نكته را بايد ملتفت باشيم كه چه بسا امورى را كه گمان مى كنيم براى ما ضرر دارد در حالى كه خير محض است، و نيز به عكس چه بسا امورى كه گمان مى كنيم براى ما خير است در حالى كه شر محض است. ما اين را نمى دانيم، اگر چه علام الغيوب و هر كه را كه خداوند خواسته و او را از علم غيب مطلع ساخته است از آن اطلاع دارد. لذا نبايد به ظاهر امر قضاوت كرد كه چرا امام اين مصيبت را از خود دور نكرد و اين منفعت را براى خود تحصيل ننمود.

قرآن مى فرمايد: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ) (579)؛ «جهاد در راه خدا بر شما مقرر شد، در حالى كه برايتان ناخوشايند است. چه بسا چيزى را خوش نداشته باشيد، حال آنكه خير شما در آن است و يا چيزى را خوش نداشته باشيد، حال آنكه خير شما در آن است و يا چيزى را دوست داشته باشيد، حال آنكه شر شما در آن است.»

و نيز مى فرمايد: (فَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا) (580)؛ «چه بسا چيزى خوشايند شما نباشد و خداوند خير فراوانى در آن قرار مى دهد.»

ثانيا: امام از آنجا كه تسليم تقديرات الهى است در هر كارى دست به تصرف تكوينى نمى زند و خلاف اراده و تقدير مشيت الهى گام برنداشته و اقدام عملى انجام نمى دهد.

ثالثا: اراده حتمى اولى خداوند بر آن است كه در اين دار تكليف هر كارى بر روال طبيعى و از اختيار انجام مى گيرد و حتى الامكان از معجزه و خرق نظام طبيعت استفاده نشود.

رابعا: هرگز انسان معصوم در نظام تكوين به جهت مصالح شخصى اقدام و تصرفى بر خلاف مقدرات الهى انجام نمى دهد، و اگر معجزه و اعمال ولايتى كند به جهت مصالح نوعى بشر و عالم است كه اين هم مطابق اراده و خواست و مشيت خداوندى است.

# وجود امام مهدى عليه‌السلام از ديدگاه عقل

## 192: برهان لطف چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

در تقرير برهان لطف بر وجود امام زمان عليه‌السلام ابتدا به مقدماتى اشاره مى كنيم:

1- به يك جهت لطف به دو قسم تقسيم مى شود:

الف: لطف محصل: لطفى كه با آن، مكلف به اختيار خويش طاعت را بر مى گزيند.

ب: لطف مقرب:

لطفى كه مكلف با آن، به انجام واجبات نزديك تر و از ارتكاب محرمات دور مى شود.

2- متكلمان عدليه اعم از اماميه و معتزله، لطف را بر خداوند واجب مى دانند، زيرا او بندگان خود را عبث و بيهوده نيافريده است. لذا هر چه را كه در رسيدن آنها به هدف موثر است بايد انجام دهد كه از آن جمله لطف است.

قاعده لطف مقرب ايجاب مى كند كه در ميان جامعه امامى باشد كه محور حق بوده و جامعه را از خطاى مطلق باز دارد از همين رو است كه مى گوييم: اجماع حجت است.

قاعده لطف اقتضا مى كند كه رئيسى در ميان مردم باشد، رئيسى كه نمى تواند نسبت به جامعه بى تفاوت باشد تا اگر همه جامعه به بيراهه رفتند آنها را هدايت كند و نگذارد كه امت، اجتماع بر باطل كنند.

صفار به سند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «ان الله جل و عز اءجل و اءعظم من ان يترك الارض بغير امام» (581)؛ «همانا خداوند عزوجل جليل تر از آن است كه زمين را بدون امام رها كند.»

الطاف وجود امام غايب

1- حراست از دين خداوند در سطح كلى؛

مرحوم شريف العلماء مى فرمايد: «به طور حتم وجود امام در زمان غيبت لطف است و از جمله لطف آن حفظ شريعت و نفى اتفاق بر باطل و ارشاد مردم به حق است». (582)

2- تربيت نفوس مستعد؛

بر خلاف تصور برخى كه گمان كرده اند رابطه امام با مردم در زمان غيبت به طور كلى قطع مى شود، ولى حق اين است كه اين چنين نيست بلكه مطابق برخى روايات گروهى از افراد قابل و نفوس مستعد از نور وجود آن حضرت بهره مند مى شوند.

3- وجود امام، سبب بقاى مذهب؛

جامعه شناسان و روانكاوان معتقدند كه اعتقاد به وجود امام و رهبر هر چند غايب مى تواند اثر عميقى در جوامع دينى و غير دينى داشته باشد. در جنگ احد براى تضعيف روحيه مردم شايعه قتل پيامبر را منتشر كردند.

4- تأثير وجود الگو در پيشرفت بشر؛

از امتيازات اساسى اديان الهى آن است كه اگر بشارت به امرى مى دهند در ابتدا براى آن الگويى معرفى مى كنند تا مردم با توجه به او خود را به كمال مطلق نزديك كنند و مى دانيم كه بهترين الگو امام و مقتداى كامل و زنده است.

## 193: اگر وجود امام لطف است، چرا در هر منطقه اى امامى وجود ندارد؟

اولا: متكلمين در مباحث علم كلام اثبات كرده اند كه در هر زمان بيش از يك امام نبايد باشد، زيرا همان گونه كه تعدد خدا صحيح نيست بلكه محال عقلى بوده و در نظام تكوين فساد ايجاد خواهد شد تعدد امام نيز محال است، به جهت اينكه امام حق سلطه داشته و مى تواند اعمال سلطه و تصرف كند و اين با فرض عدد منجر به فساد عالم خواهد شد.

ثانيا: آن لطفى كه براى امام عصر عليه‌السلام در نظر گرفته اند و در جاى خود به آن اشاره كرده ايم با وجود يك امام معصوم تحصيل خواهد شد، لذا احتياج به افراد متعدد در هر منطقه اى نيست آرى آنچه كه در هر منطقه به آن نياز است وجود عالم به دين است.

## 194: برهان عنايت چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

يكى از براهينى كه بر وجود امام زمان عليه‌السلام استدلال مى شود برهان عنايت است.

عنايت در لغت به معناى اراده و قصد است و در اصطلاح تعريفات گوناگونى براى آن شده است.

شيخ اشراق مى گويد: «عنايت احاطه حق تعالى به چگونگى نظام كلى و به آنچه كه تمام اين مجموعه بر آن است مى باشد...» (583)

فخر رازى مى گويد: «عنايت يعنى علم خداوند به اينكه اشيا به چه حالتى باشند تا بر بهترين و كامل ترين وجه واقع شوند». (584)

صدر المتألهين مى گويد: «نظام معقول كه نزد حكما عنايت نام دارد مصدر همين نظام موجود است پس اين عالم موجود در نهايت خير و فضيلت ممكن است». (585)

وجوب وجود امام را از طرق برهان عنايت به دو بيان مى توان تقرير كرد:

1- آفرينش هستى بهترين و نيكوترين نظام ممكن است. لازمه اين گفتار لزوم وجود امام در آفرينش است وگرنه نظام، احسن نخواهد بود. لذا به همان دليل و برهانى كه تكليف و بعثت ضرورت دارد وجود مستمر امام نيز ضرورت دارد.

2- خداوند براى كمال يابى هر موجودى كه در اين عالم رنگ هستى مى گيرد همه نوع ابزار ضرورى و غير ضرورى را در اختيارش گذاشته تا به كمال برسد، چگونه ممكن است انسانى كه در دامان همين طبيعت است از اين قانون استثنا شده و ارتقاى معنوى او ناديده گرفته شود؟

## 195: برهان فطرت بر وجود امام زمان عليه‌السلام را چگونه تقرير مى كنيد؟

اين برهان را با ذكر مقدماتى تقرير خواهيم نمود:

- روان شناسان تمايلات غريزى و فطرى انسان را به سه نوع تقسيم كرده اند:

الف: تمايلات شخصى از قبيل دوستى و....

ب: تمايلات اجتماعى از قبيل همنوع دوستى.

ج: تمايلاتى عالى از قبيل حقيقت جويى و حس دينى و پرستش و رسيدن به كمال مطلق و....

2- براى رسيدن به كمال مطلق و معبود حقيقى، احتياج به واسطه اى دارد كه خود سفر كرده تا بتواند انسان را دستگيرى كند. تمايل به اين واسطه نيز در وجود انسان احساس مى شود.

3- اگر تمايل و كشش به چيزى در انسان وجود دارد بايد آن چيز در خارج وجود داشته باشد وگرنه وجودش در انسان لغو است. و به عبارت ديگر كشش و عشق انسان به كامل مطلق و انسان كامل معصوم كه واسطه او در عالم خلقت است، از امور ذات الاضافه است. و تحقق اين امور بدون تحقق مضاف اليه امكان پذير نيست. نتيجه اينكه وجود امام به عنوان واسطه وصول به كمال مطلق ضرورى است.

حال اگر كسى سؤال كند كه اين كشش چگونه در انسان به وجود مى آيد در جواب مى گوييم هر گاه با عقل و فكر به اين نتيجه رسيديم كه در عالم وجود بايد واسطه فيض موجود باشد كه وجودش داراى آثار و بركات چندى است انسان فطرتا به او گرايش پيدا مى كند و به همين جهت است كه بايد هميشه اين انسان كامل وجود خارجى داشته باشد.

## 196: برهان واسطه در فيض چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

فلاسفه براى عالم چهار مرحله ذكر كرده اند: عالم ربوبى، عالم عقل، عالم مثال و عالم طبيعت. و نيز آنان به عقول ده گانه معتقدند كه خداوند علت فاعلى و قريب عقل اول و عقل دوم معلول عقل اول و همچنين... و در نهايت عقل دهم، علت فاعلى بر عالم مثال و عالم مثال نيز علت عالم طبيعت و ماده است، زيرا عالم، عالم اسباب و مسببات است و خداوند اين نظام را بر اساس آن بنا نهاده است.

حال اگر كسى سؤال كند كه چرا خداوند مستقيما و بدون واسطه عالم طبيعت را ايجاد نكرده است؟

در جواب مى گوييم به جهت آنكه بين عالم ربوبى و عالم ماده سنخيت وجود ندارد و لذا عوالم مختلف را به جهت برقرارى سنخيت بين عالم ربوبى و عالم ماده و طبيعت، آفريد.

از ميان موجودات عالم ماده تنها انسان است كه با عالم مثال سنخيت دارد، و براى ايجاد سنخيت كامل، احتياج به انسان كامل است، زيرا او واسطه فيض بر مجموعه انسان هاى ديگر است و در اين زمينه فرقى بين فيض تكوين و تشريع نيست.

به عبارت ديگر همان گونه كه قانون سنخيت بين علت و معلول و نيز نظام اسباب و مسببات در عالم تكوين اقتضا مى كند كه بين عالم ربوبى و عالم طبيعت عوالم ديگرى باشد تا فيض وجود از راه آنها كاناليزه شده و به عالم طبيعت برسد، در مورد فيض معنوى خداوند و تصرفات او در قلوب انسان نيز با واسطه انجام خواهد گرفت كه همان وجود امام معصوم كامل است. البته فيض تشريع نيز از اين كانال به انسان مى رسد.

از اين بيان به خوبى معناى حديث: «لولاك لما خلقت الافلاك و لولا على لما خلقتك و لولا فاطمة لما خلقتكما»؛ «اى پيامبر اگر تو نبودى هرگز افلاك را خلق نمى كردم و اگر على نبود هرگز تو را خلق نمى كردم و اگر فاطمه نبود هرگز شما دو نفر را خلق نمى كردم.»

روشن مى شود؛ زيرا وجود اين انسان هاى از همه جهت كامل، سبب فيض الهى بر عالم ماده و افلا كند.

و حضرت زهرا سلام الله عليها نيز حلقه وصل بين عالم عقل و نبوت با عالم امامت و انسان كامل است.

## 197: برهان علت غايى چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

در علم كلام در مبحث افعال الهى به اين نكته اشاره شده كه افعال خداوند داراى هدف و غرض است، ولى هدف و غرض الهى همانند هدف انسان نيست؛ زيرا غايت افعال خداوند رسيدن به كمال نيست، خداوند كامل مطلق است و نقص ندارد تا بخواهد از طريق فعل خود آن را بر طرف سازد، بلكه غايت افعال الهى به مخلوقات باز مى گردد و به جهت استكمال مخلوقات است.

دليل غايت مندى افعال خداوند آن است كه فعل بدون هدف، عبث و لغو است وانجام چنين كارى از خداوند قبيح مى باشد. قرآن كريم نيز در تأیید هدفمند بودن افعال خداوند مى فرمايد: (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ) (586)؛ «و آسمانها و زمين و آنچه را ميان آن دو است به بازى نيافريديم.»

حكما و فلاسفه الهى مى گويند: «در قوس صعود از هيولى تا وجود محض، هر مرتبه عالى، غايت و ثمره براى مرتبه دانى و پايين تر است. ونيز به اثبات رسيده كه نتيجه، علت فاعليت فاعل است. بنابراين هرگاه در عالم خلقت انسانى نباشد خلقت حيوان و وجود او لغو است و...».

از طرفى ديگر مى دانيم كه هر فردى از افراد انسان ولو در صورت با افراد ديگر از انسان ها شبيه بوده، و همگى از افراد نوع واحد منطقى به حساب مى آيند ولى در واقع با يكديگر اختلاف دارند، و لذا در روايتى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى خوانيم: «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة» (587)؛ «جوهر انسان ها به مانند معادن طلا و نقره با يكديگر متفاوت است.»

بنابر اين، انسان به مانند درختى است كه ميوه آن وجود انسان كامل است، و او كسى غير از حجت معصوم خدا در روى زمين نيست. و لذا در روايات مى خوانيم: (... لو بقيت الارض بغير امام لساخت) (588)؛ «اگر زمين بدون امام شود دگرگون خواهد شد.»

خلاصه اينكه انسان كامل - كه از او به حجت خدا تعبير مى شود - از آن جهت كه علت غايى وجود انسان و... است، وجودش هميشه ضرورى است.

## 198: با برهان امكان اشرف چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام استدلال مى شود؟

حكما مى گويند: وجود، حيات، علم، قدرت، رحمت و ساير كمالات از مبدا فياض بر موجودات پايين نمى رسيد مگر آنكه در مرتبه سابق، بر موجود اشرف رسيده باشد همانند چراغى كه نزد ما روشن است، ابتدا مكانى كه نزديك به اوست روشن مى شود، سپس دورتر از آن استفاده مى كند و....

در امور غير حسى از قبيل وجود و حيات و علم و قدرت و تمام كمالات كه از ذات اقدس الهى تراوش نموده و بر ماهيات امكانى تجلى مى يابد، در ابتدا ماهياتى بهره مند مى شوند كه در رتبه، اشرف و اقدم از ساير ماهيات هستند.

علامه طباطبايى رحمه‌الله مى گويد: «معنا و مفهوم قاعده امكان اشرف آن است كه ممكن اشرف بايد در مراتب وجود اقدم از ممكن اخس باشد، لذا بايد ممكنى كه اشرف از اوست قبل از او موجود باشد...».

ملاصدرا در استدلال بر اين قاعده مى گويد: «اگر ممكن اخس از طرف خداوند موجود شد بايد قبل از او ممكن اشرف موجود باشد وگرنه در صورت تحقق، هم زمانى اشرف و اخس لازم مى آيد كه دو چيز در يك مرتبه براى يك ذات از يك جهت از واجب لذاته صادر شود، كه محال است.

و در صورتى كه موجود اشرف بعد از موجود اخس و به واسطه موجود شود لازم مى آيد كه معلول، اشرف از علت و اقدم از او باشد، كه اين نيز محال است...». (589)

مى دانيم كه انسان، اشرف مخلوقات است، زيرا او اشرف از حيوان و حيوان اشرف از گياه و گياه اشرف از جماد است.

و به حكم قاعده امكان اشرف، محال است وجود از مبدا فياض به جماد برسد قبل از آنكه در رتبه سابق، به حيوان رسيده باشد، و همچنين به حيوان برسد قبل از آنكه در رتبه سابق به انسان رسيده باشد.

و نيز محال است كه وجود، حيات، علم، قدرت و جمال و جلال و... از مبدا فياض بر افراد انسان برسد. قبل از آنكه اين كمالات به انسان كاملى كه حجت خدا روى زمين است رسيده باشد.

بنابراين قاعده، مادامى كه فردى از افراد بشر در خارج موجود است بايد فردى به نام انسان كامل كه از او به حجت خدا تعبير مى شود روى زمين موجود باشد.

كلينى به سندش از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق» (590)؛ «حجت قبل از خلق و با خلق و بعد از خلق خواهد بود.»

ونيز مى فرمايد: «لو لم يبق فى الارض الا اثنان، لكان احدهما الحجة» (591)؛ «اگر در روى زمين جز دو نفر كسى نباشد حتما يكى از آن دو امام خواهد بود.»

## 199: برهان مظهر جامع بر وجود امام زمان عليه‌السلام را چگونه تقرير مى نماييد؟

ابن تركه در «تمهيد القواعد» بر ضرورت وجود امام حى در هر زمان، به دليلى به نام «برهان مظهر جامع» تمسك كرده است كه ما آن را به طور خلاصه در ضمن مقدماتى اين گونه تقرير مى كنيم:

1- انسان كامل داراى مقامى است كه هيچ موجودى از موجودات جهان امكان هم وزن آن نيست.

2- ذات واجب، به هيچ وصفى حتى وصف اطلاق محدود نمى باشد، لذا اطلاق، وصف ذات نبوده بلكه عنوان آن مى باشد. و اما اولين تعين و ظهور او همان وحدت حقيقى است كه دارى دو چهره واحديت و احديت مى باشد.

3- هويت مطلقه خداوند چون در مقام ظهور، احكام وحدت بر آن غلبه دارد، لذا كثرت نه تنها مقهور بلكه محو مى گردد.

نتيجه: چون در وحدت ذاتى مجالى براى اسماى تفصيلى نيست، زيرا كه تفصيل نحوه اى از كثرت است و هر گونه كثرتى در آنجا مقهور است، و در مظاهر تفصيلى اى كه در عالم خارج ظاهر مى شوند واز اجزاى عالم اكبر شمرده مى شوند، احكام كثرت، غالب بر وحدت و احكام آن است، يعنى وحدت ذاتى در اين مظاهر، ظهورى ندارد، پس فرمان الهى مقتضى صورتى اعتدالى است كه در آن وحدت، ذاتى و يا كثرت امكانى بر يكديگر غلبه نداشته باشد، تا آنكه بتواند براى حق، مظهرى از جهت اسماى تفصيليه و وحدت حقيقيه آن باشد.

و آن صورت اعتدال كه از عدالت كبرا برخوردار است همان انسان كامل است كه احاطه بر جميع مراتب مطلقه ذاتى و مقيده كونى دارد، و از يك سو به واحديت كه در دايره عالم الوهيت و فوق آن است مرتبط است و از ديگر سو به عالم طبيعت وابسته است. (592)

## 200: برهان تجلى اعظم چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

از جمله ادله عقلى كه بر وجود امام زمان عليه‌السلام استدلال كرده اند برهان تجلى اعظم است و تقرير آن چنين است:

الف: تجليات كه همان ظهورات است در قرآن و روايات به آن اشاره شده است، آنجا كه خداوند مى فرمايد: (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) (593)؛ «هر روز خداوند در شأنى است.»

ب: اين تجليات و ظهورات، انفطار موجودات از ذات واجب الوجود است كه همگى به نحو قيام فعل به فاعل به او قائمند.

ج: اسماى الهى معرف صفات جمالى و جلالى ذات اقدس حقند، و اين اسما به اعتبار جامعيت برخى بر برخى ديگر، فضيلت و برترى دارند.

د: وجود اسم اعظم خداوند تجلى اعظم لازم دارد كه همان انسان كامل است كه فردى از او شايسته تر نيست. و آن مظهر اتم و كعبه كل و مظهر اسم اعظم الهى در اين زمان، خاتم اوليا حضرت مهدى عليه‌السلام است، و ديگر ابدال و اوتاد كمل و آحاد و افراد غير كمل به فراخور حظ و نصيبشان از تحقق به اسماى حسنا و صفات علياى الهيه، به آن مركز دايره كمال، قرب معنوى انسانى دارند.

## 201: برهان تقابل قطبين چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارند؟

اين برهان را با دو مقدمه بيان مى كنيم:

الف: خداوند متعال تجليات جمالى و جلالى دارد و در الوهيت و تجليات و صفات خود كامل است.

ب: به مقتضاى تقابل بين قطبين و محاذات بين قطب الوهيت و تجلى تام و بين قطب عبوديت و متجلى و مجلاى تام و لزوم سنخيت بين اين دو، لازم است كه در روى زمين انسان كامل در عبوديت و متجليات الهى موجود باشد تا تجلى اتم بدون مجلاى اتم لازم نيايد. و اين انسان كامل كسى غير از حجت خدا و خليفه و ولى او نيست كه در اصطلاح فلسفه اشراقيون از او به «كلمه قدسيه الهيه» تعبير شده و در فلسفه مشائيون از او به «عقل دهم» تعبير مى شود.

و اوست كه چگونگى خضوع و عبادت مناسب با شان و مرتبه خداوند را مى داند و به آن عمل مى كند و چنين كسى جز حضرت حجة بن الحسن المهدى عليه‌السلام در اين زمان نيست.

## 202: قانون عدم تبعيض در فيض چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

نبوت و امامت فيض معنوى است. از ديدگاه كليميان با مرگ حضرت موسى عليه‌السلام اين فيض و ارتباط بشر با عالم لاهوت قطع شد و نيز پرتستان هاى مسيحى معتقدند كه با به دار آويخته شدن حضرت مسيح عليه‌السلام ارتباط بشر با عالم لاهوت قطع شد.

اهل سنت از فرقه هاى اسلامى نيز خود را از اين فيض محروم كرده و معتقدند كه با فوت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين فيض قطع شده است. حال جاى اين سوال است كه چرا امت اسلامى بعد از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اين فيض محروم باشد؟ مگر از امت هاى پيشين كمتر است؟ چرا خداوند متعال چنين فيضى - كه همان ارتباط با عالم ربوبى توسط امام است - را به آنها نداده باشد؟

شيعه اماميه اين مشكل را حل كرده و به اين سؤال پاسخ داده است. اماميه مى گويد اين فيض از طريق وحى و نبوت گر چه با فوت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قطع شد ولى از طريق انسان كامل برقرار است كه امروزه در وجود نازنين حضرت مهدى عليه‌السلام متبلور است.

پروفسور هانرى كربن استاد دانشگاه سوربن پاريس مى گويد: «به عقيده من مذهب تشيع تنها مذهبى است كه رابطه هدايت الهى بين عالم انسانيَّت و خداوند را به طور مداوم حفظ نموده و ولايت را به صورت زنده تا قيامت ثابت و مستمر نگاه داشته است...». (594)

## 203: برهان لزوم عقلبالفعل چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

فارابى برهانى را اقامه كرده كه قابل انطباق بر وجود امام زمان عليه‌السلام است. او مى گويد: «هر عضوى از اعضاى مدينه فاضله را صلاحيت آن نيست كه رياست مدينه فاضله را بر عهده گيرد. رئيس مدينه فاضله نمى تواند هر كسى باشد، زيرا رياست به دو چيز است: يكى آنكه شخص از حيث سرشت و طبيعت آماده آن مقام باشد.

ديگر آنكه ملكه و هيئت ارادى چنان كارى را داشته باشد. چنين انسانى، انسان كامل است كه بالفعل هم عقل است و هم معقول.... اين رئيس هم معلم است و هم مرشد و هم مدبر...». (595) فارابى براى برپايى اجتماع، وجود معلم را كه همان امام است ضرورى مى داند و اين يكى از عقايد شيعه است كه بايد امام بر اجتماع اشراف كامل داشته باشد.

اين فيلسوف بزرگ امام را عقل بالفعل مى داند يعنى انسانى كه همه امكانات عقلى، طبعى و كسبى در وجود او در مرتبه كمال و نهايى به فعليت رسيده و دائم الاتصال به عقل فعال است بلكه خود به گونه اى عقل فعال است. فارابى چنين شخصى را شايسته آن مى داند كه در راس جامعه قرار گيرد و معلم و مربى و امام و رئيس باشد.

در نظر او اين گونه رئيسى در جامعه به منزله قلب است در بدن انسان. (596)

## 204: آيا مى توان از راه حساب احتمالات وجود امام زمان عليه‌السلام را به اثبات رساند؟

مرحوم شهيد صدر رحمه‌الله در اين باره مى فرمايد: «قضيه مهدى عليه‌السلام حقيقتى است كه امت اسلامى در طول قرن ها با آن زندگى نموده است و خصوصا در طول هفتاد سال سُفرا و نواب خاص حضرت عليه‌السلام در خلال معاشرتشان با مردم به آن تذكر داده اند، در حالى كه هيچ كس در اين مدت حرف خلافى از آنها نشنيده است.

آيا انسان مى تواند باور كند كه دروغى بتواند نه تنها در مدت هفتاد سال بلكه قرن ها دوام آورد و يا چهار نفر به عنوان نايب آن حضرت عليه‌السلام بر او اتفاق داشته باشند بدون آنكه هيچى گونه شك و ترديدى براى كسى پديد آيد و بدون آنكه بين آن چهار نايب كمتر علاقه خاصى وجود داشته باشد تا مجوز توافق بر كذب شود. از قديم الايام گفته شده كه ريسمان دروغ كوتاه است و نيز منطق حيات و زندگانى ثابت مى كند كه از جهت علمى و به حساب احتمالات محال است كه دروغى به اين شكل بتواند دوام آورده و اطمينان تمام امت را جلب نمايد». (597)

## 205: آيا ادله عقلى، وجود امام زمان معينى را اثبات مى كند؟

در پاسخ بايد گفت:

1- ادله عقلى، تنها دلالت بر ضرورت و لزوم جود امام كامل و قطب عالم امكان دارد، و بر امام زمان شخصى كه همان مهدى موعود عليه‌السلام است دلالتى ندارد، ولى اين ادله نظريه شيعه اماميه را در اعتقاد به وجود امام كامل و معصوم مورد تأیید قرار مى دهد و لذا اين ادله تنها بر نظر شيعه انطباق دارد.

2- استاد حسن زاده آملى مى فرمايد: «در اين مقام دو نوع بحث لازم است: يكى كلى و ديگرى شخصى. مقصود از كلى اينكه براهين قطعى عقلى بر وجوب وجود حجتى قائم به طور دائم قائمند و به امتناع خلو عالم امكان از لزوم چنين واسطه فيض الهى حاكمند «كهالامام اصله قائم و نسله دائم». و مراد از بحث شخصى اينكه برهان معرف فرد نيست كه جزئى نه كاسب است و نه مكتسب. لذا بايد آن را از طريق ديگر شناخت چنان كه احاديث متظافر بلكه متواتر اهل عصمت و وحى معرف شخص آن حضرتند». (598)

3- عرفاى اسلامى يكى از شرايط حتمى سلوك را داشتن شيخ و استاد مى دانند، و آن بر دو قسم است: استاد عام و استاد خاص.

استاد عام آن است كه به طور خاص مامور به هدايت نباشد و رجوع به او از باب رجوع به اهل خبره بوده باشد.

و اما استاد خاص آن است كه به طور خصوص منصوص به ارشاد و هدايت است و سالك را در هيچ حالى از احوال از مرافقت و همراهى استاد خاص گريزى نيست. (599)

اين مطلب حتى نزد عرفاى اهل سنت نيز ثابت است زيرا آنها نيز به دو استاد يكى عام كه از آن به قطب و مرشد و ديگرى خاص كه همان واسطه فيض الهى و قطب عالم وجود امكانى است تعبير مى كنند.

كه اگر در عالم نباشد عالم دگرگون مى شود زيرا ثبوت و وجود عالم وابسته به اوست. از اين رو است كه مى بينيم عده اى از عرفاى اهل سنت با آنكه معتقد به استاد عام و مرشد و پير مرادند به وجود امام مهدى عليه‌السلام به عنوان قطب عالم امكان كه انسان با گذشتن از حقيقت نوريه ولائيه او به مقام كمال مطلق مى رسد اعتراف دارند از قبيل:

1- عبدالوهاب شعرانى. (600)

2- محيى الدين بن عربى. (601)

3- جامى حنفى. (602)

4- عطار نيشابورى. (603)

5- ملاى رومى. (604)

و ديگران.

به تعبير ديگر ادله اى كه ذكر شد بيانگر ضرورت وجود امام معصومى است كه نزد عرفا از او به قطب دايره امكان تعبير مى شود و قطب در عرفان در هر زمان يكى بيش نيست و اجتماع قطبين محال است. و چون جامع جميع نشأت و مصداق اسم شريفيا من لا يشغله شأن عن شأنمى باشد از خطا و سهو و نسيان مبراست چه رسد به گناه و عصيان. و چون حجاب اقرب است و متحقق به حقيقت محمديه همه ماسوى از مشكات نور او اقتباس مى كنند. (605)

لازم به ذكر است كه اين اصطلاحات از متون آيات و روايات استفاده شده است. واژه قطب مى تواند يكى از اين اصطلاحات باشد، امير المومنين عليه‌السلام در خطبه شقشقيه براى خود تعبير قطب را به كار برده است، آنجا كه مى فرمايد: «أما والله لقد تقمصها ابن ابى قحافة و انه ليعلم ان محلى منها محل القطب من الرحى» (606)؛ «هان! به خدا قسم - ابوبكر - پسر ابى قحافه رداى خلافت را پوشيد در حالى كه مى دانست جايگاه من در خلافت چون محور سنگ آسيا به آسياست.»

## 206: چه فايده اى در وجود امامى است كه حافظ شرع و ملت نبوده و اجراى احكام الهى نمى كند؟

گاهى سؤال مى شود: اگر قرار است كه امام در پشت پرده غيبت باشد و بر كسى ظاهر نگردد و نيز متولى اقامه حد و تنفيذ حكم نگردد و مردم را به حق و جهاد با دشمن دعوت نكند چه فايده اى در وجود اوست؟

پاسخ:

1- غيبت امام به جهتى از ناحيه ما مى باشد، و لذا در ظهور او نيز عملكرد ما دخيل است.

2- در عصر غيبت هرگز حدود الهى و تنفيذ احكام و دعوت به حق و جهاد با دشمنان تعطيل نمى گردد بلكه بنا بر توكيل عام از جانب امام زمان عليه‌السلام اين امور به فقها واگذار شده است.

3- امام گر چه غايب است ولى نسبت به احكام كلى جنبه نظارتى داشته و حافظ مجموعه شريعت است. و لذا در صورتى كه اجماعى بر خلاف حق تشكيل شود دخالت كرده و القاى خلاف مى نمايد.

4- وجود امام آن گونه كه در جاى خود گفته شد واسطه فيض الهى و علت غايى خلقت است و بدون او زمين مضطرب خواهد شود و لذا او واسطه تكوين نيز مى باشد.

5- امام گر چه از انظار عموم مردم غايب است ولى نسبت به نفوس قابل هدايت باطنى دارد، او هر نفسى را كه قابل هدايت ببيند از راه باطن او را به حق و حقيقت رهنمون خواهد ساخت.

# وجود امام مهدى عليه‌السلام از ديدگاه قرآن

## 207: از آيات سوره «قدر» چگونه وجود امام زمان عليه‌السلام استفاده مى شود؟

از سوره قدر به خوبى استفاده مى شود كه ملائكه شب قدر در هر سال به جهت هر كارى بر زمين فرود مى آيند.

(إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ \* لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ \* تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ \* سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ) (607)؛

«ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل كرديم.

و تو چه ميدانى شب قدر چيست؟! شب قدر بهتر از هزار ماه است. فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان براى (تقدير) هر كارى نازل مى شوند. شبى است سرشار از سلامت (و بركت و رحمت) تا طلوع سپيده.»

در سوره دخان نيز به اين موضوع اشاره شده است. آنجا كه مى فرمايد: (حم \* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ \* إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ \* فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ) (608)؛ «حم. سوگند به اين كتاب روشنگر. كه ما آن را در شبى پر بركت نازل كرديم. ما همواره انذار كننده بوده ايم. در آن شب هر امرى بر اساس حكمت (الهى) تدبير و جدا مى گردد.»

ماه رمضان تا روز قيامت تكرار مى شود و در نتيجه ليلة القدر نيز تا روز قيامت استمرار دارد پس نزول ملائكه و روح نيز در هر شب قدر تكرار مى شود.

سوال اين است: ملائكه و روح كه در هر سال شب قدر بر زمين فرود مى آيند بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر چه كسى وارد مى شوند؟

با تامل و دقت پى مى بريم كه در هر زمان بايد امامى كامل و معصوم وجود داشته باشد تا محل نزول ملائكه و روح گردد. امام باقر عليه‌السلام فرمود:يا معشر الشيعة! خاصموا بسورة (انا انزلناه ) تفلجوا، فوالله اءنها لحجة الله تبارك و تعالى على الخلق بعد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اءنها لسيدة دينكم و اءنها لغاية علمنا. يا معشر الشيعة! خاصموا ب‍(حم \* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ) فاءِنها لولاة الامر خاصة بعد الرسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم(609)؛ «اى جماعت شيعه با خصم خود به سوره «انا انزلناه» محاجه كنيد كه پيروز خواهيد شد، پس سوگند به خدا كه اين سوره از براى حجت خداوند تبارك و تعالى بعد از رسول است اين سوره همانا مدرك دين شما و نهايت علم ما است. اى جماعت شيعه با آيه (حم \* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ) بحث كنيد؛ زيرا اين آيات اختصاص به واليان امر بعد رسول خدا دارد...».

و نيز فرمود:و ايم الله! ان من صدق بليلة القدر، ليعلم اءنها لنا خاصة...(610)؛((به خدا سوگند همانا هر كس تصديق كند ليلة القدر را علم پيدا مى كند كه از براى ما است...)).

امام امير المومنين عليه‌السلام به ابن عباس فرمود: «ان ليلة القدر فى كل سنة و انه ينزل فى تلك اليلة امر السنة و ان لذلك الامر ولاة بعد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقلت: من هم؟ فقال: انا و اءحد عشر من صلبى ائمة محدثون...» (611)؛ «همانا در هر سال ليلة القدر است، در آنشب امر يك سال نازل مى شود. براى آن واليانى است بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. ابن عباس مى گويد عرض كردم: آنان چه كسانى هستند. حضرت فرمود: من و يازده نفر از صلب من كه همگى امام و محدثند.»

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اصحاب خود فرمود: «آمنوا بليلة القدر، اءنها تكون لعلى بن ابى طالب و لولده الاحد عشر من بعده» (612)؛ »به ليلة القدر ايمان آورديد؛ زيرا براى على بن ابى طالب و يازده فرزند بعد از اوست».

## 208: از آيه «امام» چگونه وجود امام زمان عليه‌السلام استفاده مى شود؟

خداوند متعال در سوره اسراء مى فرمايد: (يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا) (613)؛ «روزى كه هر گروهى را به توسط امامشان مى خوانيم كسانى كه نامه عملشان به دست راستشان داده شود آن را با شادى و سرور مى خوانند و به قدر رشته شكاف هسته خرمايى به آنان ستم نمى شود.»

مفاد آيه اين است كه از هر كس در روز قيامت، از امام به حق سؤال مى شود، اگر معترف و معتقد به آن بوده رستگار خواهد شد و نامه عملش را به دست راست او مى دهند. لذا بايد در هر زمانى امامى واجب الاطاعة وجود داشته باشد. امامى كه بدون معرفت و متابعت از او فلاح و رستگارى هرگز در قيامت براى انسان نخواهد بود و لذا در روايات مى خوانيم كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «من مات لا يعرف امامه مات ميتة جاهلية» (614)؛ «هر كس بميرد در حالى كه امامش را نشناخته به مرگ جاهليت از دنيا رفته است.»

از آنجا كه وظيفه هر شخصى متابعت از حق و حقيقت است پس بايد در هر زمانى امام به حق و حقيقت موجود باشد تا مردم با اراده و اختيار او را به عنوان رهبر خود برگزينند و با پيروى از او از جمله اصحاب يمين گردند.

از آنجا كه «لوح محفوظ» يكى است و اختصاص به طايفه اى دون طايفه اى ديگر ندارد لذا نمى توان لفظ «امامهم» در آيه را حمل بر لوح محفوظ نمود.

و نيز ممكن نيست كه مقصود به كلمه «امام» در آيه، كتاب هر قوم باشد زيرا آيه شامل همه انسان ها از اول خلقت تا آخر خلقت است در حالى كه اولين كتاب مشتمل بر شريعت، كتاب نوح است و قبل از او كتابى اين چنين بر مردم نازل نشده است.

سيوطى به سندش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ذيل آيه فوق نقل كرده كه فرمود: (يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ) (615)؛ «هر قومى به امام زمانش و كتاب پروردگارش و سنت پيامبرش محشور خواهد شد.»

و نيز از ابن عباس نقل كرده كه مقصود به امام در آيه شريفه فوق امام هدايت و امام ضلالت است. (616)

كلينى از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: لما نزلت هذه الآية: (يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) قال المسلمون يا رسول الله! اءلست امام الناس كلهم اجمعين؟ قال: فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «أنا رسول الله الى الناس اجمعين ولكن سيكون من بعدى ائمة على الناس من الله من اهل بيتى يقومون فى الناس فيكذبون» (617)؛ (يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) نازل شد مسلمانان عرض كردند: اى رسول خدا آيا شما امام همه مردم نيستى. حضرت فرمود: من فرستاده خدا به سوى همه مردمم ولى زود است كه بعد از من امامانى از اهل بيتم بيايند، آنان در بين مردم قيام خواهند نمود ولى تكذيب مى شوند...»

بشر بن غالب از امام صادق عليه‌السلام درباره آيه يوم ندعو... سؤ ال كرد، حضرت فرمود: «امام دعا الى هدى فاجابوه، و امام دعا الى ضلالة فاجابوا اليها، هولاء فى الجنة و هولاء فى النار و هو قوله عزوجل(فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ)» (618)؛ «امامى است كه مردم را به هدايت دعوت كرده و مردم نيز او را اجابت نموده اند. و امامى است كه مردم را به ضلالت دعوت كرده و او را اجابت نموده اند. آنان در بهشت و اينان در دوزخند. و اين است قول خداوند عزوجل (فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ).

## 209: آيه «انذار» چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

خداوند متعال خطاب به پيامبرش كرده مى فرمايد: (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (619)؛ «همانا تو بيم دهنده اى و براى هر قومى هدايت گرى است.»

از آيه فوق به طور وضوح استفاده مى شود كه براى هر قومى در هر عصر و زمان هدايت كننده اى است به حق و حقيقت، و اين مقتضاى ربوبيت خداوند است. و نيز استفاده مى شود كه زمين هيچ گاه از هادى به حق خالى نمى گردد خواه نبى باشد يا غير نبى.

زيرا اطلاق آيه حصر مصداق هادى در انبيا را نفى مى كند همان گونه كه زمخشرى در ذيل آيه شريفه فوق به آن اشاره كرده است، در غير اين صورت لازم مى آيد در عصرهايى كه از نبى خالى است حجت و هادى بشر وجود نداشته باشد.

طبرى در تفسير خود در ذيل آيه فوق از ابن عباس به سند صحيح نقل كرده: لما نزلت (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) وضع صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يده على صدره، فقال: «إنا المنذر و لكل قوم هاد و أوما بيده الى منكب على، فقال انت الهادى يا على، بك يهتدى المهتدون بعدى» (620)؛ «هنگامى كه آيه (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) نازل شد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست خود را بر سينه گذاشت و فرمود: من منذرم و براى هر قومى هادى است. آن گاه اشاره به شانه على عليه‌السلام نمود و فرمود: تنها به واسطه تو است كه هدايت شوندگان بعد از من هدايت مى گردند.»

حاكم نيشابورى به سند صحيح از امام على عليه‌السلام در ذيل آيه فوق نقل كرده كه فرمود: «رسول الله المنذر و أنا الهادى» (621)؛ «رسول خدا منذر و من هادى ام.»

كلينى به سند صحيح از امام باقر عليه‌السلام در تفسير آيه فوق نقل كرده كه فرمود: «رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم المنذر و لكل زمان هاد يهديهم الى ما جاء به نبى الله...» (622)؛ «رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منذر و براى هر زمانى امام و هادى اى است كه مردم را به آنچه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده دعوت مى كند...».

و نيز از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه در ذيل آيه فوق فرمود؛ رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم المنذر و على الهادى، «أما والله ما ذهبت منا و ما زالت فينا الى الساعة» (623)؛ «رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منذر و على هادى است. آگاه باش به خدا سوگند كه آيه از ما بيرون نخواهد رفت و دائما در بين ما است تا روز قيامت».

## 210: آيات «شهادت» چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

در آيات بسيارى اشاره شده كه خداوند در ميان هر امتى كسى را به عنوان «شاهد» قرار داده تا در روز قيامت بر آنها احتجاج كند. اينك به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

الف) (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا) (624)؛ «چگونه است حال «در روز محشر» آن گاه كه از هر طايفه اى گواهى آوريم و تو را «اى پيامبر» بر آنان گواه خواهيم.»

ب) (وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ) (625)؛ «و آن روز را كه ما از هر امتى شاهدى برانگيزيم آن گاه به كافران اجازه سخن داده نشود و توبه آنان نيز پذيرفته نگردد.»

ج) (وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ) (626)؛ «روزى كه ما در هر امتى از ميان خودشان گواهى بر آنان برانگيزيم و تو را((اى محمد))بر اين امت گواه آوريم.»

از اين آيات به خوبى استفاده مى شود كه در هر زمان و براى هر امتى خداوند افرادى معصوم از خطا و اشتباه قرار داده است تا در روز قيامت به اعمال آنان گواهى دهند. كسى كه قرار است شاهد بر اعمال امت باشد نبايد در شهادتش اشتباه كند و نيز بايد احاطه علمى بر همه اعمال امت داشته باشد. اينان كسانى اند كه در امر هدايت بشر حجت خدا در روى زمينند.

فخر رازى در ذيل آيه (وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا) (627)؛ «و (در آن روز) از هر امتى گواهى برمى گزينيم.» مى گويد: «آنان شاهدانى هستند كه در هر زمان بر مردم شهادت مى دهند كه از جمله آنها انبيا هستند». (628)

و نيز در ذيل آيه (وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا) (629)؛ «روزى را كه از هر امتى گواهى بر آنان بر مى انگيزيم.» مى گويد: «هر جمعى كه در دنيا به وجود مى آيد لازم است كه كسى به عنوان شاهد در ميان آنها وجود داشته باشد».

شاهد در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خود حضرت بود به دليل آيه: (وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) (630)؛ و نيز لازم است كه در هر زمان بعد از رسول، شاهدى در ميان امت باشد.

از اينجا به خوبى روشن مى شود كه هر عصرى خالى از شاهد بر امت نيست و آن شهيد بايد از خطا مصون باشد وگرنه احتياج به شاهد ديگرى است و در نتيجه به بى نهايت منتهى خواهد شد كه اين باطل است.

## 211: شاهد بر خلق در هر زمان داراى چه صفاتى بايد باشد؟

از آيات قرآن استفاده مى شود كه شاهد بر امت((حجت معصوم))بايد داراى صفاتى چند باشد:

1- از جنس بشر باشد: (شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ).

2- در هر زمان يكى باشد زيرا از صيغه مفرد استفاده شده است:شهيدا.

3- داراى احاطه علمى باشد.

4- داراى علم به كتاب باشد: خداوند متعال مى فرمايد: (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) (631)؛ «و كافران بر تو اعتراض كنند كه تو رسول خدا نيستى بگو تنها گواه بين من و شما خدا و كسانى كه نزدشان علم كتاب است خواهد بود.»

ابو سعيد خدرى مى گويد: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره اين آيه سؤال كردم كه مقصود به آن كيست؟ فرمود: آن برادرم على بن ابى طالب است. (632)

## 212: آيه «نذير» چگونه دلالت بر وجود امام زمان عليه‌السلام دارد؟

خداوند متعال مى فرمايد: (وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ) (633)؛ «و هر امتى در گذشته انذاركننده اى داشته است.»

از آيه فوق به خوبى استفاده مى شود كه در هر زمانى بايد در ميان مردم حجت خدا و هادى على الاطلاق موجود باشد.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «اى گروه شيعه خداوند تبارك و تعالى مى فرمايد: (وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ). عرض شد: اى ابا جعفر مگر نذير بر اين امت محمد نيست؟ حضرت فرمود:... «صدقت فهل كان نذير و هو حى من البعثة فى اقطار الارض...» (634) ؛«... آرى راست مى گويى آيا محمد در زمان حياتش انذاركننده از زمان بعثت براى همه مناطق نبود؟...».

در تفسير على بن ابراهيم در ذيل آيه فوق مى خوانيم: «... لكل زمان امام...» (635)؛ «... و براى هر زمانى امامى است...».

## 213: آيه «هدايت» چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

خداوند متعال مى فرمايد: (وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) (636)؛ «و از جمله كسانى كه آفريديم فرقه اى به حق هدايت مى يابند و به حق بر مى گردند.»

فخر رازى در ذيل آيه فوق در تفسيرش از جبائى نقل كرده كه: «اين آيه دلالت دارد بر اينكه هيچ زمانى خالى از كسى كه قيام و عمل به حق كرده و مردم را به آن هدايت كند نيست.» (637)

ميرزا محمد مشهدى در تفسير «كنزالدقائق» مى گويد: «آيه دلالت دارد بر اينكه در هر قرنى يك نفر معصوم وجود دارد زيرا مفاد آن اين است كه هادين و عادلين بعضى از خلقند نه تمام آنها و هر كسى كه معصوم نيست هادى و عادل كلى نيست.» (638)

عبدالله بن سنان مى گويد از امام صادق عليه‌السلام درباره آيه: (وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ...)؛ سؤ ال كردم؟ حضرت فرمود: «هم الائمة» (639)؛ «مقصود از آيه ائمه است.»

## 214: آيه «صادقين» چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

خداوند متعال مى فرمايد: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (640)؛ «اى مومنين تقوا پيشه كرده و همراه با صادقين باشيد.»

مقصود از صادقين در آيه برخى از مومنين است نه جميع آنان حال اين بعض چه خصوصياتى بايد داشته باشد؟

از خود آيه استفاده مى شود كه مقصود به صادقين كسانى هستند كه صادق على الاطلاق هستند و لذا على الاطلاق امر به اطاعت آنها شده است تا افراد مطيع با اقتدا و هدايت از آنها به حق و حقيقت و سعادت نايل آيند. نتيجه اينكه: «صادقين» در آيه همان حاملان وحى و خلفاى رسول و امينان شرع و حاميان دين و ائمه هدايت و چراغ هاى هدايتند، كسانى كه خداوند رجس و پليدى را از آنان دور كرده و از هر عيب و نقصى پاكشان كرده است.

و اينان كسانى غير از اهل بيت عصمت و طهارت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيستند كه اول آنها امير المومنين على بن ابى طالب عليه‌السلام و آخر آنها مهدى عليه‌السلام است.

فخر رازى از آيه فوق استفاده عصمت كرده و مى گويد: «از اين آيه استفاده مى شود كه در هر زمان بايد صادقين معصوم موجود باشند...». (641)

كلينى به سند خود از بريد بن معاويه عجلى نقل كرده كه از امام باقر عليه‌السلام درباره آيه؛ (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) سؤال كردم؟ حضرت فرمود: ايانا عنى(642)؛ «ما را قصد كرده است.»

و نيز به سند خود از امام رضا عليه‌السلام در ذيل آيه فوق نقل كرده كه فرمود: «الصادقون هم الائمة» (643)؛ «صادقين همان ائمه اند...».

حاكم حسكانى حنفى به سند خود از عبدالله بن عمر در تفسير آيه فوق نقل كرده كه مقصود از آن محمد و اهل بيت اوست. (644)

سبط بن جوزى از قول علما در تفسير آيه فوق نقل كرده كه مقصود از آيه اين است كه با على و اهل بيتش باشيد. (645)

## 215: آيه «اولى الامر» چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

خداوند متعال مى فرمايد: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ) (646)؛ «خدا و رسول و صاحبان امرى را كه از ميان خود شماست اطاعت كنيد.»

از آيه فوق به خوبى استفاده مى شود كه در هر عصر و زمانى بايد امام معصومى در قيد حيات باشد، او را اطاعت نمايم، اطاعتى كه همانند اطاعت خداوند است.

مقصود از «اولى الامر» در آيه فوق همان صاحبان شأن و امر و نهى است كسانى كه امور مردم در اختيار آنان است و آنان غير از معصومين كسانى ديگر نيستند زيرا آيه دلالت بر وجوب اطاعت به طور مطلق و بدون هيچ قيد و شرطى دارد و اين مستلزم عصمت آنان است و گرنه منجر به تناقض مى شود، به جهت آنكه اطاعت خدا و رسول بدون هيچ قيد و شرطى واجب است، حال اگر اولى الامر معصوم نباشند و در برخى از موارد اشتباه يا سهو و نسيان داشته باشند و در عين حال اطاعت آنها به طور مطلق واجب باشد مستلزم تناقض در وجوب اطاعت است. نتيجه اينكه مقصود از «اولى الامر» در آيه، معصومين است كه در هر زمان بايد فردى از آنها باشد تا اطاعت گردد، و در اين زمان كسى جز امام زمان عليه‌السلام نيست.

از جمله روايات متواترى كه انطباق آيه فوق را بر اهل بيت عليهم‌السلام تأیید مى كند حديث معروف «ثقلين» است؛ زير پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آن حديث امر به اطاعت از كتاب و عترت و اهل بيت معصوم خود كرده كه همان «اولوا الامر» در آيه فوق هستند و در آن نيز امر به اطاعت مطلق كرده است.

و نيز آيه شريفه (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (647)؛ و احاديث «دوازده خليفه» نيز بر اين برداشت از آيه فوق دلالت دارد. به همين جهت است كه برخى از علماى اهل سنت نيز قائل به نزول آيه فوق در شان اهل بيت عليهم‌السلام شده اند از قبيل:

1- ابن حيان اندلسى. (648)

2- نيشابورى. (649)

3- محمد صالح كشفى ترمذى. (650)

4- قندوزى حنفى. (651)

5- حموينى شافعى. (652)

6- حاكم حسكانى. (653)

حاكم حسكانى به سندش از مجاهد در تفسير آيه فوق نقل كرده كه اين آيه در شان امير المومنين عليه‌السلام نازل شد هنگامى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را جانشين خود در مدينه قرار داد.

# وجود امام مهدى عليه‌السلام در روايات شيعه

## 216: وجود امام مهدى عليه‌السلام را از روايات شيعه چگونه مى توان به اثبات رسانيد؟

وجود حضرت مهدى عليه‌السلام همانند ولادت آن حضرت را زا راه هاى مختلف مى توان به اثبات سانيد كه يكى از آنها، راه تواتر است. اين راه را با ذكر مقدماتى به اثبات مى رسانيم:

مقدمه اول: در منطق ارسطويى خبر متواتر به خبر جماعت كثير با كيفيتى تفسير شده كه محال است بر كذب و دروغ توافق كرده باشند. از اين تعريف استفاده مى شود كه خبر متواتر دو ركن دارد:

1- اخبار جماعت بسيار.

2- جماعت به حدى باشد كه اجتماعشان بر كذب محال باشد.

در مورد احاديثى كه دلالت بر وجود امام مهدى عليه‌السلام دارد ركن اول به حس و وجدان ثابت است زيرا به گوش خود شنيده و به چشم خود اخبار بسيارى كه دلالت بر وجود حضرت مهدى عليه‌السلام دارد ديده ايم.

در مورد ركن دوم نيز ادعاى بداهت بر آن شده است و لذا در منطق ارسطويى خبر متواتر، يكى از قضاياى شش گانه بديهى شمرده شده است.

مرحوم شهيد صدر رحمه‌الله معتقد است كه سبب پديد آمدن يقين در قضيه متواتر و تجربى حساب احتمالات است، نه آنچه منطق ارسطويى مى گويد كه قضيه متواتر از بديهيات اوليه همانند «كل اعظم از جزء» است. در مورد يك خبر اولين شخصى كه شناخته شده نيست از آن خبر ميدهد درصدى از احتمال مطابقت با واقع در آن است و همينطور نفر دوم و سوم و... تا به حدى خبرها مى رسد كه احتمال مطابقت با واقع به حدى قوى مى شود كه احتمال مخالفت با واقع ضعيف يا معدوم مى گردد و لذا انسان در مفاد آن خبر به يقين مى رسد.

مقدمه دوم: در مورد خبر متواتر لازم نيست كه هر يك از خبردهندگان ثقه و عادل باشند بلكه همين كه كذب و تعمد آنها بر دروغ ثابت نشود كافى است در حصول علم و يقين به خبر از راه تواتر.

مقدمه سوم:

تواتر بر سه قسم است:

1- تواتر لفظى: كه محور مشترك در تمام خبرها لفظ خاصى است همانند حديث: «من فسر القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار».

2- تواتر معنوى: كه محور مشترك تمام خبرها قضيه اى معنوى و محدود است همانند حديث كساء.

3- تواتر اجمالى: كه محور مشترك در تمام خبرها و لازمه التزامى قضيه است همانند خبر از شجاعت امير المومنين عليه‌السلام كه گر چه قضايا مختلف است ولى همگى در يك لازمه مشترك هستند و آن شجاعت امام امير المومنين عليه‌السلام است. در مورد موضوع وجود و ولادت امام مهدى عليه‌السلام نيز مى توانيم از اين طريق به يقين برسيم. و لذا جاى اين نيست كه روايات اين موضوع مورد بررسى سندى قرار گيرد زيرا با مراجعه به ابواب مختلف مناسب با موضوع مى توان يقين به ولادت و وجود امام مهدى عليه‌السلام از راه حساب تراكم احتمالات پيدا كرد به جهت اينكه همگى در يك خبر اشتراك نظر دارند كه همان ولادت و وجود امام مهدى عليه‌السلام است.

## 217: ابواب حديثى كه دلالت بر وجود امام مهدى عليه‌السلام دارد كدام است؟

در مصادر حديثى شيعه ابوابى به چشم مى خورد با روايات فراوان كه هر كدام دلالت صريح يا ضمنى يا التزامى بر ولادت و وجود امام مهدى عليه‌السلام دارد و تعداد زيادى از آنها صحيح السند است. اينك تنها به اين ابواب به صورت فهرست وار اشاره مى كنيم:

1- حجت بر خلق تنها توسط امام قائم است. در ذيل اين باب ده ها روايات وجود دارد كه برخى از سندها صحيح است. (654)

2- ائمه اركان زمين هستند. (655)

3- براى هر زمانى هدايت گرى است. (656)

4- ائمه واليان امر خدايند. (657)

5- امام مايه حيات مردم است. (658)

6- احاديث غيبت: ده ها روايت در مصادر حديثى وجود دارد كه دلالت بر اصل غيبت دارد و تعداد بسيارى از آنها صحيح السند است. رواياتى كه كلينى و ديگران در كتاب هاى حديثى خود نقل كرده اند. (659)

ابن فارس مى گويد: «ماده (غيب ) اصل صحيحى است كه دلالت بر مستور بودن شى ء از چشم ها دارد». (660)

فيومى مى گويد: «ماده غيبت به معناى دور شدن شى ء است...». (661)

7- احاديثى كه دلالت بر وجود دو غيبت براى حضرت مهدى عليه‌السلام دارد (ده حديث ).

8- احاديثى كه دلالت دارد بر اينكه غيبت او طولانى است (نود و يك حديث ).

9- رواياتى كه دلالت بر علت غيبت دارد (هفت حديث ).

10- روايتى كه دلالت بر فوايد وجود او انتفاع مردم در عصر غيبت از حضرت دارد (هفت حديث ).

11- رواياتى كه دلالت بر طول عمر او دارد (سيصد و هيجده حديث ).

12- رواياتى كه دلالت دارد بر اينكه او دائما در سن جوانى است (هشت حديث ).

13- رواياتى كه بر فضيلت ايمان به آن حضرت در عصر غيبت دلالت دارد. (بيست و سه حديث ).

# وجود امام مهدى عليه‌السلام در روايات فريقين

## 218: حديث «ثقلين» چگونه دلالت بر وجود امام زمان عليه‌السلام دارد؟

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حديثى فرمود: «ان تارك فيكم خليفتين كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء و الارض او ما بين السماء الى الارض، و عترتى اهل بيتى و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» (662)؛ «همانا من دو جانشين را در ميان شما مى گذارم كتاب خدا ريسمان كشيده شد مابين آسمان و زمين يا مابين آسمان تا زمين، و عترتم اهل بيتم، و همانا اين دو از يكديگر جدا نمى شوند تا در كنار حوض كوثر بر من وارد شوند.»

در اين حديث پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: «كتاب و عترت تا قيامت از يكديگر جدا نمى شوند»، مطابق اين گفتار اگر زمانى عدل كتاب كه همان عترت است در روى زمين نباشد لازم مى آيد كه اين دو از يكديگر جدا شده باشند و اين با ظاهر حديث مخالف است.

ابن حجر مكى مى گويد: «در احاديثى كه سفارش به اهل بيت شده به اين نكته اشاره دارد كه تا روز قيامت زمين خالى از اهل بيتى كه اهليت هدايت دارند نخواهد بود، همان گونه كه كتاب عزيز چنين است و لذا اهل بيت امان براى اهل زمين معرفى شده اند و نيز در روايات آمده است: «در هر قوم و دسته اى عدولى از اهل بيت من است». (663)

حافظ سمهودى مى گويد: از اين حديث «ثقلين» استفاده مى شود كه هر زمان بايد فردى از اهل بيت كه سزاوار تمسك به اوست تا روز قيامت موجود باشد تا امر به تمسكى كه در روايت به آنها شده معنا پيدا كند همان گونه كه كتاب عزيز چنين است. و لذا اهل بيت امان اهل زمين معرفى شده اند كه هر گاه از روى زمين بروند زمين نيز نابود خواهد شد». (664)

همين معنا از علامه مناوى در شرح جامع الصغير سيوطى رسيده است. (665) نتيجه اينكه از حديث ثقلين كه مورد اتفاق بين شيعه و سنى بوده و از احاديث متواتر است به خوبى استفاده مى شود كه در هر زمان امام معصومى از عترت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت معصوم او بايد موجود باشد، امامى كه اهليت براى اقتدا و تمسك را داشته باشد كسى كه خود به هدايت مطلق رسيده و از ضلالت به دور است و لذا مى تواند ديگران را نيز به هدايت مطلق رسانده و از مطلق ضلالت گمراهى دور كند. چنين شخصى در اين زمان غير از حضرت مهدى عليه‌السلام نيست.

## 219: چگونه احاديث وجوب معرفت امام بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

مطابق روايات شيعه و سنى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية» (666)؛ «هر كس بميرد در حالى كه امام زمان خود را نشناخته باشد به مرگ جاهليت از دنيا رفته است.»

با كمترين تاءمل در اين روايت و نظاير آن به مصداق واقعى امام در روايت پى خواهيم برد. اين كدامين امام است كه اگر به او معرفت پيدا نكنى به مرگ جاهليت از دنيا رفته اى؟ مگر نه اين است كه بايد بين حكم و موضوع تناسب باشد؟ چه تناسبى بين عدم معرفت امام و مرگ جاهليت است؟ آيا اگر من طاغوت فاسق و فاجر زمان خود را نشناسم به مرگ جاهليت از دنيا رفته ام؟ قطعا چنين نيست بلكه مراد همان امام معصوم در هر زمان است كه از آن در روايت به امام تعبير شده است كه اگر او را نشناسم و اطاعت او را ننمايم به مرگ جاهليت از دنيا رفته ام.

## 220: حديث «امان» چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

مطابق روايات فريقين اهل بيت پيامبر عليهم‌السلام به عنوان امان اهل زمين معرفى شده اند. ابن حجر از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «اهل بيت من امان براى اهل زمين هستند پس هر گاه اهل بيتم هلاك شوند اهل زمين را آن چه خداوند وعده داده خواهد رسيد». (667)

سمهودى بعد از نقل اين حديث مى گويد: «محتمل است كه مراد از اهل بيتى كه امان امت هستند همان علماى از آنها باشند كه مردم را هدايت مى نمايند، آن گونه كه مردم به ستارگان هدايت مى يابند». (668)

اين حديث به خوبى دلالت بر اين نكته دارد كه بايد در هر زمانى فردى از اهل بيت عصمت و طهارت كه اهليت براى تمسك دارد موجود باشد و او غير از معصوم نيست. و در اين زمان غير از مهدى موعود كسى ديگر نيست، پس بايد موجود باشد و گرنه زمين و آنچه در آن است نابود خواهد شود.

## 221: حديث «سفينه» چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

مطابق روايات فريقين پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اهل بيت خود به كشتى نوح تعبير كرده است.

ابن حجر مكى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود:مثل اهل بيتى كسفينة نوح من ركبها نجى(669)؛ «همانا مثل اهل بيتم همانند كشتى نوح است هر كس سوار بر آن شود نجات يافته است.»

اين حديث به طرق مختلف و تعبيرات گوناگون از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده است. با تاءمل در معناى آن به خوبى استفاده مى شود كه لازم است در هر زمانى تا روز قيامت امام معصومى از اهل بيت عصمت و طهارت وجود داشته باشد تا براى امت اسلامى امكان داشته باشد كه با سوار شدن بر كشتى نجات او از غرق شدن در منجلاب فساد و تباهى نجات يافته و به ساحل نجات و بهشت رضوان رهنمون شوند.

## 222: حديث (عدم خلو زمان از امام قرشى ) چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

بخارى و مسلم و ديگران به سندهاى خود از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده اند كه فرمود: لا يزال هذا الامر فى قريش ما بقى من الناس اثنان (670)؛ «اين امر خلافت در قريش ثابت است مادامى كه دو نفر از مردم باقى باشد.»

در اين حديث خبر از واقعيتى خارجى مى دهد كه واجب است تحقق يابد و وظيفه مسلمين است كه خلافت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در هر زمان به دست يك نفر شايسته از قريش قرار دهند. مقصود از «هذا الامر» چيست؟ همان امرى است كه در آيه «اولى الامر» به آن اشاره شده است: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ) (671). مطابق بيان فخر رازى و ديگران مقصود از «اولى الامر» در اين آيه معصومين هستند. (672)

پس بايد در هر زمانى امام معصومى از قريش باشد مادامى كه عمر دنيا به سر نيامده و از مردم روى زمين دو نفر باقى مانده است و او در اين زمان غير از حضرت مهدى عليه‌السلام نيست.

به بيان ديگر: مقصود از «الامر» در روايت و آيه، امر زعامت و ولايت و رهبرى ظاهرى و باطنى و هدايت مطلق مردم به حق و حقيقت است، شخصى كه به تمام معنا دارى صفات و خصوصيات پيامبر است تا بتواند امر خلافت و جانشينى او را در تمام شوؤنات به جز وحى ادامه دهد، چنين شخصى در هر زمان بايد موجود باشد و در اين زمان كسى جز حضرت مهدى عليه‌السلام نيست.

ابن حجر عسقلانى مى گويد: «نماز خواندن عيسى عليه‌السلام پشت سر مردى از اين امت در آخر الزمان و نزديك به برپايى قيامت دلالت صحيح بر اين قول دارد كه: زمين هيچ گاه از حجتى كه قائم بالله است خالى نخواهد بود». (673)

# وجود امام مهدى عليه‌السلام در احاديث «دوازه خليفه»

## 223: احاديث دوازده خليفه چيست؟

از جمله احاديث متواتر و صحيح نزد شيعه و اهل سنت احاديث دوازده خليفه است. رواياتى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امامان و جانشينان بعد از خود را دوازده نفر تعيين كرده است.

جابر بن سمره از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «لا يزال الاسلام عزيزا الى اثنى عشر خليفة ثم قال كلمة لم افهمها. فقلت لابى ما قال؟ فقال: كلهم من قريش» (674)؛ «دائما اسلام عزيز است تا اينكه دوازده خليفه بر آنها حاكم گردد آن گاه كلمه اى گفت كه من آن را نفهميدم. به پدرم گفتم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه فرمود: گفت: همه آنها از قريشند.»

اين حديث را با مضامين مختلف 36 نفر از صحابه نقل كرده اند ولى عمده روايات از جابر بن سمره سوائى نقل شده است و نيز تعداد بسيارى از علماى اهل سنت آنها را در كتب خود آورده اند.

## 224: مقصود از دوازده خليفه چه كسانى اند؟

اين احاديث در حجة الوداع از جانب پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايراد شده است. همان حجى كه در آن حديث ثقلين و حديث غدير از ناحيه پيامبر ذكر شده است.

روايات نيز همانند آيات قرآن يكديگر را تفسير مى كنند، لذا با جمع بين اين سه دسته روايات پى مى بريم كه دوازده امام از عترت و اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و اول آنها على بن ابى طالب است. زيرا پيامبر مطابق حديث ثقلين فرمود: «من دو شى ء گرانبها در ميان شما مى گذارم كه با تمسك به آن دو هرگز گمراه نخواهيد شد: كتاب خدا و عترتم». و در روز غدير خم نيز على بن ابى طالب را به مقام خلافت و امامت بعد از خود مبعوث كرد.

و نيز در روايات دوازده خليفه تعبيرات و صفاتى درباره آنها به كار رفته كه بر غير امامان معصوم منطبق نخواهد بود، از قبيل اينكه:

1- اسلام به وجود آنها عزيز است.

2- دين به جود آنها قائم است.

3- كسانى كه در صدد خوار كردن آنها برآيند هيچ گونه ضررى به آنها وارد نخواهند كرد.

و نيز مطابق برخى از روايات كه حموينى و قندوزى حنفى نقل كرده اند پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اسامى هر يك از دوازده امام از ذريه خود را ذكر كرده است.

## 225: آيا احاديث دوازده خليفه دلالت بر حكومت ظاهرى امامان معصوم دارد، در صورتى كه در واقع چنين نبوده است؟

برخى مى گويند: احاديث دوازده خليفه دلالت بر خلافت و حكومت ظاهرى دوازده خليفه بعد از پيامبر دارد در حالى كه امامان شيعه به جز امام على و امام حسن عليه‌السلام حكومت ظاهرى نداشته اند.

پاسخ: اين احاديث در حقيقت دلالت بر انشا و امر و نصب الهى دارد نه اخبار و اعلام، يعنى اين دوازده نفر از آنجا كه از شاخص هاى معنوى والايى برخوردارند لذا از جانب خداوند به ولايت و خلافت منصوبند و مردم وظيفه دارند تا با آنها بيعت نمايند.

سيد محمد تقى حكيم مى گويد: «مقصود به بقاى امر در بين آنها بقاى امامت و خلافت و به استحقاق است. يعنى آنها مستحق امامت و خلافت هستند نه اينكه هر كدام به سلطنت ظاهرى خواهند رسيد، زيرا خليفه شرعى، مشروعيت سلطنت خود را از خداوند مى گيرد و اين سلطنت در حدود سلطنت تشريعى است نه تكوينى، زيرا اين نوع از سلطنت كه مقتضاى وظيفه امام به عنوان مشرع است، و اين معنا با غصب سلطنت ظاهرى از آنها و تسلط ديگران منافاتى ندارد...». (675)

## 226: احاديث دوازده خليفه در چه مكانى ايراد شده است؟

در رابطه با مكان ايراد اين احاديث، روايات اختلاف دارند: برخى نقل آن را در حجة الوداع روز عرفه در عرفات مى دانند. (676) و برخى ديگر ايراد آن را در سرزمين منى معرفى كرده اند. (677) در برخى روايات نيز اشاره شده كه در مسجد بوده است. و تعدادى از روايات نيز از ذكر مكان آن ساكتند. آيا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در يك مكان اين حديث را بيان كرده است و يا در چند مكان؟

احتمال قوى آن است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مكان هاى مختلف به اين حديث اشاره كرده است. ولى آنچه مسلم است اينكه اين احاديث در حجة الوادع يا بعد از پايان گرفتن آن ايراد شده است. حجة الوداعى كه در آن پيامبر خبر از نزديك شدن وفات خود داده است. نتيجه اينكه پيامبر وصيت به اوصياى معصوم بعد از خود نموده است.

## 227: چرا در احاديث دوازده خليفه از اسامى آنها سؤال نشده است؟

رسم مسلمانان اين بود كه از همه نوع مسائل حتى در اثناى سخنرانى حضرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سؤ ال مى كردند. اين روايت خبر از امر مهمى كه همان خلفاى بعد از پيامبر است مى دهد خلافتى كه از مسائل بسيار مهم در جامعه اسلامى است. حال سؤال اين است كه چرا كسى از اسامى اين دوازده خليفه سوالى نكرده است.

آيا معقول است كه هيچ يك از مسلمانان در حجة الوداع يا بازگشت از حج به مدينه از اسامى آنها سؤال نكرده باشد؟ هرگز! زيرا داءب صحابه اين بود كه از جزئيات مسائل سؤ ال مى كردند اما چرا و چگونه در اين روايات اسامى آنها ذكر نشده است؟

احتمالى كه داده مى شود اين است كه دست مخالفين اهل بيت بر اين احاديث دراز شده و نگذاشته است كه اسامى آنها به طور صريح به گوش مردم برسد گر چه مطابق آنچه قبلا بيان شد با جمع بين اين احاديث و احاديث غدير و ثقلين مى توان پى برد كه اين دوازده خليفه از عترت و اهل بيت پيامبرند و نيز اول آنها على بن ابى طالب عليه‌السلام است. با اين حال مطابق برخى روايات كه حموينى در «فرائد السمطين» و قندوزى در «ينابيع المودة» آورده اسامى آنها نيز از ناحيه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ذكر شده است.

## 228: در برخى روايات اهل سنت، ابوبكر و عمر هم جزء دوازده خليفه معرفى شده اند آن را چگونه توجيه مى كنيد؟

طبرانى به سند خود از عبدالله بن عمرو نقل مى كند: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: «بعد از من دوازده خليفه خواهد آمد ابوبكر صديق، او بعد از من بيش از مدتى كم درنگ نمى كند و صاحب آسياب خانه اش... عمر بن خطاب...». (678)

پاسخ:

1- حديث از حيث سند اشكال دارد زيرا از جمله رجال آن «عبدالله بن صالح» است كه ذهبى احاديث او را منكر دانسته است. و نيز احمد بن حنبل مى گويد: او در آخر عمر فاسدالعقيده شد. و صالح بن محمد مى گويد: به نظر من او در نقل حديث دروغگوست. احمد بن صالح او را متهم دانسته و نسائى او را غير ثقه مى داند....

و نيز در سند آن ليث بن سعد است كه مورد اعتماد منصور عباسى بوده و سعى و كوشش فراوان در تضعيف ولاى اهل بيت در مصر داشته است.

2- در اين حديث هر يك از خلفاى سه گانه خصوصا عثمان با تعبيراتى ستوده شده اند كه با واقعيات خارجى سازگارى ندارد.

3- با مراجعه به روايات ديگر پى مى بريم كه مقصود از حديث، دوازده نفر از ذريه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشند. (679)

## 229: آيا احاديث دوازده خليفه نزد شيعه ضعيف السند و غير معتبر است؟

احمد كاتب مى گويد: «رواياتى كه اصحاب نظريه دوازده امامى نقل مى كنند همگى از اخبار آحاد است و هيچ حجت و دليلى آنها را تأیید نمى كند و ادعاى علم به صحت آنها نيز ممكن نيست. و در عين حال راويان آنها نيز مورد طعن واقع شده اند». (680)

پاسخ:

1- رواياتى كه دلالت بر دوازده امام بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد از حد تواتر فراتر رفته است. و مى دانيم كه حديث متواتر فى حد نفسه مفيد يقين است و احتياجى به بررسى سندى ندارد.

2- اصحاب و رجال شيعه همگى اين احاديث را مورد قبول قرار داده و بر عمل به آنها اتفاق كرده اند و اين خود دليل بر صحت اين روايات و اعتماد اصحاب بر صدور آنها از امام است.

شهيد صدر رحمه‌الله مى فرمايد: «اين روايات با كثرت احتياط از جانب امامان در نقل آنها به جهت حفظ امام، به درجه بالايى از كثرت و انتشار رسيده است. و كثرت عددى در اين روايات تنها اساس براى قبول آنها نيست بلكه اضافه بر آن مزايا و قرائنى در اينها وجود دارد كه دليل بر صحت احاديث خواهد بود... مشاهده مى كنيم بخارى كه معاصر امام جواد و هادى و عسكرى عليهم‌السلام است اين حديث را نقل كرده است، و اين نكته مهمى است. اين خود دليل بر آن است كه اين حديث از پيامبر ثابت شده است قبل از آنكه مضمون آن تحقق يافته و فكر دوازده امام به كمال برسد». (681)

3- با ملاحظه مجموعه روايات، به تعداد بى شمارى از احاديث صحيح السند بر مى خوريم كه اگر به حد تواتر نباشد لااقل در حد استفاضه است. (682) خصوصا آنكه كلينى در قبول روايات منهج روش خاصى را دنبال مى كرده است.

او به رواياتى اخذ مى كرده كه قطع يا اطمينان به صدور آنها از معصومين داشت است. خبر صحيح نزد كلينى و ديگران از قدما خبرى بوده كه قرائن داخلى و خارجى آن را تأیید مى كرده است و اعتماد آنها بر وثاقت اشخاص نبوده است، بلكه وثاقت تنها راهى براى صحت صدور روايت نزد او بوده است. از جمله قرائن نزد او بر قبول خبر، وجود حديث در بسيارى از اصول چهارصد گانه حديثى بوده كه در عصر امامان تاءليف شده است، و يا آنكه حديث در كتاب معروفى بوده كه مورد تأیید بزرگان از اصحاب قرار گرفته است.

و از جمله قرائن خارجى وجود حديث در كتاب هايى بوده كه بر امامان عرضه شده و آن حضرات مولفين آنها را تمجيد نموده اند، همانند كتاب سليم كه مورد تمجيد امام صادق عليه‌السلام قرار گرفته است.

ونيز از جمله قرائن آن است كه حديث از كتاب هايى اخذ شده كه نزد متقدمين مورد وثوق و اعتماد بوده است، شيخ كلينى اين گونه روايات را هم مورد توجه قرار داده و قبول كرده است، و تنها به رواياتى كه راويانش ثقه اند توجه نداشته است بلكه اين قسم از روايات بخشى از احاديث او را تشكيل داده است.

4- كاتب در تضعيف برخى روايات به تضعيفات ابن الغضائرى استناد كرده با آنكه اصل كتابش به اثبات نرسيده و نيز تضعيفاتش مورد قبول علما قرار نگرفته است. و نيز برخى را همچون على بن ابراهيم و سهل بن زياد تضعيف كرده كه در جاى خود توثيق شده اند.

## 230: احاديث دوازده خليفه، چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

مى توان با اين احاديث بر اثبات وجود امام زمان عليه‌السلام استدلال نمود؛ زيرا:

اولا: در بسيارى از روايات كلمه بعدى بكار رفته است كه ظهور در اتصال و پياپى آمدن دوازده امام بلافاصله عد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد.

ثانيا: مطابق حديث صحيح مسلم و ديگران، اين دوازده نفر كسانى هستند كه قيام و قوام دين به آنها بستگى دارد. و نيز اسلام به وجود آنها عزيز است. حال اگر دين پا برجاست و عزيز است به جود اين دوازده امام است كه يكى از آنها باقى مانده و حافظ دين و شريعت است.

## 231: احاديث دوازده خليفه، با حديث «الخلافة بعدى ثلاثون عاما» چگونه قابل جمع است؟

احمد بن حنبل در مسند خود از سفينه روايت كرده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «خلافت سى سال خواهد بود آن گاه بعد از سلطنت و پادشاهى است». (683)

برخى از علماى اهل سنت اين حديث را مغاير با احاديث حاديث دوازده خليفه دانسته اند، زيرا خلافت دوازده خليفه در مدت سى سال نبوده است.

پاسخ:

1- بين اين دو روايت فرق است؛ زيرا اوصافى كه براى دوازده خليفه ذكر شده امثال: دوازده امام به حق، قيام دين به وجود آنها و ديگر تعبيرها، دلالت بر آمدن دوازده امام معصوم دارد، ولى در حديث سفينه، اشاره به آمدن تعدادى خليفه تا سى سال بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد، گر چه در بين آنها شخص معصوم وجود نداشته باشد. و لذا مقصود به خلافت، معناى مجازى آن است، گر چه امير المومنين و امام حسن عليه‌السلام امام معصوم و به حق از آن دوازده نفرند.

2- حديث سفينه غير معتبر و غير مشهور است، همان گونه كه ابن تيميه آن را در «منهاج السنة» تضعيف كرده است. (684) راوى حديث از سفينه، سعيد بن جمهان است كه در علم رجال تضعيف شده است. (685)

## 232: احاديث سيزده امام چگونه قابل توجيه است؟

ظاهر برخى از روايات اشاره به آمدن سيزده خليفه بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد، در توجيه اين روايات مى گوييم:

1- هيچ يك از علماى شيعه چنين ادعايى نكرده كه امامان بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سيزده نفرند، جز هبة الله بن احمد مفيد عمرى كه نجاشى درباره او نقل مى كند: «او هم صحبت و هم مجلس با ابوالحسين بن ابى شيبه علوى زيدى بوده و براى او كتابى تأليف كرده است. او امامان را سيزده نفر شمرده و زيد بن على بن حسين را به جهت خوشايندى ابن ابى شيبه زيدى جزء امامان به شمار آورده است.»

2- رواياتى كه برخى از كج فهم ها امامت سيزده امام را از آنها فهميده اند برخى به جهت سوء تعبير راويان حديث است.

از آن جمله در روايت سليم آمده است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: تو و دوازده نفر از اولادت امامان بر حق مى باشيد. معلوم است كه در تعبير به دوازده امام حضرت امير المومنين عليه‌السلام نيز داخل بوده است خصوصا به قرينه روايات متواترى كه در كتب شيعه و سنى وجود داشته و اشاره بلكه تصريح به آمدن دوازده خليفه بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد.

3- در كتاب سليم بن قيس هلالى بيش از بيست حديث است كه دلالت بر آمدن دوازده امام بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد.

4- كلينى و سليم بن قيس كه اين گونه روايات را در كتب حديثى خود آورده اند از داعيان و مريدان دوازده امام هستند. و اين خود دلالت بر اشتباه نساخ در نقل حديث دارد و لذا تمام كسانى كه اين گونه احاديث را نقل كرده اند در باب دوازده امام آورده اند.

5- همه احاديثى كه ظهور بدوى در سيزده امام دارد ضعف سندى دارد.

# غيبت صغرا

## 233: مبدا غيبت صغرا از چه زمانى به حساب مى آيد؟

در اينجا دو نظريه وجود دارد:

نظريه اول اينكه: غيبت صغرا از زمان ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام بوده زيرا ولادت حضرت در اختفا و پنهانى بوده است. ولى اين نظريه مورد مناقشه واقع شده زيرا بحث در غيبت امام است و در آن هنگام حضرت به مقام امامت نرسيده بود. خصوصا آنكه جماعت زيادى از شيعيان، حضرت را در آن پنج سال قبل از شهادت حضرت عسكرى عليه‌السلام مشاهده كرده اند.

نظريه دوم اينكه: غيبت حضرت از زمان شهادت پدرش امام عسكرى عليه‌السلام بوده است. و به طور دقيق مى توان گفت كه بعد از نماز خواندن بر جنازه پدرش در آن قضيه اى كه ابوالاديان بصرى نقل مى كند. (686)

## 234: حكمت غيبت صغرا قبل از غيبت كبرا چه بوده است؟

غيبت صغرا نشانگر اولين مرحله از امامت حضرت مهدى عليه‌السلام است، كه خداوند متعال تقدير نمود تا در مدتى نه چندان دور از عموم مردم مخفى بماند و امور شيعه را توسط سفرا انجام دهد.

اما اينكه چرا غيبت صغرا قبل از غيبت كبرا قرار گرفت ممكن است كه جهت آن اين باشد كه عادت شيعيان در طول عمر امامت بر اين بوده كه هر زمان اراده مى كردند خدمت امام خود رسيده و از محضر او استفاده مى بردند و با غيبت كلى و تام و تمام هرگز انس نداشتند. لذا براى جا افتادن اين موضوع ابتدا غيبت صغرا تحقق پيدا كرد كه در آن تا اندازه اى ارتباط قطع شد.

و مردم اگر چه در ابتدا به شك و ترديد و تشويش خاطر افتادند ولى بعد از مدتى نه چندان دور شك و ترديدها زايل شده و با مشاهده دلايل قطعى به وجود حضرت مهدى عليه‌السلام يقين پيدا كردند. و بعد از مدتى نه چندان طولانى غيبت كبرا شروع شد.

## 235: امتياز عصر غيبت صغرا بر غيبت كبرا چيست؟

بنا به قولى شروع غيبت صغرا از زمان شهادت امام عسكرى عليه‌السلام بوده است، كه از همان زمان امام عليه‌السلام متولى امر امامت مى شوند. حضرت خلافت خود را با نصب وكيل اولش هنگام مقابله با جماعت قميين آغاز نمودند. عصر غيبت صغرا از امتيازات ويژه اى برخوردار است كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- در اين عصر امام مهدى عليه‌السلام متصدى امامت و خلافت شد.

2- در اين عصر امام عليه‌السلام استتار كامل نداشتند. بلكه به جهت مصالح كلى با برخى از خواص يارانش ملاقات برقرار مى كردند.

3- در اين عصر چهار سفير وجود داشت كه از طرف حضرت به طور خصوص مامور به رسيدگى امور مردم بوده و رابط بين آنان و حضرت به شمار مى آمدند.

## 236: آيا خداوند براى امامت حضرت مهدى عليه‌السلام زمينه سازى كرده است؟

آرى، از جمله موضوعاتى كه قبل از ولادت امام مهدى عليه‌السلام اتفاق افتاد كه آن را مى توان زمينه ساز امامت حضرت مهدى عليه‌السلام در كودكى دانست ولادت امام جواد و امام هادى عليه‌السلام است؛ زيرا امام جواد در هشت سالگى يا هفت سالگى و امام هادى در سن شش سالگى به امامت رسيدند. و لذا بعد از آنكه شيعه به امامت اين دو امام اعتقاد پيدا نمود اين مسأله زمينه ساز اعتقاد به امامت حضرت مهدى عليه‌السلام و رفع استبعاد از امامت او در سنين پنج سالگى شد.

## 237: براى غيبت امام مهدى عليه‌السلام چه زمينه سازى از جانب امامان انجام گرفت؟

موضوع غيبت امام تجربه جديدى براى امت بود، تجربه اى كه به اين مقدار از غيبت هرگز هيچ امتى به چشم خود نديده بود، لذا امت و جامعه شيعى احتياج مبرم به زمينه سازى براى ورود به آن داشت. به همين جهت اهل بيت عليهم‌السلام و حتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همگى به طور مكرر به موضوع غيبت كبرا نيز به جهت زمينه سازى و ايجاد انس در بين مردم براى ورود به غيبت كبرا بوده است.

## 238: آيا رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر از غيبت امام زمان عليه‌السلام داده است؟

آرى، در بسيارى از روايات به اين موضوع اشاره شده است؛ ابن عباس در حديثى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى كند كه فرمود: «... و جعل من صلب الحسين ائمة يقومون باءمرى و نحفظون وصيتى التاسع منهم قائم اهل بيتى و مهدى امتى اشبه الناس بى فى شمائله و اقواله و افعاله. يظهر بعد غيبة طويلة و حيرة مضلة فيعلن امر الله و يظهر دين الله جل و عز...» (687)؛ «... و از صلب حسين امامانى قرار داد كه به امر من قيام كرده و وصيت مرا حفظ خواهند نمود. نهمين از آنها قائم اهل بيت من و مهدى امت من است او شبيه ترين مردم به من در شمايل و اقوال و افعال است. بعد از غيبتى طولانى و حيرتى گمراه كننده ظهور خواهد كرد آن گاه امر خدا را اعلان كرده و دين او را ظاهر خواهد نمود...».

امام على عليه‌السلام نيز از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده كه فرمود: «ثم يغيب عنهم امامهم ما شاءالله و يكون له غيبتان أحداهما أطول من الاخرى...» (688)؛ «آن گاه امامشان از ميان آنها تا هر زمان كه خدا خواهد غايب خواهد شد. و براى او دو غيبت مقرر شده كه يكى از آن دو از ديگرى طولانى تر است...».

جابر بن عبدالله انصارى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيد:وللقائم من ولدك غيبة؟ قال: اءى و ربى. ثم قراء هذه الاية: (وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (689)) (690)؛ «آيا براى قائم از اولاد تو غيبت است؟ فرمود: آرى به خدا سوگند.» آن گاه اين آيه را قرائت نمود: (وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ.)

## 239: آيا امام على عليه‌السلام به غيبت حصرت مهدى عليه‌السلام اشاره كرده است؟

آرى، در بسيارى از روايات به آن اشاره نموده است از جمله؛

صدوق رحمه‌الله در حديثى به سند خود از امير المومنين عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «للقائم منا غيبة امرها طويل كاءنى بالشيعة يجولون جولان النعم فى غيبته يطلبون المرعى فلا يجدونه الا فمن ثبت منهم على دينه ولم يقس قلبه لطول اءمد غيبة امامه فهو معى فى درجتى يوم القيامة...» (691)؛ «براى قائم از ما غيبتى است كه زمان و مدت آن طولانى خواهد بود. گويا شيعه را مى بينم كه به مانند گوسفندان متحير و سرگردان به دنبال چراگاه مى گردد ولى آن را نمى يابد. آگاه باشيد هر كس كه در آن زمان بر دين خود ثابت قدم باشد و قلبش به جهت طولانى شدن مدت غيبت سخت نشود او با من و در مرتبه من در روز قيامت خواهد بود...»

## 240: آيا امام حسن عليه‌السلام از غيبت حصرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

شيخ صدوق رحمه‌الله به سند خود در حديثى نقل مى كند كه امام حسن مجتبى عليه‌السلام بعد از مصالحه با معاويه و اعتراض برخى به آن حضرت در اين جهت فرمود: و يحكم ما تدرون ما عملت، و الله الذى عملت خير لشيعتى مما طلعت عليه الشمس او غربت، الا تعلمون انى امامكم مفترض الطاعة عليكم واحد سيدى شباب اهل الجنة بنص رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على؟

قالوا: بلى. قال: اءما علمتم ان الخضر عليه‌السلام لما خرق السفينة و اقام الجدار و قتل الغلام كان ذلك سخطا لموسى بن عمران عليه‌السلام اذا خفى عليه وجه الحكمة فى ذلك و كان ذلك عند الله تعالى ذكره حكمة و صوابا. اما علمتم انه ما منا احد الا و يقع فى عنقه بيعة لطاغية زمانه الا القائم الذى يصلى روح الله عيسى بن مريم عليه‌السلام خلفه فان الله عزو جل يخفى ولادته و يغيب شخصه لئلا يكون لاحد فى عنقه بيعة اذا خرج ذلك التاسع من ولد اخى الحسين بن سيدة الاماء يطيل الله عمره فى غيبته ثم يظهره بقدرته فى صورة شآب دون اربعين سنة ذلك ليعلم ان الله على كل شى ء قدير(692)؛

«واى بر شما نمى دانيد كه من چه كردم به خدا سوگند آنچه را من انجام دادم براى شيعيان از آنچه خورشيد بر او طلوع و غروب كرده بهتر است. آيا نمى دانيد كه من امام شما هستم كه اطاعتم بر شما واجب است؟ آيا من يكى از دو آقاى جوانان اهل بهشت به تصريح رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيستم؟

گفتند: آرى. فرمود: آيا نمى دانيد خضر عليه‌السلام هنگامى كه كشتى را سوراخ و ديوار را برپا و غلام را كشت، مورد غضب موسى بن عمران قرار گرفت به جهت آنكه حكمت آن را نمى دانست. ولى اين امر نزد خداوند متعال مطابق حكمت و صواب بود.

آيا نمى دانيد كه هر يك از ما بر گردن خود بيعت طاغوت زمان خود را داريم، جز قائمى كه عيسى بن مريم عليه‌السلام پشت سر او نماز مى گزارد. خداوند عزوجل ولادت او را مخفى خواهد نمود و شخصش را غايب خواهد كرد تا آنكه بر گردن او از جانب هيچ كس هنگام خروج بيعت نباشد او نهمين از اولاد برادرم حسين و فرزند بهترين زنان است. خداوند عمر او را در غيبتش طولانى خواهد گرداند آن گاه او را به قدرت خود در صورت جوانى كمتر از چهل سال ظاهر خواهد نمود، تا دانسته شود كه خداوند بر هر كارى قدرتمند است».

## 241: آيا امام حسين عليه‌السلام از غيبت فرزندش مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

صدوق رحمه‌الله به سند خود از امام حسين عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «فى التاسع من ولدى سنة من يوسف و سنة من موسى بن عمران عليه‌السلام و هو قآئمنا اهل البيت يصلح الله تبارك و تعالى امره فى ليلة واحدة» (693)؛ «در نهمين از فرزندانم سنتى از يوسف و سنتى از موسى بن عمران است و او قائم ما اهل بيت مى باشد كه خداوند تبارك و تعالى امر او را در يك شب اصلاح خواهد نمود».

و نيز امام حسين عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود:قائم هذه الامة هو التاسع من ولدى و هو صاحب الغيبة(694)؛ «قائم اين امت همان نهمين از اولاد من است و او صاحب غيبت مى باشد...».

و نيز فرمود: «... له غيبة يرتد فيها اقوام و يثبت على الدين فيها آخرون...» (695)؛«... براى او غيبتى است كه اقوامى در آن مرتد شده و گروهى ديگر بر دين ثابت خواهند بود...».

## 242: آيا امام سجاد عليه‌السلام از غيبت فرزندش مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

شيخ صدوق رحمه‌الله به سندش از امام زين العابدين عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «تمتد الغيبة بولى الله الثانى عشر من اوصياء رسول الله و الائمة بعده عليهم‌السلام. يا ابا خالد ان اهل زمان غيبته القائلين بامامته و المنتظرين لظهوره افضل من اهل كل زمان، لان الله تبارك و تعالى اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة...» (696)؛ «آن گاه غيبت به ولى خداى عزوجل دوازدهمين از اوصياى رسول خدا و امامان بعد از او امتداد مى يابد، اى ابا خالد همانا اهل زمان غيبت او كه به امامتش قائلند و منتظر ظهور او مى باشند افضل از اهل هر زمان هستند زيرا خداوند تبارك و تعالى به آنها چنان عقل و فهم و معرفتى داده كه غيبت نزد آنان به منزله حضور و مشاهده است...».

## 243: آيا امام باقر عليه‌السلام از غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

صدوق رحمه‌الله به سند خود از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: «ياتى على الناس زمان يغيب عنهم امامهم فيا طوبى للثابتين على امرنا فى ذلك الزمان أن أدنى ما يكون لهم من الثواب اءن يناديهم البارى جل جلاله فيقول عبادى امائى آمنتم بسرى و صدقتم بغيبى فاءبشروا بحسن الثواب منى...» (697)؛ «زمانى بر مردم بيايد كه امامشان از آنها غايب گردد پس خوشا به حال كسانى كه بر امر ما در آن زمان ثابت قدم باشند. همانا كمترين ثوابى كه براى آنها در نظر گرفته شده اين است كه خداوند بارى جل جلاله مى فرمايد: اى بنده ها و كنيزان من به سّر من ايمان آورديد و غيب مرا تصديق كرديد بشارت باد شما را به حسن ثواب از جانب من...».

## 244: آيا امام صادق عليه‌السلام از غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

امام صادق عليه‌السلام در حديثى فرمود: «الخامس من ولد السابع يغيب عنكم شخصه» (698)؛ «پنجمين از اولاد هفتمين كسى است كه شخصش از شما غايب خواهد شد».

و نيز فرمود: «اما والله ليغيبن عنكم مهديكم حتى يقول الجاهل منكم ما لله فى آل محمد حاجة» (699)؛ «آگاه باشيد به خدا سوگند كه مهدى شما از بين شما غايب خواهد شد تا اينكه جاهل از شما مى گويد: خداوند احتياجى به آل محمد ندارد...».

و نيز فرمود:«ان الغيبة ستقع بالسادس من ولدى و هو الثانى عشر من الائمه الهداة بعد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اولهم امير المومنين على بن ابى طالب و آخرهم القائم بالحق بقية الله فى الارض...»(700)؛ «... همانا غيبت در ششمين از فرزندانم واقع خواهد شد.و او دوازدهمين از امامان هدايت بعد از رسول خداست كه اول آنها امير المومنين على بن ابى طالب و آخر آنها قائم به حق بقية الله در روى زمين است...».

و نيز فرمود: «ان اللقائم غيبة قبل ان يقوم» (701)؛ «همانا براى قائم غيبتى قبل از قيام است».

## 245: آيا امام كاظم عليه‌السلام از غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

امام كاظم عليه‌السلام فرمود: «اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله فى اديانكم لا يزيلنكم احد عنها، ا بنى! انه لابد لصاحب هذا الامر من غيبتة...» (702)؛ «هنگامى كه پنجمين از اولاد هفتمين مفقود شد پس خدا را خدا را در اديانتان، كسى شما را از آن جدا نكند، اى فرزندم! همانا به طور حتم براى صاحب اين امر غيبتى است...».

يونس بن عبدالرحمن مى گويد: من بر موسى بن جعفر عليه‌السلام وارد شدم و عرض كردم: اى فرزند رسول خدا آيا شما قائم به حق مى باشيد؟ فرمود: «انا القائم باحق و لكن القائم الذى يطهر الارض من اءعدآء الله عزوجل و يملاها عدلا كما ملئت جورا و ظلما هو الخامس من ولدى له غيبة يطول اءمدها خوفا على نفسه...» (703)؛ «من قائم به حقم، ولى قائمى كه زمين را از دشمنان خداوند عزوجل پاك كرده و آن را پر از عدالت خواهد نمود آن گونه كه پر از ظلم و جور شده باشد همان پنجمين نفر از اولاد من است براى او غيبتى طولانى است زيرا بر جان او خطر است...».

و نيز در بيان قول خداوند متعال (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) (704) فرمود:النعمه الظاهرة الامام الظاهر و الباطنة الامام الغائب فقلت له: و يكون فى الائمة من يغيب؟ قال: «نعم، يغيب عن ابصار الناس شخصه و لا يغيب عن قلوب المومنين ذكره و هو الثانى عشر منا...» (705)؛ «نعمت ظاهر امام ظاهر و نعمت باطن امام غايب است. راوى مى گويد: به حضرت عرض كردم: آيا در ميان ائمه كسى غايب مى شود؟ فرمود: آرى شخصش از چشمان مردم غايب مى گردد ولى از قلوب مومنان غايب نمى گردد و او دوازدهمين از ما مى باشد...».

## 246: آيا امام رضا عليه‌السلام از غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

صدوق رحمه‌الله به سندش از امام رضا عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «الرابع من ولدى ابن سيدة الاماء يطهر الله به الارض من كل جور و يقدسها من كل ظلم، و هو الذى يشك الناس فى ولادته و هو صاحب الغيبتة قبل خروجه...» (706)؛ «... چهارمين از اولاد من كه فرزند بهترين زنان است خداوند به واسطه او زمين را از هر ظلمى پاك و پيراسته خواهد نمود و او كسى است كه مردم در ولادتش شك خواهند كرد و اوست صاحب غيبت قبل از خروجش...».

و نيز به دعبل فرمود:... يا دعبل! الامام بعدى محمد ابنى و بعد محمد ابنه على و بعد على ابنه الحسن و بعد الحسن ابنه الحجة المنتظر فى غيبته...(707)؛ «... اى دعبل! امام بعد از من محمد فرزند من است. و بعد از محمد فرزندش على و بعد از على فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش حجت قائم است. كسى كه در غيتبش به انتظار او مى نشيند...».

## 247: آيا امام جواد عليه‌السلام از غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

عبدالعظيم حسنى مى گويد: من بر آقايم محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابيطالب عليه‌السلام وارد شدم به قصد اينكه از او درباره قائم سؤال كنم كه آيا او مهدى است يا ديگرى، حضرت ابتدا فرمود:... يا اباالقاسم! ان القائم منا هو المهدى الذى يجب ان ينتظر فى غيبته و يطاع فى ظهوره و هو الثالث من ولدى...(708)؛ «اى اباالقاسم! همانا قائم از ما همان مهدى است كه واجب است در غيبتش انتظار او را كشيده و هنگام ظهورش از او اطاعت شود و او سومين از اولاد من است...».

صقر بن ابى دلف مى گويد: به امام جواد عليه‌السلام عرض كردم: چرا قائم را منتظر خوانند؟ فرمود: «... لان اله غيبتة تكثر ايامها و يطول اءمدها فينتظر خروجه المخلصون و ينكره المرتابون...» (709)؛ «زيرا براى او غيبتى است كه روزهايش زياد و مدتش طولانى خواهد بود. مخلصين در انتظار خروج او به سر خواهند برد، و شك كنندگان او را انكار خواهند كرد...».

## 248: آيا امام هادى عليه‌السلام از غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟

صدوق رحمه‌الله به سندش از ابى هاشم داوود بن قاسم جعفرى نقل مى كند كه از ابوالحسن (امام هادى عليه‌السلام ) شنيدم كه مى فرمود:... و من بعدى الحسن ابنى فكيف للناس بالخلف من بعده؟ قال: فقلت: و كيف ذاك يا مولاى؟! قال: لانه لا يرى شخصه و لا يحل ذكره باسمه...(710)؛ «جانشين بعد از من فرزندم حسن است، پس چگونه است شما را به خلف بعد از خلف؟ عرض كردم: چگونه، خداوند مرا فدايت گرداند؟ حضرت فرمود: زيرا شخصش ديده نمى شود و حلال نيست كه نامش برده شود...».

## 249: آيا امام عسكرى عليه‌السلام براى غيبت فرزندش مهدى عليه‌السلام زمينه سازى نموده است؟

فعاليت هاى امام عسكرى عليه‌السلام را در اين زمينه مى توان به چند دسته تقسيم نمود:

1- تعليمات و بيانات

امام عسكرى عليه‌السلام در حديث مبسوطى به احمد بن اسحاق فرمود: «... يا احمد بن اسحاق مثله فى هذه الامة مثل الخضر عليه‌السلام و مثله مثل ذى القرنين، و الله ليغيبن غيبة لا ينجو فيها من الحركة الا من ثبته الله عزوجل على القول بامامته و وفقه فيها الدعاء بتعجيل فرجه...» (711)؛ «... اى احمد بن اسحاق! مثل او در اين امت مثل خضر عليه‌السلام و مثلش مثل ذى القرنين است. به خدا سوگند هر آينه غيبتى خواهد نمود كه تنها كسانى كه خداوند آنان را بر قول به امامت او ثابت كرده، و به دعا بر تعجيل فرجش موفق ساخته، هلاك نخواهند شد...».

و نيز فرمود: «... أما أن لولدى غيبة يرتاب فيها الناس الا من عصمه الله عزوجل» (712)؛ «... آگاه باشيد همانا براى فرزندم غيبتى خواهد بود كه در آن مردم شك خواهند كرد، جز كسانى كه خداوند عزوجل آنها را حفظ كرده باشد.»

2- كم كردن ارتباطات خود با شيعيان

مسعودى مى گويد: «هنگامى كه امر امامت به او رسيد با خواص خود و غير خواص از پشت پرده سخن مى گفت، مگر در اوقاتى كه او را به خانه سلطان مى بردند». (713) لذا شيعيان حضرت براى ملاقات با او در راه مى نشستند تا در آن اوقات حضرت را ملاقات كنند. (714)

3- اتخاذ نظام وكالت

گر چه امام عسكرى عليه‌السلام اولين كسى نبود كه به نظام وكالت رو آورد، ولى در زمان آن حضرت براى زمينه سازى غيبت فرزندش مهدى عليه‌السلام آن را توسعه داد و لذا در اين راستا عثمان بن سعيد و فرزندش را به عنوان وكيل مورد اعتماد و ثقه خود معرفى فرمود:... «و اشهدوا على اءن عثمان بن سعيد العمرى وكيلى و أن ابنه محمد وكيل ابنى مهديكم» (715)؛ «و شهادت دهيد بر اينكه عثمان بن سعيد عمرى وكيل من است و همانا فرزند او محمد وكيل فرزند من، مهدى شماست.»

و نيز از وكلاى او محمد بن احمد بن جعفر و جعفر بن صيقل است. (716)

4- قربانى كردن براى فرزندش

صدوق به سندش از ابى جعفر عمرى نقل كرده كه فرمود: هنگامى كه آقا متولد شد، ابو محمد (عسكرى ) فرمود: «ابعثوا الى عمرو، فبعث اليه فصار اليه، فقال: اشتر عشرة آلاف رطل خبزا و عشرة آلاف رطل لحما و فرقه - احسبه قال: - على بنى هاشم و عق عنه بكذا و كذا شاة» (717)؛ «كسى را نزد ابو عمرو بفرستيد كسى را فرستادند هنگامى كه آمد حضرت به او فرمود: «ده هزار پيمانه گوشت بخر» و به گمانم فرمود آن را بين بنى هاشم تقسيم كن. و از طرف او فلان تعداد گوسفند عقيقه كن.»

و نيز در نامه اى به خواص خود در قم دستور داد كه از طرف فرزندش عقيقه كرده و به مردم گوشزد كنند كه اين عقيقه به مناسبت ولادت مولود جديد امام عسكرى عليه‌السلام محمد است. و نيز به خواص خود در بغداد و سامرا نيز چنين نوشت.

5- ارائه دادن فرزند خود به خواص از شيعيان

امام عسكرى عليه‌السلام براى تثبيت قلوب شيعيان نسبت به ولادت و امامت فرزندش مهدى عليه‌السلام او را به تعداد بسيارى از يارانش نشان داد آنها نيز از آن فرزند معجزاتى مشاهده كردند كه موجب يقين به امامت او شد، كه از آن جمله مى توان به احمد بن اسحاق اشعرى اشاره نمود. (718)

## 250: امام مهدى عليه‌السلام براى اثبات وجود خود در عصر غيبت صغرا چه تدابيرى انديشيد؟

حضرت عليه‌السلام با قطع نظر از زمينه سازى هايى كه امامان قبل براى تثبيت مسأله ولادت و امامت و غيبت او داشتند خود نيز به شخصه در اين مسأله دخالت كرده و از راههاى مختلف در صدد اثبات ولادت و امامت خود برآمدند.

اينك به برخى از اين راه ها اشاره مى كنيم:

1- حضرت كارى كردند كه گروهى از بزرگان شيعه بتوانند به ملاقاتش شرفياب شوند.

2- در مواقع ضرورى اقدام به انجام كرامت و معجزه مى نمود. اين معجزات بعضا توسط سفرا و در برخى موارد نيز توسط خود حضرت انجام مى گرفت. (719)

3- آن حضرت شخصا در صدد پاسخ به سؤال هاى مختلف مردم بر مى آمد تا اعتقاد و يقينشان نسبت به او بيشتر گردد.

4- خط خاص حضرت نيز از جمله قرائن و دلايلى بود كه مى توانست بر وجود امام عصر عليه‌السلام دلالت كند؛ زيرا اين خط در زمان پدرش امام عسكرى عليه‌السلام بين مردم مأنوس بوده است، و لذا از جمله راه هايى بود كه با رسيدن توقيعات از ناحيه مقدسه شيعيان به وجود امام زمان خود يقين و اطمينان پيدا مى نمودند.

## 251: امام زمان عليه‌السلام چه تدابيرى براى اختفاى خود از دشمنان داشته است؟

از آنجا كه بعد از شهادت امام عسكرى عليه‌السلام حاكمان ظلم و جور نيز در صدد نابودى حضرت بودند، لذا حضرت تدابيرى براى اختفاى خود از آنها داشت اينك به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- حضرت خود را جز به كسانى كه مخلص و فدايى بودند، نشان نمى داد.

2- بعد از آنكه شخصى به حضور حضرت شرفياب مى شد، به او سفارش زياد مى شد كه اين امر را كتمان بدارد و در خبر دادن به شيعيان نهايت احتياط را داشته باشد.

3- تحريم نام بردن از اسم مخصوص امام زمان عليه‌السلام يعنى«محمد». از اين رو مشاهده مى كنيم كه در آن عصر در مورد امام عليه‌السلام از تعبيراتى همچون: قائم، غريم، حجت، ناحيه، صاحب الزمان و ديگر تعبيرات مبهم استفاده مى شد. (720)

4- مخفى شدن از دستگاه خلافت و هر كس كه از مواليان آن حضرت به شمار نمى آمد.

5- تغيير دادن مكان و خانه حضرت از جايى به جايى ديگر به نحوى كه نظرها را به خود جلب نكند و نيز كسى به آن حضرت مشكوك نشود و لذا رواياتى را كه در تعيين مكان و خانه حضرت اختلاف دارند به همين معنا توجيه مى كنيم.

6- كيفيت ارتباط وكيل يا سفير به قدرى مخفيانه بود كه هيچ كس از آن اطلاعى پيدا نمى كرد.

7- حضرت وكالت يا سفارت خود را به كسانى واگذار مى كرد كه نهايت اخلاص و فداكارى را به حضرت داشتند به حدى كه محال بود از مكان حضرت و خصوصيات او اطلاع دهند. لذا هنگامى كه به ابو سهل نوبختى گفتند: چرا سفارت به حسين بن روح واگذار شد نه به شما؟ در جواب گفت: «... او كسى است كه اگر حجت در زير عبايش باشد و بدنش را قطعه قطعه كنند تا عبايش را از روى او بردارد هرگز چنين نخواهد كرد». (721)

# سفيران

## 252: سفير اول امام مهدى عليه‌السلام چه كسى بوده و چه موقعيتى داشته است؟

سفير اول امام مهدى عليه‌السلام ابو عمرو عثمان بن سعيد عمرى است. او به جهت شناخته نشدن به شغل روغن فروشى روى آورد. در مصادر تاريخى سخن از سال ولادت و و وفات او به ميان نيامده است، و تنها اسم او براى اولين بار به عنوان وكيل خاص امام هادى عليه‌السلام برده شده است.

او بعد از شهادت امام هادى عليه‌السلام وكيل خاص از طرف امام عسكرى عليه‌السلام شد. آن حضرت نيز او را در مناسبت هاى مختلف مورد مدح و ستايش خود قرار مى داد. از جمله آن كه در حق او فرمود: «هذا ابو عمرو الثقة الامين، ثقة الماضى و ثقتى فى المحيى و الممات، فما قاله لكم فعنى يقوله، و ما ادى اليكم فعنى يوديه» (722)؛ «اين ابو عمرو ثقه و امين است، مورد اطمينان گذشتگان و مورد اطمينان من در حيات و بعد از حيات من است، هر آن چه براى شما مى گويد از من است و آنچه به شما مى رساند از جانب من مى باشد.»

در مجلسى كه او با چهل نفر از شيعيان امام عسكرى عليه‌السلام بودند، حضرت فرزند خود مهدى را به او نشان داد و بر امامت و غيبت او تصريح نمود، و درباره وكالت او فرمود: «هر آن چه عثمان (بن سعيد) مى گويد قبول كنيد...». (723)

هنگام شهادت امام عسكرى عليه‌السلام در سال 260 هجرى، در تغسيل حضرت حاضر بود و تمام امور ايشان را به عهده داشت. (724)

ممكن است كه اين عمل را اين گونه توجيه نماييم كه او در ظاهر، عمل تغسيل را انجام داده تا امر بر حاكمان ظلم مشتبه گردد و گر نه مطابق برخى روايات امر تغسيل و تكفين امام بر عهده امام است. عثمان بن سعيد بعد از شهادت امام عسكرى عليه‌السلام به تصريح آن حضرت و نص امام مهدى عليه‌السلام هنگام ورود قمى ها به سامرا، سفير اول آن حضرت شد، و از آن موقع به انجام وظايف خود پرداخت، تا آنكه وقت وفاتش رسيد.

فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان متولى تجهيز او شد و در جانب غربى بغداد به خاك سپرده شد. (725)

بعد از وفات عثمان بن سعيد از ناحيه مقدسه نامه اى صادر شد و حضرت در آن نامه با تسليت به فرزندش محمد او را به سفارت خود منصوب گردانيد. (726)

## 253: آيا روايتى كه تصريح به سفارت عثمان بن سعيد دارد، ضعيف السند نيست؟

احمد كاتب مى گويد: روايتى كه نص صريح در اعلام امام عسكرى عليه‌السلام بر سفارت عثمان بن سعيد از طرف امام مهدى عليه‌السلام است از حيث سند ضعيف مى باشد؛ زيرا در سند آن، جعفر بن محمد بن مالك فرازى است كه نجاشى و ابن الغضائرى او را تكذيب نموده اند.

پاسخ:

1- جعفر بن محمد بن مالك را شيخ طوسى رحمه‌الله توثيق نموده است. و تضعيف او از كتاب ابن الغضائرى منشا شده كه اين كتاب نزد مشهور علماى اماميه به اثبات نرسيده است.

2- شيخ طوسى رحمه‌الله در كتاب «الغيبة» به سند اعلايى از بزرگان طايفه از احمد بن اسحاق قمى مسأله توكيل نايب دوم و پدرش را روايت كرده است. (727)

3- شيعه در مسأله امامت و سفارت دقت زيادى به كار برده و به مجرد ادعاى شخصى بر سفارت حرف او را تصديق نمى كرده است، و لذا با مدعيان دروغين سفارت شديدا به مقابله پرداخته است.

## 254: آيا موضوع غيبت امام زمان عليه‌السلام ساخته عثمان بن سعيد است؟

برخى مى گويند موضوع غيبت امام زمان عليه‌السلام ساخته برخى از اصحاب خصوصا عثمان بن سعيد (نايب اول امام زمان عليه‌السلام) است.

پاسخ:

اول كسى كه به موضوع غيبت امام زمان عليه‌السلام اشاره كرد رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سپس امير المومنين عليه‌السلام و ساير امامان بوده است. آنان غيبت او را پيش بينى كرده و وقوع آن را به مردم گوشزد كرده اند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: »سوگند به خدايى كه مرا براى بشارت برانگيخت، قائم فرزندان من بر طبق عهدى كه به او مى رسد غايب مى شود، به طورى كه بيشتر مردم خواهند گفت: خداوند به آل محمد نيازى ندارد و ديگران در اصل تولد او شك مى كنند، پس هر كس زمان غيبت را درك كرد بايد دينش را نگهدارى كند...» (728)

اصبغ بن نباته از امير المومنين عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «آگاه باشيد كه آن جناب به طورى غايب مى شود كه شخص نادان خواهد گفت خدا به آل محمد احتياجى ندارد». (729)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «اگر خبر غيبت امام خود را شنيديد انكار نكنيد». (730)

لذا موضوع غيبت امام زمان عليه‌السلام آن چنان بين شيعيان شايع و رايج بود كه شعرا در شعرهايشان و مولفان در كتاب ها به آن پرداخته اند. از جمله كسانى كه قبل از ولادت امام زمان عليه‌السلام در مورد غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام تاءليف داشته اند عبارتند از:

1- على بن حسن بن محمد طائى طاطرى از اصحاب موسى بن جعفر عليهما‌السلام. (731)

2- على بن عمر اعرج كوفى از اصحاب موسى بن جعفر عليه‌السلام. (732)

3- ابراهيم بن صالح از اصحاب موسى بن جعفر عليه‌السلام. (733)

4- حسن بن على بن ابى حمزه معاصر امام رضا عليه‌السلام. (734)

5- عباس بن هشام ناشرى اسدى از اصحاب امام رضا عليه‌السلام. (735)

6- على بن حسن بن فضال از اصحاب امام هادى و عسكرى عليهما‌السلام. (736)

7- فضل بن شاذان نيشابورى از اصحاب آن دو امام عليهما‌السلام. (737)

## 255: سفير دوم امام زمان عليه‌السلام چه كسى بوده و چه موقعيتى داشته است؟

ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعيد عَمْرى بعد از وفات پدرش همان گونه كه امام عسكرى عليه‌السلام تصريح نموده بود به مقام سفارت نايل شد. آن حضرت به جماعت قمى ها فرمود:اشهدوا على اءن عثمان بن سعيد وكيلى و اءن اءبنه محمد وكيل اءبنى مهديكم(738)؛ «شهادت دهيد بر من كه عثمان بن سعيد وكيل من است و نيز فرزند او محمد وكيل فرزندم مهدى شماست».

و نيز سفارت او با نص و تصريح پدرش به امضا رسيد. (739)

او نزد شيعيان عصر خود مورد وثوق و معروف به امانت دارى بود. و هيچ يك از اماميه در اين مطلب شك نداشتند. چگونه شك كنند در حالى كه امام عسكرى عليه‌السلام در حق او و پدرش فرمود:العمرى و ابنه ثقتان(740)؛ «عمرى و فرزندش مورد وثوقند...».

و نيز امام مهدى عليه‌السلام او را مورد تأیید خود قرار داد و فرمود: «لم يزل ثقتنا فى حياة الاب رضى الله عنه» (741)؛ «تو در زمان حيات پدر دائما مورد وثوق ما بودى...».

وى در حدود پنجاه سال به نحو احسن وظايف خود را به خوبى انجام داد تا آنكه در جمادى الاولى سال 305 يا 304 هجرى به رحمت ايزد پيوست. (742)

محمد بن عثمان بيشتر از ديگر سفيران در اين پست و مقام به خدمت پرداخت. كتاب هايى در فقه تاءليف كرده كه از امام عسكرى و حضرت مهدى عليهم‌السلام و پدرش عثمان بن سعيد و از امام هادى عليه‌السلام اخذ نموده است. (743) او به ارشاد امام مهدى عليه‌السلام از زمان مرگش اطلاع داشته است و لذا براى خود قبرى را آماده نموده بود. (744) بعد از وفات در كنار قبر پدرش به خاك سپرده شد.

## 256: سفير سوم امام زمان عليه‌السلام چه كسى بوده و چه موقعيتى داشته است؟

سفير سوم، شيخ جليل ابوالقاسم حسين بن روح نوبختى است. او در ابتداى امر وكيل ابى جعفر محمد بن عثمان عمرى بود كه بر املاك او نظارت داشت، تا آن كه وصيت با نص به او منتهى شد و هيچ كس در اين امر شك نداشت. (745)

برخى از شيعيان مالى را براى ابوجعفر عمرى به مقدار چهار صد دينار فرستادند تا به امام زمان عليه‌السلام برساند ابو جعفر دستور داد تا آن را به حسين بن روح بدهند. او هنگامى كه ترديد و شك آن شخص را به جهت ثابت نشدن سفارتش ديد بار ديگر تاكيد كرد كه اين مبلغ را به حسين بن روح برساند زيرا اين دستور امام زمان عليه‌السلام است.

بعد از آنكه وضع مزاجى ابو جعفر عمرى بحرانى شد جماعتى از بزرگان شيعه از آن جمله ابو على بن همام، ابو عبدالله بن محمد كاتب، ابو عبدالله باقطانى، ابو سهل اسماعيل بن على نوبختى، ابو عبدالله بن وجناء و ديگر بزرگان بر او وارد شدند و عرض كردند: كه اگر بر شما اتفاقى افتاد چه كسى جانشين شما خواهد بود؟

ابو جعفر عمرى فرمود: اين ابوالقاسم حسين بن روح قائم مقام من و سفير بين شما و صاحب امر عليه‌السلام است. او وكيل و ثقه و امين است پس در امورتان به او مراجعه نموده و در امور مهم بر او اعتماد نماييد، زيرا من به اين مطلب امر شده ام تا بر شما ابلاغ نمايم. (746)

ابوجعفر بن احمد متيل مى گويد: هنگام وفات محمد بن عثمان عمرى من بالاى سر او نشسته بودم و از او سؤال مى كردم و حسين بن روح نيز بر پايين پاى او قرار داشت.

محمد بن عثمان روى به من نموده و فرمود: من امر شدم تا بر ابى القاسم بن روح وصيت كنم. من با شنيدن اين خبر از جاى خود بلند شده، حسين بن على روح را به جاى خود بر بالاى سر محمد بن عثمان قرار دادم. (747)

جهت اين تاكيدات از ناحيه محمد بن عثمان بر وصايت حسين بن روح اين بود كه او چندان جايگاه ويژه اى در بين شيعيان به جهت ارتباط با امامان عليه‌السلام نداشته است، اگر چه اگر از نزديكان خاص محمد بن عثمان بوده است. و سر سفارت دادن به او به جهت اخلاص و فداكارى او بوده است.

وى بعد از وفات ابو جعفر عمرى به مدت 21 سال سفارت را بر عهده داشت. اولين نامه اى را كه از حضرت دريافت كرد مشتمل بر درود فراوان از جانب آن حضرت بر او بود. (748)

از آن زمان به وظيفه خود مشغول شد. و روش او التزام به تقيه شديد و مضاعف بود، به حيثى كه اظهار اعتقاد به مذهب اهل سنت مى نمود تا از اين طريق بتواند به وظايف خود عمل كند.

او در ايام سفارتش شديدا با انحرافات و ادعاهاى انحرافى سفارت مبارزه مى نمود تا آنكه در سال 326 هجرى رحلت نمود.

## 257: سفير چهارم امام زمان عليه‌السلام چه كسى بوده و چه موقعيتى داشته است؟

سفير چهارم شيخ جليل ابوالحسن على بن محمد سَمَرى است. تاريخ ولادت او مشخص نيست ولى براى اولين بار به عنوان يكى از اصحاب امام عسكرى عليه‌السلام شناخته شده است، (749) كه در بغداد با اشاره حسين بن روح از طرف امام زمان عليه‌السلام متصدى امر سفارت شد.

در مورد سفارت او خبر معينى نرسيده و تنها اين مطلب را مى توان با تسالم و اتفاقى كه در بين شيعيان درباره سفارت او بوده كشف نمود، و اين موضوع را مى توان در نتيجه، كاشف از ابلاغى دانست كه از طرف امام زمان عليه‌السلام به حسين بن روح شده است. او وظايف خود را در امر سفارت از هنگام وفات حسين بن روح به مدت سه سال ادامه داد.

وى گر چه همانند ديگران مورد وثوق و اطمينان بود ولى همانند آن سه سفير فعاليت گسترده اى نداشته است. و اين امر بعيد به نظر نمى رسد زيرا در آن سال ها مملكت اسلامى پر از ظلم و جور و خونريزى ها و درگيرى ها بوده است، امورى كه با برنامه هاى فرهنگى و اجتماعى منافات داشت و اين خود به تنهايى مى تواند تأثيرگذار در انقطاع سفارت بعد از وفات او و عزم امام عليه‌السلام بر انقطاع و شروع غيبت كبرا نيز باشد.

و لذا چند روز قبل از وفاتش توقيعى را از امام عليه‌السلام دريافت مى كند كه حضرت در آن خبر از انتهاى غيبت صغرا و عهد سفارت با مرگ او مى دهد و او را از وصيت كردن به سفارت براى بعد از خودش منع مى نمايد. (750)

راوى مى گويد بعد از شش روز از صدور اين توقيع به خدمت على بن محمد رسيديم در حالى كه در حال احتضار بود. به او عرض شد: وصى تو كيست؟ فرمود: «براى خدا امرى است كه او رساننده آن است». اين را گفت و از دار دنيا رحلت نمود.

## 258: نيابت چهار سفير حضرت عليه‌السلام چگونه اثبات مى گردد؟

1- در مورد عثمان بن سعيد مى گوييم: او مورد وثوق امام عسكرى عليه‌السلام بوده و امام مهدى عليه‌السلام نيز بر منصبش تصريح نموده است.

در مورد فرزندش محمد بن عثمان نيز مى گوييم: او منصوب از طريق پدرش بوده و غير از آنكه مورد وثوق امام عسكرى بوده از طرف امام زمان عليه‌السلام نيز بر اين امر نيابت خاصه داشته است.

حسين بن روح نيز از طرف محمد بن عثمان به اين سمت منصوب شد و او نيز على بن محمد سمرى را بر اين مقام منصوب كرد.

2- راه دوم براى اثبات نيابت اين چهار بزرگوار اين است كه آنها خط امام را كه معروف بود به ديگران نشان داده، بازگو مى كردند. خط حضرت در زمان پدرش امام عسكرى عليه‌السلام نزد شيعيان معروف بود.

3- كرامات فراوانى كه به دست مبارك اين بزرگواران انجام مى گرفت مى توانست اثبات كننده سفارت آنها باشد. اين كرامات در برخى موارد به دست آنها انجام مى گرفت و برخى ديگر نيز منسوب به امام زمان عليه‌السلام بود كه آنها به اطلاع شيعيان مى رساندند، همان گونه كه در قضيه معروف از ابو على بغدادى رسيده است. (751)

سيد عبداله شبر مى گويد: «شيعه هرگز گفتار نواب را نمى پذيرفت مگر در صورتى كه معجزه اى از طرف امام عصر عليه‌السلام بر دست آنها ظاهر مى گشت كه دلالت بر صدق گفتار و صحت نيابت آنها داشت». (752)

## 259: ارتباط نواب اربعه با شيعيان چگونه بوده است؟

شيعيان با نواب اربعه دو نوع ارتباط داشتند:

1- ارتباط با واسطه و غير مستقيم

ارتباط با واسطه يك اصل در سازمان سفارت بود چرا كه اين سازمان به جهت ظلم عباسيان نمى توانست آشكارا و آزادانه فعاليت كند. بنابراين بايد در ارتباط با مردم از راه هاى استتارى بهره مى گرفت.

2- ارتباط مستقيم و بى واسطه

اين ارتباط در آغاز فعاليت نواب اربعه در دوره غيبت صغرا وجود نداشت، زيرا بنا بود كه مسأله نيابت خاصه مخفى بماند تا حاكمان جور بازتاب و واكنشى از خود نشان ندهند ولى كم كم شيعيان به صورت پنهانى نام و نشانى سفير را از وكلا و خواص گرفتند و توانستند با آنان مستقيما تماس بگيرند. اين كار عمدتا از زمان سفارت دومين سفير شروع شد و ادامه يافت. شيخ طوسى درباره اين نوع ارتباط مى نويسد: «عده اى از افراد مورد اعتماد نزد سفراى امام مهدى عليه‌السلام مى رفتند و با دادن نامه و يا بيان داشتن خواسته هاى خود پاسخ آن را از ناحيه مقدسه و توسط سفرا دريافت مى كردند». (753)

## 260: وظايف و مسئوليت هاى نواب اربعه چه بوده است؟

وظايف و محور كلى فعاليت هاى نواب اربعه بدين قرار است:

1- زدودن شك و حيرت مردم درباره وجود امام مهدى عليه‌السلام

مهم ترين وظيفه اى كه نواب اربعه به ويژه سفير اول يعنى عثمان بن سعيد عمرى بر عهده داشت اين بود كه براى شيعيان ثابت كند امام عسكرى عليه‌السلام فرزندى دارد كه اكنون امام است و او نايب خاص آن حضرت مى باشد.

2- حفظ امام مهدى عليه‌السلام از راه پنهان داشتن نام و مكان آن حضرت

امام مهدى عليه‌السلام در توقيعى به محمد بن عثمان بن سعيد عمرى بيان داشت كه از ذكر نام و نشان آن حضرت خوددارى كند و در جهت پنهان داشتن نام و مكان آن حضرت بكوشد. (754)

ابو سهل نوبختى در جواب اين سوال كه چرا تو سفير ناحيه مقدسه نشدى؟ فرمود: «من نمى توانم مانند حسين بن روح سر نگهدار باشم». (755)

3- سازماندهى و سرپرستى سازمان وكالت

از طريق اين سازمان شيعيان پرسش ها و شبهات دينى خود را با وكلا در ميان مى گذاشتند و آنان به واسطه سفير از ناحيه مقدسه پاسخ را به شيعيان مى رساندند، و نيز وجوه شرعى خود را به وكلا مى دادند و وكلا آن را به مسئول سازمان تحويل مى دادند.

4- پاسخ ‌گويى به پرسش هاى فقهى و مشكلات عقيدتى

آنان گاهى پرسش هاى فقهى و مسائل مستحدثه شيعيان را به عرض امام مهدى عليه‌السلام مى رساندند و پاسخ آن را دريافت و به شيعيان ابلاغ مى كردند. (756)

5- اخذ و توزيع اموال متعلق به امام مهدى عليه‌السلام

امام مهدى عليه‌السلام در روز بعد از رحلت امام عسكرى عليه‌السلام و يا در همان روز بعد از مراسم خاك سپارى امام عسكرى عليه‌السلام به هيئت قمى ها دستور داد كه از اين به بعد اموال متعلق به آن حضرت را به وكيلش در بغداد (ابو عمرو، عثمان بن سعيد عمرى) تحويل دهند. (757)

6- مبارزه با غلات و مدعيان دروغين نيابت و بابيت

در راستاى همين وظيفه در اين دوره هفتاد ساله هر كسى كه به دروغ ادعاى بابيت و وكالت نمود، مثل حلاج، شلمغانى و ديگران، با آنان به مبارزه برخاستند و از ناحيه مقدسه توقيعاتى به واسطه آنان صادر شد و با روشن شدن ماهيت آنان شيعيان اماميه از اين نوع انحرافات مصون ماندند و به سفارت نواب اربعه و وكالت بيشتر اعتماد نمودند.

7- مبارزه با وكلاى خائن

گاهى برخى از وكلا منحرف مى شدند و از وظايف اصلى خود عدول مى كردند. در اين صورت مشكلاتى را براى سازمان مخفى وكالت به وجود مى آوردند و گاهى وجوه شرعى را نزد خود نگه مى داشتند، در اين صورت نواب اربعه هر كدام به نوبه خود مسئوليت داشتند تا با آن وكيل خائن مبارزه كنند.

8- آماده سازى مردم براى پذيرش غيبت كبرا

اين وظيفه بيش از همه بر دوش ابو الحسن على بن محمد على بن محمد سمرى آخرين سفير امام مهدى عليه‌السلام سنگينى داشت، از اين رو امام مهدى عليه‌السلام از راه اعجاز به او كمك كرد و شش روز قبل از مرگش توقيعى صادر نمود و زمان دقيق وفات وى را بيان داشت تا اينكه حجت بر همگان تمام شود و اذهان آماده پذيرش دوره ديگرى از غيبت آن حضرت باشد.

## 261: ملاك و معيار انتصاب نواب اربعه چه بوده است؟

امامان معصوم عليه‌السلام بر اساس حكمت رفتار مى كردند و قطعا در نصب ها يك سرى معيارها و ملاك هايى را مد نظر داشتند از قبيل:

1- تقيه و رازدارى در حد بالا

سفير اول حضرت، عثمان بن سعيد براى رعايت تقيه مى كوشيد تا خود را از بازرسى هاى رژيم عباسى دور نگه دارد. او بدين منظور در هيچ بحث و مجادله مذهبى يا سياسى به صورت آشكار درگير نمى شد. (758)

حسين بن روح نيز در راستاى رعايت و حفظ تقيه يكى از خدمتگزاران خود را تنها به اين دليل كه معاويه را لعن نمود عزل و اخراج كرد. (759)

2- صبر و استقامت بسيار عالى و ممتاز

عده اى از ابو سهل نوبختى پرسيدند: چرا تو نايب خاص حضرت نشدى؟ او در جواب گفت: «آنان (امامان عليه‌السلام) بهتر از همه مى دانند كه چه كسى لايق اين مقام است.»

من آدمى هستم كه با دشمنان رفت و آمد دارم و با آنان مناظره مى كنم. اگر آنچه را كه ابوالقاسم حسين بن روح درباره امام مهدى عليه‌السلام مى داند من مى دانستم شايد در بحث هايم با دشمنان آن گاه كه جدال و لجات آنان را مى ديدم مى كوشيدم تا دلايل بنيادى را بر وجود امام ارائه دهم و در نتيجه محل اقامت او را برملا مى ساختم.

«اما اگر ابوالقاسم حسين بن روح، امام را زير عباى خود پنهان داشته باشد و بدنش را با قيچى قطعه قطعه كنند تا امام مهدى عليه‌السلام را نشان دهد هرگز قباى خود را كنار نمى زند و امام را نشان نمى دهد». (760)

3- نسبت به ديگران فهميده تر بودن

شيخ طوسى در كتاب «الغيبة» به فهم و درايت آنان اشاره كرده است. (761)

4- حساس نبودن حكومت نسبت به آنان

امام مهدى عليه‌السلام در انتخاب نايبان خاص خود از افرادى استفاده مى كرد كه در دستگاه ظالمان عباسى نسبت به آنها حساسيتى نباشد چون نيابت خاص كارى بود بسيار مخفى و مبهم و مهم. و لذا هر يك از آنان داراى شغل بوده، كاسبى مى كرده اند تا شناخته نشوند.

## 262: چه عواملى باعث شد برخى ادعاى سفارت دروغين از طرف حضرت نمايند؟

هنوز مدتى از عهد سفارت ناحيه مقدسه نگذشته بود كه اين دستگاه مقدس مبتلا به مصيبت مدعيان سفارت گشت. آنان از اين ادعاى دروغين خود اهدافى را دنبال مى نمودند كه عبارت بود از:

1- از آنجا كه ايمان ضعيفى داشتند با اين ادعا در صدد انحراف مردم و جامعه شيعى بودند.

2- طمع به دست آوردن اموال مردم و حقوق شرعيه، زيرا از آنجا كه امام زمان عليه‌السلام در غيبت به سر مى بردند اينها مى توانستند در اموال تصرف نمايند.

3- گسترش موقعيت خود در جامعه، زيرا با اين ادعا و انتساب خود به امام مهدى عليه‌السلام در صدد گسترش شهرت خود بر مى آمدند.

## 263: مدعيان دروغين سفارت چه كسانى بوده اند؟

شروع تزوير در امر سفارت به عصر سفير دوم محمد بن عثمان عمرى باز مى گردد؛ زيرا پدر او عثمان بن سعيد به قدرى معروف بود كه هيچ كس جراءت معارضه با او را نداشت.

اول كسى كه ادعاى سفارت دروغين نمود ابو محمد شريعى بود. (762) و بعد از او محمد بن نصير نميرى (763) و احمد بن هلال كرخى (764) و ابو طاهر محمد بن على بن بلال بلالى (765) و ابوبكر محمد بن احمد بن عثمان بغدادى و اسحاق احمر (766) و مردى معروف به باقطانى (767).

برخى از آنان در ابتدا از مردان صالح بودند ولى به جهات مختلف راه انحراف را پيشه نمودند.

سفير دوم با تمام قدرت به مقابله با آنها پرداخت و نيز از ناحيه مقدسه توقيعات و بيانات شديد در لعن و تبرى از آنان صادر شد كه دلالت بر دروغگويى و سوء باطن آنان داشت.

در زمان سفارت حسين بن روح سفير - سوم مصيبت - در اين زمينه بيشتر شد، زيرا شخصى به نام محمد بن على شلمغانى غزافرى ادعاى سفارت نمود و بيشترين تاءثير را در انحراف جامعه به جاى گذاشت. (768) او گر چه در ابتداى امر مردى مومن به نظر مى رسيد و وكيل حسين بن روح بود، ولى عاقبت به انحراف كشيده شد. آخرين كسى كه ادعاى دروغين سفارت داشت ابو دلف كاتب بود كه بر اين ادعاى خود تا بعد از وفات سمرى - سفير چهارم - باقى بود.

## 264: آيا امام زمان عليه‌السلام غير از سفرا وكيل نيز داشته است؟

از تاريخ به دست مى آيد كه امام زمان عليه‌السلام به جز چهار سفير معروف وكلايى نيز داشته است كه در اطراف ممالك و شهرهاى اسلامى مشغول به انجام وظيفه بوده اند. ولى بين سفيران و وكيلان در فرق اساسى وجود داشته است:

1- سفير با امام زمان عليه‌السلام به طور مستقيم مواجهه داشته و او را به طور شخصى مى شناخته است، در حالى كه وكلا اين چنين نبوده اند و ارتباطشان با حضرت از طريق سفيران انجام مى گرفت.

2- مسئوليت سفير عمومى بود و شامل تمام شيعيان مى شد ولى مسئوليت وكيل در محدوده منطقه خودش بود.

## 265: چه مصلحتى در وجود وكلاى ناحيه مقدسه بوده است؟

در مورد سؤال فوق به دو مصلحت اساسى مى توان اشاره كرد:

1- كار وكيل سهيم شدن در تسهيل كارهاى گسترده اى بوده كه بر عهده سفير قرار گرفته بود. خصوصا با در نظر گرفتن اين مطلب كه قرار بر سرى بودن و كتمان كردن امور شيعيان در ارتباط با حضرت بود.

2- عملكرد آنها در مخفى نمودن سفير و كتمان اسم و شخص او تاءثير بسزايى داشته است.

## 266: سازمان وكالت چه وظايف و مسئوليت هايى را بر عهده داشته است؟

با بررسى شواهد تاريخى چنين به دست مى آيد كه سازمان وكالت از آغاز تا پايان فعاليت آن، كاركردهاى گوناگونى را دارا بوده است كه از جمله عبارت است از:

1- دريافت، تحول و توزيع وجوه شرعى.

2- رسيدگى به اوقاف.

3- راهنمايى و ارشاد شيعيان و مناظره با مخالفان.

4- ايفاى نقش سياسى سازمان وكالت.

5- ايفاى نقش ارتباطى سازمان وكالت.

6- كمك به نيازمندان و حل مشكلات شيعيان.

# توقيعات

## 267: توقيع به چه معناست؟

توقيع در لسان روايات، مطابق با مفهومى است كه عرف آن را به كار گرفته است و آن عبارت است از كلمات كوتاه كه بزرگان ذيل نامه هاى رسيده و عريضه ها مكتوب مى داشتند و با آن خواسته سائل را بر آورده مى نمودند. در نتيجه توقيعات حضرت مهدى عليه‌السلام همان مطالبى بود كه حضرت به خط مبارك خود در جواب سؤال ها و عريضه ها ذيل نامه ها مرقوم مى داشتند و توسط يكى از سفرا به صاحبان نامه باز مى گرداندند.

اگر چه به لحاظ معناى اصطلاحى «توقيع» در معنا و مفهوم آن سؤال از مسأله اى نهفته است ولى در برخى موارد بر بيانات حضرت كه به صورت ابتدايى صادر مى شد - اگر چه از آن سؤال نشده بود - نيز توقيع اطلاق شده است.

## 268: نقش سفير در توقيعات چه بوده است؟

اگر چه در صدور توقيعات حضرت مهدى عليه‌السلام جايگاه حضرت از اهميت ويژه اى برخوردار است، زيرا اوست كه ذيل نامه را به خط مباركش تزيين كرده است.

ولى نمى توان نقش سفير را در پديد آمدن آن ناديده گرفت. اين سفير است كه نامه را از سائل گرفته و به دست امام رسانده و در مدت اندك يا طولانى جواب آن را به سائل رسانده است، بلكه به تعبيرى، سفير واسطه در ايجاد توقيع نيز بوده است، زيرا اگر امام چنين سفير امينى نمى داشت هرگز نامه رسيده را توقيع نمى فرمود.

## 269: در چه مدت زمانى توقيع از طرف حضرت صادر مى شده است؟

از برخى روايات استفاده مى شود كه مدت زمان خروج توقيع در جواب سؤ ال معينى دو يا سه روز بوده است همان گونه كه راوى در برخى روايات مى گويد: بعد از چند روز صاحب من گفت كه به سوى ابو جعفر باز گردم تا از جواب سؤال ها بپرسم. (769) در روايتى ديگر آمده است آن گاه سفير بعد از سه روز مرا از جواب حضرت خبر داد. (770)

در برخى موارد نيز جواب شفاهى بوده است كه سفير از حضرت مى گرفته و براى سائل مى آورده است. مثل اينكه حسين بن روح نوبختى به عده اى مى گويد: «شما امر شديد كه به حائر رويد». (771)

و در برخى از موارد نيز جواب سؤال كننده به جهت مصالحى داده نمى شد. از باب نمونه در موردى سائل از امام خواست كه براى او دعا كند كه خدا به او فرزندى دهد ولى به جهت مصالحى جواب نيامد. (772)

و گاه كسى سوالى را براى حضرت فرستاد كه جواب نيامد، و بعد از چند روزى مشاهده شد كه جزء قرامطه درآمده است. (773) گر چه در برخى از موارد نيز جواب سؤال ها ظرف چند ساعت داده شده است. (774) و در برخى ديگر از روايات مى خوانيم كه جواب آمد در حالى كه هنوز مركب بر روى كاغذ خشك نشده بود. (775) و نيز در برخى روايات مى خوانيم كه به مجرد خطور سؤ ال در ذهن شخص جواب بر روى كاغذ مكتوب بوده است، (776) ولى اين موارد زياد نبوده است.

## 270: آيا توقيعات به خط خود حضرت مهدى عليه‌السلام بوده است؟

از مجموعه روايات استفاده مى شود كه برخى توقيعات به خط خود حضرت بوده، و برخى نيز به خط سفرا با دستور امام عليه‌السلام بوده است.

اسحاق بن يعقوب مى گويد: «توسط محمد بن عثمان عمرى مسائل مشكلى را به ناحيه مقدسه فرستادم و جوابش را به دست خط مبارك امام زمان عليه‌السلام دريافت داشتم». (777)

محمد بن عثمان عمرى مى گويد: «از ناحيه مقدسه توقيعى صادر شد كه خطش را خوب مى شناختم». (778)

شيخ صدوق رحمه‌الله مى فرمايد: «توقيعى كه به خط امام زمان عليه‌السلام براى پدرم صادر شد اكنون نزد من موجود است». (779)

شيخ ابو عمرو عامرى مى گويد: «ابن ابى غانم قزوينى با جماعتى از شيعيان در موضوعى اختلاف و مشاجره نمودند و براى رفع نزاع، نامه اى به ناحيه مقدسه نوشته و جريان را به عرض رساندند. پس جواب نامه آنان به خط مبارك امام عليه‌السلام صادر شد». (780)

از اين روايات معلوم مى شود كه توقيعات، قرائن و شواهد صدق به همراه داشته و يا اصحاب حضرت، دست خط او را مى شناختند، و لذا مورد قبول آنان قرار مى گرفته است. ليكن در مقابل، رواياتى وجود دارد كه برخى توقيعات به خط حضرت نبوده بلكه به خط سفيران و به امر حضرت نوشته شده است.

ابو نصر هبة الله مى گويد: توقيعات صاحب الامر عليه‌السلام به همان خطى كه در زمان امام حسن عسكرى عليه‌السلام صادر مى شد به وسيله عثمان بن سعيد و محمد بن عثمان براى شيعيان صادر مى گشت. (781)

## 271: چه مقدار توقيع از ناحيه مقدسه صادر شده است؟

حدود هفتاد توقيع يا بيشتر در مصادر مهدويت موجود است كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- توقيع به على بن محمد سمرى. (782)

2- توقيع به ابى جعفر عمرى در سوگ پدرش. (783)

3- توقيع به سعد بن عبدالله قمى. (784)

4- توقيع به اسحاق بن يعقوب. (785)

5- توقيع به محمد بن عبدالله بن جعفر حميرى در جواب مسائلش. (786)

6- توقيع ديگرى به حميرى درباره زيارت حضرت. (787)

7- توقيع به احمد بن خضر بن ابى صالح خجندى. (788)

8- توقيع به حسن بن فضل يمانى. (789)

9- توقيع به ابو عمرو و فرزندش ابو جعفر محمد. (790)

10- توقيع به محمد بن ابراهيم مهزيارى. (791)

11- توقيع در رد جعفر كذاب. (792)

12- توقيع به احمد بن حسن مادرايى. (793)

13- توقيع درباره قصه احمد بن ابى روح. (794)

14- توقيع به حاجز وشا. (795)

15- توقيع به محمد بن جعفر. (796)

16- توقيع به محمد بن صالح بعد از مرگ عبرتايى. (797)

17- توقيع در جواب نامه سمرى. (798)

18- توقيع در جواب سؤال مردى از اهل فانيم. (799)

19- توقيع در جواب نامه محمد بن حسن مروزى. (800)

20- توقيع در جواب نامه محمد بن يوسف. (801)

21- توقيع در جواب سؤال هاى محمد بن جعفر اسدى. (802)

22- توقيع در رد غلات به محمد بن على بن هلال كرخى. (803)

23- توقيع به محمد بن شاذان. (804)

24- توقيع براى احمد بن حسن خازن. (805)

25- توقيع براى على بن محمد بن اسحاق اشعرى. (806)

26- توقيع در خبر دادن از ضمير عبيدالله بن سليمان. (807)

27- توقيع در جواب نامه ابن ابى غانم قزوينى. (808)

28- توقيع در كيفيت تعليم نماز. (809)

29- توقيع در جواب آنچه محمد بن شاذان براى حضرت فرستاد. (810)

30- توقيع در جواب نامه محمد بن يزداذ. (811)

31- توقيع در جواب خواست قاسم بن علا. (812)

32- توقيع در جواب نامه مردى از اهل ربض. (813)

33- توقيع در جواب سائلى كه از قم رسيده بود. (814)

34- توقيع به حسن بن عبدالحميد. (815)

35- توقيع در توثيق محمد بن جعفر عربى. (816)

36- توقيع در جواب سؤال ابوالحسن خضر بن محمد. (817)

37- توقيع اول به شيخ مفيد رحمه‌الله. (818)

38- توقيع دوم به شيخ مفيد رحمه‌الله. (819)

39- توقيع در جواب نامه على بن بابويه. (820)

40- توقيع در جواب نامه محمد بن كشمر. (821)

41- توقيع در جواب نامه جعفر بن حمدان. (822)

42- توقيع در جواب نامه على بن زياد. (823)

43- توقيع به حسن بن قاسم بن علاء. (824)

44- توقيع به ابى القاسم بن ابى حليس. (825)

45- توقيع در جواب رقعه بلخى. (826)

46- توقيع بر احمد بن حسن. (827)

47- توقيع به محمد بن همام. (828)

و ديگر توقيعات.

# غيبت كبرا

## 272: عصر غيبت كبرا چه خصوصيات ويژه اى دارد؟

عصر غيبت كبرا زمانى است كه با انتهاى غيبت صغرا شروع شده است. انتهايى كه توسط اعلان امام زمان عليه‌السلام در سال 329 هجرى صورت گرفت. حضرت در نامه اى به على بن محمد سمرى از انتهاى سفارت و شروع غيبت كبرا خبر داد.

عصر غيبت كبرا داراى شرايط و خصوصياتى است كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- مسلمانان در اين عصر در ظاهر از رهبر و امام خود جدا شده اند، و او را نمى بينند و يا اگر مى بينند او را نمى شناسند و اين حكم كلى براى عموم شيعيان است، گر چه ممكن است برخى به جهت مصالحى مشرف به لقاى حضرت شوند.

2- گسترش ظلم و ستم در روى زمين، نيز از ويژگى هاى عصر غيبت كبرا است و با اين ويژگى بين اين زمان و عصر حكومت اسلامى در زمان حيات پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تمييز داده مى شود.

3- تاكيد الهى بر امتحان امت اسلامى در عصر غيبت كبرا زيرا در اين عصر مردم با مشكلات بيشترى رو ه رو خواهند بود از قبيل:

الف: گسترش فساد و فحشا در جامعه اسلامى و جهان.

ب: انواع فشارهاى سياسى و مشكلات كه در راه پذيرش حق و ايمان است.

ج: مواجهه انسان با انواع شبهات در وجود امام زمان عليه‌السلام.

در نتيجه مشاهده مى كنيم كه امامان عليه‌السلام تاكيد فراوانى بر اين موضوع مهم داشته اند. همان گونه كه از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام روايت شده كه فرمود: «اذا فقد الخامس من ولد السابع، فالله الله فى اديانكم لا يزيلكم عنها احد، يا بنى! انه لابد لصاحب هذا الامر من غيبة حتى يرجع عن هذا الامر من كان يقول به، انا هى محنة من الله عزوجل امتحن الله بها خلقه...» (829)؛ «هر گاه پنجمين از اولاد هفتمين مفقود شد، پس خدا را، خدا را در اديانتان، مواظب باشيد كه معتقدات شما را زايل نكنند. اى فرزندم! به طور حتم براى صاحب اين امر غيبتى است به حدى كه معتقدان به آن از اين امر رجوع مى كنند، و اين محنتى است كه خداوند به واسطه آن خلقش را امتحان مى كند...».

## 273: غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام به چه كيفيتى است؟

در رابطه با كيفيت غيبت حضرت دو نظريه است:

1- نظريه خفاى شخص: يعنى اينكه وجود حضرت از ديد مردم مخفى است. دليل اين نظريه رواياتى است كه از طرق اهل بيت عليه‌السلام رسيده است.

امام رضا عليه‌السلام فرمود: «لا يرى جسمه...» (830)؛ «جسم او ديده نمى شود...».

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «... الخامس من ولد السابع يغيب عنكم شخصه...» (831)؛ «... پنجمين از اولاد هفتمين، شخصش از شما غايب خواهد شد...».

2- نظريه خفاى عنوان: به اين معنا كه مردم او را مى بينند ولى هرگز به عنوان مهدى موعود به او آشنايى پيدا نمى كنند. دليل بر اين نظريه نيز روايت محمد بن عثمان عمرى است كه فرمود: «والله ان صاحب هذا الامر ليحضر الموسم كل سنة فيرى الناس و يعرفهم و يرونه و لا يعرفونه» (832)؛ «به خدا سوگند! همانا صاحب اين امر در موسم حج هر سال حاضر مى شود مردم را مى بيند و آنها را نيز مى شناسد و نيز مردم او را مى بينند ولى نمى شناسند.»

## 274: با توجه به فراگيرى ظلم و فساد در عالم، چرا امام ظهور نمى كند؟

غالب احاديثى كه اشاره به عملكرد حضرت مهدى عليه‌السلام بعد از ظهور دارد به اين نحو است كه خداوند به توسط حضرت عالم را از عدل و داد پر مى كند همان طورى كه زمين پر از ظلم شده باشد كه اين در حقيقت تشبيه است نه شرطيت و عليت، يعنى ظلم و فساد علت ظهور باشد.

به تعبير ديگر: فساد هدف نيست بلكه آمادگى، هدف است. بر خلاف آنچه برخى تصور مى كنند آنچه براى تسريع ظهور مصلح جهانى لازم است، وجود ظلم و فساد در سراسر زمين نيست، بلكه يك آمادگى و تشنگى لازم است البته نمى توان انكار كرد كه افزايش ظلم و فساد يكى از علل آمادگى و تشنگى خواهد بود، زيرا هنگامى كه مردم جهان ثمره تلخ و شوم تبعيض ها و بى عدالتى ها را بچشند، ناراحت مى شوند و در جست و جوى يك طريق اصلاح و يافتن يك مصلح جهانى گام بر مى دارند.

در نتيجه، بايد گفت: هسته اصلى زمينه براى ظهور، آمادگى و آگاهى از عواقب وضع نابسامان امروز دنيا است، نه اينكه وجود ظلم و فساد هدف اصلى باشد.

## 275: چرا امام زمان عليه‌السلام خود را براى مومنان مورد وثوق ظاهر نمى سازد؟

اولا: آن حضرت براى هر كس كه بخواهد ظاهر شود ناگزير مى بايست براى معرفى خود معجزه اى اظهار نمايد تا در صحت ادعاهايش يقين كنند. در اين ميان عده اى حقه باز و ساحر پيدا مى شوند و براى فريب ردم از راه سحر و جادو چنين مى كنند و خود را به عنوان امام زمان وانمود مى نمايند.

ثانيا: افراد حيله گر از اين موضوع استفاده كرده و ادعاى رويت مى كردند، ولى به جهت سد اين گونه انحرافات، ملاقات در حد گسترده ممنوع شد، گر چه خواصى از افراد در موقعيتهاى مناسب و بنابر مصالح كلى و جزئى به ملاقات حضرت شرفياب مى شوند.

## 276: مقصود از نيابت عامه در عصر غيبت كبرا چيست؟

مقصود از نيابت عامه اين است كه امام عليه‌السلام ضابطه اى كلى به دست مى دهد تا در هر عصر، فرد شاخصى كه آن ضابطه از همه جهات و در همه ابعاد بر او صدق مى كند نايب امام شناخته شود و در جامعه، نماينده او گردد.

بنابراين، كسانى كه در دوره غيبت صغرا نيابت داشتند و با اسم و رسم معرفى شده بودند «نايب خاص» ناميده مى شوند.

بر اساس روايات وارده در اين باب، مقام نيابت عامه به وسيله خود امامان عليه‌السلام به ويژه حضرت حجت عليه‌السلام به فقيه جامع شرايط تفويض شده است كه از آن جمله مى توان به اين دو روايت اشاره كرد:

1- عمر بن حنظله از امام صادق عليه‌السلام سؤال مى كند كه اگر در مشكلات و منازعاتى كه معمولا براى آنها به حاكم يا به قضات منصوب از طرف حاكم مراجعه مى كنند، بين دو نفر شيعه رخ داد چه كنند؟ آيا مى توانند به حاكم وقت و يا قضات منصوب از طرف آنان مراجعه نمايند و مشكلشان را حل نمايند؟

حضرت در پاسخ فرمود: مراجعه به آنها حرام است، زيرا رجوع به آنها رجوع به طاغوت است و خداى سبحان مراجعه به طاغوت را نهى كرده است.

او دوباره سؤال كرد: پس چه كنند، زيرا در صورت عدم مراجعه حقشان ضايع مى شود؟

حضرت با ذكر معيارهايى علماى واجد شرايط را براى آنها معرفى كرده، مى فرمايد: (ينظران (الى) من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر فى حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكما فانى قد جعلته عليكم حاكما، فاذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه فانما استخف بحكم الله و علينا رد، و الرآد علينا الرآد على الله و هو على حد الشرك بالله...) (833)؛ «در بين خودتان از فقهاى شيعه كسى را انتخاب كنيد كه حديث ما را روايت كرده و در حلال و حرام ما نظر نموده و احكام ما را شناخته است و مشكل خود را از طريق او حل نماييد، زيرا آنان از طرف من منصوبند و من نيز آنها را بر شما حاكم قرار دادم. اگر پس از مراجعه به آنان و بيان حكم، طرفين دعوا حكم را نپذيرند، ما را رد كرده اند و حكم خدا را سبك شمرده اند، و رد بر ما در حقيقت رد بر خداست و چنين شخصى در حد مشرك به خدا خواهد بود.»

2- اسحاق بن يعقوب بعد از طرح مسائلى از حضرت مهدى عليه‌السلام جواب آنها را طلب مى كند. امام در توقيعى كه در ذيل آن نامه به وسيله نايب دوم خود محمد بن عثمان عمرى مى فرستد، از جمله مسائلى كه در آن اشاره كرده اينكه: «... اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتى عليكم...» (834)؛ «اما در حوادثى كه پيش مى آيد به راويان حديث ما مراجعه كنيد زيرا آنان حجت من بر شمايند...».

## 277: چه كنيم تا مردم به سوى امام زمان عليه‌السلام جذب شوند؟

جذب مردم و ميل آنها به امام زمان عليه‌السلام متوقف بر معرفت آنها به آن حضرت است: زيرا هيچ كس به چيزى كه برايش مجهول بوده و به آن علم ندارد توجه پيدا نمى كند. و لذا بر ما لازم است كه امام زمان عليه‌السلام را به عموم مردم بشناسانيم، كه خصوصيات عصر ايشان چيست؟ و انسان در زمان ظهور آن حضرت به چه بركاتى نايل خواهد شد؟

و چگونه ظلم و بى عدالتى در تمام سطوح جامعه با ظهور ايشان رخت خواهد بست و چگونه با ظهورش بشر از ظلمات به نور خواهد رسيد.

اگر چه در عصر غيبت نيز مانند خورشيد در پشت ابرها از آن حضرت بهره مى بريم ولى اين كجا و آن كجا؟ مردم با شنيدن اين مسائل متوجه امام زمان عليه‌السلام شده و به حضرت ميل پيدا مى كنند.

## 278: راه رسيدن به لقاى حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟

انسان از دو طريق مى تواند به ملاقات حضرت شرفياب شود:

1- از راه تحصيل كمالات روحى؛ زيرا انسان از اين راه رذايل اخلاقى را از خود دور كرده، با عمل به دستورات شرع به درجه اى مى رسد كه قابليت شرفياب شدن به محضر آن حضرت را پيدا مى كند.

2- از راه عمل به برخى از دستورات وارده كه در برخى روايات به آن اشاره شده است. از آن جمله اينكه هر كس چهل شب در طول چهل هفته به مسجد سهله برود و با حضور قلب به حضرت توجه پيدا كرده از خداوند طلب رويت ايشان را نمايد به ملاقات آن حضرت شرفياب مى شود.

## 279: چرا با شنيدن نام «قائم» از جا بر مى خيزيم؟

حاجى نورى مى نويسد: در خبرى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است: روزى در مجلس امام صادق عليه‌السلام نام مبارك حضرت مهدى عليه‌السلام برده شد، امام صادق عليه‌السلام به جهت تعظيم و احترام از جاى برخاست. (835)

و نيز در روايت آمده كه دعبل خزاعى بعد از آنكه ابياتى راجع به حضرت مهدى عليه‌السلام نزد امام رضا عليه‌السلام قرائت كرد، حضرت از جاى برخاست... (836).

ميرزاى نورى مى گويد: وقتى نام حضرت حجة بن الحسن عليه‌السلام در مجلس امام رضا عليه‌السلام برده شد آن حضرت از جاى برخاست و دو دست مباركش را روى سر گذاشت و فرمود:اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه(837).

از امام صادق عليه‌السلام سؤال شد: چرا هنگام شنيدن نام امام زمان عليه‌السلام از جاى خود بر مى خيزيم؟

حضرت فرمود: چون غيبت حضرت مهدى طولانى است. و امام از شدت محبتى كه به دوستان خود دارد هر زمانى كه شخصى او را ياد كند نگاهى به او مى نمايد و سزاوار است كه ياد كننده به جهت احترام و تعظيم از جاى خود برخيزد. هنگامى كه مولاى خويش او را به نظر مهر و عطوفت نگاه مى كند، پس از جاى خود برخيزد و از خداى تبارك و تعالى تعجيل فرج ايشان را بخواهد. (838)

## 280: منظور از مهدويت نوعى و شخصى چيست؟

گاهى در تعبيرات از مهدويت شخصى و نوعى استفاده مى شود، مثلا گفته مى شود: اهل سنت مهدويت نوعى را قبول دارند و شيعه امامى مهدويت شخصى را، مقصود از اين دو چيست؟

شيعه قائل به مهدويت شخصى است؛ يعنى معتقد است به اينكه مهدى موعود عليه‌السلام شخصى است معين كه متولد شده و تاكنون زنده است و در آينده ظهور خواهد كرد، و او كسى جز فرزند امام حسن عسكرى عليه‌السلام نيست.

ولى اهل سنت معتقد به مهدويت نوعى است؛ يعنى معتقد است كه در آخرالزمان شخصى از ذريه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نام مهدى متولد شده و ظهور خواهد كرد. و اوست كسى كه زمين را پر از عدل و داد خواهد نمود همان گونه كه پر از ظلم و جور شده باشد، گر چه وجود خارجى ندارد.

تعبير مهدى نوعى و شخصى و كاربرد ديگرى نيز دارد كه نزد عرفا متداول است. برخى از عرفاى اهل سنت همچون مولوى معتقدند به اينكه در هر زمانى بايد يك مهدى موجود باشد خواه از نسل على و خواه از نسل عمر.

مقصود آنان از مهدى همان قطب عالم امكان است، ولى شيعه قائل است كه در هر زمان بايد امام معصوم موجود باشد زيرا بدون آن زمين مضطرب خواهد شد.

## 281: آيا در عصر غيبت كبرا نيز نامه اى از ناحيه مقدسه صادر شده است؟

شيخ طبرسى رحمه‌الله در كتاب «الاحتجاج» دو نامه اى را كه از ناحيه مقدسه حضرت مهدى عليه‌السلام براى شيخ مفيد رحمه‌الله فرستاده شده نقل كرده است. در اين دو نامه اشاره به برخى مطالب صحيح و عالى شده و نيز از برخى مسائل به طور رمز و اشاره خبر داده است. (839)

نامه اول در اواخر ماه صفر سال 410 هجرى، سه سال قبل از وفات شيخ مفيد رحمه‌الله به دست او رسيده است و نامه دوم در سال 412 هجرى يعنى يك سال قبل از وفات شيخ به دست او رسيده است. و اين در حقيقت بعد از گذشت هشتاد سال از وفات شيخ على بن محمد سمرى سفير چهارم است كه همان انتهاى غيبت صغرا و شروع غيبت كبرا در سال 329 هجرى است.

فرستنده نامه اول مى گويد: اين نامه را از منطقه اى كه متصل به حجاز است آورده است. و از اين كلام استفاده مى شود كه امام در آن هنگام در نواحى حجاز ساكن بوده است، و اين نامه را به توسط برخى از خواص به شيخ مفيد رحمه‌الله فرستاده اند.

نامه دوم نيز در اول ماه شوال سال 412 از ناحيه مقدسه براى شيخ فرستاده شد و در روز پنجشنبه 23 ماه ذى حجة همان سال به دست شيخ رسيده است. يعنى سه ماه و هفت روز كم در بين راه در دست قاصد بوده است.

هر دو خطاب به املاى حضرت مهدى عليه‌السلام و خط برخى از ثقات و معتمدين نزد امام زمان عليه‌السلام بوده همان گونه كه از ظاهر رساله اولى و نص رساله دوم استفاده مى شود. و آخر هر دو نامه مزين به چند سطرى كم از خط خود امام است كه شهادت و گواهى بر صحت نامه است.

امام در آن كلمات به شيخ مفيد رحمه‌الله امر مى كند تا اين رساله را از هر كس مخفى بدارد ولى نسخه اى از آن را بردارد تا موثقين از اصحابش بر آن مطلع شده يا شفاهاً به اطلاع آنها برساند. (840)

## 282: سند دو توقيع صادر شده از امام مهدى عليه‌السلام بر شيخ مفيد رحمه‌الله چگونه قابل اثبات است؟

سند اين دو توقيع را از جهاتى مى توان مورد توجه قرار داده و براى اعتبار آن چاره اى انديشيد، گر چه شيخ طبرسى كه تنها ناقل اين دو توقيع است آنها را مرسلا و بدون سند نقل كرده است.

1- طبرسى اين دو روايت را از مسلمات به حساب آورده كه اين به نوبه خود دلالت بر اعتقاد به صحت سند نزد او دارد و ممكن است كه طبرسى به جهت شهرت و وضوح اين دو توقيع سند آنها را حذف كرده است همان گونه كه سند بسيارى از روايات را حذف كرده است.

2- مضامين عالى كه در اين دو روايت است و نيز خبرهاى صادقى كه در آن دو به آنها اشاره شده نيز از جمله شواهد صدق اين دو توقيع و انتساب به حضرت مهدى عليه‌السلام است.

و امرى كه موجب ازدياد و اطمينان به اين دو توقيع است اينكه محدث بحرانى بعد از آنكه اشعار منسوب به امام زمان عليه‌السلام در رثاى شيخ مفيد را نقل مى كند كه بر قبر او نوشته شده بود، مى فرمايد: «اين اشعار از امام زمان عليه‌السلام نسبت به شيخ مفيد رحمه‌الله بعيد نيست، بعد از آنكه توقيعاتى از ناحيه حضرت عليه‌السلام براى شيخ فرستاده شد، توقيعاتى كه مشتمل بر تعظيم و اجلال فراوانى بوده است...». آن گاه مى گويد: «شيخ يحيى بن بطريق حلى در رساله نهج العلوم الى فى المعدوم معروف به (سؤال اهل حلب) دو طريق در تزكيه شيخ مفيد ذكر كرده است:

الف: صحت نقل او از ائمه طاهرين عليه‌السلام، آن طورى كه در تصانيف او از مقنعه و ديگر كتب ذكر شده است.

ب: آنچه را كه عموم شيعه روايت كرده و مورد قبول قرار داده است كه صاحب الامر - صلوات الله و سلامه عليه و على آبائه - دو نامه به او نوشته است به اين نحو كه در هر سال يك نامه، و عنوان نامه «به سوى برادر سديد...» است، و اين بالاترين تعبير در مدح و تزكيه و ثناى شيخ مفيد در گفتار امام امت و جانشين ائمه است.

گفتار ابن بطريق دلالت دارد بر آنكه اين دو توقيع مورد اجماع است. و نيز از كلام طبرسى در مقدمه احتجاج استفاده مى شود كه اين دو توقيع از قسم احاديثى است كه مورد اجماع علما بوده و لذا سند آن دو را ذكر نكرده است.

ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» در ترجمه شيخ مفيد مى گويد: «صاحب الزمان عليه‌السلام او را شيخ مفيد ناميد...» (841). ظاهرا مراد او همان چيزى است كه در توقيع حضرت به شيخ مفيد آمده است كه فرمود:للاخ السديد و الولى الرشيد الشيخ المفيد....

3- طبرسى در مقدمه كتاب «احتجاج» مى گويد: «بيشتر رواياتى را كه نقل مى كنيم سند آنها را نمى آوريم يا به جهت وجود اجماع بر آن روايت است، و يا به جهت موافقت آن با دليل عقل و يا شهرت آن در سيره ها و كتاب ها بين مخالف و موافق...». (842)

اين دو توقيع نيز از يكى از اين سه احتمال خالى نيست.

4- مصلحت عمومى نيز اقتضاى صدور چنين نامه ها و توقيعاتى را در اوايل عصر غيبت كبرا داشته است.

يكى اينكه حضرت با اين نامه ها به جماعت شيعيانش دستورات لازم را برساند.

و ديگر اينكه با فرستادن اين نامه ها به دست علماى صالح امثال شيخ مفيد رحمه‌الله رياست و زعامت او را تثبيت كرده، مردم را به اطاعت از او در عصر غيبت كبرا تشويق كند. همان گونه كه در نامه خود به ابن بابويه خطاب به او فرمود:يا شيخى! يا اباالحسن.

## 283: آيا اين گونه غيبت در بين انبيا هم سابقه داشته است؟

غيبت و دورى حجت خدا از بين مردم امرى تازه و جديد نيست كه در اين امت آن هم در آخرين وصى پيامبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تحقق پيدا كرده باشد، بلكه سنتى الهى بوده كه حتى در بين انبيا نيز پيدا شده است. اينك به اسامى برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- حضرت ادريس عليه‌السلام

مطابق برخى روايات ادريس پيامبر به جهت مشاجره اى كه بين او و جباران زمانش ايجاد شد بيست سال از ميان امتش غايب شد و در كوه ها و غارها به سر مى برد. خداوند ملكى را موكل بر او نموده بود تا هنگام غروب آفتاب افطارى او را حاضر كند... (843)

2- حضرت صالح عليه‌السلام

صدوق رحمه‌الله به سندش از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «ان صالحا عليه‌السلام غاب عن قومه زمانا و كان يوم غاب عنهم كهلا... فلما رجع الى قومه يعرفوه بصورته...» (844)؛ «همانا صالح عليه‌السلام مدتى از قومش غايب شد هنگام غيبت پيرمردى بود... و وقتى كه به قومش بازگشت كسى او را به چهره نمى شناخت...».

3- حضرت ابراهيم عليه‌السلام

حضرت ابراهيم عليه‌السلام نيز بنابر نقل روايات مدتى از ابتداى ولادت تا سالهاى زيادى مخفى بود و امر خود را كتمان مى كرد تا آنكه خداوند او را مامور به ابلاغ رسالتش نمود. (845)

4- حضرت موسى عليه‌السلام

صدوق نقل مى كند: «... حضرت موسى عليه‌السلام از شهر مصر به مدين فرار كرده، در آنجا مدت زيادى نزد حضرت شعيب عليه‌السلام اقامت نمود...» (846)

5- حضرت شعيب عليه‌السلام

مجلسى به سندش از امام على عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «ان شعيبا النبى عليه‌السلام دعا قومه الى الله حتى كبر سنه، ودق عظمه، ثم غاب عنهم ما شاء الله ثم عاد اليهم شابا» (847)؛ «شعيب پيغمبر، قومش را به سوى خدا دعوت كرد تا پير شد استخوانهايش ضعيف شد، آن گاه تا مدتى كه خواست خدا بود از ميان مردم غايب شد و سپس در حالى كه جوان شده بود به سوى آنها بازگشت...».

6- حضرت الياس عليه‌السلام

قطب راوندى نقل مى كند كه حضرت الياس عليه‌السلام از ميان قومش هفت سال غايب شد در آن مدت در صحراها و بيابان ها متوارى بود. (848)

7- حضرت دانيال نبى عليه‌السلام

صدوق رحمه‌الله مى گويد: «دانيال نبى 90 سال از ميان قومش غايب و اسير دست بخت النصر بود و پيروانش همگى در اين مدت انتظارش را مى كشيدند.» (849)

8- حضرت عيسى عليه‌السلام

حضرت عيسى عليه‌السلام دو نوع غيبت داشته است: يكى در مدت 12 سال در سرزمين هاى شام و مصر و ديگر از هنگامى كه خواستند او را به دار آويزند، تا هم اكنون كه بيش از دو هزار سال از عمر او مى گذرد و هنوز زنده است. وى هنگام ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام براى تشكيل حكومت عدل جهانى ايشان را مساعدت خواهد نمود.

## 284: چه محذورى داشت اگر امام زمان عليه‌السلام در بين مردم ظاهر مى بود؟

برخى ممكن است بگويند چه اشكالى داشت اگر حضرت در بين مردم بود و از وجودش استفاده مى كردند و او نيز در موقع مناسب قيام مى نمود.

پاسخ: پيامبر اكرم و ائمه اطهار عليه‌السلام كرارا به مردم گوشزد كرده بودند كه دستگاه ظلم و ستم به دست حضرت مهدى عليه‌السلام برچيده خواهد شد از اين جهت وجود حضرت مورد توجه دو دسته قرار گرفت:

الف: مظلومين و ستم ديدگان عالم كه تعدادشان زياد بود. آنان به قصد اظهار تظلم و اميد حمايت به دور وجود امام اجتماع مى كردند و از او تقاضاى نهضت و دفاع مى نمودند، و لذا هميشه در اطراف حضرت گروه كثيرى احاطه شده بود در حالى كه هنوز شرايط اساسى فراهم نشده است.

ب: زورگويان و ستمكاران خونخوارى كه بر ملت هاى مظلوم تسلط يافته و در راه رسيدن به منافع شخصى خويش از هيچ عملى فرو گذار نمى كردند و حاضر بودند كه تمام مردم را فداى مطامع شخصى خود كنند در نتيجه اين گروه چون وجود حضرت را مانع و سد راه خود مى ديدند در صدد نابودى حضرت بر مى آمدند.

## 285: آيا خداوند نمى توانست حضرت مهدى عليه‌السلام را بدون غيبت حفظ نمايد؟

در پاسخ مى گوييم:

اولا: اعجاز، در نظام طبيعت و تكوين خلاف اصل است مگر آنكه ضرورتى اقتضا كند و در مورد حضرت مهدى عليه‌السلام اراده خداوند بر اين تعلق گرفته كه محافظت حضرت از راه غيبت باشد.

ثانيا: مصالح و مفاسد و تقديرات الهى به تبع واقعيت هاى الهى تغيير پيدا مى كند. خداوند متعال براى امت اسلامى يازده امام معصوم به جهت هدايتشان فرستاد، ولى يكى پس از ديگرى آنان را به شهادت رساندند و با اين عملكرد بد و كارنامه سوئى كه از خود نشان دادند، تقدير خداوند بر اين تعلق گرفت كه امام دوازدهم را تا مدتى در پشت پرده غيبت قرار دهد تا محروميت غيبت امام را احساس كنند و با ظهور حضرتش قدر او را بدانند.

ثالثا: مطابق آيات و روايات يكى از سنت هاى حتمى خداوند متعال مسأله امتحان امت هاست.

امت اسلامى نيز از اين قانون استثناپذير نيست و هر امتى به نحوى امتحان خواهد شد. امتحان امت اسلامى در اين عصر و زمان به غيبت امام زمان آنهاست، كه آيا با اين حالت بر دين و مذهب استقامت دارند يا خير؟

## 286: آيا با حضور امام زمان عليه‌السلام در بين مردم ممكن نبود كه ستمگران تسليم او گردند؟

مى دانيم كه همه افراد در مقابل حق و عدالت تسليم نمى شوند، بلكه از آغاز عالم تاكنون هميشه گروهى در بين بشر وجود داشته اند كه دشمن حق و حقيقت بوده و براى پايمال كردن آن با تمام قوا كوشيده اند، و در راه نابود كردن آن از هيچ عملى فروگذار نكرده اند. حضرت مهدى عليه‌السلام نيز اگر غايب نمى شد قطعا در صدد نابودى ايشان بر مى آمدند و آن غلبه حق بر باطل، چون شرايطش فراهم نشده بود انجام نمى گرفت.

## 287: اگر امام ظاهر بود و با ظالمان زمان خود مصالحه كرده و پيمان عدم تعرض مى بست چه مى شد؟

كسانى كه با مسأله مهدويت آشنايى دارند مى دانند كه برنامه حضرت با برنامه ساير امامان تفاوت اساسى دارد. امامان ديگر مامور بودند كه در ترويج دين تا سر حد امكان كوشش كنند، ولى مامور به جنگ نبودند و لذا يك نوع بيعت و متاركه جنگ، و پيمان عدم تعرض و صلحى بين آنان با حاكمان عصر خود بسته بودند. ولى سيره حضرت مهدى عليه‌السلام از ابتدا با روش ديگر امامان فرق مى كند.

قرار بر اين است كه حضرت به مجرد ظهور دست به مقابله با ظالمان زده و ظلم و بى عدالتى را از جامعه بركند و به جاى آن عدل و قسط را بر پا نمايد. لذا بايد بيعت هيچ كسى بر ذمه او نباشد، زيرا هر لحظه احتمال ظهور است.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «صاحب هذا لامر تغيب ولادته عن هذا الخلق لئلا يكون لاحد فى عنقه بيعة اذا خرج، و يصلح الله عزوجل امره فى ليلة» (850)؛ «ولادت صاحب الامر مخفى مى شود تا وقتى كه ظهور كند پيمان هيچ كس برگردنش نباشد. خداوند امرش را در يك شب اصلاح مى كند».

علاوه بر اين ستمكاران چون در هر لحظه احتمال قيامش را مى دادند لذا منافع خود را در خطر ديده به پيمان خود با حضرت مطمئن نمى شدند و چاره اى جز قتل و كشتن او نمى ديدند.

## 288: فلسفه غيبت امام زمان عليه‌السلام چيست؟

يكى از سؤال هايى كه در طول تاريخ عصر غيبت مطرح بوده و هست اين است كه چرا امام زمان عليه‌السلام غايب شد، و چرا ما با آن حضرت ارتباط نداريم؟

پاسخ: سؤال مورد نظر را با بيان مقدماتى كه خود آنها ما را به نتيجه قطعى مى رساند جواب خواهيم داد:

1- خداوند متعال در قرآن كريمش و نيز پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر از پيروزى و غلبه دين اسلام بر جميع اديان در پايان تاريخ بشريت داده است.

خداوند مى فرمايد: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (851)؛ «اوست خدايى كه رسول خود را با دين حق به هدايت خلق فرستاد تا بر همه اديان عالم تسلط و برترى دهد، گر چه مشركان كراهت داشته باشند.»

2- مصالح بندگان با اختلاف حالات آنها متغير مى شود. خداوند متعال امر تدبير بندگان و مصلحت آنها را بر عهده گرفته است. عقلشان را كامل كرده و آنها را به انجام اعمال صالح وادار نموده است تا از اين طريق به سعادت برسند.

حال اگر مردم به دستورهاى خداوند تمسك كرده و انجام وظيفه كنند، بر خداوند است كه آنها را يارى كند و با اضافه كردن عنايت هايش بر بندگان راه را بر آنها تسهيل و هموار نمايد، ولى در صورتى كه مخالف دستورهايش عمل كنند و مرتكب نافرمانى شوند مصلحت بندگان تغيير مى كند و در نتيجه موقعيت و وضعيت نيز تغيير خواهد كرد، خداوند توفيق را از آنان سلب خواهد نمود و در اين هنگام مستحق ملامت و سرزنش مى شوند.

خداوند متعال امامان را يكى پس از ديگرى به سوى مردم فرستاد ولى هنگامى كه آنان را نافرمانى كرده و به طور وسيع خونشان را ريختند، قضيه برعكس شد و مصلحت بر اين تعلق گرفت كه امام مردم، غايب و مستور گردد.

3- بى شك هر كار اجتماعى - بزرگ يا كوچك - احتياج به آماده شدن شرايط مناسب دارد. لذا بايد براى قيامى جهانى و فراگير آمادگى خاصى صورت گيرد.

4- بى ترديد دين غالب در عصر ظهور احتياج به رهبر و امامى غالب دارد كه داراى شرايطى از قبيل: قدرت فوق العاده، علم جامع و عصمت باشد.

5- مطابق روايات متواتر بين شيعه و سنى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امامان بعد از خود تا روز قيامت را دوازده نفر برشمرده است كه بعد از او پياپى خواهند آمد. (852)

6- از مجموعه روايات و ادله عقلى استفاده مى شود كه بقاى امام معصوم و حجت خدا بر روى زمين تا روز قيامت امرى ضرورى است.

مرحوم كلينى به سند صحيح از ابى حمزه نقل مى كند كه از امام صادق عليه‌السلام سؤ ال كردم: آيا زمين بدون امام باقى مى ماند؟ حضرت فرمود: «لو بقيت الارض بغير امام لساخت» (853)؛ «اگر زمين بدون امام باقى بماند دگرگون خواهد شد.»

7- يكى از اسباب گوشه نشين شدن انبيا و رسل خوف از قتل به جهت حفظ جان و به اميد نشر شرايعشان بوده است. امام مهدى عليه‌السلام نيز با نبود اسباب عادى براى نصرت و يارى اش و خوف از كشته شدن، به امر خداوند مامور به غيبت و دورى از مردم شدند.

امام صادق عليه‌السلام به زراره فرمود:القائم غيبة قبل قيامه. قلت: و لم؟ قال: يخاف على نفسه الذبح(854)؛ «براى قائم غيبتى است قبل از قيامش. زراره مى گويد: به حضرت عرض كردم: به چه جهت؟ فرمود: زيرا از قتل بر خود مى ترسد.»

شيخ صدوق به سندش از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود: «يقوم القائم عليه‌السلام و ليس لاحد فى عنقه بيعة» (855)؛ «قائم عليه‌السلام قيام خواهد كرد در حالى كه بيعت كسى بر گردن او نخواهد بود.»

- هدايت بر چند قسم است:

الف: هدايت فطرى: كه همان هدايت از راه فطرت است.

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (856): «پس روى خود را متوجه آيين خالص پروردگار كن. اين فطرتى است كه خداوند، انسانها را بر آن آفريده، دگرگونى در آفرينش الهى نيست، اين است آيين استوار، ولى اكثر مردم نمى دانند.»

ب: هدايت تشريعى: كه متفرع بر حضور امام در ميان جامعه است تا مردم را از نزديك راهنمايى كند.

(كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...) (857)؛ «مردم (در آغاز) يك دسته بودند، (و تضادى در ميان آنها وجود نداشت. به تدريج جوامع و طبقات پديد آمد و اختلافات و تضادهايى در ميان آنها پيدا شد، در اين حال) خداوند پيامبران را برانگيخت تا مردم را بشارت و بيم دهند و كتاب آسمانى كه به سوى حق دعوت مى كرد، با آنها نازل نمود تا در ميان مردم در آنچه اختلاف داشتند داورى كند...».

ج: هدايت تكوينى: كه همان تصرف و تدبير در نظام آفرينش است.

(قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ...) (858)؛ «(اما) كسى كه دانشى از كتاب (آسمانى) داشت گفت: «پيش از آنكه چشم برهم زنى آن را نزد تو خواهم آورد». و هنگامى كه (سليمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابر جا ديد گفت: «اين از فضل پروردگار من است تا مرا آزمايش كند كه آيا شكر او را بجا مى آورم يا كفران مى كنم؟!»...)).

د: هدايت باطنى: كه شعبه اى است از ولايت تكوينى و به معناى ايصال به مطلوب است.

(وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) (859)؛ «و آنان را پيشواى مردم ساختيم تا خلق را به امر ما هدايت كنند و هر كار نيكو را [از انواع عبادات و خيرات ] و خصوص اقامه نماز و اداى زكات را به آنها وحى كرديم و آنها هم به عبادت ما پرداختند.»

با نظر و تامل در مجموع مقدمات فوق به اين نتيجه خواهيم رسيد كه وجود نازنين امام زمان عليه‌السلام به عنوان دوازدهمين امام، بايد براى روز موعود در پس پرده غيبت بوده تا در آن هنگام به اذن خداوند براى هدايت بشر ظهور كند.

## 289: نظر فرقه «شيخيه» درباره امام زمان عليه‌السلام چيست؟

يكى از مهمترين انديشه هاى شيخيه به رياست «شيخ احمد احسائى» اعتقاد به «بدن هورقليايى» است كه اين بدن در شهر «جابلقا و جابرسا» قرار دارد. او به گمان خود با اين نظريه، سه مسئله مهم و عميق فلسفى را تحليل نموده است؛ يعنى معراج جسمانى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و معاد جسمانى و حيات امام زمان عليه‌السلام را در طول بيش از ده قرن.

او معتقد است كه امام زمان عليه‌السلام با بدنى غير عنصرى و تنها هورقليايى در شهر جابلقا و جابرسا زندگى مى كند.

شيخ احمد احسائى، امام زمان عليه‌السلام را زنده و در عالم «هورقليا» مى داند. (860)

وى مى گويد: «هو رقليا ملك آخر است كه داراى دو شهر جابرسا كه در مغرب قرار دارد و جابلقا كه در مشرق واقع است مى باشد. پس حضرت قائم عليه‌السلام در دنيا در عالم مثال نيست اما به گونه اى است كه به صورت هيكل عنصرى مى باشد با مثالش بو با روحش در ارواح است.» (861)

او همچنين مى گويد: «امام زمان عليه‌السلام در هنگام غيبت در عالم هورقليا است و هر گاه بخواهد به (اقاليم سبعه) تشريف بياورد، صورتى از صورت هاى اهل اين اقاليم را مى پوشد و كسى او را نمى شناسد. جسم و زمان و مكان ايشان لطيف تر از عالم اجسام بوده و از عالم مثال است.» (862)

## 290: «جابلقا و جابرسا» چه شهرهايى است؟

عبدالكريم صفى پور مى گويد: «جابلص شهرى است به مغرب كه بعد از شان انسانى نيست، و جابلق شهرى است به مشرق برادر جابلص.» (863)

خلف تبريزى مى گويد: «در عالم مثال گفته اند: جابلقا و جابرسا دو شهرى است در عالم مُثُل.» و به اعتقاد محققان، منزل آخر سالك است در سعى وصول قيد به اطلاق و مركز به محيط. و سپس مى گويد: جابلقا منزل اول سالك باشد. (864)

قطب الدين شيرازى، تفاوت جابلقا و جابرسا را چنين مطرح مى كند: «جابرسا و جابلقا» نام دو شهر از شهرهاى عالم «عناصر مثل» است. (865)

سيد كاظم رشتى، مهم ترين شاگرد شيخ احمد احسائى گفته است: «جابلقا و جابرسا در سفر اول كه سفر از خلق به حق است قرار دارد. اين سفر (بلكه اين شهر) داراى محله هاى متعددى است كه محله نوزدهم آن(حظيره القدس)و محل پرندگان سبز و صور مثاليه است. جابرسا و جابلقا دو محله از اين شهر مى باشند كه هر كدام از آنها داراى هفتاد هزار درب است و در كنار هر دربى هفتاد هزار امت وجود دارد كه به هفتاد هزار زبان با يكديگر صحبت مى كنند و هر زبانى با زبان ديگر هيچ مشابهتى ندارد». (866)

## 291: مقصود از بدن «هورقليايى» چيست؟

در پاورقى كتاب «برهان قاطع» آمده است: «هورقليا» ظاهرا از كلمه عبرى «هبل» به معناى هواى گرم، تنفس و بخار و «قرنئيم» به معناى درخشش و شعاع است. و كلمه مركب به معناى تشعشع بخار است. (867)

شيخ احمد احسائى معتقد است كه «هورقليايى» لغتى سريانى و از زبان صابئين گرفته شده است. (868)

قطب الدين شيرازى مى گويد: «جابلقا» و «جابرسا» نام دو شهر از شهرهاى عالم «عناصر مثل» و «هورقليا» از جنس «افلاك مثل» است. پس هورقليا بالاتر است. (869)

با توجه به آنچه گذشت روشن مى شود كه مراد از عالم «هورقليايى» همان «عالم مثال» است و چون عالم مثال بر دو قسم است: اول و آخر، گفته اند: اين عالم داراى دو شهر است: جابلقا و جابرسا. عالم مثال، يا خيال منفصل، يا عالم برزخ بين عالم عقول و عالم ماده، چيزى است كه عارفان و فيلسوفان اشراق به آن معتقدند ولى فلاسفه مشاء آن را نپذيرفته اند.

اشراقيان عالم مثال را دو مرحله مى دانند:

1- مثال در قوس نزول، كه بين غيب مطلق و شهادت مطلق قرار دارد. اين عالم را برزخ قبل از دنيا مى دانند كه به وسيله قاعده امكان اشرف اثبات مى كنند. اين مثال را «جابلقا» مى نامند.

2- مثال در قوس صعود، كه بين دنيا و آخرت قرار دارد و پس از افول و غروب نفس ناطقه از اين بدن ظلمانى وارد عالم برزخ شده و از آنجا به قيامت كبرا مى رود. اين مثال را «جابرسا» مى نامند.

ولى شيخ احمد احسائى در جواب ملا محمد حسين انارى كه از لفظ هورقليا سؤ ال كرده بود اين چنين مى گويد: «هورقليا» به معناى ملك ديگر است كه حد وسط بين عالم دنيا و ملكوت بوده و در اقليم هشتم قرار دارد. و داراى افلاك و كواكبى مخصوص به خود است كه به آنها جابرسا و جابلقا مى گويند. (870)

## 292: چه اشكالاتى نسبت به اعتقاد شيخيه درباره كيفيت وجود امام زمان عليه‌السلام در عصر غيبت وجود دارد؟

عقيده و نظر «شيخيه» به سركردگى شيخ احمد احسائى درباره كيفيت وجود امام زمان عليه‌السلام در عصر غيبت و كيفيت بدن او و مكان او از اشكالات بسيارى برخوردار است. اينك به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- تحليل اين بدن هورقليايى و اعتقاد به حيات امام زمان عليه‌السلام با بدن «هورقليايى» در واقع به معناى انكار امام زمان عليه‌السلام در روى زمين است. زيرا اگر مراد آن است كه حضرت مهدى عليه‌السلام در عالم مثال و برزخ چه برزخ اول يا برزخ دوم زندگى مى كند يا آن چنان كه قبر را آنان از عالم هورقليا مى دانند، پس آن حضرت حيات با بدن عنصرى ندارد و حيات و مثل حيات مردگان در عالم برزخ است. و اين با احاديث متواتر «عدم خلو زمين از حجت» سازگارى ندارد.

2- اين اعتقاد با ادله عقلى كه قبلا اشاره شد بر ضرورت وجود امام زمان عليه‌السلام در اين عالم مناسبت ندارد.

3- «شيخ احمد احسائى» عالم هورقليا را حد وسط بين دنيا و ملكوت معرفى مى كند و در حالى كه عالم ملكوت همان عالم مثال است.

4- اين سخن كه حضرت مهدى عليه‌السلام با بدن هورقليايى زندگى مى كند صرفا يك ادعاى بدون دليل است و هيچ دليل عقلى و نقلى بر آن اقامه نشده است.

5- در قرن سيزدهم، گزاف گويى و به كار بردن واژه هاى نامانوس و الفاظ مهمل، بسيار رايج شد و حتى عوام مردم اينها را نشانه علم و دانش مى پنداشتند و بعيد نيست كه شيخ احمد احسائى و نيز سيد كاظم رشتى به جهت خوشايند جاهلان و عوام به اين واژه هاى و كلمات روى آورده باشند.

نتيجه سخنان شيخ احمد پيدايش مذاهب ضاله بابيت و بهائيت و سرانجام بى دينى به اسم آيين پاك به وسيله كسروى بوده، و اين ميدان عمل و نتايج اسفبار سخنان شيخيه، خود محك و ملاك خوبى بر ضعف و سستى اين سخنان است.

## 293: اينكه حضرت زهرا سلام الله عليها الگوى حضرت مهدى عليه‌السلام است يعنى چه؟

امام زمان عليه‌السلام در توقيعى به خط مبارك خود، بعد از دعا براى عافيت شيعيان از ضلالت و فتنه ها و درخواست روح يقين و عاقبت به خيرى آنها و تذكر به امورى چند مى فرمايد: «و فى ابنة رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لى اسوة حسنة» (871)؛ «فاطمه دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى من اسوه و الگويى نيكوست.»

در اينكه حضرت مهدى عليه‌السلام كدام گفتار يا رفتار حضرت فاطمه سلام الله عليها را سرمشق خويش قرار داده اند، احتمالات فراوانى بيان شده است كه در اين جا به سه مورد آن اشاره مى كنيم:

1- حضرت زهرا سلام الله عليها با هيچ حاكم ظالمى بيعت نكرد. حضرت مهدى عليه‌السلام هم بيعت هيچ سلطان ستمگرى را بر گردن ندارد.

2- شأن صدور اين نامه اين است كه برخى از شيعيان امامت ايشان را نپذيرفتند. حضرت در جواب عملكرد آنها فرمود: «اگر مى توانستم و مجاز بودم آن چنان مى كردم كه حق بر شما آشكار گردد به گونه اى كه هيچ شكى بر شما باقى نماند ولى مقتداى من حضرت زهرا سلام الله عليها است. ايشان با اينكه حق حكومت از حضرت على عليه‌السلام سلب شد هيچ گاه براى باز گرداندن خلافت، از اسباب غير عادى استفاده نكرد. من نيز از ايشان پيروى مى كنم و براى احقاق حقم در اين دوران راه هاى غير عادى را نمى پيمايم.»

3- حضرت در پاسخ نامه فرموده اند: «اگر علاقه و اشتياق ما به هدايت و دستگيرى از شما نبود به سبب ظلم هايى كه ديده ايم از شما مردمان روى گردان مى شديم» امام، با اشاره به حضرت زهرا سلام الله عليها مى خواهد بفرمايد: همان طورى كه دشمنان به حضرت زهرا سلام الله عليها آزار و اذيت روا داشتند و سكوتى كه مسلمانان پيشه كردند هيچ كدام سبب نشد كه ايشان از دعا براى مسلمانان دست بكشند، بلكه ديگران را بر خود مقدم مى داشتند من نيز اين ظلمها و انكارها را تحمل مى كنم و از دل سوزى و دعا و راهنمايى و... براى شما چيزى فرو نمى گذارم.

## 294: دعا براى تعجيل فرج چه تأثيرى در فرج شيعيان دارد؟

امام زمان عليه‌السلام در جواب سؤال هاى اسحاق بن يعقوب مى نويسد: «اكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فان ذلك فرجكم» (872)؛ «راى شتاب در گشايش حقيقى و كامل، بسيار دعا كنيد؛ همانا فرج شما در آن است.»

مى دانيم كه فرج و گشايش شيعيان از تمام گرفتارى ها و فتنه ها در سايه ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام محقق مى گردد، و تا زمانى كه حضرت در غيبت به سر مى برد شيعه تحت فشار و ظلم و تعدى حاكمان ظلم و جور است.

از اين حديث استفاده مى شود كه زمان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام متعلق «بداء» واقع مى شود يعنى قابل تقديم و تاءخير است، و يكى از عوامل تعجيل در فرج آن حضرت عليه‌السلام دعا است، مى دانيم كه دعا بدون درخواست قلبى و زمينه سازى براى تحقق آن موثر نخواهد بود. انسان بايد با زبان و قلب بطلبد و در عمل هم زمينه ساز خواسته خود باشد.

## 295: وجود امام زمان عليه‌السلام در رفع بلا چه تأثيرى دارد؟

امام زمان عليه‌السلام در توقيع اول خود به شيخ مفيد رحمه‌الله مى فرمايد: «انا غير مهملين لمراعاتكم و لاناسين لذكركم و لولا ذلك لنزل بكم الاواء و اصطلمكم الاعداء» (873)؛ «ما در رسيدگى و سرپرستى شما كوتاهى و اهمال نكرده و ياد شما را از خاطر نبرده ايم، كه اگر جز اين بود، دشوارى ها و مصيبت ها بر شما فرود مى آمد و دشمنان شما را ريشه كن مى نمودند.»

شيعه به جهت پيروى از حق و حقيقت دائما مورد تعرض حكام جور و معاندان و مخالفان بوده است، لذا به كسى نياز دارد كه در سختى ها و گرفتارى ها او را يارى كند و از نابودى نجاتش دهد. حضرت در اين توقيع به شيعيانش اين بشارت را مى دهد كه با وجود غيبتم، شما را حمايت مى كنم و هرگز نمى گذارم نقشه هاى دشمنان حق و حقيقت به ثمر نشيند و مذهب شيعه نابود شود.

و در حديث ديگر حضرت مى فرمايد: «انا خاتم الاوصياء و بى يدفع الله عزوجل البلاء عن اهلى و شيعتى» (874)؛ «من خاتم اوصيايم. خداوند به سبب من بلا را از اهل و شيعيانم دفع مى كند.»

## 296: حكم كسى كه منكر امام زمان عليه‌السلام است چيست؟

امام زمان عليه‌السلام در بخشى از جواب هاى خود به پرسش هاى اسحاق بن يعقوب مى فرمايد:ليس بين الله عزوجل و بين احد قرابة و من انكرنى فليس منى و سبيله سبيل ابن نوح(875)؛ «بين خداوند عزوجل و هيچ كس قرابت و خويشاوندى نيست، هر كس مرا انكار كند از من نيست، و راه او راه فرزند نوح است.»

اين حديث را روايتى كه شيعه و سنى در كتب روايى خود آورده اند، تأیید مى كند؛ و آن اينكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «مثل اهل بيت من، مثل كشتى نوح است، هر كس سوار بر آن شود نجات مى يابد و كسى كه از آن تخلف كند غرق خواهد شد.» (876)

## 297: وظيفه كلى ما در عصر غيبت نسبت به امام زمان عليه‌السلام چيست؟

امام زمان عليه‌السلام در بخشى از نامه اى كه به شيخ مفيد رحمه‌الله ارسال داشته نوشته اند: «فليعمل كل امرء منكم بما يقرب به من محبتنا و يتجنب ما يدنيه من كراهتنا و سخطنا» (877)؛ «پس هر يك از شما بايد كارى كند كه وى را به محبت و دوستى ما نزديك سازد و از آنچه خوشايند ما نيست و باعث حشم و كراهت ما مى شود دورى كند.»

روشن است كه محبت اهل بيت عليه‌السلام جنبه شخصى و فردى ندارد، بلكه به ملاك خدايى است؛ زيرا هر گاه اهل بيت عليه‌السلام مشاهده كنند كه شيعيان و منتسبان به آنان كارهايى را انجام مى دهند كه مورد رضايت الهى است و نيز از كارهايى كه مورد سخط و غضب خداوند است اجتناب مى كنند خوشحال شده و به آنان مى بالند.

در نتيجه بر ماست كه اگر به دنبال جلب محبت آقا امام زمان عليه‌السلام و دورى از سخط و غضب آن حضرت هستيم كارى نكنيم كه از ايشان دور شده و از عناياتش محروم گرديم، و از طرف ديگر سعى ما بر اين باشد كه اعمال و رفتارى را انجام دهيم كه هر چه بيشتر ما را به ايشان نزديك گرداند.

## 298: چه تناسبى بين خورشيد پشت ابر و غيبت امام زمان عليه‌السلام وجود دارد؟

در روايتى از امام زمان عليه‌السلام در پاسخ به پرسش هاى اسحاق بن يعقوب چنين آمده است:... «و اما وجه الانتفاع بى فى غيبتى فكالانتفاع بالشمس اذا غيبها عن الابصار السحاب» (878)؛ «و اما كيفيت نفع بردن به وسيله من در زمان غيبتم به مانند نفع بردن به واسطه خورشيد است هنگامى كه ابرها او را از ديدگان مستور مى نمايند.»

از اين حديث شريف وجوهى از شباهت ها بين خورشيد در پشت ابر و امام زمان عليه‌السلام در عصر غيبت استفاده مى شود كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- همان گونه كه مردم، هر آن انتظار خارج شدن خوشيد از پس ابرها را دارند تا تمام و كامل از وجود و ظهورش استفاده ببرند، در ايام غيبت آن حضرت نيز مردم منتظر ظهور و خروج اويند و از ظهورش مايوس نمى گردند.

2- منكر وجود حضرت عليه‌السلام در عصر غيبت همانند منكر وجود خورشيد است هنگامى كه در پشت ابرها از ديده ها پنهان گردد.

3- همان گونه كه ابر كاملا خورشيد را نمى پوشاند و نور خورشيد به زمين و زمينيان مى رسد غيبت هم مانع كامل و تمامى براى بهره دهى حضرت نيست، مردم در زمان غيبت حضرت را نمى بينند اما از وجود او بهره مى برند. توسل يكى از راه هاى بهره بردن از آن امام است.

4- همان گونه كه در مناطقى كه هوا غالبا ابرى است گاهى خورشيد ابرها را مى شكافد و خود را از لابلاى آنها بيرون مى آورد و به عده اى از مردم نشان مى دهد. هر از چند گاهى نيز عده اى به محضر امام زمان عليه‌السلام شرفياب مى شوند و از وجودش استفاده مى برند و از اين راه وجود آن حضرت براى مردم به اثبات مى رسد.

5- همان گونه كه ابرها خورشيد را نابود نمى كنند و تنها مانع رويت اويند غيبت امام زمان عليه‌السلام هم تنها مانع رؤ يت ايشان است.

## 299: آيا ما در عصر فترت قرار داريم؟

احمد كاتب مى گويد برخى از شيعيان قائل به توقف و انقطاع امامت و قول به فترت، همانند فترت بين انبيا شده اند و در ادعاى خود به اخبارى تمسك كرده اند كه دلالت بر امكان انقطاع امامت دارد خصوصا هنگامى كه خداوند بر خلقش غضب كند. آنان مى گويند: «نزد ما الان همان وقت است.» (879)

پاسخ:

اولا: شيخ مفيد رحمه‌الله در «الفصول المختاره» بعد از آنكه به گروه هاى مختلف بعد از امام حسن عسكرى عليه‌السلام اشاره كرده مى فرمايد: ولى در زمانى كه الان ما در آن قرار داريم به جز شيعه دوازده مامى همگى منقرض شده و يا به اين دسته گرويده اند. (880)

ثانيا: با مراجعه به رواياتى كه مستمسك «احمد الكاتب» در انكار ولادت و وجود حضرت مهدى عليه‌السلام شده پى مى بريم كه آن روايات نه تنها بر عدم ولادت دلالت ندارد بلكه بر وجود و ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام دلالتى صريح دارد. اينك نص روايت را مرور مى كنيم:

محمد بن فرج مى گويد: امام ابو جعفر عليه‌السلام در نامه اى بر من چنين نوشت: «أذا غضب الله تبارك و تعالى على خلقه نحانا عن جوارهم» (881)؛ «هر گاه خداوند تبارك و تعالى بر خلقش غضب كند ما را از همجوارى آنها دور خواهد كرد.»

اين روايت به طور صريح دلالت بر ولادت و وجود حضرت مهدى عليه‌السلام دارد، لكن مستفاد آن اين ست كه در عين وجود از منظر شما غايب است.

ثالثا: روايت از حيث سند ضعيف است همان گونه كه مرحوم مجلسى نيز به آن اشاره كرده است.

رابعا: اين روايت مخالف روايات ديگرى است كه متواتر بوده و دلالت بر خالى نبودن زمين از حجت دارد.

## 300: حضرت مهدى عليه‌السلام در عصر غيبت چه كارهايى را انجام مى دهند؟

در عصر غيبت كبرا كارها و مشاغل حضرت مهدى عليه‌السلام بسيار حساس و مهم است و اگر چه تصرف و بسط يد و حكومت ظاهرى بر اوضاع ندارند ولى مع ذلك ناظر بر اوضاع بوده و تصرفاتى مى نمايند.

شوؤن امامت و رهبرى و زعامت را در حد امكان متصدى شده و وظايف خود را به نحو احسن انجام مى دهند. عمر ايشان در راه اطاعت خدا مى گذرد. تكاليف اجتماعى را آنچه مقتضى و مصلحت باشد انجام مى دهند؛ مانند هدايت اشخاص، يارى دادن مؤ منين بر مخالفين، حل مسائل مشكل، نصيحت و موعظه افراد، شفاى امراض، هدايت گمشدگان و رساندن آنها به مقصد، تعليم معارف، كمك مالى به نيازمندان، فريادرسى گرفتاران و....

در نتيجه مى توان يكى از تصرفات اساسى حضرت را همين نظام دادن به جامعه شيعى و حوزه هاى آن در طول تاريخ دانست كه با عدم سازماندهى ظاهرى مشاهده مى كنيم كه دست غيبى حضرت حافظ آن بوده و آن را تحت كنترل خود دارد.

## 301: آيا موضوع غيبت با وظيفه هدايت گرى امام عليه‌السلام سازگارى دارد؟

با مراجعه به كتاب هاى كلامى و فلسفى و عرفانى به وجود دو تفسير بر امامت پى مى بريم:

1- تعرف كلامى: مطابق اين تعريف امامت رياستى است بر عموم توسط يكى از اشخاص در امور دين و دنيا. (882)

2- تعريف فلسفى - عرفانى: مطبق اين تعريف، امامت منصبى است الهى همانند نبوت، و بين اين دو امامت و نبوت هيچ فرقى جز وحى نيست. امامت استمرار تمام وظايف نبوت جز تحمل وحى الهى است، و نيز نوعى تصرف است در باطن و نفوس افراد براى رساندن آنها به كمال مطلوب.

مطابق اين تعريف رياست در امور دين و دنيا شأنى از شوؤن امامت به اين معناست و اين همان معنايى است كه شيعه دوازده امامى به آن ملتزم است. لذا امامت را به همين جهت جزء اصول دين به حساب آورده و آن را از نبوت بالاتر مى داند.

علامه طباطبايى رحمه‌الله مى فرمايد: «امامت حقيقتى وراى مقام اطاعت يا رياست دين و دنيا يا وصايت و خلافت و جانشينى در روى زمين به معناى حكومت بين مردم است». (883)

عمق معناى امامت نزد ايشان به اين است كه امامت، هدايت باطنى بوده كه همان ولايت بر مردم و كردار آنان است و اين هدايت باطنى جز ايصال به مطلوب نيست.

متكلمين بر ضرورت معنايى كه براى امامت ذكر كرده اند به ادله اى از قبيل: قاعده لطف، لزوم حفظ شريعت و تبيين دين خداوند استدلال كرده اند كه عمدتا با حضور امام در بين مردم تامين مى شود.

اگر اشكال شود كه اين لطف چگونه با غيبت حضرت سازگارى دارد در جواب بايد بگوييم:

اولا: امام زمان عليه‌السلام حافظ كلى شريعت است و از اتفاق بر باطل جلوگيرى مى كند.

ثانيا: الطاف خداوند درجات مختلفى دارد كه هنگام تزاحم آنچه كه لطف بيشترى دارد مقدم مى گردد و لذا اگر چه با حضور امام، مردم به الطافى خواهند رسيد و از حضور او بهره مند خواهند شد، ولى لطف غيبت او مهم تر است، همان گونه كه در بحث فلسفه غيبت به آن اشاره كرديم.

در مورد تفسير دوم براى امامت كه همان تفسير عرفا است جاى هيچ نوع اشكالى در مورد غيبت امام نيست، زيرا بنا بر آن تعريف، امامت حقيقتى است كه امام به جهت قابليت هايى كه پيدا كرده مى تواند در نفوس انسان ها تصرف كرده و آنها را به سر منزل مقصود برساند.

اين معنا براى امامت، با غيبت او نيز سازگارى دارد و امام در عصر غيبت نيز اين تصرفات را مى تواند انجام دهد كه در طول عصر غيبت چنين هدايت هايى را فراوان داشته است. (884)

## 302: با غيبت امام زمان عليه‌السلام چگونه مى توان امام زمان خود را شناخت؟

مطابق رواياتى كه در كتب فريقين آمده، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية»(885)؛ «هر كس بميرد در حالى كه امام زمان خود را نشناخته به مرگ جاهليت از دنيا رفته است.» جاى اين سؤ ال باقى است كه با وجود غيبت امام زمان عليه‌السلام چگونه مى توان او را شناخت؟

در جواب مى گوييم: مقصود از شناخت و معرفت حضرت شناخت جسم و شكل و شمايل او نيست بلكه مقصود، معرفت به مقام و منزلت و جايگاهى است كه حضرت مهدى عليه‌السلام نزد خداوند متعال در اين عالم دارد. او كسى است كه حافظ كلى شريعت است، واسطه فيض تكوينى و تشريعى الهى است. او كسى است كه به اذن و اراده الهى در نفوس قابل تصرف كرده و به حق و حقيقت رهنمون مى كند. او كسى است كه جامع جميع علوم اولين و آخرين است و او كسى است كه....

اين معرفت نسبت به حضرت مهدى عليه‌السلام كه امام زمان ما است بدون ديدن شكل و شمايل ايشان هم قابل تحصيل است.

## 303: به چه دليل اين زمان آخرالزمان است؟

در روايات اسلامى براى دوره آخرالزمان علايم و نشانه هايى ذكر شده كه با تحقق اين علايم و نشانه ها پى مى بريم كه هم اكنون در دوره آخرالزمان قرار داريم. اينك به برخى از اين علايم و نشانه ها اشاره مى كنيم:

1- گسترش ترس و نا امنى

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: «لا يقوم القائم الا على خوف شديد...» (886)؛ «حضرت قائم عليه‌السلام قيام نمى كند مگر در دورانى پر از بيم و هراس.»

و نيز فرمود: «مهدى عليه‌السلام هنگامى قيام مى كند كه زمام كارهاى جامعه در دست ستمكاران باشد.» (887)

2- تهى شدن مساجد از هدايت

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره وضعيت مساجد در آخرالزمان مى فرمايد: «مساجدهم عامرة و هى خراب من الهوى» (888)؛ «مسجدهاى آن زمان آباد و زيباست ولى از هدايت و ارشاد در آن خبرى نيست.»

3- سردى عواطف انسانى

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين باره مى فرمايد: «فلا الكبير يرحم الصغير و لا القوى يرحم الضعيف و حينئذ يأذن الله له بالخروج» (889)؛ «در آن روزگار بزرگترها به زيردستان و كوچكترها ترحم نمى كنند و قوى بر ضعيف ترحم نمى نمايد. در آن هنگام خداوند به او (مهدى عليه‌السلام) اذن قيام و ظهور مى دهد.»

4- گسترش فساد اخلاقى

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: «قيامت برپا نمى شود تا آنكه زنى را در روز روشن و به طور آشكار گرفته در وسط راه به او تعدى مى كنند و هيچ كس اين كار را نكوهش نمى كند.»

محمد بن مسلم مى گويد: به امام باقر عليه‌السلام عرض كردم: اى فرزند رسول خدا، قائم شما چه وقت ظهور خواهد كرد؟ امام فرمود: «إذا تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال. و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء» (890)؛ «هنگامى كه مردها خود را شبيه زنان و زنان خود را شبيه مردان كنند. آن گاه كه مردان به مردان اكتفا كرده و زنان به زنان اكتفا كنند.»

5- آرزوى كمى فرزند

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «رستاخيز بر پا نمى شود تا آنكه كه كسى پنج فرزند دارد و آرزوى چهار فرزند كند و آنكه چهار فرزند دارد مى گويد كاش سه فرزند داشتم و صاحب سه فرزند آرزوى دو فرزند دارد و آنكه دو فرزند دارد آرزوى يك فرزند بنمايد. و كسى كه يك فرزند دارد آرزو كند كه كاش فرزندى نداشت». (891)

6- مرگ هاى ناگهانى

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «قيامت بر پا نمى گردد تا اينكه مرگ سفيد ظاهر شود. گفتند: اى رسول خدا مرگ سفيد چيست؟ فرمود: مرگ ناگهانى». (892)

7- جنگ و كشتار

امام رضا عليه‌السلام فرمود: «پيش از ظهور امام زمان كشتارهاى پياپى و بى وقفه رخ خواهد داد». (893)

## 304: چگونه ممكن است كه امام در ميان ما باشد ولى او را نشناسيم؟

درباره كيفيت خفاى مهدى عليه‌السلام در عصر غيبت كبرا دو نظريه است:

يكى اينكه شخص حضرت مخفى است (خفاى شخص )، به اين معنا كه حضرت مهدى عليه‌السلام از ما دور بوده و در مكانى زندگى مى كنند كه هيچ كس به آن دسترسى ندارد.

ديگر اينكه شخص حضرت از ما مخفى نيست بلكه او در ميان ما به سر مى برد ولى عنوان او براى ما مخفى است (خفاى عنوان)، به اين معنا كه او را مى بينيم ولى به جا نمى آوريم و نمى توانيم تطبيق كنيم كه اين شخص كه ما تاكنون او را ديده ايم همان امام زمان است. فعلا بحث در اين جهت نداريم كه قول حق كدام است ولى بنابر نظر «خفاى عنوان» ممكن است كه انسان اوصاف كسى را شنيده باشد و را مكرر مشاهده كرده باشد. ولى به جا نياورده و تطبيق نكرده باشد. موضوع غيبت امام زمان عليه‌السلام نيز از همين قبيل است.

## 305: چه كنيم كه ايمانمان به وجود حضرت مهدى عليه‌السلام بيشتر شود؟

براى تقويت ايمان به وجود حضرت مهدى عليه‌السلام از راههايى مى توان استفاده نمود:

1- بررسى ادله عقلى كه مى تواند عقل و فكر انسان را نسبت به وجود حضرت مهدى عليه‌السلام تقويت نمايد.

2- بررسى آيات قرآنى و رواياتى كه از آنها استفاده مى شود كه حضرت مهدى عليه‌السلام وجود دارد.

3- مطالعه احوال كسانى كه به محضر مقدس حضرت بقية الله الاعظم ارواحنا له الفداء مشرف شده اند، كه اين مى تواند نقش به سزايى در تقويت قلوب انسان نسبت به وجود حضرت عليه‌السلام داشته باشد.

4- قرائت دعاهايى كه در آن خطاب به حضرت شده و با او نجوا دارد كه مى تواند تاءثير به سزايى در اعتقاد انسان به وجود حضرت عليه‌السلام داشته باشد.

## 306: امام زمان عليه‌السلام چگونه در عصر غيبت مردم را هدايت مى كند؟

1- هدايت تشريعى: كه به بيان احكام شرع و معارف الهى براى مردم است، اين نوع هدايت غالبا با حضور امام در ميان مردم تحصيل مى گردد.

2- هدايت باطنى: كه همان دستگيرى از راه باطن و هدايت انسان از راه درون است. اين نوع هدايت از آن جهت كه نوعى تكوينى است احتياج به حضور حضرت و ملاقات مردم با او ندارد بلكه با غيبت حضرت نيز امكان پذير است و تمام كسانى كه در آنها تحول و دگرگونى پيدا مى شود و از راه درون به حق و حقيقت رهنمون مى شوند با تصرفاتى است كه از ناحيه امام زمان عليه‌السلام و به اراده و مشيت خداوند انجام مى پذيرد.

3- برخى از انواع هدايت ها نيز هست كه حضرت مهدى عليه‌السلام در حق شيعيانش انجام مى دهد كه متوقف بر حضور و ملاقات هاى مقطعى است، مثل هدايت گمشدگان و شفاى بيماران و....

## 307: جشن هاى ميلاد چه آثارى دارد؟

بر پايى مراسم و يادبود ميلاد حضرت مهدى عليه‌السلام آثار و بركاتى دارد كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- هر ساله شيعيان در روزى خاص به ياد حضرت مهدى عليه‌السلام دور هم جمع شده با ابراز ارادتشان نسبت به حضرت ياد او را در دلها زنده مى كنند.

2- برپايى جشن ها در روح و روان انسان اثر خاصى گذاشته و اعتقاد به وجود و ظهور حضرت را تثبيت خواهد كرد.

3- در جشن هايى كه برگزار مى گردد كمالات و فضايل آن حضرت تشريح و توضيح داده مى شود، و در نتيجه مردم با تأسى به حضرت به خدا نزديك تر مى شوند.

4- در آن مجالس با اطعام و پخش شيرينى دل مردم را خشنود كرده و به ثواب اطعام مى رسند و گروهى از اين ضعفا از اين مجالس بهره مادى نيز مى برند.

5- اين مراسم فرصت مناسبى است كه مردم را به خدا و دستورات او دعوت نماييم.

## 308: چگونه مى توان ديدار صالحان با امام مهدى عليه‌السلام را اثبات نمود؟

سؤال فوق در حقيقت از دو جزء تشكيل شده است:

1- چگونه مى توان ادعاى كسانى كه مى گويند ما حضرت را ملاقات كرده ايم را به اثبات رساند؟

2- از كجا معلوم در ملاقاتى كه با حضرت داشته اند خود ايشان را ديده اند؟

در مورد سؤال اول مى گوييم: هر كسى كه مدعى ملاقات است ما حرف او را نمى پذيريم مگر آنكه براى ما قرائن معتبر بر صدق قول او وجود داشته باشد.

يكى اينكه او فردى صديق بوده و تاكنون هيچ گونه دروغ و عمل خلاف شرع و بى عدالتى از او ديده يا شنيده نشده است.

و ديگر اينكه: خبرهايى كه مى دهد همگى مطابق با واقع بوده همراه با اخبار غيبى است.

در مورد سوال دوم مى گوييم: مدعيان راستين ملاقات با حضرت خود شواهد و قرائنى را ذكر كرده اند و معجزه و خبرهاى غيبى را شنيده اند كه همراه با ادعاى اثبات وجود حضرت بوده و لذا يقين به ملاقات با حضرت پيدا كرده آن گاه خبر تشرف خود را براى ما نقل كرده اند.

## 309: چگونه مى توان عشق به امام زمان عليه‌السلام را در دل مردم زنده كرد؟

جذب مردم خصوصا جوانان به امام زمان عليه‌السلام و زنده كرده عشق حضرت در دل آنها كه در اقتدا و پيروى از او بسيار موثر است راه هايى دارد:

1- آنهايى را كه مى خواهند دلشان ظرف محبت و عشق به ولى خدا شود، از عقايد باطل پاك كنيم، و نيز نفس آنها را از صفات رذيله بزداييم، زيرا دل پاك مى خواهد تا قابليت و ظرفيت عشق و محبت به ولى الله اعظم را داشته باشد.

لذا بزرگان اخلاق در بحث سلوك اخلاقى گفته اند كه سالك در مرحله اول بايد تخليه نفس كند و سپس خود را به محاسن اخلاقى متخلق سازد.

2- سعى كنيم تا حد امكان و آن قدرى كه از عهده ما بر مى آيد و طرف مقابل طرفيت و كشش دارد مقامات و كمالات و فضايل آقا امام زمان عليه‌السلام را براى او بازگو كنيم. براى او بگوييم كه حضرت چه جايگاهى در عالم وجود دارد. چگونه از حالات مردم به اذن خدا مطلع است. چگونه مظهر رحمانيَّت خداوند است. چگونه به فكر شيعيان خود مى باشد.

انسان ذاتا و فطرتا كمال دوست است و گرايش ذاتى به كمال و انسان كامل دارد. از طرفى اگر در انسان اين عشق نسبت به كسى پيدا شد مطيع او مى گردد و از آن جهت كه مام زمان عليه‌السلام مردم را به خدا دعوت مى كند، لذا با ايجاد عشق و محبت آن حضرت در قلوب مردم در حقيقت مردم به سوى خدا رهنمون مى شوند.

مى توان گفت كه دعوت مردم به امام زمان عليه‌السلام و ايجاد عشق آن حضرت در قلوب آنها در حقيقت دعوت به سوى خدا و ايجاد عشق به خدا در قلوب مردم است.

## 310: آيا امام زمان عليه‌السلام به تمام نقاط جهان سر مى زنند؟

اصولا امام زمان عليه‌السلام از آن جهت كه مظهر علم غيب خداوند است از همه جا و همه چيز اطلاع دارد و به عبارت ديگر امام زمان عليه‌السلام هر گاه كه بخواهد همه چيز نزد او حاضر است و به تمام موضوعات خارجى اطلاع داشته و از آنها آگاهى دارد.

از طرفى ديگر حضرت عليه‌السلام مطابق مصالح خاص و عامى كه هست گاهى از طرف خداوند متعال مامور به ملاقات و دستگيرى از گرفتاران مى شوند. گاهى احساس مى كنند كه بايد به فلان مكان و نزد فلان شخص رفته و گرفتارى او را برطرف سازند، و گاهى در فلان سرزمين حاضر شده تا از اهالى آن دفع بلا گردد و گاهى شخص توجيه شده و هدايت گردد. لذا هر مكان و زمانى كه مصلحت ببيند خود را در آنجا حاضر مى كنند.

## 311: معناى«بقية الله» كه از القاب حضرت است چيست؟

«بقيه» از بقاى ضد فنا و نيستى است و در لغت به معناى ثبات و دوام آمده است. و «بقية الله» يعنى باقى مانده خدا كه در روى زمين ثابت است.

در دعاى ندبه مى خوانيم: «أين بقية الله التى لا تخلو من العترة الهادية»؛ «كجاست باقى مانده خدا كه از غير عترت طاهر نيست.»

در مقصود از اين كلمه دو احتمال است:

1- اينكه مقصود از «بقية الله» عنوان كلى بوده و اشاره به حجت خدا در روى زمين است كه هرگز زمين از آن خالى نبوده و نخواهد بود و دائما بايد در آن ثابت باشد. و انطباق آن بر امام زمان عليه‌السلام از باب انطباق كلى بر يك فرد آن در اين زمان است.

2- اينكه مقصود از«بقية الله» لقبى براى امام زمان عليه‌السلام باشد به اعتبار اينكه در روى زمين ثابت بوده و دوام وجودى دارد.

«ابن سكيت» مى گويد: «اين جمله در جايى گفته مى شود كه انسان كسى را مراعات كرده و به انتظار او نشسته است». (894) با در نظر گرفتن اين معنا حضرت مهدى عليه‌السلام را «بقية الله» مى گويند. از آن جهت كه تحت رعايت خداوند بوده و به او مقام و شأنى داده كه مردم انتظار فرج او را در كارهاى خود داشته باشند.

## 312: چرا وقتى عده اى امام زمان عليه‌السلام را مى بينند از ابتدا او را نمى شناسند؟

پاسخ اين سوال مى گوييم:

اولا: اين طور نيست كه تمام كسانى كه به ملاقات حضرت مشرف شده اند در ابتدا حضرت را نشناخته اند، چه بسا افرادى كه از همان ابتدا حضرت را شناخته و با او انس داشته اند همانند سيد بحرالعلوم و مقدس ردبيلى و....

ثانيا: هدف حضرت از ملاقات ها به طور عمده رفع گرفتارى از شيعيان است كه اين هدف با ملاقات ولو بدون شناخت، حاصل مى شود.

ثالثا: شناخته نشدن حضرت عليه‌السلام به جهت عدم انس است و معمولا در ملاقات هاى اول بوده كه ضرت را نمى شناختند، زيرا قبلا او را نديده بودند.

رابعا: گاهى انسان به جهت شوق زياد و يا بى توجهى و يا توجه زياد به كار خود است كه از مخاطب خود غافل مى شود و بعد از برآورده شدن حاجتش به فكر مى افتد كه اين شخص چه كسى بود.

خامسا: شناخته نشدن حضرت در عصر غيبت كبرا طبق مقتضاى اصل اولى است، زيرا غيبت حضرت كلى است و قرار است كه به جهت مصالحى حضرت ناشناخته بمانند.

## 313: چرا براى امامان ديگر غيبت مقرر نگرديده است؟

براى امام زمان عليه‌السلام شرايط خاصى پيدا شد كه هرگز براى امامان ديگر مقرر نشده بود. اين شرايط باعث شد كه تنها امام زمان عليه‌السلام از ديد مردم غايب باشند نه ديگر امامان. از جمله آن شرايط و رفيت ها عبارتند از:

الف: حضرت مهدى عليه‌السلام آخرين امام از دوازده امامى است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آمدن آنان خبر داده است، امامانى كه هرگز نبايد زمين از وجودشان خالى باشد.

ب: از آنجا كه حضرت عليه‌السلام هر لحظه ممكن است به اذن خداوند مامور به خروج و قيام شود، لذا نمى تواند ظاهر باشد و تحت بيعت يكى از حاكمان ظلم و جور قرار گيرد.

ج: در صورت عدم غيبت امام زمان عليه‌السلام به طور حتم لازم مى آمد كه تنها باقى مانده از حجت هاى الهى تا روز قيامت از طرف دشمنان كشته شود.

در نتيجه مصلحت الهى بر آن تعلق گرفت كه حضرت در پشت پرده غيبت تا زمان معينى باقى بمانند.

## 314: چرا ما نمى توانيم خدمت امام خود برسيم؟

اولا: ما بايد ملاحظه كنيم كه وظيفه ما در اين عصر و زمان چيست و براى رسيدن به كمالى كه هدف از خلقت ما قرار گرفته چه بايد بكنيم؟

وظيفه ما جز عمل به دستورات و وظايفى كه از ناحيه امامان معصوم عليه‌السلام به ما ابلاغ شده و سيده چيز ديگرى نيست. اگر چه مجرد ملاقات حضورى خود نيز شرفى خاص است.

ثانيا: منشاء محروميت از ملاقات حضرت عليه‌السلام و غيبت ايشان خود ما بوده ايم و خود ما نيز مى توانيم با رداشتن موانع ظهور در رفع اين محروميت ها سهيم باشيم.

ثالثا: براى هر امتى در هر عصر و زمانى يك نوع امتحان است و مسأله غيبت امام زمان عليه‌السلام در اين وره براى جامعه شيعى يك نوع امتحان بزرگ محسوب مى شود.

رابعا: كسى نگفته ما نمى توانيم خدمت آقا امام زمان عليه‌السلام مشرف شويم، اين امر براى هر كس مقدور است ولى مقدارى سنخيت لازم دارد. بايد غبار و زنگار را از چشم و دل زدود تا قابليت لقاى حضرت را پيدا كرد، و به طور كلى احتياج به دويدن نيست بلكه اگر خود را اصلاح كنيم آن حضرت خود به ديدارمان خواهد آمد.

## 315: با چه شرايطى مى توان عاشق واقعى امام زمان عليه‌السلام بود؟

انسان كه عاشق كسى مى شود جهتى دارد، و ما كه مى خواهيم عاشق حضرت مهدى عليه‌السلام باشيم به طور حتم جهتى دارد. او را دوست داريم و به او عشق مى ورزيم، زيرا او مظهر همه خوبى هاست. او مظهر عدالت است. او مظهر عبوديت براى خداوند است و....

ما از آن جهت كه خوبى ها را دوست داريم و عمل به آنها را نيز مى پسنديم و امام مهدى عليه‌السلام را فردى كامل در عمل به خوبى ها مى بينيم لذا او را دوست داريم. پس عاشق واقعى امام زمان عليه‌السلام در حقيقت عاشق واقعى تمام خوبى هاست. عاشق واقعى امام زمان عليه‌السلام در حقيقت عاشق عمل به خوبى هاست.

حال اگر در خودمان عشق به خوبى ها و عمل به آنها را مى بينيم و اين عشق ما را به انجام عمل به خوبى ها وا مى دارد در حقيقت ما عاشق امام زمان عليه‌السلام هستيم و گر نه....

## 316: علت تأخير فرج حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟

علت تأخير فرج آقا و مولاى ما امام زمان عليه‌السلام به خود انسان ها باز مى گردد، زيرا تشكيل حكومت عدل و توحيدى در سطح جهان عمدتا احتياج به شرايط و آمادگى هاى لازم از طرف خود مردم دارد، از قبيل اينكه:

1- مردم مفهوم عدل را بدانند.

2- به حدى برسند كه از جان و دل خواهان عدل باشند.

3- با عمل به دستورات شرع به حد بالاى شعور فكرى و فرهنگى برسند، گر چه در محدوده بخشى از مردم باشد. و لذا مرحوم خواجه نصيرالدين طوسى در((شرح تجريد))غيبت حضرت را از ناحيه خود مردم مى داند.

4- پيشرفت بشر از ناحيه صنعت و تكنيك.

و در مجموع فراهم نشدن مجموع شرايط لازم براى ظهور، علت تأخير ظهور حضرت است.

امام زمان عليه‌السلام در توقيعى كه به شيخ مفيد رحمه‌الله مى فرستد مى فرمايد: «و لو أن أشياعنا - و فقهم اله لطاعته - على اجتماع من القلوب فى الوفآء بالعهد عليهم، لما تاخر عنهم اليمن بلقآئنا، و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة منهم بنا، فما يحبسنا عنهم الا ما يتصل بنا مما نكرهه و لا نوثره منهم» (895)؛ «اگر شيعيان ما - كه خداوند توفيق طاعتشان دهد - در راه ايفاى پيمانى كه بر دوش دارند، همدل مى شدند، ميمنت ملاقات ما از ايشان به تاءخير نمى افتاد، و سعادت ديدار ما زودتر نصيب آنها مى گشت، ديدارى بر مبناى شناختى راستين و صداقتى از آنان نسبت به ما. علت مخفى شدن ما از آنها چيزى نيست جز آنچه كه از كردار آنها به ما ميرسد و ما توقع انجام اين كارها را از آنها نداريم.»

## 317: آيا حديث«لو ادركته لخدمته ايام حياتى» دليل برترى امام زمان عليه‌السلام بر ساير ائمه است؟

از امام صادق عليه‌السلام نقل است كه در ضمن سخنانى فرمود: «... اگر من زمان او - مهدى عليه‌السلام - را درك مى كردم در طول زندگى ام به او خدمت مى كردم».

آيا اين جمله دلالت بر برترى امام زمان عليه‌السلام بر ديگر امامان دارد؟

در پاسخ مى گوييم: هرگز زيرا از آنجا كه در عصر ظهور، رهبر بالفعل و فعال مايشاء امام مهدى عليه‌السلام است و همگى وظيفه دارند كه در راستاى اهداف آن حضرت او را يارى دهند لذا امام صادق عليه‌السلام چنين تعبيرى را فرموده اند.

## 318: چرا اگر امام زمان خود را نشناسيم، به مرگ جاهلى از دنيا رفته ايم؟

اولا: شكى نيست كه معرفت تاءثير به سزايى در عملكرد انسان دارد و هر چه معرفت انسان به كسى يا عقيده اى بيشتر و راسخ ‌تر باشد، تاءثير آن در ناحيه عمل بيشتر خواهد بود و به طور كلى انسان بدون معرفت نمى تواند در ناحيه عمل حق مطلب را ادا كند.

لذا علماى كلام از همين طريق و به ملاك لزوم شكر منعم قائل به وجوب معرفت خداوند شده اند. امام زمان عليه‌السلام حجت خدا بر روى زمين است و مطابق نصوصات، اطاعت او واجب است، لذا بايد به او در حد امكان معرفت حاصل كنيم و رنه با مرگ جاهلى از دنيا رفته ايم.

ثانيا: ما وظيفه داريم امام زمان خود را بشناسيم تا دنباله رو هر كسى نباشيم، چه كسى را الگوى خود قرار دهيم و دين را از چه كسى اخذ كنيم؟ آيا مى توان از هر كسى كه متاعى از دين را عرضه كرد به سراغش رفته او را الگو و امام خود قرار دهيم؟

بايد در مرحله اول خصوصيات امام را شناخته و مصداق آن را مشخص كنيم، آن گاه به دنبال ايشان رفته و آن حضرت را رهبر خود قرار دهيم. قطعا بايد چنين باشد و گرنه در هنگام مرگ مرگى، با جهالت خواهيم داشت.

## 319: وظيفه ما براى نزديك شدن ظهور چيست؟

ظهور امام زمان عليه‌السلام وابسته به شرايط و مصالح خاصى است، ولى آنچه كه مربوط به شيعيان ضرت مى شود اين است كه؛

اولا: خود را اصلاح نموده و با شرايط حكومت و عصر ظهور حضرت وفق دهيم.

ثانيا: در جامعه براى ظهور حضرت زمينه سازى كنيم و در صدد اصلاح مردم در حد توان خود برآييم تا شرايط فراهم شود و به دست تواناى حضرت موانع كلى بر طرف شده و شرايط اساسى براى حكومت دل جهانى ايجاد گردد، لذا فرموده اند: «منتظران مصلح خود افرادى صالحند.»

ثالثا: هرگز دعا و استغاثه به درگاه الهى را فراموش نكنيم كه در ظهور حضرت مطابق روايات تأثير به سزايى دارد.

## 320: آيا گناهان شيعيان، سبب تأخير در ظهور مى شود؟

از آن جهت كه حضرت عليه‌السلام در هنگام ظهورش احتياج به افرادى پاك و خالص از هر جهت دارد تا بتواند حكومت عدل توحيدى خود را پياده كند، طبيعتا گناهان مى تواند سبب تاخير در ظهور حضرت و فراهم نشدن يكى از شرايط اساسى ظهور باشد.

و از طرفى ديگر حضرت مهدى عليه‌السلام در عصرى ظهور خواهد كرد كه در سطح كلى و نوعى، مردم از مستواى عالى فرهنگى برخوردار باشند كه با ظهورش عقل ها كامل گردد و اين هدف در سايه عمل به دستورات شرع تحقق مى يابد.

## 321: صدقه دادن به جهت سلامتى امام زمان عليه‌السلام چه حكمى دارد؟

اصل صدقه دادن داراى ارزش و ثواب بسيارى است و مى تواند بلاها را از انسان دور كند و اگر انسان از طرف امام زمان عليه‌السلام و به وكالت از آن حضرت عليه‌السلام صدقه دهد، هم براى انسان موثر است و هم براى حضرت.

براى انسان تاءثير دارد؛ زيرا هديه به مومن، آن هم بالاترين مومن روى زمين ثواب دارد.

براى حضرت نيز تأثير دارد؛ زيرا موجب مى شود كه خداوند به او بركات بيشترى دهد و به عناياتش بيفزايد، زيرا عنايات خداوند حد و حصرى ندارد و نيز موجب دفع بلا از وجود حضرت مى گردد، زيرا خداوند متعال حضرت را از راه هايى كه از آن جمله صدقه دادن است حفظ مى نمايد.

در مورد دعا براى سلامتى امام زمان عليه‌السلام نيز همين جواب را خواهيم داد.

## 322: چرا با وجود فساد در جهان حضرت ظهور نمى كنند؟

وجود فساد و يا گسترش آن در سطح كل جامعه بشرى علت تامه براى ظهور حضرت نيست. يكى از اهداف حضرت گسترش عدل و داد است، ولى براى ظهور حضرت احتياج به فراهم شدن شرايط و مقدماتى است كه در جاى خود به طور اجمال به آن اشاره كرده ايم كه از آن جمله مى توان به اين موارد شاره كرد:

الف: بالا رفتن سطح فكرى جامعه.

ب: گسترش وسايل و امكانات ارتباط جمعى و تكنيك.

ج: فراهم شدن افرادى خاص و انسان هايى كامل براى همكارى با حضرت در گسترش عدل و توحيد در جامعه.

## 323: آيا از وقت ظهور اطلاع دادن صحيح است؟

به جهاتى نبايد خبر از وقت ظهور داد:

1- در هيچ روايتى به وقت دقيق و حتى غير دقيق ظهور اشاره نشده است.

2- از آنجا كه زمان ظهور ممكن است به جهت شرايطى تغيير پيدا كند و به تعبيرى متعلق «بداء» واقع شود و ما از آن اطلاعى نداشته باشيم لذا نبايد از زمان ظهور خبر دهيم گر چه انسان ممكن است از راه هاى غير عادى به يك پرده از قضايا علم حاصل نماييد.

3- گاهى با برخى از خبرها نسبت به ظهور كه در خارج هم تحقق نيافته است مردم به اصل ظهور بدبين مى شوند و اصل واقعه از ديد آنان بى اعتبار مى گردد.

4- برخى از روايات، از توقيت و معين كردن وقت ظهور نهى نموده اند.

## 324: آيا عريضه نويسى به امام زمان عليه‌السلام مدرك معتبرى دارد؟

در مورد جواز بلكه رجحان عريضه نويسى به امام زمان عليه‌السلام مى توان به ادله اى تمسك كرد:

1- عريضه نويسى از انواع توسلات و استغاثه هاى به امام عصر عليه‌السلام به شمار مى آيد، توسلى كه اصل آن از مستحبات مسلم در مصادر دينى به حساب مى آيد.

2- عريضه نويسى از كارهاى مسلمى است كه عمل و سيره بزرگان بر آن بوده و آثار و بركات شگفت انگيزى از آن برده شده است. محدث نورى در كتاب «نجم الثاقب» قضاياى عجيبى را در اين رابطه نقل مى كند. (896)

3- كفعمى در «المصباح» و «البلد الامين» كيفيت و چگونگى عريضه نويسى را نقل كرده و اين خود دليل بر آن است كه عريضه نويسى را مشروعيت برخوردار است. (897)

مرحوم مجلسى نيز فرموده است: «هنگام انداختن عريضه چنين خيال كند كه نامه را به نايب خاص تسليم مى كند». (898)

شيخ الطائفه ابو جعفر طوسى رحمه‌الله در كتاب «مصباح المتهجد» مى گويد: «عريضه اى به سوى خداوند متعال مى نويسى و آن را مى پيچى، سپس عرضه ديگرى به محضر والاى حضرت بقية الله اروحنا فداه مى نويسى...» (899)، آن گاه كيفيت نوشتن هر يك از عريضه ها را بيان مى دارد.

## 325: آيا قيام قبل از ظهور حجت صحيح است؟

برخى معتقدند كه قيام و انقلاب بر ضد هر حاكم ظالم و بى دين قبل از ظهور امام زمان عليه‌السلام حرام است، آنان به رواياتى در اين باره استناد مى كنند از قبيل آنكه امام صادق عليه‌السلام فرمود:كل راية ترفع قبل قيام القائم فصاحبها طاغوت يعيد من دون الله عزوجل(900)؛ «هر پرچمى كه قبل از قيام قائم بالا رود صاحب آن طاغوت بوده و غير خداوند عزوجل را عبادت مى كند.»

در توجيه اين روايات مى گوييم:

1- اين روايات با اصول كلى شريعت و مبانى قطعى آن كه از جمله ادله امر به معروف و نهى از منكر و جهاد است منافات دارد، زيرا اين سه مراتبى دارد كه يكى از آنها قيام است.

2- غالب روايات مشكل سندى از قبيل ارسال و ضعف راوى دارد. كه در جاى خود مورد بحث سندى و تضعيف قرار گرفته است.

3- از برخى روايات نيز استفاده مى شود كه امام در صدد خبر از غيب است به اين معنا كه امام مى فرمايد: اين گونه انقلاب ها به پيروزى نهايى نمى رسد گر چه ممكن است آثار مثبتى بر آن مترتب شود، نه آنكه امام در صدد تخطئه اصل انقلاب باشد آن گونه كه در مورد قيام زيد شهيد و مختار فرمودند.

4- دعوت انقلابى و انقلاب كننده بر دو گونه است: يكى دعوت به حق كه به هدف برپا داشتن حق و باز گرداندن زمام امور حكومت به دست اهل بيت عليهم‌السلام است. كه البته چنين حكومتى مورد تأیید امامان معصوم عليه‌السلام است.

ديگرى دعوت به باطل كه به جهت مطرح كردن خود است و مقصود از «كل راية» گويا همين معنا است. بنابراين قيام هايى كه در صدد دفاع از حريم شريعت و امامت اهل بيت عليهم‌السلام است تخصصاً از اين روايات خارج مى باشد و لذا هنگامى كه درباره وظيفه شيعيان در مقابل قيام مختار از امام زين العابدين عليه‌السلام سؤال شد حضرت فرمود: «لو ان عبدا زنجيا تعصب لنا اهل البيت، لوجب على الناس مؤ ازرته»(901)؛ «هر گاه برده اى زنگى براى يارى ما پيشانى بند به پيشانى بست - كنايه از اينكه قيام كرد - بر مردم كمك و يارى او واجب است.»

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «يخرج القائم حتى يخرج اثنا عشر من بنى هاشم كلهم يدعو الى نفسه» (902)؛ «قائم خروج نخواهد كرد تا آنكه قبل از آن دوازده نفر از بنى هاشم خروج كنند و همه آنها مردم را به خود دعوت مى كنند.»

# سرداب مقدس

## 326: آيا امام زمان عليه‌السلام در عصر غيبت در سرداب خانه خود مخفى و غايب شده است؟

اهل سنت به جهت استهزاى عقايد شيعه مى گويند: شيعه قائل است كه مهدى موعود بعد از تولدش در سردابى مخفى شد و غيبت خود را از آنجا شروع كرده و تاكنون نيز در آن سرداب به سر مى برد و ظهورش نيز از همان سرداب خواهد بود. لذا شيعيان هر روز از صبح تا غروب در آن سرداب به انتظار ظهورش مى نشينند و اشك ماتم مى ريزند. (903)

پاسخ:

اولا: سرداب عبارت است از طبقه پايين ساختمان خانه كه در مناطق گرمسير به جهت حفاظت از گرماى شديد مى سازند، و اين نوع ساختمان در غالب خانه هاى عراق مشاهده مى شود و سامرا نيز از آن مستثنى نبوده است. امام هادى عليه‌السلام در خانه خود به جهت آسايش اهل بيتش و محافظت از گرما چنين سردابى را ساخته بودند كه بعد از شهادتش به ارث منتقل به امام عسكرى عليه‌السلام شد.

مطابق تاريخ، حضرت مهدى عليه‌السلام از زمان ولادت از ديدگان مردم خصوصا حكام مخفى بود و بعد از شهادت پدرش بر جسد او نماز گزارد و رسما غيبت خود را از آن خانه آغاز نمود. و از آنجا كه سكونت حضرت و ساير اعضاى خانواده در آن سرداب بوده است لذا مكان غيبت را به آن سرداب مقدس نسبت مى دهند.

اين سرداب براى شيعيان اهل بيت عليهم‌السلام از آن جهت مقدس شمرده شده است كه امام زمان و پدرش و جدش عليه‌السلام در آن سرداب به سر برده و عبادت به جاى آورده اند و از همان مكان نيز حضرت مهدى عليه‌السلام غايب شده است.

نسبت غيبت حضرت به سرداب همانند نسبت غيبت به تمام خانه و هر مكانى است كه امام زمان در آن ديده شده و زندگى كرده است.

و اين نهايت جهل و نادانى است كه كسى به شيعه نسبت دهد كه آنان معتقدند كه امام زمان عليه‌السلام در سرداب خانه خود غايب شده و تا هنگام خروج در آن باقى است!! زيرا مطابق روايات فراوان امام زمان عليه‌السلام در سرزمين هاى مختلف بر مواليان خود وارد مى شوند و در مناطق مختلف گردش مى كنند.

حضرت در موسم هاى دينى همچون حج حاضر شده و اقامه شعائر دينى مى نمايند و گواه بر زنده ها و مرده ها خواهند بود. لذا بهترين تعبيرى كه مى توان درباره سرداب مقدس و زيارت مردم از آنجا داشت اين است كه حضرت مكان خاصى ندارند لذا شيعيان در محل هاى اختصاصى آن حضرت همچون مسجد سهله و مسجد جمكران و... دور هم جمع مى شوند و به ياد آن حضرت ندبه كرده و از او درخواست ظهورش را مى نمايند. و در حقيقت سرداب مقدس از آن جهت كه شروع غيبت آنجا بوده جنبه رمزى داشته، در آنجا شيعيان گرد هم جمع مى شوند و از خداوند طلب خروج او را مى نمايند.

علامه امينى رحمه‌الله مى فرمايد: «... شيعه اعتقاد ندارد كه غيبت امام در سرداب است و خودشان او را در سرداب مخفى كرده اند و از همان جا نيز ظهور خواهد كرد بلكه اعتقاد شيعه - كه با احاديث تأیید شده - آن است كه او از مكه معظمه مقابل خانه خدا ظهور خواهد كرد. هرگز قائل نشده كه سرداب مقدس آن نور را در خود مخفى كرده است بلكه آن سرداب خانه امامان در سامرا بوده است.

و اين مسأله اى همگانى در خانه هاى عراق است كه به جهت حفاظت از گرما مى سازند. اين سرداب به طور خصوص از آن جهت شرف پيدا نموده كه به سه نفر از امامان دين منسوب است، خانه اى كه داوند متعال اذن داده كه ارتفاع معنوى يافته و در آن اسم و ذكر خدا برده شود». (904)

ثانيا: عقيده هر مذهب يا دينى را مى توان از لابلاى كتاب هاى علماى آن مذهب يا دين يافت. با مراجعه به كتاب هاى علماى شيعه قبل از ولادت امام مهدى عليه‌السلام تا اين زمان كه در دسترس همه است پى خواهيم برد كه هيچ يك از آنان حتى نزد عوام از آنها چنين اعتقادى وجود ندارد كه دشمنان شيعه به آن نسبت مى دهند.

## 327: مكان حضرت مهدى عليه‌السلام در عصر غيبت كبرا كجا است؟

از روايات بسيارى استفاده مى شود كه امام زمان عليه‌السلام نه تنها در سرداب مقدس مخفى نيست بلكه هيچ مكان معينى ندارد.

امام زمان عليه‌السلام در خطاب خود به ابراهيم بن مهزيار فرمود: «پدرم مرا وصيت كرده كه در سرزمين هاى مخفى و دور سكنى گزينم تا امرم از مردم مخفى بماند و محلم از كيدهاى اهل ضلالت و ارتداد و از حوادث امت هاى گمراه محفوظ بماند. لذا اين سفارش، مرا به تپه هاى بلند كشانده است». (905)

آرى مطابق برخى از روايات مكان خاصى براى حضرت وجود دارد كه تنها خواص از شيعيانش از آن اطلاع دارند.

اسحاق بن عمار از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود: «للقائم غيبتان: احداهما قصيرة و الاخرى طويلة، الغيبة الاولى لا يعلم بمكانه فيها الا خاصة شيعته و الاخرى لا يعلم بمكانه فيها الا خاصة مواليه» (906)؛ «براى قائم دو غيبت است: يكى كوتاه و ديگرى طولانى، در غيبت كوتاه كسى غير از خواص از شيعيانش از مكان او اطلاع ندارند و در غيبت طولانى نيز تنها خواص از دوستدارانش از مكان او آگاهند.»

## 328: آيا امام زمان عليه‌السلام از سرداب مقدس ظهور خواهند كرد؟

از جمله نسبت هاى ناروايى كه به شيعه داده شده اين است كه آنان معتقدند امام مهدى عليه‌السلام در آخرالزمان از سرداب سامرا خروج خواهد كرد. ولى با مراجعه به كتاب هاى حديثى و كلامى شيعه پى خواهيم برد كه اين نسبت كذب و دروغ است. بلكه شيعه معتقد است كه آن حضرت همانند جدش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مكه مكرمه ظهور خواهند نمود.

فضل بن شاذان به سند خود از امام صادق عليه‌السلام و او از امير المومنين عليه‌السلام در حديثى طولانى نقل كرده كه فرمود: «هو التاسع من ولدك يا حسين! يظهر بين الركنين...» (907)؛ «او نهمين از فرزندان توست اى حسين! كه بين ركن و مقام ظهور خواهد كرد.»

شيخ صدوق نيز به سند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود: «القائم منا منصور بالرعب، مويد بالنصر... فعند ذلك خروج قائمنا. فاذا خرج اسند ظهره الى الكعبة و اجتمع اليه ثلاثمائة و ثلاثه عشر رجلا...» (908)؛ «قائم از ما كسى است كه به رعب و ترس يارى شده، و به نصرت تأیید مى شود... در آن هنگام است خروج قائم ما. پس هنگامى كه خروج كند بر كعبه تكيه زند در آن هنگام سيصد و سيزده نفر دور او جمع مى شوند...».

# تكاليف عصر غيبت

## 329: مومنين چه تكاليفى در عصر غيبت نسبت به امام زمان عليه‌السلام دارند؟

در مورد حضرت مهدى عليه‌السلام و موقعيت آن حضرت هر يك وظايف سنگينى بر عهده دارند اينك به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- ايمان به حتمى بودن خروج مهدى عليه‌السلام

در روايات اهل سنت مى خوانيم كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «من انكر خروج المهدى فقد كفر بما انزل على محمد» (909)؛ «هر كس منكر خروج مهدى شود به آنچه بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده كفر ورزيده است.»

2- صبورى و تمسك به دين حق در فتنه ها

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «طوبى لمن تمسك بأمرنا فى غيبة قائمنا فلم يزغ قلبه بعد الهداية» (910)؛ «خوشا به حال كسى كه در غيبت قائم ما متمسك به امر ما شده و قلب او بعد از هدايت منحرف نشود.»

3- تمسك به ولايت امام غايب

امام باقر عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «طوبى لمن ادرك قائم اهل بيتى و هو ياءتم به فى غيبته قبل قيامه و...» (911)؛ «خوشا به حال كسى كه قائم اهل بيت مرا درك كند و در غيبت او قبل از قيامش به او اقتدا كند و...».

4- طلب معرفت امام زمان عليه‌السلام از خداوند متعال

كلينى رحمه‌الله به سند خود از ابو بصير نقل كرده كه امام باقر عليه‌السلام به من فرمود: «هل عرفت امامك؟ قال: قلت: اى والله قبل ان اخرج من الكوفة، فقال: حسبك اذا» (912)؛ «آيا امامت را شناخته اى؟ عرض كردم آرى به خدا سوگند قبل از آنكه از كوفه خارج شوم، فرمود: بس است تو را در اين هنگام.»

5- تجديد بيعت و ثبات بر اطاعت

در دعاى عهد از امام صادق عليه‌السلام مى خوانيم: «اللهم انى اجدد له فى صبيحة يومى هذا و ما عشت فى ايامى عهدا و عقدا و بيعة له فى عنقى لا احول عنها و لا ازول ابدا، اللهم اجعلنى من انصاره و اعوانه و الذابين عنه...» (913)؛ «بار خدايا همانا من براى او (حضرت مهدى عليه‌السلام) در اين روزم عهد و پيمان و بيعتى را در گردنم تجديد مى كنم بيعتى كه از آن بازنگشته و هرگز آن را زايل نمى سازم، بار خدايا مرا از ياران و كمك كاران و مدافعين از آن حضرت قرار بده.»

در اين دعا سخن از تجديد عهد با امام خود در هر روز است.

6- مقابله با شبهات و اشكالات

امام صادق عليه‌السلام در حديثى فرمود: «اياكم و الشك و الارتياب انفوا عن نفوسكم الشكوك، و قد حذرتم فاحذروا و من الله اسئل توفيقكم و ارشادكم» (914)؛ «خود را از شك و ترديد دور كنيد و از شك ها بپرهيزيد شما بر حذر داده شديد پس حذر كنيد و من توفيق و ارشاد شما را از خداوند خواستارم.»

7- كمك و يارى برادران مومن

امام صادق عليه‌السلام در حديثى جمله «و عملوا الصالحات» در سوره العصر را بر مواسات و هم يارى برادران دينى منطبق ساخته اند. (915)

در تفسير امام عسكرى عليه‌السلام آمده است: هر كس متكفل يتيمى براى ما شود كه محنت استتار ما او را وامانده كرده و از علوم ما كه به دستش رسيده او را سرشار كند تا اينكه ارشاد شده و هدايت يابد خداوند متعال در حق او مى فرمايد: «يا ايها العبد الكريم المواسى! انا اولى بالكرم منك، اجعلوا له يا ملائكتى فى الجنان بعدد كل حرف علمه ألف ألف قصر...» (916)؛ «اى بنده كريم كه يارى كننده اى من از او در اين كرم اولى ترم اى ملائكه من براى او در بهشت به هر حرفى كه تعليم داده يك مليون قصر دهيد...».

8- فريب نخوردن از مدعيان دروغين مهدويت

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «و لتعرفن اثنى عشر راية مشتبهة لا يدرى أى من أى» (917)؛ «... و به طور حتم دوازده پرچم و دعوت مشتبه بر پا خواهد شد كه از همديگر تشخيص داده نمى شود...».

9- زياد دعا كردن براى تعجيل فرج

حضرت مهدى عليه‌السلام در توقيعى كه در جواب سؤال هاى اسحاق بن يعقوب فرستادند فرموده اند: «اكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فان ذلك فرجكم» (918)؛ «زياد براى تعجيل فرج دعا كنيد زيرا فرج شما در آن است.»

10- اجتناب از جزع

كلينى رحمه‌الله به سندش از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «انما هلك الناس من استعجالهم لهذا الامر ان الله لا يعجل لعجلة العباد ان لهذا الامر غاية ينتهى اليها...» (919)؛ «همانا مردم به جهت عجله كردن در اين امر هلاك شدند، خداوند به خاطر عجله بندگان عجله نخواهد كرد زيرا براى اين امر نهايتى است.»

11- وقت معين نكردن براى ظهور

امام صادق فرمود: «انا اهل بيت لا نوقت» (920)؛ «همانا ما اهل بيت وقت معين نمى كنيم.»

12- دوست داشتن حضرت عليه‌السلام

در روايات فراوانى به دوستى اهل بيت عصمت و طهارت عليه‌السلام و از آن جمله حضرت مهدى عليه‌السلام سفارش شده است و اين به نوبه خود مى تواند در جلب توجه مردم به حضرت عليه‌السلام و پيروى از دستورات او و ديگر امامان تأثير بسزايى داشته باشد.

# حسب و نسب امام مهدى عليه‌السلام

## 330: مشخصات ظاهرى حضرت چيست و آيا كسى مى تواند خودش را به صورت حضرت درآورد؟

امام زمان عليه‌السلام بعد از شهادت پدرش هنگامى كه براى نماز بر جنازه او حاضر شد مردم او را مشاهده كردند در حالى كه طفلى گندم گون بود با موهاى فرى و بين دندانهاى جلو او باز بود. (921)

شيخ طوسى رحمه‌الله از برخى كسانى كه حضرت را در خلال غيبت صغرا مشاهده كردند نقل مى كند كه آن حضرت جوانى زيبارو، با بويى معطر، و هيبتى عظيم بود. راوى مى گويد: «هنگامى كه سخن مى گفت، كسى را بهتر از او در سخن گفتن نديدم». (922)

در روايتى ديگر مى خوانيم كه راوى گفت: «حضرت جوانى گندم گون بود و هرگز كسى را به مانند او در زيبايى و اعتدال قامت نديدم». (923)

و در روايتى ديگر آمده است: «قد او نه طولانى است و نه كوتاه، بلكه معتدل القامه است. سر مباركش گرد و پيشانى اش پهن است. بينى او كشيده و گونه هاى او صاف و بر گونه راستش خالى است». (924)

در مورد ذيل سؤال كه آيا كسى مى تواند خودش را به شكل و شمايل حضرت عليه‌السلام درآورد يا خير؟ مى گوييم: اگر چه به حسب ظاهرى كسى بتواند خودش را به مانند حضرت در اوصافى كه ذكر شد درآورد ولى علائم ظهور كه در جاى خود ثابت شده و نيز با اعجازى كه حضرت از خود نشان مى دهند هرگز كسى در امامت او شك نخواهد كرد.

و اين مقتضاى لطف خداوند است. و لطف بر او واجب است، و لذا به طور حتم كارى خواهد كرد كه وجود حضرت در عصر ظهور به كسى مشتبه نخواهد شد.

## 331: آيا نام بردن اسم حضرت (محمد) جايز است؟

در مورد حكم نام بردن اسم شريف حضرت عليه‌السلام بيش از صد روايت وجود دارد كه مى توان آن ها را به چهار دسته تقسيم كرد:

1- رواياتى كه به طور مطلق و بدون هيچ قيد و شرطى از ذكر نام حضرت نهى كرده است. (925)

2- رواياتى كه از ذكر نام شريف آن حضرت تا زمان ظهور نهى كرده است. (926)

3- رواياتى كه علت نهى از ذكر نام شريف آن حضرت را خوف و تقيه و علل ديگر دانسته است. (927)

4- رواياتى كه در آنها به اسم شريف حضرت چه از سوى امام يا راوى تصريح شده است. (928)

دسته اول و دوم بيانگر يك معناست برخى با استناد روايات به حرمت فتوا داده و ذكر نام شريف حضرت را تا زمان ظهور حرام دانسته اند، از آن جمله مى توان از علامه مجلسى، شيخ صدوق، شيخ مفيد، طبرسى، مير داماد، محدث جزايرى، محدث نورى، ميرزاى شيرازى، ميرزا محمد تقى اصفهانى - رضوان الله عليهم - نام برد.

و برخى نيز حرمت ذكر نام شريف آن حضرت را مقيد به صورت خوف و تقيه دانسته اند كه از آن جمله مى توان از اربلى، شيخ حر عاملى، خواجه نصير الدين طوسى، و فيض كاشانى و ديگران - رضوان الله عليهم - نام برد.

برخى نيز اين حكم را به عصر غيبت صغرا اختصاص داده اند.

به نظر مى رسد كه حق با قول دوم باشد؛ يعنى حرمت مختص به صورت خوف و تقيه است به دليل:

1- در باب تلقين محتضر در حديثى چنين آمده است: «تلقين كن به محتضر كلمات فرج و شهادتين و اسم هر يك از امامان را تا هنگام فوتش». (929) معلوم است كه هنگام تلقين به اسم حضرت تصريح مى شود.

2- در مورد تلقين ميت نيز همين دستور آمده كه نام هر يك از امامان را بر او ببر و تلقين كن، كه از آن جمله نام امام زمان عليه‌السلام است. (930)

3- محمد بن ابراهيم كوفى مى گويد: امام عسكرى عليه‌السلام براى كسى كه اسمش را برد به توسط من پولى فرستاد تا گوسفندى از طرف حضرت قربانى كند و فرمود: «اين به جهت عقيقه براى فرزندم محمد عليه‌السلام است». (931)

4- كنيه معروف حضرت عسكرى عليه‌السلام ابو محمد است و در اين كنيد تصريح به اسم حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد.

5- از امام رضا عليه‌السلام در مورد زيارت قبر امام حسين عليه‌السلام سؤ ال شد، حضرت فرمود: «... و بسيار بر محمد و آل او درود مى فرستى و نام هر يك از آنها را مى برى و به سوى خدا از دشمنانشان پناه مى برى». (932)

محق اربلى مى گويد: «نظر من چنين است كه منع از ذكر نام شريف حضرت به جهت تقيه در دوران خوف و تحت تعقيب بودن و سوال از نام و محل ايشان بوده است، ولى الان كه خوف و تقيه اى نيست منع و حرمتى از ذكر نام شريفش وجود ندارد». (933)

6- جابر بن عبدالله انصارى به امام باقر عليه‌السلام مى گويد: «وارد بر فاطمه زهرا عليها‌السلام شدم تا در ولادت امام حسن عليه‌السلام به حضرتش تهنيت بگويم، صحيفه اى از در سفيد در دست مباركش يافتم، سؤ ال كردم: اى بهترين زنان عالم اين صحيفه كه در دستان شما مى بينم چيست؟ حضرت فرمود: در آن اسامى امامان از فرزندانم هست... جابر مى گويد: نگاه كردم و اسامى هر يك از امامان را در آن صحيفه مشاهده كردم...». (934)

7- در احاديث زيادى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده كه حضرت مهدى همنام رسول خداست، و اين تصريح ضمنى به نام مبارك امام زمان عليه‌السلام است.

## 332: آيا مهدى عليه‌السلام از اولاد و نسل عباس است؟

عباسيان براى تثبيت موقعيت سياسى خود دست به جعل احاديث زده و از احاديث متواتر مهدويت به نفع خود استفاده كرده اند اينك به نقد برخى از اين احاديث مى پردازيم:

1- احمد بن حنبل به سندش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «هر گاه مشاهده نموديد كه پرچم هاى سياه از طرف خراسان مى آيد به آنها ملحق شويد زيرا در ميان آنها خليفه خدا مهدى است». (935)

اين حديث را ابن قيم جوزيه در كتاب خود «المنار المنيف» تضعيف كرده است. زيرا در سند آن على بن زيد وجود دارد كه منفرداتش يعنى رواياتى كه تنها او نقل كرده قابل احتجاج نيست. (936)

2- ابن ماجه در سننش همين مضمون را نيز نقل كرده است. (937) ولى ابن قيم نيز آن را به خاطر وجود يزيد بن ابى زياد در سلسله سند آن تضعيف نموده است. آن گاه مى گويد: «اين حديث و حديث قبلى بر فرض صحت نمى تواند دليل بر اين باشد كه متولى سلطنت و حكومت جهانى مهدى از اولاد عباس است كه در آخرالزمان خروج خواهد نمود...» (938)

خصوصا آنكه مهدى عباسى در آخرالزمان نبوده و با او بين ركن و مقام بيعت نشده است و دجال را نكشته و نيز حضرت عيسى عليه‌السلام براى مساعدت او از آسمان فرود نيامده است، خصوصياتى كه در روايات براى حضرت مهدى عليه‌السلام آمده است.

به تعبير ديگر هيچ يك از علايم و خصوصيات حضرت مهدى موعود عليه‌السلام بر او صادق نبوده است.

3- عثمان به عفان از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «مهدى از فرزندان عباس موى من است». (939)

اولا: ابن الجوزى پى به وضع اين حديث برده و لذا آن را در كتاب((الموضوعات))آورده است، كتابى كه ر آن احاديث جعلى جمع آورى شده است.

ثانيا: اين حديث توسط سه نفر از صحابه: كعب الاحبار، عثمان بن عفان و عبدالله بن عمر نقل شده است. سند حديث كعب كه ابن حماد آن را نقل كرده منقطع بوده و حكم اين نوع حديث حكم حديث مرسل است كه نزد شيعه و سنى اعتبارى ندارد مگر مراسيل برخى از افراد خاص و حديث عثمان بن عفان را كه محب الدين طبرى نقل كرده در سندش محمد بن وليد واقع است كه علماى رجال او را تضعيف نموده اند و سند روايت عبدالله بن عمر نيز ضعيف است.

## 333: آيا مهدى همان عيسى بن مريم است؟

از جمله ادله منكرين مهدويت و اعتقاد به ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام در آخرالزمان حديث ابن ماجه است كه به سندش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود:و لا مهدى الا عيسى بن مريم(940)؛ «و مهدى جز عيسى بن مريم نيست».

پاسخ:

1- بسيارى از صحابه كه احاديث مهدويت را از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده اند مهدى را از ذريه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى دانند.

2- اين حديث مورد اعراض علماى حديث و متكلمين بوده و هيچ كسى به آن استناد نكرده است.

3- خود ابن ماجه در سنن خود حديثالمهدى حق و هو من ولد فاطمةرا نيز نقل كرده است.(941)

4- ابن قيم جوزيه اين حديث را در «المنار المنيف» نقل كرده و به طور مبسوط آن را تضعيف نموده است. (942) حاكم نيشابورى نيز كه اين حديث را نقل كرده از روى تعجب بوده نه آنكه به جهت مطابقتش با شروط شيخين آن را نقل كرده باشد. (943)

ذهبى مى گويد: «... حديث «و لا مهدى الا عيسى بن مريم» خبرى است منكر كه ابن ماجه آن را نقل كرده است. (944)

قرطبى مى گويد: «حديث - و لا مهدى الا عيسى بن مريم - معارض با احاديث اين باب است. آن گاه مى گويد: احاديثى كه نص بر خروج مهدى از عترت پيامبر و از اولاد فاطمه عليه‌السلام است ثابت بوده و اصحّ از اين حديث است، پس حكم مطابقت احاديث خروج مهدى از اولاد فاطمه است نه احاديث ديگر.» (945)

5- اين حديث را طبرانى نيز با سند خود از ابى امامه نقل كرده ولى در متن آن جمله (و لا مهدى الا عيسى بن مريم ) نيامده است. (946)

6- روايات خروج مهدى از اولاد فاطمه عليه‌السلام متواتر است و همان گونه كه در جاى خود اشاره شد عده زيادى به تواتر آن تصريح كرده اند. ولى حديث «و لا مهدى الا عيسى بن مريم» بر فرض صحت سند خبر واحد است و هنگام تعارض، خبر متواتر مقدم است.

و نيز مشهور بين مسلمين در طول تاريخ اسلام ظهور شخصى از اهل بيت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از اولاد فاطمه عليه‌السلام است اين شهرت مى تواند مرجح احاديث مهدويت اسلامى باشد.

ابوالفيض غمارى نيز در صدد پاسخ به حديث فوق برآمده و با هشت اشكال به آن پاسخ گفته است. (947)

## 334: به حديث: «اسمه اسمى و اسم ابيه اسم ابى چگونه پاسخ مى گوييد؟»

غالب علماى اهل سنت معتقدند بر اينكه نام پدر حضرت مهدى عليه‌السلام عبدالله است و اين به جهت روايتى است كه ابو داوود در سنن خود از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود:اسمه اسمى و اسم ابيه اسمى(948)؛ «نام مهدى همنام من و نام پدرش همنام پدر من است.))و اين با اعتقاد علماى اماميه سازگارى ندارد زيرا آنان امام زمان حضرت مهدى عليه‌السلام را فرزند امام عسكرى عليه‌السلام مى دانند.

پاسخ:

1- اين مضمون در صحيح ترمذى و سنن ابن ماجه و كتاب هاى ابو نعيم كه در مورد امام زمان عليه‌السلام تأليف شده و نيز در مسند احمد بن حنبل آمده ولى هرگز اين ذيل (اسمه اسمى و اسم ابيه اسم ابى ) در آنها وجود ندارد.

و نيز در روايات اهل بيت عليه‌السلام چنين تعبيرى وجود ندارد.

2- احتمال زيادى داده مى شود كه روايت فوق با ذيلش از مجعولات و موضوعات عباسيان باشد، زيرا شكى نيست كه دولت عباسى براى تأیید سلطنت خود و تشويق مردم به بيعت با محمد بن عباس ملقب به مهدى عباسى سومين خليفه دولت عباسى دست به هر كارى از جمله جعل حديث و نسبت آن به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زدند.

منصور عباسى كه عبدالله نام داشت فرزندش محمد را به عنوان خليفه و جانشين خود تعيين نمود و مردم را تشويق به بيعت با او كرد. او براى ترغيب بيشتر مردم به اين كار لقب فرزندش را مهدى گذاشت تا مردم به گمان اينكه او مهدى منتظر و موعود است با او بيعت كنند ولى از آنجا كه اسم خودش عبدالله بود دستور داد تا حديثى جعل كرده و در آن اسم پدر مهدى امت را عبدالله معرفى كنند. (949)

## 335: به حديث: «المهدى من ولد الحسن چگونه پاسخ مى گوييد؟»

ابو داوود در سنن خود از ابى اسحاق نقل مى كند كه على عليه‌السلام به فرزندش حسن عليه‌السلام نظر كرده و فرمود: «همانا اين فرزندم آقاست همانگونه كه پيامبر او را آقا ناميد و زود است كه از صلب او مردى خروج كند كه هم نام پيامبر شماست». (950)

پاسخ:

1- در مقابل اين حديث ده ها روايت ديگر وجود دارد كه دلالت دارد بر اينكه مهدى از اولاد و نسل امام حسين عليه‌السلام است.

2- به يك معنا مهدى از ذريه امام حسن عليه‌السلام نيز هست، زيرا مادر امام باقر فاطمه دختر امام حسن مجتبى عليه‌السلام است و لذا با جمع بين دو دسته روايات، حضرت مهدى عليه‌السلام هم حسنى و هم حسينى است. و در حديثى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «از اين دو - حسن و حسين - مهدى امت است». (951)

3- صاحب كتاب «عقد الدرر» همين حديث را نقل كرده ولى در آن آمده كه امام على عليه‌السلام به فرزندش حسين عليه‌السلام نظر كرد... و نيز در صحيح ترمذى و سنن نسائى و سنن بيهقى اين گونه آمده است. (952) خصوصا كه احتمال تصحيف و جابجايى نيز داده مى شود.

4- اين نكته قابل توجه است كه سادات حسنى به رهبرى محمد بن عبدالله حسنى كه با او در منطقه ابواء بيعت شد بى تأثير در پيدايش اين گونه احاديث نبوده اند.

و از آنجا كه سادات حسنى در صدد شورش و قيام بر عليه دولت بنى اميه بوده اند احتياج به پشتوانه معنوى داشتند، لذا از رواياتى كه درباره ظهور مهدى منتظر وارد شده بهره بردارى سياسى كرده و آن را بر عبدالله بن حسن منطبق كردند.

آنان با جعل روايتى و نسبت آن به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مهدى را از نسل امام حسن مجتبى عليه‌السلام معرفى كردند. (953)

# ملاقات با امام مهدى عليه‌السلام در غيبت كبرا

## 336: آيا تشرف به لقاى امام زمان عليه‌السلام در عصر غيبت كبرا ممكن است؟

رى زيرا مقتضى موجود و مانع در اين زمينه مفقود است:

الف: اما وجود مقتضى رويت اين است كه در عصر غيبت كبرا مصلحت بر آن است كه هر از چند مدتى حضرت خودش را به برخى از مردم و بزرگانى كه سخنشان مورد قبول است نشان دهد تا مردم به وجود او اطمينان پيدا كرده و طولانى شدن غيبت سبب انكار وجود حضرت نگردد.

زيرا تنها دليل و برهان - خصوصا براى عوام مردم - موجب اطمينان و يقين به وجود امام زمان عليه‌السلام نيست و لذا بزرگان دستور مى دهند كه قصه تشرف هاى بزرگان به خدمت امام زمان عليه‌السلام را براى مردم بازگو كنيد كه اين به نوبه خود مردم را دلگرم كرده و به آنها روحيه و اميد مى دهد، و بر اعتقادشان نسبت به وجود حضرت مى افزايد، زيرا قوى ترين دليل بر امكان شى ء وقوع آن است.

ب: و نسبت به موانع، هيچ مانع و محذور شرعى و عقلى در تشرف به ملاقات حضرت نيست. در مباحث بعد به برخى موانع مى پردازيم.

## 337: چه كسانى از علما قائلبه جواز و امكان تشرف بوده اند؟

عموم علماى شيعه از قدما و متاخرين قائل به امكان رويت و تشرف به لقاى حضرت مهدى عليه‌السلام در عصر غيبت كبرا بوده اند. اينك به برخى از كلامات آنها اشاره مى كنيم:

1- سيد مرتضى رحمه‌الله

((ما قطع نداريم كه دست كسى به امام نمى رسد و بشر نمى تواند او را ملاقات كند اين امرى غير معلوم است كه راهى بر قطع به آن نيست)). آن گاه مى گويد:((اگر گفته شود كه علت استتار امام خوف از ظالمين و تقيه از معاندين است، در جواب مى گوييم: اين علت در حق اوليا و شيعيانش نيست، پس واجب است كه براى آنها ظاهر گردد...)). (954)

2- شيخ طوسى رحمه‌الله

«ما تجويز مى كنيم كه بسيارى از اوليا و قائلين به امامت او به خدمتش رسيده و از او نفع ببرند». (955)

3- سيد بن طاووس رحمه‌الله

وى خطاب به فرزندش مى گويد: «راه به سوى امامت باز است براى كسى كه خداوند - جل شأنه - اراده كرده تا به او عنايت و نهايت احسان كند». (956)

و نيز در جايى ديگر مى گويد: «گر چه امام الان از جميع شيعيان غايب است ولى ممتنع نيست كه جماعتى از آنان به ملاقات حضرت مشرف شده، از گفتار و كردار ايشان استفاده كنند و از ديگران كتمان نمايند...». (957)

4- آخوند خراسانى رحمه‌الله

او در مباحث اجماع مى گويد:((... گر چه احتمال تشرف برخى از افراد صالح و اوحدى به خدمتش داده مى شود و احيانا او را نيز مى شناسند)). (958)

5- محقق نائينى رحمه‌الله

او نيز در مبحث اجماع مى گويد: «و اما در زمان غيبت، عادتا رؤيت حضرت ممكن نيست. آرى، گاهى در زمان غيبت براى اوحدى و افراد صالح تشرف به خدمت حضرت و گرفتن حكم از ايشان امكان پذير است». (959)

## 338: آيا رؤ يت و ملاقات حضرت عليه‌السلام در عصر غيبت با حكمت غيبت منافات دارد؟

برخى مى گويند: ملاقات در عصر غيبت با حكمت غيبت و مقتضاى آنكه قطع رابطه به شكل عمومى است منافات دارد. غرض از غيبت اين است كه حضرت از عموم مردم غايب باشد و كسى از او اطلاع نداشته باشد.

پاسخ: حكمت و مقتضى غيبت نسبت به كل افراد است يعنى قرار نيست كه همه بتوانند به خدمت حضرت شرفياب شوند و اين منافات ندارد با آنكه برخى به جهت مصالحى خاص بتوانند شرفياب حضور شوند.

## 339: در صورت امكان رؤ يت در عصر غيبت كبرا چه فرقى بين اين غيبت با غيبت صغرا است؟

در دوره غيبت صغرا امام زمان به كلى از ديده ها پنهان نبود، بلكه با وكلا و سفيران خاصش در تماس بوده، و گاهى سفيران آن حضرت ملاقات برخى از افراد را با امام مهدى عليه‌السلام ترتيب مى دادند. (960) ولى در عصر غيبت كبرا ملاقات ها به اين نحو سازماندهى نشده است بلكه در صورت ضرورت خود حضرت به ديدار برخى آمده و از وجود حضرت بهره مند مى شوند.

## 340: مطابق توقيع امام زمان عليه‌السلام به على بن محمد سمرى آيا در عصر غيبت كبرا ملاقات حضرت ممنوع است؟

برخى در استدلال بر عدم امكان تشرف به ملاقات حضرت مهدى عليه‌السلام در عصر غيبت به توقيع حضرت به على بن محمد سمرى تمسك كرده اند. زيرا در ذيل آن چنين آمده است: «الا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفيانى و الصيحة فهو كذاب مفتر...» (961)؛ «آگاه باش پس هر كس قبل از خروج سفيانى و صيحه، ادعاى مشاهده كند پس او بسيار دروغگو و تهمت زننده است».

پاسخ:

1- كسى اطلاق اين روايت را قبول نكرده و لذا جماعت بسيارى از علما و صلحا قضيه تشرف خود را بر ديگران نقل كرده اند.

2- در توقيع، ادعاى مشاهده تكذيب شده و مشاهده عبارت است از ديدن با شناخت (962)، در حالى كه مى دانيم: غالب ديدارها، با شناخت در مرحله اول همراه نبوده است.

3- ممكن است كه مقصود از ادعاى مشاهده خصوصا با وجود مدعيان دروغين نيابت و سفارت در عصر صدور اين روايت، ادعاى مشاهده و رويت و ملاقات با حضرت به عنوان نايب خاص باشد، كه حضرت به طور اكيد در عصر غيبت كبرا نيابت خاص را نفى مى كند خصوصا به قرينه آنكه در توقيع شريف آمده است:

«و زود است كه در ميان شيعيانم كسانى پيدا شوند كه ادعاى مشاهده نمايند...».

4- شيخ طوسى رحمه‌الله با آنكه اين توقيع را نقل كرده ولى خودش به عموم آن عمل نكرده و قائل به امكان رويت براى افراد صالح امت است.

5- ممكن است كه مراد از مشاهده ديدارى باشد كه بر آن آثار مترتب گردد. و در حقيقت حضرت در صدد آن است كه ترتب اثر را از اين ملاقات ها و سخن هايى كه در آنها بوده بر طرف نمايد.

6- همان گونه كه در روايتى مى خوانيم: «اگر پنجاه نفر نزد تو قسم بر ضد كسى خوردند ولى آن شخص خلاف آن را گفت او را تصدق كرده و آن پنجاه نفر را تكذيب كن» اين به معناى عدم ترتب اثر بر قسم پنجاه نفر است.

6- روايت بر فرض صحت سند، مفيد ظن است، در حالى كه قضاياى تشرفات به حدى است كه انسان را به يقين مى رساند.

7- ممكن است كه مقصود از مشاهده در توقيع شريف ادعاى مشاهده اختيارى باشد، به اين معنا كه رويت در عصر غيبت كبرا اختيارى نيست بلكه هر كس را كه ما صلاح دانستيم او را به شرف لقاى خود مفتخر مى سازيم.

8- توقيع، خبر مرسل است و لذا از حيث سند ضعيف مى باشد.

## 341: آيا قبول امكان ملاقات در عصر غيبت سبب رواج مدعيان دروغين و عوام فريبى نمى شود؟

اگر بر امكان موضوعى در خارج ادله قطعى وجود دارد، نمى تواند به جهت مشكلاتى كه در برخى موارد پديد مى آيد آن را انكار كرد بلكه اين وظيفه علما است كه مردم را ارشاد كرده از افراد شياد و حيله گر و عوام فريب بر حذر دارند. آيا مى توان به مجرد اينكه عده اى ادعاى دروغين نبوت كرده اند اصل نبوت را انكار نمود؟

## 342: آيا مى توان طبق قاعده سد ذرايع، ادعاى ملاقات با حضرت را دروغ دانست؟

اهل سنت معتقدند راه هايى كه به حرام منجر مى شود را بايد به طور مطلق مسدود نمود و به تعبير ديگر مقدمه حرام مطلقا و به طور كلى حرام است، اين را قاعده سد ذرايع مى گويند.

ولى در جاى خود به اثبات رسيده كه مقدمه حرام هميشه حرام نيست بلكه براى كسى حرام و در مواردى حرام است كه به طور حتم و قطع امرى منجر به حرام گردد.

در مورد ادعاى ملاقات اگر در جايى اين ادعا منجر به انحراف برخى گردد نقل آن حرام است ولى در عموم خبرها چنين نيست بلكه نقل آنها باعث تقويت ايمان مردم به حضرت خواهد شد اگر چه ممكن است برخى سوء استفاده كرده و هوس چنين ادعاهايى نمايند، ولى وظيفه علما است كه در مقابل اين گونه افراد ايستاده و مردم را از مقاصد شوم آنها مطلع سازند.

## 343: مطابق برخى از روايات حضرت مهدى عليه‌السلام در عصر غيبت شناخته نمى شود، پس آيا رويت ممكن نيست؟

برخى براى استدلال بر عدم امكان رويت در عصر غيبت كبرا به روايات خاصى تمسك كرده اند از جمله آنكه در روايت آمده است: «ولكن حجت مردم را مى شناسد ولى آنان او را نمى شناسند». و نيز در روايتى آمده است: «او مردم را مى بيند ولى مردم او را نمى بينند».

پاسخ:

1- نفى در اين گونه روايات نسبت به عموم مردم است و لذا منافاتى با رويت و معرفت برخى از افراد ممتاز ندارد.

2- روايت دوم در مورد حج است و لذا عموميت ندارد.

3- مقصود از عدم رويت در روايت دوم به قرينه((لا يعرفونه))كه در روايت اول آمده، نشناختن است، خصوصا آنكه در روايت حضرت مهدى عليه‌السلام به حضرت يوسف تشبيه شده است كه مردم او را مى ديدند ولى نمى شناختند.

## 344: آيا امتحان مردم در عصر غيبت با قول به ملاقات منافاتى ندارد؟

برخى مى گويند: قرار است كه شيعيان در عصر غيبت با نديدن امامشان امتحان شوند و اين با ادعاى ملاقات در اين عصر منافات دارد.

پاسخ: امتحان شيعه به لحاظ عموم افراد جامعه شيعى است و لذا منافاتى با ملاقات برخى از بزرگان و اهل تقوا به جهت مصالح خاص ندارد.

## 345: چه كسانى به ملاقات حضرت در غيبت كبرا مشرف شده اند؟

كسانى كه در غيبت كبرا به لقاى حضرت مشرف شده اند را نمى توان شمارش كرد زيرا برخى از آنها ناشناخته مانده و كسانى هم كه شناخته شده اند چندان زياد هستند كه شمارش آنها دشوار است، ولى از باب نمونه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- سيد بن طاووس رحمه‌الله. (963)

2- علامه حلى رحمه‌الله. (964)

3- شيخ قطيفى. (965)

4- مقدس اردبيلى رحمه‌الله. (966)

5- محمد تقى مجلسى رحمه‌الله. (967)

6- سيد مهدى بحرالعلوم رحمه‌الله. (968)

7- شيخ مفيد رحمه‌الله. (969)

8- شيخ انصارى رحمه‌الله. (970)

9- ميرزاى شيرازى رحمه‌الله. (971)

10- شيخ حر عاملى رحمه‌الله. (972)

11- اسماعيل هرقلى. (973)

و ديگران. (974)

## 346: كيفيت ملاقات مردم با حضرت مهدى عليه‌السلام چگونه است؟

در مورد كيفيت ملاقات حضرت مهدى عليه‌السلام با افراد در صورت ضرورت احتمالاتى وجود دارد:

1- كسى كه به ملاقات حضرت شرفياب شده است از حضرت دور نبوده بلكه در بين جامعه اى زندگى مى كرده است كه امام زمان عليه‌السلام نيز در آن جامعه بوده است.

2- ملاقات به صورت اتفاقى بوده است، به اين صورت كه حضرت از محلى عبور مى كرده از قضا كسى گرفتار و حاجتمند بوده و با او ملاقات داشته است.

3- اينكه امام عليه‌السلام هر گاه ملاحظه مى كرد كه شخصى گرفتار است و يا حاجتى دارد و رفع گرفتارى و حاجت او ضرورى به نظر مى رسيد شخصا از مكان خود به طريق طبيعى حركت كرده و خود را به او رسانده تا حاجت او را برآورده كند.

4- احتمال دارد كه ملاقات ها براى قضاى حاجت يا هدايت شخص يا گروه يا دفع ظلم و غيره از راه معجزه باشد، به اينكه حضرت با طى الارض از مكان خود حركت كرده و سريع خود را به مقصد مى رساند.

همه اين احتمالات متصور است به اين معنا كه حضرت از همه راه ها براى برآوردن حاجات استفاده مى كند.

## 347: امام زمان عليه‌السلام چه اهداف كلى و عمومى در ملاقات هاى خود دارد؟

در مورد اهداف ملاقات ها به چند هدف اساسى مى توان اشاره نمود:

1- نجات مسلمانان از ظلم برخى از حاكمان منحرف كه از آن جمله مى توان به نجات مردم بحرين اشاره كرد. (975)

2- نجات مسلمانان از دست دزدان و جنايتكاران. (976)

3- توجه دادن مردم به عدم تحقق شرط ظهور و تاكيد بر اينكه امت به شعور و قابليتى نرسيده كه بتواند عهده دار حكومت عدل جهانى گردد. (977)

## 348: امام زمان عليه‌السلام چه اهداف خاصى از ملاقات با مردم داشته است؟

اهداف خصوصى براى ملاقات فراوان است ولى مى توان به برخى از اين اهداف اشاره نمود:

1- هدايت شخص وامانده در راه و ملحق كردن او به قافله.

2- يارى دادن يكى از دو طرف مباحثه كه بر طريق حق بوده به جهت مصلحتى كه اقتضا كرده است.

3- حل برخى از مسائل كه بر علما دشوار مى شود، همان گونه كه مقدس اردبيلى براى حل مسائل دشوار خدمت حضرت مشرف مى شد.

4- خبر دادن از برخى مسائل سياسى مهم زمان قبل از آنكه به وقوع بپيوندد به جهت حفظ مصالح شيعيان.

5- بالا بردن سطح علمى و معيشتى شيعيان.

6- مساعدت مالى به شيعيان گرفتار.

7- شفاى مريضانى كه زمين گير شده و پزشكان آنها را جواب كرده اند.

8- تعليم ادعيه و اذكار به جماعتى از مردم، همانند تعليم دعاى فرج.

9- تحريص بر تلاوت ادعيه به جهت رفع گرفتارى ها.

و ديگر اهداف خاص.

## 349: آيا ممكن است كسى در ملاقاتش با حضرت مهدى عليه‌السلام او را بشناسد؟

مطابق قواعد عامه در مورد غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام كه قرار است از دشمنان محفوظ باشد تا كسى او را به قتل نرساند، بايد بر كسى شناخته شده نباشد جز افراد ممتاز از مردم كه از اولياى آن حضرت به شمار مى آيند همان گونه كه مطابق برخى از روايات سى نفر هميشه در ركاب حضرت بوده و با حضرت به سر مى برند.

همچنين از برخى روايات استفاده مى شود كه حضرت عليه‌السلام يا ديده نمى شوند و يا در صورت ديده شدن كسى او را نمى شناسد.

در روايتى از امام رضا عليه‌السلام مى خوانيم كه فرمود:لا يرى جسمه(978)؛ «جسم او مشاهده نمى شود.»

و نيز از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود: «الخامس من ولد السابع يغيب عنكم شخصه...» (979)؛ «پنجمين از اولاد هفتمين ام، شخصش از شما غايب مى گردد.»

و نيز روايت شده كه فرمود: «يفقد الناس امامهم فيشهد الموسم فيراهم و لا يرونه» (980)؛ «مردم امامشان را مفقود و گم مى كنند پس او در موسم (حج) حاضر مى شود و مردم را مى بيند ولى آنان او را مشاهده نمى كنند.»

و نيز در خبر محمد بن عثمان عمرى مى خوانيم كه فرمود: «والله أن صاحب هذا الامر ليحضر الموسم كل سنة يرى الناس و يعرفهم و يرونه و لا يعرفونه» (981)؛ «به خدا سوگند همانا صاحب اين امر هر سال در موسم (حج) حاضر مى شود مردم را مى بيند و آنان را مى شناسد و مردم نيز حضرت عليه‌السلام را مى بينند ولى او را نمى شناسند.»

## 350: وظيفه ما نسبت به كسانى كه مدعى دائمى يا غالبى رؤيتند چيست؟

درباره سؤال فوق مى گوييم:

اولا: مسأله رؤيت اين طور نيست كه به اختيار انسان باشد و هر گاه كه اراده ملاقات كند براى او حاصل گردد بلكه وابسته به يك سرى شرايط و مصالح خاصى است كه اگر آماده شود حضرت مقدمات ملاقات را راهم مى سازد.

ثانيا: اگر كسى مدعى ملاقات دائمى است و اين گونه خود را وانمود مى كند كه دائما با حضرت ارتباط دارد و هر گاه كه اراده كند مى تواند خدمت حضرت برسد و واسطه بين مردم و ايشان باشد، او مطابق توقيعى كه ضرت به على بن محمد سمرى داشته اند كذاب است و لذا بايد او را تكذيب كرد.

ثالثا: بايد مدعى ملاقات را امتحان و آزمايش كرد، آيا از حيث عمل به موازين اسلامى پايبند است آيا هدفش ريا و جذب مردم و انحراف در جامعه نيست؟ و...؛ زيرا براى ملاقات خوبان بايد در ابتدا انسان خود با آنان سنخيت پيدا كند.

## 351: آيا اصرار و الحاح به جهت ملاقات با حضرت مطلوب است؟

آنچه كه مطلوب است و وظيفه ما در عصر غيبت به حساب مى آيد اين است كه بكوشيم تا موانع ظهور حضرت را بر طرف كرده زمينه ظهور حضرت را فراهم نماييم. و نيز وظيفه داريم كه به دستورات و وظايف خود عمل كنيم تا به قرب معنوى نسبت به حضرت نائل آييم.

آرى اگر درخواست ملاقات با حضرت در عصر غيبت به جهت بهره مندى از وجود او و مورد عنايت خاص او قرار گرفتن است تا انسان به اطمينان قلبى رسيده و با تصرفى كه از جانب ايشان مى شود انسان به كمالات نزديك شود، اين ملاقات و اصرار بر آن مفيد است، و گرنه اين عصر غيبت است و قرار است كه امام زمان عليه‌السلام از ديدگان مردم غايب باشد تا چه مصلحتى اقتضا كند كه در موردى ظهور كرده و كسى به ملاقات حضرت نايل شود.

لذا بايد صبر كرد و در اين موقع حساس كه عصر امتحان است به وظايف خود خوب عمل كنيم تا از امتحان سرافراز بيرون آييم.

آرى، اگر چه از ظاهر برخى از ادعيه تقاضاى ملاقات حضرت به دست مى آيد ولى مى توان آن را حمل بر ملاقات در عصر ظهور كرد.

# مسجد مقدس جمكران

## 352: مستند ساختمان مسجد جمكران چيست؟

مستند مسجد جمكران قضيه اى است كه مرحوم حاجى نورى در كتاب «نجم الثقاقب» و «جنة المأوى» و «الكلمة الطيبة» و نيز ميرزاى محمد تقى ارباب قمى در كتاب «تاريخ دارالايمان» و ديگران از كتاب «تاريخ قم» تأليف حسن بن محمد بن حسن قمى، به نقل از كتاب «مونس الحزين» محمد بن بابويه معروف به شيخ صدوق نقل كرده اند.

اين نقل مشتمل بر قضيه اى از حسن بن مثله جمكرانى رحمه‌الله است كه در آن اشاره به ملاقاتى شده كه او در سال 293 هجرى در بيدارى با امام زمان عليه‌السلام داشته است.

در اين ديدار حضرت به او دستور مى دهند كه با علم جليل القدر سيد ابى الحسن الرضا از علماى قم ارتباط پيدا كرده و با كمك او مسجدى را در اين مكان موجود بنا نمايد... (982).

قابل توجه اينكه كتاب «انوار المشعشعين» از كتاب «تاريخ قم» و او نيز از كتاب مونس الحزين از امير المومنين عليه‌السلام، قضيه به اهتزاز در آمدن پرچم امام زمان عليه‌السلام از مسجد جمكران را نقل كرده است.

## 353: مدرك نماز خاص مستحبى در مسجد جمكران چيست؟

در قضيه اى كه حسن بن مثله جمكرانى نقل مى كند، آمده است: حضرت فرمود: «... در اين مكان هفت روز اقامت كن و در آن چهار ركعت نماز گزار، دو ركعت نماز تحيت مسجد در هر ركعت يك بار سوره حمد و هفت بار سوره اخلاص و تسبيح ركوع و سجود را نيز هفت بار تكرار كن. و دو ركعت نيز نماز به نيَّت نماز صاحب الزمان به جاى آور، در ركعت اول سوره حمد و هنگامى كه به (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) رسيدى اين جمله را صد بار تكرار كن و بعد از اكمال سوره حمد، يك بار سوره اخلاص را مى خوانى آن گاه ذكر ركوع و سجود را هر كدام هفت بار مى گويى و در ركعت دوم نيز همين عمل را تكرار مى كنى.»

بعد از امام نماز يك بار ذكر «لا اله الا الله» مى گويى و بعد از تسبيحات حضرت زهرا سلام الله عليها صد بار صلوات در سجده مى فرستى. آن گاه فرمود: «بر تو باد به مواظبت بر اين نماز و هر كس در آن مسجد حاضر شود و اين نماز را به جاى آورد مثل آن است كه در بيت العتيق (خانه خدا) نماز گزارده است».

## 354: آيا سند قضيه بناى مسجد جمكران معتبر است؟

در مورد بناى مسجد جمكران و خواندن نماز در آن احتياج به بررسى سند اين قضيه نيست، زيرا مطابق احاديث صحيح السند كه در مورد اعمال مستحب رسيده هر كس به گمان رسيدن به ثواب عمل مستحبى را انجام دهد به او ثواب داده مى شود گر چه آن حديث واقعيت نداشته باشد.

كلينى به سند صحيح از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «هر كس چيزى از ثواب بر عملى بشنود و آن را انجام دهد، به او پاداش داده خواهد شد گر چه مطابق آنچه به او رسيده نباشد».

برقى به سند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «هر كس از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چيزى از ثواب به او برسد و مطابق آن عمل كند، پاداش آن به او داده مى شود گر چه پيامبر آن را نفرموده باشد».

## 355: چرا در كتاب «تاريخ قم» كه پنج باب دارد اثرى از قضيه جمكران نيست؟

كتاب «تاريخ قم» كه الان در دسترس محققين است يك چهارم اصل كتاب مى باشد؛ زيرا مطابق آنچه در كتاب آمده اين كتاب مشتمل بر بيست باب بوده كه تنها پنج باب آن به دست رسيده و چاپ شده است. و لذا احتمال قوى است كه قضيه جمكران در آن بخشى از «تاريخ قم» بوده كه مفقود شده است. و مرحوم محدث نورى و مشايخ او بر اصل كتاب دسترسى پيدا نكرده اند. و لذا او اين قضيه را از سيد نعمت الله جزايرى نقل كرده كه اصل نسخه «تاريخ قم» در دسترس او بوده است.

## 356: از آنجا كه كتاب «مونس الحزين» كتاب معروفى از صدوق نيست لذا چگونه مى توان قضيه را ثابت نمود؟

ما نيز انتساب اين كتاب را به شيخ صدوق رحمه‌الله بعيد مى دانيم، ولى اين دليل نمى شود كه كتاب «مونس الحزين» وجود خارجى نداشته باشد بلكه براى شخص ديگر است.

ابن شهر آشوب در «المناقب» اين كتاب را به فتال نيشابورى نسبت مى دهد و مى گويد: فتال نيشابورى در كتاب مونس الحزين به سندش از عيسى بن حسن از صادق عليه‌السلام...، آن گاه با اين سند معجزه اى از معجزات امام حسن مجتبى عليه‌السلام را نقل مى كند. (983)

علامه مجلسى نيز اين معجزه را از كتاب «المناقب» نقل كرده و در انتساب اين كتاب به فتال نيشابورى اعتراضى نكرده است. (984)

قبل از مرحوم مجلسى، سيد محمد بن ابى طالب حسينى در كتاب «تسلية المجالس» از كتاب «مونس الحزين» فتال نيشابورى حديث نقل كرده و در انتساب كتاب به او هيچ گونه ترديدى نكرده است.

## 357: چرا كتاب مونس الحزين به شيخ صدوق نسبت داده شده است؟

احتمال دارد كه اين قضيه به جهت تناسب با تاريخ قم در حاشيه اين كتاب نوشته شده و سپس به مرور زمان از حاشيه داخل متن كتاب شده است. و از آنجا كه فتال نيشابورى در سال 508 به شهادت رسيده و دو قرن بعد از نويسنده كتاب تاريخ قم بوده كه معاصر شيخ صدوق است، لذا اين كتاب به شيخ صدوق نسبت داده شده است.

اين كار بسيار زياد اتفاق افتاده است كه صاحب «قاموس الرجال» نمونه هايى از آن را نقل مى كند. از آن جمله اينكه در كتاب «مقنعه» شيخ مفيد رحمه‌الله در مورد حديث نماز استخاره ذات الرقاع آمده است. «و هذه الرواية شاذة». (985)

ولى مرحوم مجلسى بعد از نقل كلام«مقنعه» مى گويد: «سيد بن طاووس مى گويد: نزد من نسخه اى قديمى از كتاب «مقنعه» است كه تاريخ آن منطبق بر عصر شيخ مفيد است و در آن اين جمله: «و هذه الرواية شاذه» وجود ندارد. لذا ممكن است كه برخى از حاشيه نويسان آن را در حاشيه كتاب نوشته ولى به مرور زمان داخل در متن كتاب شده است. (986)

مؤ يد اين مطلب اينكه در زمان قديم چاپ نبوده، و از روى هر كتاب استنساخ (رونويسى) مى كرده اند و افرادى بودند كه حرفه آنها رونويسى بوده است هر چند خودشان عالم به مباحث آن كتاب نبوده اند.

## 358: مسجد جمكران از چه اهميت ويژه اى برخوردار است؟

اين مسجد از اهميت خاص برخوردار است:

1- مسجد، در مكانى بنا شده كه مطابق روايت حسن بن مثله جمكرانى از امام زمان عليه‌السلام، از مكان هايى است كه خداوند متعال از قبل مورد توجه قرار داده است.

2- مسجد به امر و دستور حضرت حجت عليه‌السلام بنا شده است، و همين جهت در شرافت و قداست آن كافى است.

3- ثواب خاصى كه براى نماز در آن مسجد ذكر شده است، زيرا حضرت فرمود:((هر كس آن دو نماز را در اين مكان بخواند به مانند آن است كه در بيت العتيق نماز به جاى آورده است)).

4- مسجد مقدس جمكران محل اجتماع عشاق و مواليان اهل بيت عليه‌السلام خصوصا امام زمان عليه‌السلام است ولذا از جاذبه خاصى برخوردار مى باشد. چه بسا كسانى كه هر هفته از راه هاى دور به عشق حضرت مهدى عليه‌السلام به اين مكان آمده و از فيوضات حضرت بهره مند مى شوند. طبق آمارى كه داده شده برخى از شب ها تا حدود يك ميليون نيز در اين مكان مقدس از عشاق امام زمان جمع شده اند.

5- اين مكان از اماكن مقدس است كه بسيارى از گرفتاران و بيماران صعب العلاج بلكه كسانى كه محال بوده از راه طبيعى علاج شوند در اين مكان مقدس شفا يافته اند.

6- اين مكان مقدس از جمله مكان هايى است كه بسيارى از عشاق و مواليان حضرت به لقاى ايشان شرفياب شده اند.

7- اين مكان از چنان قداست و احترامى برخوردار است كه بزرگان علما در طول تاريخ آن با پاى پياده يا سواره براى توسل به حضرت و نماز گزاردن در آن از راه هاى دور و نزديك مشرف شده اند.

## 359: آيا چهل بار رفتن به جمكران براى قضاى حاجت مدركى دارد؟

در مورد سؤال فوق دليل خاصى وجود ندارد بلكه از سه طريق مى توان مشروعيت آن را به اثبات رسانيد:

1- سيره متشرعه از علما و صلحا و اتقيا بر مداومت رفتن چهل بار به مسجد جمكران است همان گونه كه اين عمل در مسجد سهله نيز انجام مى شود.

2- در روايات بسيارى به اين مطلب اشاره شده كه هر كس چهل روز خود را براى خدا خالص كند چشمه هاى حكمت از قلبش بر زبانش جارى مى گردد. (987)

3- از مجموعه روايت استفاده مى شود كه عدد چهل در شكوفايى قابليت هاى مادى و معنوى تاءثير بسزايى دارد، از آن جمله:

- تاءثير عدد چهل در رشد فرزند در رحم.

- تاءثير شراب خوردن در عدم قبولى تا چهل روز.

- قبول توبه بهلول نباش بعد از چهل روز.

- كناره گيرى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خديجه به جهت انعقاد نطفه حضرت زهرا عليه‌السلام به مدت چهل روز.

- چهل روز دعاى عهد را خواندن باعث مى شود كه انسان از ياران امام زمان عليه‌السلام باشد.

- امام زمان عليه‌السلام هم چهل روز تحت تربيت ملائكه بود.

- طينت حضرت آدم عليه‌السلام در چهل روز خمير شد.

- حضرت موسى عليه‌السلام تا چهل روز با خداوند در كوه طور ملاقات داشت.

- پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از چهل سالگى به نبوت مبعوث شد.

- عقل انسان تا چهل سال قابل رشد است.

- شهادت چهل مومن بر ميت موجب مغفرت او از جانب خداوند مى شود.

- حفظ چهل حديث انسان را در قيامت، فقيه محشور مى كند.

- حد همسايه تا چهل خانه است.

- حريم مسجد تا چهل خانه است.

و ساير موارد.

از اين احاديث و موارد ديگر استفاده مى شود كه عدد چهل در قابليت بخشيدن و رساندن انسان به كمالات و شكوفا شدن او تاءثير بسزايى دارد، و لذا مى توانيم از اين موارد الغاى خصوصيت كرده، عدد چهل و چله گيرى را در تمام موارد كارهاى خير تعميم دهيم.

سيد بحر العلوم مى گويد: «ما بالعيان مشاهده كرده ايم و به بيان دانسته ايم كه براى اين رقم از عدد چهل خاصيت و تأثير مخصوصى در ظهور استعدادها و تكميل ملكات انسانى در طى منازل و پيمودن مراحل است». (988)

## 360: آيا شب چهارشنبه به مسجد جمكران رفتن مدركى دارد؟

مطابق روايت حسن بن مثله جمكرانى، كه خدمت حضرت مشرف شد ملاقات در شب سه شنبه بوده است. حضرت به او دستور مى دهد كه در ميان گله جعفر كاشانى بزى است، بر تو است كه آن را خريده و در اين موضع ببرى و آن را در شب آينده «شب چهارشنبه» ذبح كنى و گوشت آن را در روز چهارشنبه توزيع نمايى... (989).

از تعبير و دستور امام عليه‌السلام كه فرمود: شب چهارشنبه بز را ذبح كن استفاده شده كه اين شب از ارزش خاصى برخوردار است و لذا مخلصين حضرت در اين شب مبارك دور هم جمع مى شوند و با استمداد از خداوند متعال و توسل به آن حضرت در صدد ذبح نفس اماره خويش برآمده و حاجات خود را از آن حضرت طلب مى كنند.

## 361: آيا اگر كسى چهل شب چهارشنبه به جمكران مشرف شود به زيارت آقانايل مى گردد؟

در مورد مسجد جمكران دليل خاصى نداريم كه اگر كسى چهل شب چهارشنبه به مسجد جمكران برود به زيارت حضرت مهدى عليه‌السلام مشرف مى شود.

ولى اين مطلب را مى توان از راه ديگرى به اثبات رسانيد، و آن اينكه مطابق برخى از روايات عدد چهل اثرى تكوينى در بروز استعدادها و به فعليت رسيدن آنها دارد. حال اگر كسى به نيَّت تشرف به محضر مبارك حضرت بقية الله الاعظم به اين مكان مقدس شرفياب شود و جدا از خدا ملاقات را بخواهد.

و از طرف ديگر خود را براى ملاقات با آن انسان كامل آماده كند و قابليت ملاقات را نيز با اعمال صالحه تحصيل نمايد اميد است كه به ملاقات آن حضرت شرفياب گردد، همان گونه كه افراد بسيارى به اين نتيجه رسيده اند.

## 362: اگر امام زمان عليه‌السلام به هما جا احاطه دارد، پس چرا به جمكران مى رويم؟

آرى ما معتقديم كه امام زمان عليه‌السلام احاطه علمى دارد و هر كجا كه مصلحت ببيند مى رود، ولى سجد جمكران از ويژگى خاصى برخوردار است:

اولا: مطابق روايت حسن بن مثله جمكرانى، اين مكان مقدس به امر مبارك امام زمان عليه‌السلام ساخته شده و حضرت از مردم خواسته اند تا در اين مكان حاضر شده و چهار ركعت نماز با طرز مخصوص آن خوانند.

ثانيا: اين مكان مقدس در طول قرن ها محل اجتماع عشاق و دلسوختگان حضرت است كه از اطراف و بلاد مختلف به آن مكان مى آيند، و لذا ما نيز مى توانيم از بركات آن مكان مقدس بهره مند شده و از نفوس يگران نيز استفاده نماييم. و لذا گفته اند كه دست خدا با جماعت است.

ثالثا: نفس حركت به سوى محبوب از راه دور براى رسيدن به او آثار و بركات عجيبى دارد. از يك طرف باعث توجه بيشتر او به انسان شده واز طرف ديگر انسان را در توجه بيشتر به آن حضرت ترغيب مى نمايد.

## 363: مسجد سهله چه ارتباطى با حضرت مهدى عليه‌السلام دارد؟

مطابق برخى از روايات اين مسجد اقامتگاه شخص حضرت بقية الله - ارواحنا فداه - در دوران ظهور خواهد بود.

1- روزى نزد امام صادق عليه‌السلام سخن از مسجد سهله به ميان آمد، حضرت فرمود: «اما انه منزل صاحبنا اذا قام بأهله» (990)؛ «آگاه باشيد! همانا آن مكان اقامتگاه صاحب ما است هنگامى كه با اهلش قيام كند.»

2- و نيز از حضرت عليه‌السلام نقل شده كه خطاب كه ابو بصير فرمود: «يا ابا محمد! كأنى ارى نزول القائم عليه‌السلام فى مسجد السهلة باهله و عياله» (991)؛ «اى ابا محمد! گويا فرود آمدن قائم عليه‌السلام را با اهل و عيالش در مسجد سهله با چشم خود مى بينيم.»

## 364: در مورد حضور در مسجد سهله چه سفارشى شده است؟

مطابق برخى از روايات، حضور در اين مسجد و نماز به جاى آوردن در آن سفارش بسيار شده است:

1- امام صادق عليه‌السلام خطاب به علاء بن رزين فرمود: «در نزديكى شما مسجدى هست كه شما آن را «مسجد سهله» ناميده و ما آن را «مسجد شرى» مى ناميم. آيا در آن مسجد نماز به جاى مى آورى؟ علاء گفت: آرى جانم به فدايت، من در آن جا نماز مى خوانم. آن گاه حضرت فرمود:ائته فانه لم ياءته مكروب الا فرج الله كربته - او قال: قضى الله حاجته...(992)؛ «آن جا برو زيرا هرگز اندوهناكى به آن جا نمى رود جز اين كه خداوند اندوهش را مى زدايد.- يا فرمود: حاجتش را برآورده مى كند...».

2- و نيز از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمود: «ما من مكروب يأتى مسجد السهلة فيصلى فيه ركعتين بين العشائين و يدعو الله تعالى الا فرج الله كربه» (993)؛ «هيچ غم زده اى نيست كه به مسجد سهله برود و در آن دو ركعت نماز بين مغرب و عشاء به جاى آورد و خدا را بخواند جز آن كه خداوند غم هايش را زايل مى گرداند.»

3- و نيز فرمود: «اذا دخلت الكوفه فاءت مسجد السهلة فصل فيه و اءساءل الله حاجتك لدينك و دنياك» (994)؛ «هر گاه وارد كوفه شدى به مسجد سهله برو و در آن جا نماز بگذار آن گاه حاجت هاى مادى و معنوى خود را از خداوند طلب كن.»

## 365: آيا در مورد حضور در مسجد سهله در شب چهارشنبه مدركى وجود دارد؟

در مورد حضور در مسجد سهله در شب چهارشنبه مدركى از ناحيه اهل بيت عليه‌السلام به دست ما نرسيده است جز اين كه سيد بن طاووس فرمود: «اگر خواستى به مسجد سهله بروى آن را در ميان مغرب و عشاى شب چهارشنبه قرار بده كه اين وقت از ديگر وقت ها برتر است». (995)

محدث نورى در اين مورد مى گويد: «اما مستند چهل شب همان عمومات است». (996)

مقصود ايشان از عمومات رواياتى است كه بر عدد چهل و عمل چله گيرى آثار مترتب كرده است.

# ازدواج امام مهدى عليه‌السلام

## 366: آيا طبق قاعده، امام زمان عليه‌السلام ازدواج كرده است؟

مطابق نظريه «خفاى شخص» بايد ملتزم به عدم ازدواج شد؛ زيرا طبق اين نظريه او از همه افراد مخفى است و ازدواج احتياج به ارتباط با مردم دارد و اين به نوبه خود با حكمت و فلسفه غيبت سازگارى ندارد و مطابق نظريه «خفاى عنوان» مى توان ملتزم به ازدواج حضرت شد، خصوصا آنكه مطابق با سنت اسلامى است. آنچه به نظر مى رسد ترجيح قول اول است، به جهت:

1- روايات بسيار بر خفاى شخص. (997)

2- گر چه در روايت عمرى اشاره شده كه مردم حضرت را در موسم حج مى بينند ولى نمى شناسند، (998) اما اين روايت از امام نقل نشده و نيز اختصاص به موسم حج دارد.

3- قرار است كه حضرت در غيبت تام به سر برد.

4- اگر ازدواج صورت گرفته بود بايد در يك مورد هم كه شده سفرا و وكلاى ناحيه مقدسه به آن اشاره مى كردند.

5- مسعودى از على بن ابى حمزه نقل كرده ما به امام رضا عليه‌السلام عرض كرديم: براى ما روايت شده كه امام از دنيا نمى رود تا نسل خود را ببيند؟ امام رضا عليه‌السلام به او فرمود: «آيا در خصوص اين حديث براى شما روايت نشده:الا القائم؛ به جز قائم.» (999)

## 367: آيا قول به عدم ازدواج حضرت با سنت محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منافات دارد؟

در مورد سؤال فوق گر چه مطابق روايات نبوى نكاح از سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شمرده شده است ولى گاهى مصلحت اءهم كه همان غيبت و استتار تام حضرت از عموم مردم است اقتضا دارد كه امر ازدواج تحقق پيدا نكند. مى دانيم كه در مورد تزاحم ملاكات، هميشه ملاك اهم بر ملاك مهم پيشى مى گيرد. خصوصا آنكه رواياتى وجود دارد كه مفاد آن اين است كه در آخر الزمان در صورت امكان عزوبت و زن نگرفتن ترجيح دارد.

## 368: در صورت قول به عدم ازدواج، به روايت مفضل بن عمر چگونه پاسخ مى دهيد؟

كسانى كه قائل به ازدواج حضرتند به روايت مفضل بن عمر تمسك كرده اند. او از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: «... از مكان او هيچ يك از اولاد و غير اولادش اطلاع نمى يابد مگر مولايى كه متولى امر اوست». (1000)

پاسخ:

1- اين روايت را به همين مضمون نعمانى در كتاب «الغيبة» نقل كرده ولى به جاى كلمه «ولد» كلمه «ولى» آورده است، به اين شكل: «و لا يطلع على موضعه احد من ولى و لا غيره» (1001)؛ «و بر موضع او كسى از ولى و غير ولى اطلاع نمى يابد.»

2- در روايت نيامده كه الان امام زمان داراى همسر و فرزند است، و لذا از اين جهت اجمال دارد ممكن است كه مراد فرزندانى باشند كه در آستانه ظهور يا بعد از آن به دنيا مى آيند.

3- ممكن است كه اين گونه تعبير از باب مبالغه در خفاى شخص باشد، يعنى حتى در صورتى كه حضرت فرزند مى داشت كسى از جايگاه او اطلاع نداشت.

## 369: آيا روايت احمد بن محمد بن يحيى انبارى بر ازدواج امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

برخى براى اثبات ازدواج و اولاد حضرت و مكان دائمى او به روايت احمد بن محمد بن يحيى انبارى استدلال كرده اند. در اين روايت كه مفصل است اشاره به پنج شهر شده كه محل اقامت فرزندان و نسل امام زمان عليه‌السلام است. (1002)

پاسخ: روايت انبارى را عده زيادى تضعيف نموده و به صورت جزم رد كرده اند، از آن جمله مى توان به اين افراد اشاره كرد:

1- آقا بزرگ تهرانى. (1003)

2- سيد نعمت الله جزايرى. (1004)

3- شيخ محمد تقى شوشترى. (1005)

شيخ آقا بزرگ تهرانى مى گويد: «اين حكايت تنها از طريق وجادت به دست ما رسيده و ما حكايت كننده قصه را نمى شناسيم جز آنكه او مرد محترمى در آن مجلس بوده است. سند و متن آن مشتمل بر تناقضات و امور عجيب و غريب است كه مى توان آنها را انكار نمود... و غرض علما در نقل اين حكايات مجرد انس گرفتن به ياد حبيب و ذكر ديار و شنيدن آثار اوست...». (1006)

## 370: آيا قصه جزيره خضرا دلالت بر ازدواج حضرت دارد؟

مرحوم مجلسى در بحارالانوار از على بن فاضل روايتى مفصل نقل كرده و در آن اشاره به جزيره اى دارد كه نسل حضرت در آن زندگى مى كنند.

پاسخ:

1- از عبارت مجلسى استفاده مى شود كه روايت اعتبار چندانى نزد او نداشته است. او مى گويد: «چون در كتاب هاى معتبر به اين حديث دست نيافتم آن را در فصلى جداگانه آوردم». (1007)

2- شيخ اقا بزرگ تهرانى نيز اين داستان را تخيلى برشمرده است. (1008)

3- در متن تناقضاتى وجود دارد.

4- سخنان بى اساس در آن مشاهده مى شود.

5- در سند آن افرادى ناشناخته وجود دارد. (1009)

## 371: در برخى از روايات بر اهل و عيال حضرت اشاره شده، آيا اين دلالت بر ازدواج دارد؟

محمد بن مشهدى در مزار از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «گويا نزول قائم در مسجد سهله را با اهل و عيالش مشاهده مى كنم». (1010)

پاسخ:

1- دعاها و روايات قابل جمع با اولاد حضرت هنگام ظهور يا بعد از آن است.

سيد جعفر مرتضى عاملى مى گويد: «چه بسا مراد، اولاد حضرت بعد از ظهور باشد آن گونه كه از سياق كلام در اكثر روايات استفاده مى شود.» (1011)

2- تعبير به آل بيت امام زمان عليه‌السلام كه در برخى از ادعيه وارد شده با آباء و اجداد آن حضرت نيز سازگارى دارد.

## 372: آيا كنيه «اباصالح» دلالت بر ازدواج حضرت دارد؟

برخى ممكن است براى اثبات ازدواج و اولاددار بودن حضرت مهدى عليه‌السلام به كنيه«اباصالح» استدلال كنند يعنى پدر صالح، كه اين دلالت بر وجود فرزندى به نام صالح براى حضرت ارد.

پاسخ:

اولا: ممكن است كه تكنى حضرت به اين كنيه به جهت آن باشد كه امام زمان عليه‌السلام پدر و مجرى اصلاح جامعه است، او تنها كسى است كه به اذن و اراده الهى جامعه بشرى را در سطح كره زمين اصلاح خواهد كرد. همان گونه كه در روايتى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره خود على بن الى طالب عليه لسلام فرمود: «من و على دو پدر اين امتيم».

ثانيا: كلمه «اب» در لغت عرب تنها به معناى پدر نيست بلكه به معناى صاحب نيز آمده است. «اباصالح» يعنى كسى كه صلحايى در اختيار دارد.

ثالثا: ممكن است كه اين كنيه از آيه (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (1012) گرفته شده باشد.

# دعاى ندبه

## 373: آيا دعاى ندبه نزد علما معتبر است؟

روش عرف و عقلا در مسائل تاريخى قبول هر خبرى است كه در كتب تاريخى معتبر يا مشهور نقل شده باشد.

ولى علماى اسلام در قبول اخبار و رواياتى كه مربوط به احكام شرع و معارف دينى است به اين مقدار اكتفا نمى كنند، بلكه در صدد بحث و تحقيق برآمده و در سند احاديث و عدالت و وثاقت راويان حديث بررسى كامل مى كنند، و مادامى كه اطمينان كامل و وثوق به احاديث پيدا نكنند به آن عمل نمى نمايند.

اين دقت و تحقيق به جهت حصول اطمينان به صدور حديث از معصوم در مورد تكاليف الزامى، اعم از وجوب و حرمت دو چندان مى شود، ولى در مورد مستحبات احتياج مبرم به اين گونه بررسى نيست.

مورد ادعيه از اين قسم است، زيرا به جهت استحباب قرائت آن احتياج مبرمى به بررسى سندى ندارد، بلكه قرائت آن به رجا و اميد مطلوبيت كافى است و مى توان از قوت متن و الفاظ و مضامين دعا پى به اعتبار آن برد؛ زيرا اين مضامين در آيات و روايات معتبر نيز وارد شده است. خصوصا آنكه مطابق اخبار «من بلغ» كه دلالت بر تسامح در ادله سنن و مستحبات دارد، احتياج چندانى به بررسى سند ادعيه مستحبه نيست.

## 374: راه تشخيص روايت صحيح از غير صحيح چيست؟

از آنجا كه برخى از كذابين از زمان پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در صدد جعل و وضع حديث و نسبت آن به پيامبر و اهل بيت عليه‌السلام بوده اند، لذا جا دارد كه ميزانى را براى تمييز بين حديث صحيح از غير صحيح به دست دهيم. در اين باره به چند ميزان مى توان اشاره نمود:

1- موافقت با قرآن

امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «ان على كل حق حقيقة و على كل صواب نورا فما وافق كتاب الله فخذوه و ما خالف كتاب الله فدعوه» (1013)؛ «همانا بر هر حقى حقيقتى و بر هر صوابى نورى است، پس آنچه موافق كتاب خداست اخذ كرده و آنچه مخالف كتاب خداست رها كنيد.»

2- موافقت با ساير كلمات معصومين عليهم‌السلام

حسن بن جهم مى گويد: به اما رضا عليه‌السلام عرض كردم: از جانب شما احاديث مختلف به ما مى رسد؟ حضرت فرمود: «ما جأك عنا فقس على كتاب الله عزوجل و احاديثنا فان كان يشبه هما فهو منا و ان لم يكن يشبه هما فليس منا» (1014)؛ «آنچه از جانب ما به شما رسيد بر كتاب خداوند عزوجل و احاديث ما مقايسه كنيد، اگر شبيه آن دو است از ما مى باشد و گرنه از ما نيست.»

3- موافقت با عقل و عدم مخالفت با حكم آن

در حديثى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل است كه فرمود: «هر گاه از من حديثى به شما رسيد آن را بر كتاب خدا و حجت عقولتان عرضه بداريد، اگر موافق اين دو بود قبول كرده و گرنه آن را بر ديوار زنيد». (1015)

## 375: نظر بزرگان علما درباره دعاى ندبه چيست؟

شيخ مرتضى انصارى رحمه‌الله در كتاب «المكاسب» در بخش خيارات در ذيل حديث «المومنون عند شروطهم» مى گويد: «بعيد نيست كه بگوييم عنوان «شرط» بر التزامات ابتدائى صادق نيست بلكه متبادر عرفى از «شرط» همان التزامات تابع عقد است، همان گونه كه از موارد استعمال اين كلمه در مثل قول امام در دعاى ندبه استفاده مى شود، آنچه كه در ابتداى دعا فرمود: «بعد أن شرطت عليهم الزهد فى درجات هذه الدنيا الدنية.» (1016)

شيخ انصارى رحمه‌الله گويا اين دعا را امر مفروغ عنه از حيث صحت گرفته و لذا به آن در مجال احكام شرعيه استدلال كرده است.

محشّين مكاسب شيخ بر او در اين نكته هيچ اعتراضى نكرده و سند آن را نيز مورد مناقشه قرار نداده اند.

شيخ عبدالله مامقانى در حاشيه خود بر مكاسب مى گويد: «وجه دلالت اين جمله از دعا بر مقصود اين است كه كلام امام به اين بر مى گردد كه خداوند عزوجل به بندگان خود فرمود: هر كس در اين دنيا زهد پيشه كند من به او نعمت مقيم عطا خواهم كرد...». (1017)

ايروانى نيز مى گويد: «اما اطلاق شرط در دعاى ندبه به اعتبار اين است كه در ضمن الزام «جزيل ما عنده»... آمده است...». (1018)

## 376: چه كسانى دعاى ندبه را نقل كرده اند؟

دعاى ندبه را عده اى از علما و محدثين نقل كرده اند از آن جمله:

1- شيخ مشهدى در «المزار» از محمد بن ابى قره و او از كتاب ابى جعفر محمد بن الحسين بن سفيان بزوفرى نقل كرده و آن را به امام زمان عليه‌السلام نسبت داده است. (1019)

2- سيد بن طاووس در «مصباح الزائر» و «اقبال الاعمال» از بعض اصحاب ما از محمد بن على بن ابى قره به نقل از كتاب محمد بن حسين بن سفيان بزوفرى نقل كرده و آن را به امام زمان عليه‌السلام نسبت داده است. (1020)

3- علامه مجلسى رحمه‌الله در كتاب «زاد المعاد» مى گويد: «و اما دعاى ندبه كه مشتمل بر عقايد حقه و تأسف بر غيبت قائم عليه‌السلام است به سند معتبر از امام جعفر صادق عليه‌السلام نقل شده است...». (1021)

4- قبل از اين بزرگان اين دعا را شيخ جليل ثقه ابوالفرج محمد بن على بن يعقوب بن اسحاق بن ابى قره قنانى كه معاصر شيخ نجاشى و از اعلام قرن پنجم بوده، نقل كرده است. كسى كه شيخ محمد بن مشهدى در كتاب «المزار» از او زياد نقل مى كند.

5- و نيز شيخ جليل ثقه ابو جعفر محمد بن حسين بن سفيان بزوفرى در كتاب «الدعاء» نقل كرده است. او كه از مشايخ شيخ مفيد رحمه‌الله به حساب مى آيد مورد تأیید خاص او قرار گرفته است. حاجى نورى در «خاتمة المستدرك» او را از مشايخ شيخ مفيد بر شمرده و به وثاقت و جلالت قدر او شهادت داده است.

مرحوم آيت الله بروجردى مى فرمود: «يكى از راه هاى شناخت رجال، شناخت شخصيت شاگردان آنان است و هر گاه مشاهده شد كه اشخاصى همچون شيخ مفيد رحمه‌الله از شخص معينى زياد روايت نقل مى كند و هرگز مذمتى در حق او ندارد اين به نوبه خود نشانه اين است كه آن شخص مورد وثوق و اطمينان است».

## 377: راوى دعاى ندبه كه معاصر امام نبوده چگونه دعا را نقل مى كند؟

كسى ادعا نكرده كه بزوفرى اين دعا را بدون واسطه از امام نقل كرده است. و آيا لازم است هر كسى كه روايتى را از امام نقل مى كند معاصر با امام باشد؟

ما اطمينان داريم كه اين دعا يا با سند در كتاب بزوفرى روايت شده ولى ديگران كه از آن كتاب نقل كرده اند از باب مسامحه آن سند را حذف كرده اند، و يا اينكه بزوفرى از آنجا كه دعا را معروف و مشهور ديده احتياجى به ذكر سند نديده است؛ زيرا همان گونه كه در اين زمان معروف و مشهور است در عصرهاى گذشته نيز چنين بوده است. خصوصا آنكه متن آن با آيات قرآن و روايات ديگر سازگارى تمام دارد.

## 378: «محمد بن مشهدى» راوى با واسطه دعاى ندبه كيست؟

از كلمات آيت الله خوئى رحمه‌الله به نقل از شيخ حر عاملى به دست مى آيد كه مراد از محمد بن مشهدى، محمد بن على بن جعفر است. (1022)

ولى مرحوم حاجى نورى در «خاتمه مستدرك» در اين باره مى گويد: «مراد از محمد بن مشهدى، محمد بن جعفر بن على بن جعفر مشهدى است كه از وى به عنوان «حائرى» نيز ياد شده است. ايشان يكى از راويان ابى الفضل شاذان بن جبرئيل قمى است. او همچنين با دو واسطه از شيخ مفيد روايت نقل مى كند». (1023)

به هر حال او هر كه باشد شخصى قابل اعتماد و مورد وثوق و جليل القدر است كه توصيف و مدح وى در كتب رجال آمده است.

## 379: «محمد بن على بن ابى قره» راوى ديگر دعاى ندبه كيست؟

او از جمله راويان صاحب كتاب و مورد اعتماد است. نجاشى درباره وى مى گويد: «... او ثقه بوده و روايات فراوانى شنيده و كتابهاى بسيارى تاءليف كرده است. وى كسى بود كه كتاب ها را ورق به ورق براى اصحاب اماميه مى خواند و همواره در مجالس با ما بود». (1024)

از آنجا كه نجاشى اجازه نقل كتاب هاى ابن ابى قره را از وى داشته است لذا مى توان او را از مشايخ اجازه مرحوم نجاشى دانست.

## 380: ابن مشهدى دعاى ندبه را چگونه از محمد بن ابى قره نقل كرده است؟

از آنجا كه محمد بن جعفر مشهدى معاصر محمد بن ابى قره نبوده است لذا مى توان آن را اين گونه توجيه كرد:

1- شيخ مشهدى معمر بوده و لذا محمد بن ابى قره را درك كرده است.

2- اگر چه خبر ارسال دارد ولى ابن مشهدى به نقلش از محمد بن ابى قره يقين داشته است.

3- ابن مشهدى دعا را از كتاب مزار ابن ابى قره نقل كرده است، زيرا مطابق نقل صاحب رياض ابن ابى قره كتابى به نام مزار داشته است.

## 381: آيا درباره محمد بن حسين بن سفيان بزوفرى معروف به ابن مشهدى توثيقى رسيده است؟

او از شاگردان احمد بن ادريس به شمار آمده و از او روايت نقل كرده است. و از آنجا كه شيخ مفيد از او روايت نقل كرده مى توان او را از مشايخ شيخ مفيد دانست.

درباره وثاقت وى بايد گفت هر چند پيرامون بزوفرى در كتب رجال توثيق خاصى وارد نشده است ولى از آنجا كه از مشايخ روايى شيخ مفيد بوده و در موارد زيادى براى وى رضا و رحمت خداوند را طلب كرده است مى توان بدون ترديد گفت: قواعد توثيق عام شامل حال وى مى گردد.

## 382: دعاى ندبه از كدامين امام است؟

ظاهر اين است كه اين دعا از جانب امام صادق عليه‌السلام انشا شده است همان گونه كه مرحوم مجلسى به آن حضرت نسبت مى دهد. و اما اينكه در برخى از مصادر اين گونه آمده است كه اين دعا براى صاحب الزمان است ممكن است اين گونه توجيه كنيم كه اين دعا دعايى است كه براى وجود مقدس امام زمان عليه‌السلام انشا شده است نه اينكه اين دعا از طرف آن حضرت انشا شده باشد.

هر چند برخى خواسته اند احتمال اول را به خاطر ناسازگارى برخى از مضامين دعا با صدور آن از جانب امام صادق عليه‌السلام مردود سازند ولى براى اهل تحقيق روشن است كه اين اشكالات قابل توجيه است، زيرا نظير چنين مضامينى در موارد ديگر از امام صادق عليه‌السلام و ديگر ائمه عليهم‌السلام نيز نقل شده است. (1025)

و نيز احتمال دارد كه بزوفرى از پدرش حسين بن على بن سفيان كه از علما و راويان بزرگ قرن چهارم كه هم عصر و زمان غيبت صغرا بوده نقل كرده و او هم به وسيله نواب اربعه از راه مكاتبه و توقيع با امام زمان عليه‌السلام در ارتباط بوده و اين دعا را در كتاب خود آورده و سپس به دست فرزندش ابو جعفر بزوفرى رسيده است.

## 383: آيا دعاى ندبه انشاى برخى از علماى شيعه است؟

ممكن است برخى اشكال كنند كه اين دعا انشاى برخى از علماى شيعه بوده است ولى اين احتمال از جهاتى باطل است:

1- بزوفرى در ادامه روايت اين چنين آورده است:و يستحب اءن يدعى به فى الاعياد الاربعة. ظاهر اين كلمه مى رساند كه اين دعا از جانب معصوم صادر شده است زيرا محكوم كردن هر يك از افعال و اذكار به هر يك از احكام خمسه (وجوب، حرمت، استحباب، كراهت و اباحه ) از امور توفيقى است كه فقط بايد از جانب اولياى معصوم خداوند صورت پذيرد.

2- اينكه براى قرائت اين دعا زمان خاص (اعياد اربعه ) ذكر شده خود دليل بر آن است كه از جانب معصوم صادر شده است؛ زيرا در غير اين صورت نمى تواند از چنين ويژگى خاصى برخوردار باشد.

3- رسم علما چنين بوده كه هر گاه دعا يا زيارتى را خود انشا مى كردند متذكر مى شدند تا بر مردم مشتبه گردد، از باب نمونه:

الف: شيخ صدوق در «من لا يحضره الفقيه» زيارتى را براى فاطمه زهرا سلام الله عليها كه از انشاهاى خود اوست نقل كرده و مى گويد: «من آن را در سفر حج در مدينه در كنار قبر فاطمه زهرا سلام الله عليها قرائت كردم. ولى آن را به اين صورت در اخبار نيافتم...». (1026)

ب: سيد بن طاووس در «الاقبال» مى گويد: «فصلى است درباره آنچه آن را ذكر مى كنيم از دعايى كه آن را انشا كرديم، آن را هنگام تناول طعام ذكر مى كنيم». (1027)

ج: و نيز مى فرمايد: «و اما آنچه هنگام رويت هلال شوال گفته مى شود ما آن را در كتاب«عمل الشعر» در ضمن دعايى كه انشا كرديم آورديم، و اين دعا صلاحيت براى تمام ماه ها را دارد...». (1028)

و در موارد ديگر نيز در مورد ادعيه اى كه خود انشا كرده چنين تعبيراتى آورده است.(1029)

4- ابن مشهدى در «المزار» مى گويد: من در اين كتاب خود از فنون زيارات، اخبارى را جمع كردم كه به واسطه راويان ثقه و مورد اعتماد به سادات متصل شده اند». (1030)

5- در صورتى كه جمله «انه الدعاء لصاحب الامر» را به معناى انشا از امام زمان عليه‌السلام بدانيم مى توانيم آن را از توقيعات حضرت به بزوفرى بدانيم.

## 384: چه ارتباطى بين امام زمان عليه‌السلام با كوه رضوى و ذى طوى است؟

امام زمان عليه‌السلام در عصر غيبت كبرا مكان خاصى ندارد، نه در كوه رضوى مخفى است و نه در ذى طوى و نه در سرداب مقدس. آرى برخى از فرقه هاى كيسانيه كه منقرض شده اند معتقد بودند كه محمد بن حنفيه در كوه رضوى مخفى است. پس چه ارتباطى با اين دو كوه و امام زمان عليه‌السلام وجود دارد كه در دعاى ندبه به آن اشاره شده است؟

پاسخ: قبل از پاسخ اشكال بايد بدانيم كه رضوى و ذى طوى چه مكانى است؛

ذى طوى اسم مكانى است داخل حرم كه حدود يك فرسخ تا مكه فاصله دارد و از آنجا خانه هاى مكه پيداست. (1031)

و رضوى كوهى از كوه هاى مدينه منوره است در نزديكى ينبع، كه فاصله بين آن كوه تا مدينه چهل ميل است. در مدح و فضيلت آن كوه رواياتى وارد شده است.

در جواب سؤال فوق مى گوييم: آرى ما معتقديم كه حضرت مكان معين در عصر غيبت ندارد و روايات و ادعيه اين مطلب را تأیید مى كند، ولى اين جمله به معناى آن نيست كه حضرت در كوه رضوى يا در منطقه ذى طوى مخفى است، بلكه معنايى كنايى دارد به اين معنا كه براى حضرت هيچ مكان معينى نيست، و لذا اين جمله هيچ ارتباطى با عقيده كيسانيه ندارد.

و اما اينكه چرا اين دو مكان به طور خصوص در اين دعا ذكر شده، به جهت تقدس و تبرك اين دو مكان است، و ثابت شده كه حضرت عليه‌السلام در اين دو مكان زياد تردد داشته اند.

و ممكن است كه در ذكر اين منطقه اشاره به اين نكته باشد كه حتى اين دو موضع كه مورد اهتمام كيسانيه است تحت تصرف امام مهدى عليه‌السلام و محل تردد آن حضرت است. و يا اينكه مقصود از ذى طوى مكه مكرمه و رضوى مدينه منوره باشد، آن گونه كه در كتاب «اخبار مكه» اشاره شده است.

## 385: چرا اسامى تمام امامان در اين دعا ذكر نشده است؟

گاهى گفته مى شود چرا اسامى تمام امامان در اين دعا ذكر نشده است؟

پاسخ:

تصريح نشدن به اسامى و عدد دوازده امام از قوت متن آن نمى كاهد. در عين حال گر چه تصريح به نام هر يك از آنها نشده ولى به طور كلى و اجمالى به مصائبى كه آنها در راه هدايت خلق متحمل شده اند اشاره كرده است، آنجا كه مى گويد: «لم يمتثل امر الرسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فى الهادين بعد الهادين...يا آنجا كه مى فرمايد:فقتل من قتل و سبى من سبى و اقصى من اقصى.»

اين عبارات اشاره به مصائبى دارد كه هر يك از امامان در راه هدايت خلق متحمل شده اند.

و نيز در جايى ديگر مى فرمايد: «أين الحسن أين الحسين، أين أبناء الحسين....»

## 386: آيا جمله «و عرجت بروحه» مخالف با معراج جسمانى است؟

برخى مى گويند: جمله و عرجت بروحه الى سمائك كه در دعاى ندبه آمده مخالف با اجماع و آيات و رواياتى است كه دلالت بر معراج جسمانى دارد لذا از اين جهت در صدد برآمده اند تا در انتساب اين دعا به امام خدشه وارد كنند.

پاسخ:

صحيح در اين جمله: «عرجت به الى سمائكاست نهبروحه » و لذا دلالت بر معراج روحانى ندارد شاهد اين مطلب چند قرينه است:

1- محدث نورى رحمه‌الله در كتاب «تحية الزائر» مى گويد: در نسخه اى كه من از مزار محمد بن مشهدى دارم:عرجت به الى سمائكثبت شده است. (1032)

2- شيخ عباس قمى رحمه‌الله نيز در كتاب «هدية الزائر» عبارت استاد خود حاجى نورى را نقل كرده و آن را تأیید نموده است.

3- الان نيز نسخه اى خطى و نفيس از كتاب مزار محمد بن مشهدى موجود است كه در آنو عرجت بهثبت شده است.

4- جمله هاى ديگر در دعا نيز مؤ يد معراج جسمانى است از قبيل:و اءوطاءته مشارقك و مغاربكوسخرت له البراق.

5- بر فرض صحت نسخه« و عرجت بروحه» اين جمله دلالت بر معاد روحانى فقط ندارد، از باب استهدام لفظ موضوع براى جزء و اراده كل، مقصود معراج جسمانى و روحانى است.

از قبيل اينكه گفته مى شود: «روحى لك الفدأ.» مرحوم حاج ميرزا ابوالفضل تهرانى مى گويد: «گاهى كلمه روح را در معناى جسم با روح به كار مى برند به جهت ارتباط بين حال و محل يا علاقه ملابست كه بين آن دو است...». (1033)

## 387: چه تأليفاتى درباره دعاى ندبه نوشته شده است؟

دانشمندان و محققان اين دعاى شريف را مورد توجه خود قرار داده و بر آن شروح و حواشى نوشته اند. اينك به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- «شرح دعاى ندبه» از صدر الدين محمد حسنى مدرس يزدى.

2- «عقد الجمان لندبة صاحب الزمان» از ميرزا عبدالرحيم تبريزى.

3- «وسيلة القربة فى شرح دعاء الندبة» از شيخ على خوئى.

4- «شرح دعاى ندبه» از ملا حسن تربتى سبزوارى.

5- «النخبة فى شرح دعاء الندبة» از سيد محمود مرعشى.

6- «شرح يا ترجمه دعاى ندبه» از سردار كابلى.

7- «معالم القربة فى شرح دعاء الندبة» از محدث ارموى.

8- «وظائف الشيعة فى شرح دعاء الندبة» از اديب اصفهانى.

9- «كشف الكربة» از محدث ارموى.

10- «نويد بامداد پيروزى» از موسوى خرم آبادى.

11- «شرح و ترجمه دعاى ندبه» از محب الاسلام.

12- «نصرة المسلمين» از عبدالرضا خان ابراهيمى.

13- «فروغ الولاية» از آيت الله صافى.

14- «الكلمات النخبة» از عطائى اصفهانى.

15- «رسالة حول دعاء الندبة» از محمد تقى تسترى.

16- «رسالة حول دعاء الندبة» از ميرجهانى اصفهانى.

17- «سند دعاء الندبة» از سيد ياسين الموسوى.

18- «شرحى بر دعاى ندبه» از علوى طالقانى.

و ديگر شروح و رساله ها در رابطه با دعاى ندبه.

## 388: چه دعاهايى در عصر غيبت امام زمان عليه‌السلام درباره حضرت مستحب است؟

ادعيه درباره امام زمان عليه‌السلام بسيار است، كه مى توان به برخى از آنها فهرست وار اشاره نمود:

1- دعايى از امام صادق عليه‌السلام. (1034)

2- دعاى غريق. (1035)

3- دعاى بعد از هر فريضه در ماه رمضان.

4- دعاى عهد صغير. (1036)

5- دعا عهد. (1037)

6- دعا بعد از نماز ظهر. (1038)

7- دعا بعد از نماز عصر. (1039)

8- دعاى شب نيمه شعبان. (1040)

## 389: در چه مكان هايى سفارش دعا براى امام زمان عليه‌السلام شده است؟

مطابق روايات در برخى از مكان هاى مقدس سفارش خاص به جهت دعا براى امام زمان عليه‌السلام شده است از آن جمله:

1- مسجد الحرام. (1041)

2- سرداب مقدس.

3- مقامات منسوب به حضرت از قبيل مسجد كوفه، مسجد سهله، مسجد صعصعه و مسجد جمكران.

4- حرم امام حسين عليه‌السلام. (1042)

5- حرم امام رضا عليه‌السلام. (1043)

6- حرم عسكريين عليهما‌السلام در سامرا. (1044)

7- حرم هر يك از امامان به طور عموم. (1045)

8- عرفات در محل وقوف. (1046)

## 390: فلسفه توسل به امام زمان عليه‌السلام چيست؟

توسل، وسيله و واسطه قرار دادن چيزى بين خود و مطلوب است. وسيله بر دو نوع است: گاهى از امور مادى است، مثل آب و غذا كه وسيله رفع تشنگى و گرسنگى است. و زمانى نيز از امور معنوى است، مثل گناه كارى كه خدا را به مقام و جاه يا حقيقت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قسم مى دهد تا از گناهش بگذرد.

در هر دو صورت وسيله لازم است؛ زيرا خداوند متعال جهان آفرينش را به بهترين صورت آفريده است آنجا كه مى فرمايد: «الذى احسن كل شى ء خلقه» (1047)؛ «آن خدايى كه همه چيز را به بهترين صورت آفريد.»

جهان بر اساس نظم علت و معلول و اسباب و مسببات براى هدايت و رشد و تكامل انسان ها آفريده شده است و نيازمندى هاى طبيعى بشر با عوامل و اسباب عادى برآورده مى گردد. فيوضات معنوى خداوند همچون هدايت، مغفرت و آمرزش نيز بر اساس نظامى خاص بر انسانها نازل مى شود و اراده حكيمانه خداوند بر اين تعلق گرفته كه امور از طريق اسباب خاص و علل معين به انسانها برسد.

بنابراين، همان گونه كه در عالم ماده نمى توان پرسيد: چرا خداوند متعال زمين را با خورشيد نورانى كرده و خود بى واسطه به چنين كارى دست نزده است؟ در عالم معنا نيز نمى توان گفت چرا خداوند مغفرت خويش را به واسطه اولياى الهى شامل حال بندگان مى كند.

شهيد مطهرى رحمه‌الله مى فرمايد: «فعل خداوند داراى نظام است.

اگر كسى بخواهد به نظام آفرينش اعتنا نداشته باشد گمراه است. به همين جهت است كه خداى متعال گناه كاران را ارشاد فرموده است كه در خانه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بروند و علاوه بر اينكه خود طلب مغفرت كنند، از آن بزرگوار بخواهند كه براى ايشان طلب مغفرت كند.

قران كريم مى فرمايد: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا) (1048)؛ «اگر ايشان هنگامى كه [با ارتكاب گناه ] به خود ستم كردند، نزد تو مى آمدند و از خدا آمرزش مى خواستند و پيامبر هم براى ايشان طلب مغفرت مى كرد، خدا را توبه پذير مهربان مى يافتند.» (1049)

از همين رو مى بينيم كه در قرآن و سنت تاكيد فراوانى بر وسيله و توسل شده است. خداوند متعال مى فرمايد: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) (1050)؛ «اى مومنين! تقوا پيشه كنيد و براى رسيدن به او وسيله طلب نماييد.»

اثر و فايده ديگرى كه در توسل به اولياى الهى خصوصا ذوات مقدسه اهل بيت عليهما‌السلام است اينكه مردم به جهت دريافت فيوضات الهى به واسطه آنان نه تنها به مقام شامخ آنها از نبوت يا امامت يقين حاصل مى كنند، بلكه از باب اينكه «الانسان عبيد الاحسان» فرمان بردار دستورات آنها كه همان دستورات خداوند است مى شوند.

## 391: آيا دعا براى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام با نهى از عجله در ظهور منافات دارد؟

در روايات فراوان به مسأله دعا براى تعجيل فرج حضرت مهدى عليه‌السلام اشاره شده است و در برخى روايات ديگر از عجله كردن و استعجال نهى شده است. از جمله: «هلك المستعجلون» «كسانى كه عجله كردند هلاك شدند.»

آيا بين اين دو دسته روايات اختلاف و تنافى وجود دارد؟ در واب مى گوييم: خير؛ زيرا:

اولا: استعجال در ظهور، اصرار زياد بر فرج حضرت بدون تمهيد مقدمات و شرايط و زمينه هاست، ولى دعا راى ظهور حضرت با تمهيد مقدمات و شروط است.

ثانيا: نفس دعا براى تعجيل فرج در ظهور حضرت تاءثير به سزايى دارد، به اين معنا كه خود دعا مى تواند به منزله جزء علت تامه در تسريع ظهور تاءثير به سزايى داشته باشد.

## 392: آيا اگر كسى چهل روز دعاى عهد بخواند از ياران امام مهدى عليه‌السلام خواهد شد گر چه انسان بدى باشد؟

مطابق روايتى كه از امام صادق عليه‌السلام نقل شده آمده است كه: «هر كس چهل صبح دعاى عهد را بخواند از ياوران (قائم) ما باشد، و اگر پيش از ظهور آن حضرت بميرد خداوند او را از قبر بيرون آورد تا در خدمت آن حضرت باشد...». (1051)

مورد سوال فوق مى گوييم:

اولا: اين آثار ممكن است مقيد باشد به اينكه اعمال و رفتار ديگر نيز درست و مطابق موازين شرع باشد، زيرا نسان بايد با حقيقت اين دعا انس داشته باشد تا بتواند با خداى خود عهد كند.

ثانيا: ممكن است كه خواندن دعاى عهد گر چه از شخصى باشد كه انسان بدى است ولى خداوند متعال به بركت اين دعا او را متحول مى گرداند و با خواندن اين دعا در چهل روز و عهد قلبى با حضرت مهدى عليه‌السلام چنان تحولى اساسى در وجود او ايجاد شود كه به اين قابليت برسد كه بتواند از اصحاب حضرت شود.

# طول عمر

## 393: آيا مسأله طول عمر امام زمان عليه‌السلام مورد اعتراض اهل سنت واقع شده است؟

شيعه اماميه به تبع ادله قطعى، معتقد به امامت امام زمان عليه‌السلام از سال 255 هجرى تاكنون است. اين اعتقاد مستلزم آن است كه امكان داشته باشد شخصى بيش از هزار سال عمر كرده باشد. اين لازمه براى برخى از اهل سنت گران آمده است.

مى گويند: چگونه ممكن است شخصى اين مقدار عمر كند. اينان در حقيقت از آن جهت كه اصل اعتقاد به امامت و مهدويت شيعه را قبول ندارند مسأله طول عمر را بهانه قرار داده اند تا اصل عقيده به مهدويت شيعه را زير سؤال ببرند.

سائح على حسين مغربى مى گويد: «اهل سنت نظريه بقا و زنده ماندن مهدى عليه‌السلام بيش از هزار سال تا هر زمان كه خدا بخواهد را مورد انتقاد قرار داده اند، و مى گويند: عمرى به اين مقدار هرگز در بين بشر مرسوم نبوده و دليلى نيز از شرع بر آن وجود ندارد». (1052)

همان گونه كه دكتر احمد محمود صبحى اعتقاد به طول عمر امام زمان عليه‌السلام را از قوى ترين اعتراض ها متوجه بر عقيده به حضرت مهدى عليه‌السلام نزد شيعه امامى قرار داده است او مى گويد: «زنده ماندن مهدى بيش از هزار سال جاى ترديد دارد و اين خود موجب سست كردن عقيده به مهدويت از ريشه و اساس است». (1053)

## 394: آيا خداوند مى تواند عمر كسى را به اين حد طولانى كند؟

در علم كلام به اثبات رسيده كه خداوند قادر بر هر امرى است همان گونه كه عالم به هر چيزى است. هر امرى كه قابليت تعلق قدرت الهى را داشته باشد و محال ذاتى و وقوعى نباشد، گر چه بر خلاف عادت عمومى است.

لذا محال نيست كه خداوند به جهت مصالحى عمر شخصى را طولانى كرده و از آفات مرگ او را نگه دارد. طبيعت آتش، سوزاندن است ولى خداوند براى حضرت ابراهيم چگونه سرد و سلامت گردانيد. و اين همان اعجازى است كه در علم كلام به آن اشاره شده است.

علامه طباطبايى مى فرمايد: «كسى كه روايات وارد شده از رسول اعظم و امامان اهل بيت عليه‌السلام در خصوص امام غايب را مطالعه كرده باشد به اين نتيجه مى رسد كه نوع حيات آن حضرت با معجزه و خرق عادت است و طبيعى است كه خرق عادت امرى محال نيست. و نمى توان خرق عادت را از طريق علم به طور مطلق نفى كرد.

عوامل و اسبابى كه در عالم تأثير گذارند هرگز منحصر در حدود ديد ما و شناخت ظاهرى ما نيست. ما نمى توانيم عوامل ديگر را از ماوراء طبيعت نفى كنيم... لذا ممكن است كه عواملى در فرد يا افرادى از بشر وجود داشته باشد كه بتواند انسان را بهره مند از عمر طولانى كند به حدى كه گاه به هزار يا هزاران سال برسد. بنابراين علم طب هرگز از كشف راز طول عمر انسان مطلع نشده است». (1054)

شهيد صدر رحمه‌الله مى گويد: «... ما فرض مى كنيم كه عمر طولانى از حيث علمى ممكن نيست... نتيجه چيست؟ مقصود شما اين است كه بگوييد طولانى شدن عمر انسان تا چند قرن بر خلاف قوانين طبيعى است كه علم با وسايل تجربى و پيشرفته به اثبات رسانده است.

تازه به اين نتيجه مى رسيم كه اين حالت معجزه بوده كه قانون طبيعى را در حالتى معين به جهاتى خاص معطل گذاشته و خرق كرده است....

اين معجزه براى كسى كه از نصوصات قرآن و سنت استمداد جسته و استفاده مى كند، چيز تازه يا غريبى نيست، و نيز عجيب تر از نقض قانون انتقال حرارت از جسم پر حرارت به جسم كم حرارت نيست، كه در مورد حضرت ابراهيم عليه‌السلام نقض شده است تا جان او محفوظ بماند خداوند متعال مى فرمايد:قلنا يا نار كونى بردا و سلاما على ابراهيم. (1055)

آن گاه نمونه هايى از معجزات و خوارق عادات به جهت مصالحى اهم را مثال مى زند كه اگر از مسأله طول عمر در حد اعجاز مهم تر نباشد در اهميت كمتر نيست...». (1056)

لذا خداوند متعال درباره حضرت يونس (ذوالنون ) مى فرمايد: (فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ \* لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ) (1057)؛ «اگر او از تسبيح گويان نبود به طور حتم در شكم ماهى تا روز قيامت باقى مى ماند.»

پس ممكن است كسى عمر طولانى تا روز قيامت به طريق اعجاز داشته باشد.

## 395: آيا طول عمر به اين حد، از حيث علمى امكان دارد؟

مقصود از امكان علمى آن است كه ادعا كنيم برخى از امور كه امكان علمى نداشته و نمى توان با وسايل مدرن و پيشرفته امروز آن را عملى ساخت به لحاظ قوانين علمى هيچ گونه قاعده و قانونى كه مانع وقوع و تحقق آن باشد وجود ندارد. در مورد طول عمر انسان نيز چنين است.

برنارد شو مى گويد: «از اصول علمى ثابت نزد تمام علماى بيولوژى آن است كه عمر انسان ممكن نيست كه براى او حد ثابتى باشد، طول عمر مسأله اى است كه حد نمى پذيرد». (1058)

وايزمن دانشمند معروف آلمانى مى گويد: «هيچ تلازمى بين مرگ و قوانين طبيعى نيست زيرا ما در عالم طبيعت، عمرى مى بينيم كه بين يك لحظه تا خلود على الدوام پايين و بالا مى رود...». (1059)

فلوكر فيزيكدان معروف مى گويد: «حد طبيعى عمر انسان 600 سال است».

روجر پيكن دانشمند انگليسى آنرا به 1000 سال رسانده است. (1060)

دكتر كيلور دهاوز آمريكايى مى گويد: «علم طب مى تواند قيدها و حدودى را كه مانع از طول عمر انسان است با كمك دانش تغذيه از بين ببرد. ما امروز اميدواريم كه بر خلاف عمر پدران و اجدادمان به چنين طول عمرى دست يابيم». (1061)

پروفسور اتينگر مى گويد: «نسل جديد همان گونه كه به سفرهاى فضايى ايمان آورد، در آينده اى نه چندان دور ايمان خواهد آورد كه خلود انسان در حيات دنيوى امر بعيدى نيست زيرا با پيشرفت تكنولوژى كه امروز مشاهده مى كنيم مى توان عمر انسان را در قرن آينده به هزاران سال رساند». (1062)

ديمند وبرل از اساتيد دانشگاه جونس هبكنس مى گويد: «تمام اجزاى اصلى انسان بدون استثنا با امتحان به اثبات رسيده كه قابل خلود است، و يا حداقل قابل عمرى طولانى تر از اين مقدار است...». (1063)

## 396: آيا طول عمر امكان عملى داشته است؟

فلاسفه و متكلمين مى گويند: قوى ترين دليل بر امكان شى ء وقوع آن در خارج است. در مورد طول عمر همين قانون جارى است. بهترين دليل بر امكان آن رجوع به تاريخ گذشته است. چه بسيار افرادى كه در طول تاريخ عمرهاى بسيار طولانى داشته اند كه طول عمر حضرت مهدى عليه‌السلام نيز يكى از آنها است.

خداوند متعال درباره حضرت نوح عليه‌السلام مى فرمايد: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا) (1064)؛ «و هر آينه ما نوح را به سوى قومش فرستاديم پس او در ميان آنها هزار سال به جز پنجاه سال (نه صد و پنجاه سال) درنگ كرد.»

مطابق نظر مسلمانان و مسيحيان، حضرت مسيح عليه‌السلام تاكنون زنده بوده و در آخرالزمان از آسمان فرود خواهد آمد. و مطابق نظر اسلامى پشت سر امام زمان عليه‌السلام نماز به جاى خواهد آورد.

## 397: آيا در روايات اهل سنت به طول عمر اشخاص اشاره شده است؟

عجب است كه اهل سنت اعتقاد به ولادت و وجود امام مهدى عليه‌السلام را به جهت طول عمر آن حضرت قبول نمى كنند در حالى كه در صحيح ترين مصادر حديثى خود رواياتى را آورده اند كه در آن به قضايا و اشخاصى اشاره شده كه عمرهاى بسيار طولانى داشته و دارند.

از آن جمله حديث معروف به حديث «جساسه» است كه در «صحيح مسلم» به طور تفصيل از آن ياد شده است.

در آن حديث به طور تفصيل اشاره به وجود شخصى به نام «دجال» شده كه با عمرى بسيار طولانى غايب از ديدگان مردم و در جزيره اى از دريا زندگى مى كند و در برهه اى از زمان به نهضتى باطل دست خواهد زد. (1065)

## 398: آيا كسانى در امت هاى پيشين عمر طولانى داشته اند؟

آرى، با مراجعه به تاريخ پى مى بريم كه كسانى عمرهاى بسيار طولانى داشته اند از قبيل:

1- خضر نبى كه هزاران سال عمر كرده (1066) و هنوز زنده است.

2- لقمان بن عاد كه 3500 سال عمر داشته است. (1067)

3- لقمان حكيم با 4000 سال يا بنابر نقلى ديگر، هزار سال.

4- نوح پيامبر با 2500 سال.

5- شيث فرزند آدم با 912 سال. (1068)

6- حضرت آدم عليه‌السلام با 930 سال. (1069)

7- ادريس نبى با 862 سال. (1070)

8- سليمان نبى با 712 سال. (1071)

9- سام پسر نوح با 600 سال. (1072)

و ديگران.

## 399: آيا طول عمر امكان فلسفى و منطقى دارد؟

مقصود از امكان فلسفى يا منطقى آن است كه با مراجعه به عقل هيچ گونه مشكل عقلى و فلسفى كه مخالف با نظريه طول عمر باشد وجود نداشته باشد.

شكى نيست كه طولانى شدن عمر انسان به هزاران سال از جنبه عقلى و منطقى ممكن است و هيچ گونه اشكال عقلى ندارد و هيچ گاه مستلزم تناقض نخواهد شد زيرا در مفهوم حيات و زندگى، مرگ سريع نهفته نشده است.

فخر رازى در توجيه طول عمر انسان در ذيل آيه شريفهفلبث فيهم الف سنة الا خمسين عاما...(1073)، مى گويد: «برخى از اطبا گويند: عمر انسان بيش از 120 سال نمى شود، ولى آيه بر خلاف آن دلالت داشته و عقل نيز بيش از اين را تأیید مى كند؛ زيرا بقا بر تركيبى كه در انسان است ذاتا ممكن است و گرنه باقى نمى ماند.

دوام تأثير موثر در او ممكن است؛ زيرا موثر در وجود انسان اگر واجب الوجود است كه دوام دارد و اگر غير واجب الوجود باشد براى او موثرى است و بالاخره به واجب الوجود باز مى گردد كه دوام دارد. لذا ممكن است كه تاثير واجب الوجود دائمى شود كه در نتيجه بقا ذاتا ممكن مى گردد و چنانچه بقا نداشته باشد به جهت امر عارض است و عارض هم ممكن العدم است.

و اگر وجود عارض مانع واجب بود به همين مقدار عمر هم نمى توانست باقى بماند نتيجه اينكه حرف برخى از اطبا كه گفته اند عمر انسان از 120 سال فراتر نمى رود باطل است».

شيخ مجتبى قزوينى خراسانى در استدلال عقلى و فلسفى بر ضرورت وجود شخص طويل العمر در خارج مى گويد: «طبق قواعد فلسفى و حكمى، هر طبيعتى كه قابل زياده و نقصان در عالم وجود است بايد فرد كامل آن طبيعت در خارج موجود گردد؛ زيرا هر طبيعتى طالب كمال نهايى خود است مطابق اين قاعده تعدادى از مسائل فلسفى پايه گذارى شده است كه از جمله آنها وجود فرد كامل در بين بشر به اسم نبى يا حكيم است. و مطابق اين قانون كه با برهان به اثبات رسيده قابليت زندگى و عمر بيشتر داراى مراتب متعددى در خارج است. عمر 1000 سال يا 2000 سال را نمى توان نهايت مرتبه امكان زندگى به طور يقين دانست بلكه ممكن است كه بيش از اين مقدار نيز باشد...» (1074)

# علايم ظهور

## 400: چه آثارى در نقل علائم ظهور است؟

با تاملى در روايات علايم ظهور و بررسى همه جانبه آن پى به آثار و فوايد نشر آنها در ميان جامعه خواهيم برد. اينك به برخى از آنها اشاره خواهيم كرد:

1- آگاهى امت از پرچم ها و دعوت هاى ضلال و گمراه كننده.

2- بشارت به ظهور دعوت هاى حق و قيام هايى كه در آن مردم را به حق دعوت مى نمايند.

3- اخبار غيبى از آن جهت كه خرق عادت است از اهم دلايل نبوت و امامت به شمار مى آيد و لذا نشر و تحقق آنها سبب زياد شده يقين در قلوب مسلمانان خواهد شد.

4- از آن جهت كه كفار براى پذيرش اسلام به دنبال دليل و برهان و معجزه اند اين گونه اخبار بعد از تحقق قطعى آنها حجتى براى آنها خواهد بود.

5- بعد از تحقق هر يك از علايم ظهور اطمينان مردم به اصل ظهور بيشتر خواهد شد.

6- تحقق يكايك علايم ظهور در خارج منعكس كننده عزم جدى خداوند متعال در نصرت اسلام و مسلمين بر كفار در سطح كل كره زمين است.

7- مسلمانان را براى آمده شدن و زمينه سازى ظهور تحريك كرده و به آنها آمادگى روحى، سياسى و جهادى براى شركت در حكومت آن حضرت را خواهد داد.

8- از آنجا كه انسان غريزه و ميل به شنيدن اخبار غيبى دارد با طرح اين گونه اخبار واقعى و اسلامى جلوى انحرافات فكرى از ناحيه كاهنان و منجمان از اين طريق گرفته مى شود.

9- بخش مهمى از علايم ظهور از امور سياسى اسلام به حساب مى آيد كه بايد مسئولين رده بالا در بررسى مسائل استراتژيك خود به آنها توجه نموده و برنامه هاى خود را در سطح كلان بر اساس آنها پى ريزى كنند.

10- بحث از علايم ظهور موضوعى نيست كه اختصاص به شيعه يا مسلمانان داشته باشد بلكه در هر دين و آيين كم و بيش به علايم ظهور منجى بشريت به هر اسم و نامى پرداخته شده است.

نويسنده آلمانى «هالسيل» در كتاب خود «خبر و سياست» مى گويد: ما مسيحيان ايمان داريم كه تاريخ بشريت در آينده اى نه چندان دور در معركه اى به نام «هرمجدون» به پايان خواهد رسيد. معركه اى كه در آن مسيح بازگشته و بر تمام زنده ها و مردگان حكومت خواهد كرد». (1075)

## 401: چه فرقى بين علايم ظهور و شرايط ظهور است؟

علايم ظهور گر چه با شرايط ظهور وجه اشتراكى دارند كه همان تحقق هر يك قبل از ظهور امام مهدى عليه‌السلام است، ولى از جهاتى نيز با يكديگر اختلاف دارند. اينك به برخى از اختلافات اشاره مى كنيم:

1- منوط شدن ظهور به شرايط و تعليق بر آنها واقعى است، به آن معنا كه اگر شرايط مهيا نباشد، مشروط كه همان ظهور است در خارج تحقق نخواهد يافت، بر خلاف منوط شدن ظهور به علامات و تعليق بر آنها كه واقعى نيست، زيرا علامات نسبت به ظهور جنبه كاشفيت دارد.

2- علامات، حوادثى پراكنده اند كه در طول عصر غيبت به صورت پراكنده انجام خواهد گرفت بر خلاف شرايط كه تا وقت ظهور به صورت متصل و مستمر خواهد بود.

3- انسان نسبت به شرايط ظهور تكليف دارد بر خلاف علايم ظهور.

## 402: آيا علايم ظهور با احاديث نفى توقيت منافات دارد؟

ممكن است كه به ذهن كسى چنين خطور كند كه نشر شرايط و علامات، در جامعه با احاديث نهى از توقيت و معين كردن وقت ظهور منافات داشته، پس چرا از آنها سخن به ميان مى آيد؟

پاسخ: توقيت و تعيين وقت ظهور كه در روايات از آن نهى شده شامل نقل علايم و شرايط ظهور نيست؛ زيرا مقصود از توقيت آن است كه به طور دقيق وقت خاصى را براى ظهور معين كنيم كه روايات از آن نهى كرده است.

وقت معين كردن براى ظهور غير از آنكه مشتمل بر نهى است داراى اشكالات ديگرى نيز مى باشد:

1- ادعايى بدون دليل است.

2- اگر تاريخ ظهور معلوم باشد دشمنان در صدد مقابله و جلوگيرى از آن برخواهند آمد و لذا در روايات مى خوانيم كه ظهور حضرت عليه‌السلام به طور ناگهانى خواهد بود.

3- با وقت معين نكردن روحيه اميد و حيات در جامعه دميده خواهد شد زيرا در هر لحظه احتمال داده مى شود كه ظهور حضرت فرا رسد.

## 403: آيا اعلان علايم و شرايط ظهور سبب اطلاع دشمنان از اسرار سياسى است؟

برخى مى گويند از آنجا كه علايم ظهور و شرايط آن از اسرار سياسى اسلام به حساب مى آيد نشر آنها در بين مردم به جهت اطلاع دشمنان بر آنها به صلاح اسلام و مسلمين نخواهد بود.

پاسخ: اگر خبر غيبى از ناحيه معصوم همچون پيامبر يا امامان عليه‌السلام صورت گيرد، چون هرگز اشتباه و سهو و خطا ندارند، معلوم مى شود كه اراده حتمى الهى بر تحقق آن صورت گرفته است در اين صورت، مقابله جبهه كفر هرگز تاءثيرى براى جلوگيرى از تحقق آن نخواهد داشت.

## 404: آيا علايم ظهور متعلق بدا واقع مى شود؟

از برخى روايات استفاده مى شود كه علايم ظهور بر دو قسم هستند: برخى حتمى اند كه مورد بدا و تجديد نظر واقع نمى شوند، و برخى ديگر متعلق بدا واقع مى گردند، ولى اصل ظهور امرى حتمى است كه خداوند متعال در آن جواب فطرت و خواسته درونى بشر را داده و وعده به تحقق آن داده است و خداوند هرگز خلف وعده نمى كند.

داوود بن ابى القاسم مى گويد: «ما نزد ابى جعفر محمد بن على الرضا عليه‌السلام بوديم كه سخن از خروج سفيانى به ميان آمد و اينكه در روايت آمده كه امر او حتمى است. به ابو جعفر عليه‌السلام عرض كردم: آيا بدا در امر، حتمى خواهد شد؟ حضرت فرمود: آرى. عرض كردم: ما مى ترسيم كه در امر قائم نيز بدا حاصل شود. فرمود: امر قائم از امورى است كه وعده داده شده و خداوند در وعده خود تخلف نخواهد كرد». (1076)

علايم حتمى كه مورد بدا واقع نمى شود نشانه هايى دارد كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- تصريح به حتمى بودن آن در روايات.

2- تاكيد به قسم.

3- تاكيد به «لابد».

4- تاكيد به «لام».

5- تاكيد به «ان».

6- تاكيد به تكرار.

7- تاكيد به«سين و سوف».

## 405: چه راه صحيحى در بررسى علايم ظهور پيشنهاد مى كنيد؟

در مورد علايم ظهور سه مشكل اساسى وجود دارد كه بايد هر كدام مورد بررسى دقيق قرار گيرد:

1- اثبات علامت به دليل معتبر.

2- خارج كردن علامت از قالب غموض و ابهام.

3- كشف قواعد يقين براى اثبات يا نفى تحقق علامت در خارج.

براى اثبات صحت روايات علايم ظهور و تمييز آنها از روايات جعلى، اعتماد بر افراد ثقه و اطمينان به صدور روايات از معصوم كافى است، زيرا روايات علايم ظهور برخى متواتر يا مستفيض يا صحيح و معتبرند، و برخى ديگر گر چه ضعيف السند است ولى مؤ يدات و شواهدى بر صحت در روايات ديگر دارد كه با سند صحيح وارد شده است.

راه روشن شدن علامت ظهور به دو نوع امكان پذير است:

الف: اصول علمى، كه در مورد روايات فقهى نيز مورد استفاده واقع مى گردد.

ب: مقدمات علمى، كه مربوط به خصوص علايم ظهور است و مهم ترين آنها: تاريخ جغرافيا، علم حساب و جمل و اصطلاحات مربوط به علايم ظهور است.

و براى كشف اثبات يا نفى علامتى در خارج مى توان قواعدى را بيان داشت تا با اعمال آنها به حقيقت امر پى برد:

1- اوصاف آن علامت را به صورت دقيق در نظر گرفته و بر خارج تطبيق نمود.

2- با دليل ثابت شود كه آن علامت زمان سابق در خارج تحقق نيافته است.

3- احتمال تحقق آن را در زمان آينده نفى كند.

## 406: آيا روايات علايم ظهور اشكال سندى و متنى دارد؟

برخى مى گويند بحث از علايم ظهور بى فايده است؛ زيرا غالب رواياتش از ناحيه سند ضعيف بوده و از جهت مضمون نيز معقول نيست خصوصا آنكه امورى كه اتفاق مى افتد تشابه زيادى با يكديگر دارد.

پاسخ:

1- بسيارى از اخبار علايم ظهور صحيح السند بلكه مستفيض يا متواتر است. مضافا اينكه تعداد بى شمارى از آنها مضمونى واضح و روشن دارند به درجه اى كه در حكم نص صريح در موضوع خود است.

2- وجود روايات ضعيف در تمام موضوعات دينى و خبرهاى مختلف وجود دارد، اين مسأله باعث نمى شود كه انسان محقق دست از بحث و بررسى آن بردارد بلكه وظيفه دارد كه با روشى صحيح به بررسى سندى آنها بپردازد.

3- گر چه در تطبيق علايم ظهور اشتباهاتى صورت گرفته، ولى اين امر باعث نمى شود كه دست از بحث و تحقيق برداريم بلكه وظيفه داريم تا با به كار گرفتن روشى علمى و معتبر به طريقى صحيح و معتبر براى تطبيق صحيح علايم در خارج دست يابيم.

## 407: مقصود از «تنفس زكيه» كه قبل از ظهور كشته خواهد شد كيست؟

در روايات شيعه به علامتى قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام به عنوان «قتل نفس زكيه» اشاره شده است كه بعد از اين جنايت، حضرت ظهور خواهند كرد.

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمود: «ليس بين قائم آل محمد و بين قتل النفس الزكيه الا خمسة عشر ليلة» (1077)؛ «بين قيام قائم عليه‌السلام و كشته شدن نفس زكيه بيش از پانزده شبانه روز فاصله نيست.»

شيخ مفيد رحمه‌الله مى گويد: «از جمله علايم ظهور، كشته شدن نفس زكيه در پشت كوفه با هفتاد نفر از صالحين است». (1078)

از برخى روايات، نفس زكيه ديگرى نيز استفاده مى شود كه ماءمور تبليغ از طرف امام زمان عليه‌السلام است كه بين ركن و مقام به شهادت خواهد رسيد. (1079)

برخى ممكن است گمان كنند كه نفس زكيه كه در اين روايات به شهادت آن اشاره شده همان محمد بن عبدالله بن حسن بن على بن ابى طالب است كه در زمان منصور عباسى قيام كرد تا حق اهل بيت عليه‌السلام را از ظالمان بستاند. ولى شواهد و قرائن موجود بر خلاف اين احتمال را دلالت دارد:

1- در برخى روايات اشاره به كشته شدن نفس زكيه بين ركن و مقام دارد كه محمد بن عبدالله بن الحسن در آن نقطه به شهادت نرسيده است.

2- مطابق برخى روايات بين ظهور حضرت و كشته شدن نفس زكيه پانزده شب فاصله است.

3- كشته شدن محمد بن عبدالله بن الحسن قبل از ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام بوده است و لذا نمى توان آن را از علايم ظهور دانست.

4- محمد بن عبدالله نيَّت خالص از عملكرد خود نداشته است، و لذا بنابر نقل «مقاتل الطالبين» ادعاى مهدويت نمود و پدرش نيز او را بعد از زوال دولت بنى اميه و قبل از تاسيس دولت بنى عباس به عنوان مهدى معرفى كرد. (1080)

5- در روايتى از امام صادق عليه‌السلام مى خوانيم كه فرمود: «بعد از كشته شدن نفس زكيه صاحب امر ظهور خواهد كرد». (1081) كه در بعديت نزديك ظهور دارد.

## 408: مسيح دجال كيست؟

لقب مسيح همان گونه كه بر پيامبر خدا حضرت عيسى عليه‌السلام اطلاق مى شود بر دجال نيز اطلاق مى گردد، ولى وقتى به صورت مطلق و بدون قيد آورده شود همان حضرت عيسى عليه‌السلام مراد است. در ظاهر، مسيح دجال همان دجال معروف است. ولى در وجه تسميه دجال به مسيح احتمالاتى داده شده است:

1- چون با پرچم مسيحيت ظهور خواهد كرد.

2- قيام او همه زمين را فرا مى گيرد و گويا آن را مسح مى كند.

3- از آنجا كه حضرت مسيح با او به مقابله مى پردازد به او نيز مسيح اطلاق شده است.

## 409: سفيانى كيست؟

در روايات اهل بيت عليه‌السلام سخن از خروج سفيانى به عنوان يكى از علايم حتمى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام به ميان آمده است:

شيخ طوسى رحمه‌الله به سندش از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «خروج سفيانى از علايم حتمى ظهور است». (1082)

از مجموعه روايات شيعه و اهل سنت به دست مى آيد كه سفيانى، شخصى از معاندين است كه به قصد مقابله با امام زمان عليه‌السلام بر مى خيزد و در سرزمينى به نام بيدا به امر خداوند با لشكريانش به زمين فرو خواهند رفت.

مسلم به سند خود از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «شخصى به خانه خدا پناه مى برد، آن گاه لشكرى به سوى او فرستاده مى شود، هنگامى كه به (بيدا) رسيدند به زمين فرو خواهند رفت». (1083)

نعمانى نيز به سند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «براى قائم پنج علامت است، از آن جمله خسف بيدا را بر مى شمارد». (1084)

نعمانى در جايى ديگر از جمله علايم ظهور را خروج سفيانى و خسف بيدا مى داند. (1085)

## 410: معركه هرمجدون چيست؟

برخى از دانشمندان، يكى از علايم ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام را وقوع معركه جنگى در منطقه اى به نام هرمجدون و به تعبير روايات قرقيسيا مى دانند. اين قضيه حتى در كتب اهل كتاب نيز به آن اشاره شده است. (1086)

اهل كتاب از يهود و نصارا اين معركه جنگى را بس عظيم و خطرناك مى دانند كه در پايان تاريخ بشر اتفاق خواهد افتاد.

«هرمجدون» كلمه اى است مشتق از «هر» به معناى كوه، و «مجدو» كه اسم وادى يا كوه كوچكى در شمال فلسطين است.

اهل كتاب را گمان بر اين است كه مساحت معركه اين جنگ از منطقه «مجدو» در شمال فلسطين تا «ايدوم» در جنوب امتداد دارد كه حدود دويست ميل است. (1087)

آنان معتقدند كه در اين جنگ لشكرى با حدود 400 مليون نفر شركت خواهند داشت. (1088) لشكرى كه از عراق، ايران، ليبى، سودان و قفقاز در جنوب روسيه تشكيل شده است. (1089)

دكتر عبدالكريم زبيدى مى گويد: «... اين حادثه همان حادثه بزرگى است كه قبل از ظهور امام مهدى عليه‌السلام تحقق خواهد يافت، و در روايات از آن به معركه «قرقيسيا» ياد شده است. در آن واقعه ميليون ها لشكر از آمريكا، اروپا، روسيه، تركيه، مصر و دولت هاى مغرب عربى، و لشكريانى از شهرهاى شام يعنى سوريه، اردن، لبنان، فلسطين و اسرائيل شركت خواهند داشت. همگى در منطقه اى به نام قرقيسيا از بلاد شام با هم مواجه خواهند داشت و سفيانى در اين هنگام خروج خواهد كرد...». (1090)

كلينى به سند خود از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه به ميسر فرمود: اى ميسر! چه مقدار بين شما و قرقيسيا فاصله است؟ عرض كرد: نزديك شاطى ءالفرات است. حضرت فرمود: «أما إنه سيكون بها وقعة لم يكن مثلها منذ خلق الله تبارك و تعالى السموات و الارض و لا يكون مثلها ما دامت السموات و الارض. ماءدبة للطير تشبع منها سباع الارض و طيور الاسماء...» (1091)؛ «آگاه باش كه در آن مكان واقعه اى اتفاق خواهد افتاد كه نظير آن از زمان خلقت آسمان ها و زمين از جانب خداوند تبارك و تعالى اتفاق نيفتاده است و نخواهد افتاد. آنجا محل پذيرايى پرندگان خواهد بود. درندگان زمين و پرندگان آسمان از آن سير خواهند شد.»

از مجموعه روايات در اين باب به خوبى استفاده مى شود كه در اين جنگ فرمانده عملياتى اين جنگ از جانب دشمنان اسلام، شخصى به نام سفيانى است. او كسى است كه به كمك مراكز جاسوسى يهود و آمريكا در ميان مردم تفرقه انداخته و مردم را بر ضد شيعيان اهل بيت تحريك خواهد كرد، و نيز بعد از پناه بردن امام زمان عليه‌السلام به كعبه با عده اى از ياران خود در صدد مقابله با حضرت برآمده كه خود او با لشكريانش در منطقه اى به نام بيدا به زمين فرو خواهند رفت.

در همين جنگ است كه بنيه يهود از هم پاشيده شده و بسيارى از آنها نابود خواهند شد.

بخارى به سندش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «قيامت بر پا نمى شود تا آنكه شما با يهود بجنگيد در آن هنگام به حدى از آنان كشته خواهد شد كه حتى سنگى كه يك يهودى در آن پناه گرفته مى گويد: اى مسلمان! اين يهودى است كه در كنار من پناه گرفته او را به قتل برسان». (1092)

## 411: مقصود از مسيحيت صهيونيستى چيست؟

«مسيحيت صهيونيستى» جريانى است سياسى، اقتصادى، فرهنگى و نظامى كه امروزه با تمام قدرت و با تكيه بر پيشگويى هاى آخرالزمان بر اريكه قدرت (در آمريكا و برخى كشورهاى غربى) تكيه زده اند.

اين گروه با ادبياتى كينه توزانه و خصومتى آشكار با فرهنگ شيعى و مهدوى و با اعلام قريب الوقوع بودن ظهور حضرت مسيح عليه‌السلام در اورشليم سعى در بسيج تمامى قوا عليه كشورهاى اسلامى دارد تا به زعم خود همه زمينه هاى لازم براى ظهور مقدس را فراهم سازد و موانع بين راه را پيشاپيش از ميان بردارد.

«مسيحيت صهيونيستى» با مراجعه به منابع توراتى و ايمان به پيشگويى هاى كتب محرف يهوديان، ظهور حضرت عيسى عليه‌السلام را مشروط به وقوع جنگى بزرگ، عالم گير و هسته اى مى شناسند، و مركز اين جنگ خانمان سوز راهم «منطقه آرماگدون» واقع در فلسطين اشغالى اعلام مى كنند.

و حسب همين پيشگويى ها وقوع جنگ آرمگدون را هم مشروط به تشكيل اسرائيل بزرگ و تسلط يهوديان بر كل سرزمين فلسطين و حتى فراتر از آن يعنى سوريه و عراق معرفى مى كند.

پر واضح است كه آنان تمامى حلقه هاى اين زنجير را به هم متصل كرده اند و آخرين حلقه را هم رفع موانع فرا روى اسرائيل يعنى انهدام سرزمين هاى اسلامى و سركوب هر گونه حركت عدالت خواهانه مسلمين و شيعيان و به ويژه ايران اسلامى مى دانند.

چنان كه حسب همين فرضيه وارد عراق شده و انديشه سلطه بر سوريه، عربستان و ايران را در سر مى پرورانند، و با تقويت تمام عيار اسرائيل مقدمات به اصطلاح جنگ مقدس را فراهم آورده اند.

## 412: مقصود از خسوف و كسوف كه از علايم ظهور است چيست؟

در روايات علايم ظهور آمده كه يكى از نشانه هاى ظهور كسوف در اواسط ماه و خسوف در اول ماه بر خلاف عادت است. (1093)

دار قطنى به سندش از امام محمد باقر عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «همانا براى مهدى ما دو نشانه است كه از زمان خلقت آسمان ها و زمين اين گونه نبوده است يكى خسوف ماه در اول شب رمضان و ديگرى كسوف خورشيد در نيمه ماه رمضان». (1094)

در كيفيت حدوث اين دو واقعه غير عادى چند احتمال است:

1- حدوث اين دو به توسط جرمى باشد كه در فضا به طور ناگهانى پيدا مى شود، اجرامى كه امروزه از آنها به اجرام سرگردان در هوا ياد مى شود كه گاه بين ماه و خورشيد فاصله مى شود و با آنها خسوف و كسوف ايجاد مى گردد.

2- تحقق خسوف و كسوف به توسط جرمى باشد كه از زمين جدا مى شود زيرا ممكن است كه بشر با پيشرفت علمى و تكنيكى كه دارد بتواند تكه هايى عظيم از كره زمين را جدا ساخته و آن را در هوا معلق گرداند و در نتيجه باعث خسوف و كسوف گردد.

3- تحقق اين دو به نحو اعجاز و خرق قانون طبيعت باشد.

## 413: مقصود از صيحه و فزع آسمانى در علايم ظهور چيست؟

اين دو علامت در روايات به عنوان علايم ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام معرفى شده است. از امام باقر عليه‌السلام در حديثى نقل شده: «و ان من علائم خروجه... صيحة من السماء فى شهر رمضان» (1095)؛ «و همانا از علايم خروج مهدى حدوث صيحه اى در ماه رمضان است.»

از امام صادق عليه‌السلام در حديثى نقل شده: «... و الفزعة فى شهر رمضان... هى آية تخرج الفتاة من خدرها، و توقظ النائم و تفزع اليقظان» (1096)؛ «و فزعى در ماه رمضان حادث خواهد شد كه زنان جوان را سراسيمه از پشت پرده ها بيرون مى آورد و انسان خواب را بيدار و بيدار را به فزع وا مى دارد.»

امام زمان عليه‌السلام در توقيع خود به على بن محمد سمرى فرمود: «... آگاه باش هر كس قبل از خروج سفيانى و صيحه ادعاى مشاهده كند او دروغگو و افترا زننده است». (1097)

در اين روايات دو احتمال وجود دارد:

1- اينكه مقصود از صيحه و فزع همان ندايى باشد كه از جبرئيل بلند مى شود و همه را به فزع مى اندازد.

2- احتمال ديگر اين است كه مقصود از آن دو عذاب دنيوى و جنگ هاى جهانى باشد كه به توسط بشر قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام تحقق مى يابد، مانند انفجارهاى اتمى در سرتاسر عالم در يك زمان به اين نحو كه حاصل اين گونه انفجارها در اروپا و آمريكا و روسيه و چين تحقق مى يابد به نحوى كه همه را به جزع و فزع وا مى دارد، ولى مسلمين از آن در امانند و تنها صدايش به گوش آنان مى رسد.

## 414: مقصود از نداى آسمانى در علايم ظهور چيست؟

در اين مورد سه دسته روايت وجود دارد:

1- رواياتى كه دلالت بر وجود ندا به صورت اجمال دارد و اينكه اين ندا را علايم حتمى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام است. (1098)

2- دسته دوم رواياتى است كه دلالت بر دو گونه ندا دارد: يكى نداى به حق كه در ابتدا پديد مى آيد و ديگرى نداى به باطل كه بعد از آن است. (1099)

3- در برخى از روايات نيز اشاره شده كه ندا به اسم قائم است. (1100)

با نظرى به مجموع احاديث «صيحه و فزع و نداى آسمانى» پى مى بريم كه تمام آنها به يك معناى مشترك اشاره دارند، گر چه با تعبيرهاى مختلف آمده اند و بر اين ادعا مى توان شواهدى اقامه نمود:

الف: صيحه و ندا هر دو به جبرئيل نسبت داده شده است.

ب: وقت هر دو در يك زمان يعنى شب جمعه، بيست و سوم ماه رمضان معين شده است.

ج: آثار اين دو يكسان بيان شده است.

## 415: مقصود از خروج دجال كه از علايم ظهور به حساب آمده چيست؟

روايات بسيارى در مصادر حديثى اهل سنت درباره خروج دجال در آخرالزمان و قبل از برپايى حكومت امام مهدى عليه‌السلام وارد شده است.

بخارى به سندش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «دجال خروج خواهد كرد تا اينكه در ناحيه اى از مدينه فرود مى آيد، و سه بار اعلان آماده باش جنگ مى دهد، آن گاه به سوى او هر كافر و منافقى حركت مى كند». (1101)

در مصادر اهل سنت براى دجال صفاتى ذكر شده است از قبيل:

1- ادعاى ربوبيت مى كند. (1102)

2- عمر طولانى دارد. (1103)

3- همراه او آب و آتش است. (1104)

4- كور را بينا كرده و برص را شفا مى دهد. (1105)

5- مرده را زنده مى كند. (1106)

6- كسى را مى كشد آن گاه او را زنده مى كند. (1107)

7- با او بهشت و آتش است. (1108)

8- با او نهرى از آب سفيد و نهرى از آتش است. (1109)

9- خواسته او برآورده مى شود. (1110)

درباره دجال با اين اوصاف احتمالاتى وجود دارد:

الف: دجال شخصى حقيقى است كه كارهاى خارق العاده اى را در قالب سحر و جادو انجام مى دهد.

ب: مقصود به دجال همان ابليس (شيطان ) است.

ج: احتمال مى رود كه دجال همان سفيانى است كه در روايات شيعه به خروج او در آخرالزمان تاكيد فراوان ده است.

د: مقصود از دجال همان اسرائيل است.

در ابتدا اين احتمال به نظر مى رسد كه احاديث دجال از جمله اسرائيلياتى باشد كه در احاديث اهل سنت وارد شده است زيرا:

اولا: اثرى از اين احاديث در روايات اهل بيت عليه‌السلام به چشم نمى خورد.

ثانيا: غالب احاديث دجال از كعب الاحبار يهودى الاصل رسيده است. كسى كه تمام افعال و اقوالش مشكوك ه نظر مى رسد.

ثالثا: اين اعتقاد كه مسيح منتظر خروج مى كند و دجال را به قتل مى رساند در عقايد يهود مشاهده مى شود.

در هر حال بر فرض صحت اين روايات احتمال تاءويل اين روايات و رمزى بودن و جنبه سمبليك داشتن آنها زياد است.

سيد محمد صدر رحمه‌الله مى فرمايد: «دجال رمزى است از اوج تمدن و تكنيك غرب كه با اسلام و مبانى آن ستيز دارد. تمدنى كه در صدد به سلطه كشيدن هر انسانى است ما به طور وضوح مشاهده مى كنيم كه چگونه تمدن و تكنيك غرب مادى گرا در اين عصر بر تمام جوامع حتى مسلمانان تسلط پيدا كرده است...» (1111)

از بيانات استاد محمد طىّ (1112) و نويسنده مصرى شيخ محمد فهيم ابو عبيه در تعليقه خود بر كتاب «نهاية البداية و النهاية» (1113) نيز همين احتمال به دست مى آيد.

# قرآن و ظهور موعود جهانى

## 416: آيه «وعد» چگونه بر ظهور موعود جهانى دلالت دارد؟

خداوند متعال مى فرمايد: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (1114)؛ «خداوند به كسانى از شما كه ايمان آورده و كارهاى شايسته انجام داده اند وعده مى دهد كه قطعا آنان را حكمران روى زمين خواهد كرد همان گونه كه به پيشينيان آنها خلافت روى زمين را بخشيد و دين و آيينى را كه براى آنان پسنديده پابرجا و ريشه دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنيت و آرامش مبدل مى كند آنچنان كه تنها مرا مى پرستند و چيزى را شريك من نخواهند ساخت و كسانى كه پس از آن كافر شوند آنها فاسقانند.»

آيه فوق مربوط به زمان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام و عصر حكومت جهانى توحيدى است. و شواهد و قرائن آن عبارت است از:

1- با آيات ديگر كه ظهور در غلبه دين اسلام در آخرالزمان بر ساير اديان دارد سازگارى و مناسبت دارد.

2- كلمه «الارض» كه با الف و لام جنس آمده، بدون قرينه اى بر انصراف آن به سرزمين خاص و معين، حمل بر تمام روى زمين مى شود. (1115)

3- تبديل خوف به امنيت كامل تاكنون انجام نگرفته است و اين تنها با حكومت گسترده مومنين بر روى زمين انجام مى گيرد.

4- با مراجعه به رواياتى كه در ذيل آيه فوق رسيده اين معنا تأیید مى گردد.

قرطبى در ذيل آيه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «در آن روز بر روى زمين خانه اى نيست جز آنكه خداوند كلمه اسلام را در آن وارد خواهد ساخت». (1116)

سدىّ از ابن عباس نقل كرده كه آيه در مورد آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده است. (1117)

از امام سجاد عليه‌السلام نقل شده كه فرمود: «آيه در شأن حضرت قائم عليه‌السلام است». (1118)

از امام صادق عليه‌السلام نيز نقل شده كه فرمود: «آيه درباره قائم و اصحاب اوست». (1119)

5- در زمان خلافت خلفاى اربعه نيز امنيت كامل در سرتاسر جهان پديد نيامد خصوصا آنكه دو دشمن قدرتمند ايران و روم اسلام را تهديد مى كردند و لذا در طول سى سال جنگ هاى زيادى به وقوع پيوست.

فضل مى گويد: «... به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: اين نواصب گمان مى كنند كه آيه در شأن ابوبكر و عمر و عثمان و على عليه‌السلام نازل شده است. حضرت فرمود: خداوند قلوب ناصبه را هدايت نمى كند، چه زمانى دين مرضى خدا و رسول تثبيت شده است و امر آن انتشار يافته و خوف و شك از قلوب و سينه هاى مردم در عهد يكى از آن سه خليفه و در عهد على عليه‌السلام با ارتداد مردم بيرون رفته است.

چه فتنه هايى كه در ايام آنها برانگيخته شد، و چه جنگ هايى به آنها نسبت داده شده است كه بين آنان و كفار واقع شد». (1120)

## 417: آيه «ارسال رسول» چگونه بر ظهور امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

خداوند متعال مى فرمايد: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (1121)؛ «او كسى است كه رسولش را با هدايت و دين حق فرستاد تا او را بر همه آيين ها غالب گرداند هر چند مشركان كراهت داشته باشند.»

مقصود از هدايت در آيه، هدايت الهى است كه رسول خود را بر آن مبعوث كرده و مراد از «دين حق» نيز همان دين اسلام است. و ضمير در «ليظهره» به دين اسلام بر مى گردد نه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زيرا مرجعى نزديك تر از كلمه رسول است. و نيز تناسب بين غالب كه دين اسلام است با مغلوب كه اديان ديگر است برقرار مى شود.

فخر رازى مى گويد: «در زمان حضرت عيسى و حضرت مهدى عليه‌السلام محقق مى شود». (1122)

طبرى مى گويد: «در زمان نزول حضرت عيسى عليه‌السلام تمام اديان باطل و نابود شده و تنها دين اسلام بر همه اديان غالب خواهد شد». (1123)

از سعيد بن جبير روايت شده كه آيه مربوط به مهدى عليه‌السلام از اولاد فاطمه عليها‌السلام است كه خداوند او را بر همه اديان غالب خواهد كرد. (1124)

ابو بصير از امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه فوق روايت كرده كه فرمود: «به خدا سوگند تاويل آيه هنوز تحقق نيافته و نخواهد يافت تا آنكه قائم خروج كند. و هنگامى كه خروج كرد كافر به خداى عظيم در روى زمين باقى نمى ماند». (1125)

## 418: آيه «وراثت» چگونه بر ظهور امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

خداوند متعال مى فرمايد: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (1126)؛ «ما در زبور بعد از ذكر نوشتيم كه بندگان صالح من وارث زمين خواهند شد.»

مقصود از «زبور» در آيه، زبور داوود و مراد از «ذكر» تورات است. در زبور مى خوانيم: «زيرا كه شريران منقطع مى شوند ولى متوكلان به خداوند وارث زمين خواهند شد، و حال اندك است كه شرير نيست مى شود، هر چند مكانش را استفسار نمايى ناپديد خواهد شد، اما متواضعان وارث زمين شده و از كثرت سلامتى متلذذ خواهند شد». (1127)

و در آيه 29 از مزمور داوود آمده است: «صالحان وارث زمين خواهند شد و در آن تا ابد سكونت خواهند داشت».

مقصود از كلمه «الارض» در آيه فوق مطلق زمين دنيا و آخرت «بهشت» است؛ زيرا تخصيص آن به زمين دنيا بدون وجه است. (1128)

و مقصود از «عبادى الصالحون» معناى عامى است كه شامل هر زمان و مكان و هر قومى خواهد شد، و مصداق اكمل و اتم آن مطابق روايات زمانى است كه حضرت مهدى عليه‌السلام ظهور كرده و زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد. در آن زمان است كه تمام كره زمين در اختيار بندگان صالح خداوند قرار خواهد گرفت.

ابن كثير مى گويد: «خداوند در آيه شريفه بشارت مى دهد بر بندگان صالح خود كه در دنيا و آخرت آنان را سعادتمند كرده و آنان را وارث زمين و بهشت گرداند». (1129)

آلوسى مى گويد: «اگر بگوييم كه اين آيه مربوط به عصر مهدى و نزول عيسى است به اقوال ديگر احتياجى نيست». (1130)

و لذا در ذيل آيه رواياتى نقل شده كه دلالت بر انطباق آيه بر عصر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام دارد.

ثوبان از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «خداوند براى من زمين را جمع نمود. پس من مشرق ها ومغرب هاى آن را مشاهده كردم و امت من زود است كه به آن خواهند رسيد». (1131)

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «مقصود از (عبادى الصالحون) اصحاب مهدى عليه‌السلام در آخرالزمان است». (1132)

## 419: آيه «استضعاف» چگونه بر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام دلالت دارد؟

خداوند متعال مى فرمايد: (وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (1133)؛ «اراده ما بر اين قرار گرفته كه بر مستضعفين زمين منت بگذاريم و آنها را پيشوايان و وارثين [روى زمين قرار] دهيم.»

مطابق سياق آيه فوق مفسران اهل سنت و شيعه شأن نزول آيه را مربوط به قوم بنى اسرائيل مى دانند، (1134) آنان بودند كه روى زمين به استضعاف كشيده و خداوند آنها را بر فرعونيان پيروز گرداند، ولى ظاهر آيه دلالت بر قانون كلى و اراده و مشيت هميشگى خداوند نسبت به مستضعفين تا روز قيامت دارد خداوند اراده كرده كه به حسب شرايط خاص مستضعفين را بر مستكبرين عالم پيروز گرداند، كه نمونه اى از آن تحقق مشيت الهى نسبت به پيروزى بنى اسرائيل و زوال حكومت فرعونيان بود.

نمونه كامل تر آن حكومت پيامبر اسلام بعد از ظهور اسلام است. و مطابق روايات اسلامى مصداق كامل تر از همه حكومت ها، حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام در عصر ظهور است كه خداوند حكومت او را كه همان حكومت مستضعفين است در سرتاسر گيتى گسترش خواهد داد و كره زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد اين معنا را مى توان از قرائنى به دست آورد:

1- اراده خداوند در آيه به صيغه مضارع «نريد» آمده كه دلالت بر استمرار دارد.

2- اراده حتمى الهى بر عنوان «مستضعفين» وارد شده و مستضعفين بنى اسرائيل خصوصيت ندارند.

3- رواياتى كه از طرق شيعه و سنى در ذيل آيه وارد شده دلالت بر عموميت اين سنت الهى دارد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «همانا آيه مخصوص به صاحب امرى است كه در آخرالزمان ظهور كرده و جباران و فرعونيان را نابود خواهد كرد، او شرق و غرب زمين را مالك مى شود پس زمين را پر از عدل مى كند همان گونه كه پر از ظلم شده باشد». (1135)

حضرت على عليه‌السلام فرمود: «دنيا بعد از آنكه در برابر ما همچون شتر بد خلق چموشى و سركشى كرد به سوى ما روى مى آورد و در برابر ما رام مى شود. آن گاه اين آيه را تلاوت نمود: (وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ...). (1136)

## 420: آيه «ارتداد» چگونه بر ظهور امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟

خداوند متعال مى فرمايد: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) (1137)؛ «اى كسانى كه ايمان آورده ايد هر كس از شما از آيين خود باز گردد (به خدا زيانى نمى رساند)، خداوند جمعيتى را مى آورد كه آنها را دوست دارد و آنان (نيز) او را دوست دارند. در برابر مومنان متواضع و در برابر كافران سرسخت و نيرومند، آنها در راه خدا جهاد مى كنند و از سرزنش هيچ ملامتگرى نمى هراسند. اين فضل خداست كه به هر كس بخواهد (و شايسته ببيند) مى دهد و (فضل) خدا وسيع است و خداوند داناست.»

آيه فوق اشاره به قانون استبدال دارد يعنى تبديل جامعه اى به جامعه اى ديگر به جهت آنكه جامعه قبل به وظايف خود عمل نكرده است. خليفه رسول خدا را طرد كرده و در جهاد كوتاهى نموده است و نيز در تطبيق دين خدا در جامعه سهل انگارى نموده است.

با مراجعه به روايات پى مى بريم كه اهل بيت عليهم‌السلام آيه را بر اصحاب امام زمان عليه‌السلام تاويل نموده اند، از جمله سليمان بن هارون عجلى مى گويد: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: «همانا صاحب امر محفوظ است اگر تمام مردم از بين بروند خداوند متعال اصحاب او را گرد او جمع مى كند. آنها هستند كه خداوند در موردشان فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ)....» (1138)

## 421: آيه «قتال» چگونه بر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام دلالت دارد؟

خداوند متعال مى فرمايد: (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ...) (1139)؛ «با آنان پيكار كنيد تا فتنه برچيده شود و دين همه اش مخصوص خدا باشد.»

آيه فوق دلالت دارد بر اينكه بايد شرك و كفر ريشه كن شود و دين همه اش مخصوص خدا باشد و هيچ مشركى در روى زمين نماند جز آنكه كشته شده يا داخل در دين اسلام شود. اين هدف هنوز تحقق نيافته است در حالى كه بايد تحقق يابد و فتنه از روى زمين برچيده شود و دين خالص براى خدا گردد.

مطابق روايات اين هدف در عصر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام تحقق خواهد يافت همان گونه كه در آيه 33 از سوره توبه به آن اشاره شد.

آلوسى در ذيل آيه فوق مى گويد: «مقصود آن است كه همه اديان باطل از بين برود يعنى يا اهل اديان از بين رفته و هلاك شوند و يا از ترس و جهات ديگر به دين اسلام بازگردند». (1140)

آن گاه مى گويد: «گفته شده كه تاويل آيه تاكنون محقق نشده است و در هنگام ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام تاويل آن خواهد آمد و در آن عصر هيچ مشركى بر روى زمين باقى نخواهد ماند». (1141)

از امام صادق عليه‌السلام در مورد آيه فوق سؤال شد، حضرت فرمود: «لم يجى ء تاويل هده الاية ولو قد قام قائمنا بعد سيرى من يدركه ما يكون من تاويل هذه الاية و ليبلغن دين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما بلغ الليل حتى لا يكون مشرك على ظهر الارض...» (1142)؛ «هنوز تاويل آيه نيامده است و اگر قائم ما قيام كند زود است كسانى كه او را درك مى كنند تاويل اين آيه را ببينند. البته دين محمد به تمام نقاطى كه شب پوشش آرام بخش خود را بر آن مى افكند خواهد رسيد تا اينكه در سراسر زمين شرك و بت پرستى باقى نماند.»

# ابتداى ظهور

## 422: از كجا كه مهدى موعود ظهور نكرده باشد؟

مطابق مباحثى كه قبلا به آن اشاره شد ما به مهدى عليه‌السلام فرزند امام حسن عسكرى عليه‌السلام با خصوصيات ظاهرى و باطنى اعتقاد داريم و لذا هيچ گاه در تطبيق آن اشتباه نخواهيم كرد خصوصا آنكه معجزه نيز مويد و مثبت وجود او است. و امامان از اهل بيت عليه‌السلام نيز هر كدام خصوصيات او را ذكر نموده اند.

البته ما منكر سوء استفاده از مفهوم عالى مهدويت نيستيم چنان كه از مقام منيع ربوبيت و مقام نبوت نيز سوء استفاده هايى شده است. وظيفه ما است كه امام زمان عليه‌السلام را با تمام اوصاف مشخص شده از طرف پيامبر و امامان عليهم‌السلام بشناسيم تا فريب مدعيان دروغين مهدويت را نخوريم.

## 423: امام زمان عليه‌السلام چگونه از زمان مناسب ظهور خود آگاهى مى يابيم؟

اين سؤال گاه از ديدگاه شخص غير شيعى مطرح گشته و گاه نيز از شخص شيعه امامى مطرح مى گردد. در ورتى كه سؤ ال از شخص غير امامى مطرح گردد دو گونه مى توان به او پاسخ داد:

الف: اينكه اين موضوع را بايد همانند ساير مسائل اجتماعى بررسى كرد به اين معنا كه هر گاه مصلحت اسلام و بشريت اقتضاى ظهور حضرت را داشته باشد به طور حتم امام زمان عليه‌السلام ظهور خواهد كرد.

ب: اينكه امام عليه‌السلام از آنجا كه از جانب خداوند متعال مورد تأیید است دستور ظهورش را مستقيما از جانب او خواهد گرفت.

و در صورتى كه سؤال از شخصى امامى است در جواب سؤال او چند طرح و نظر داده شده است:

1- اينكه آن حضرت به زمان ظهور خود به جهت رواياتى كه از آباء و اجدادش رسيده آگاهى دارد. اين احتمال در ادله نقلى به آن اشاره نشده است.

2- اينكه امام عليه‌السلام به طور اعجاز از زمان ظهورش آگاهى دارد به اين نحو كه خداوند هنگام رسيدن وقت ظهورش معجزه اى ايجاد خواهد كرد و با آن حضرت به وظيفه اش كه همان ظهور است التفات پيدا مى كند. در روايات اشاره به اين احتمال شده است:

رواندى مرسلاً از امام كاظم عليه‌السلام در حديثى راجع به حضرت مهدى عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «اذا حان وقت خروجه انتثر ذلك العلم من نفسه، و انطقه الله عزوجل فناداه: اخرج يا ولى الله فاقتل اعداء الله، وله سيف مغمد اذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده و انطقه الله عزوجل فناداه لاسيف: اخرج يا ولى الله! فلا يحل لك ان تقعد عن اعداء الله...» (1143)؛ «هر گاه وقت خروج حضرت رسيد علم به خروج در نفس او منتشر خواهد شد آن علم او را ندا داده كه: اى ولى خدا خروج كن و دشمنان خدا را به قتل برسان و براى او شمشيرى است هنگامى كه وقت خروج او فرا رسد از غلافش بيرون مى آيد و حضرت را ندا داده مى گويد: اى ولى خدا خروج كن كه براى تو حلال نيست كه از دشمنان خدا صرف نظر كنى....»

صدوق نيز از مفضل بن عمر نقل كرده كه از امام صادق عليه‌السلام درباره تفسير جابر سؤ ال كردم؟ حضرت فرمود: «..ان منا اماما مستترا فاذا اراد الله عزوجل اظهار اءمده نكت فى قلبه نكتة و اءمر بامر الله عزوجل» (1144)؛ «همانا از ما امامى است پنهان، هر گاه خداوند اراده كند تا او را از پرده غيبت به در آورد در قلب او علامتى مى نهد، آن گاه به امر خدا سفارش خواهد كرد.»

در حديثى از امام زمان عليه‌السلام رسيده كه فرمود: «علمنا على ثلاثة اءوجه: ماض و غابر و حادث، اءما الماضى فتفسير و اما الغابر فموقوف و ام الحادث فقذف فى القلوب و نقر فى الاسماع و هو افضل علمنا...» (1145)؛ «علم ما اهل بيت بر سه نوع است: علم به گذشته و آينده و حادث، علم گذشته تفسير است علام آينده موقوف است و علم حادث انداختن در قلوب و زمزمه در گوش هاست اين بخش بهترين علم ماست.»

3- اينكه حضرت مهدى عليه‌السلام با آن ذكاوت و خُبرَويتى كه دارد وقت ظهور را دريابد. احتمال دوم مطابق روايات و عقل است.

## 424: حكمت معين نبودن وقت ظهور حضرت چيست؟

گاهى اين سؤال در ذهن انسان خطور مى كند كه چرا وقت ظهور در منابع اسلامى معين نشده است؟ در جواب اين سؤ ال مى گوييم:

1- كسى كه منتظر شخص دوست داشتنى است و وقت آمدن او را نمى داند هميشه در حال انتظار است، هميشه آماده است هميشه در صدد پياده كردن دستورات او در خود و اجتماع است ولى در صورتى كه زمان رسيدن او را بداند خصوصا آنكه بداند كه بسيار دور است ماءيوس شده و هرگز خود را به اين زودى آماده نمى كند.

2- معين نبودن وقت ظهور، يك نوع امتحان است براى مردم تا معلوم گردد آيا مردم با اين همه سختى هاى مختلف روحيه خود را از دست مى دهند يا خير؟

3- گاه مصلحت در تقديم و تاءخير زمان غيبت است كه اين معنا با معين بودن زمان ظهور سازگارى ندارد. و لذا در قصه حضرت موسى عليه‌السلام به جهت ادامه ملاقات او با خداوند از سى روز تا چهل روز عده اى به انحراف كشيده شدند.

4- در صورت معين بودن ظهور، دشمنان حضرت عليه‌السلام در صدد تدارك بر آمده و با حضرت در همان زمان به مقابله بر خواهند خواست. لذا در روايات اسلامى از عنصر «ناگهانى بودن ظهور» به عنوان عنصر اساسى در پيروزى حضرت ياد شده است.

امام صادق عليه‌السلام به ابن النعمان فرمود: «اى پسر نعمان به راستى عالم نمى توان به هر چه اطلاع دارد تو را آگاه سازد... پس عجله نكنيد به خدا سوگند! سه بار اين امر - امر فرج - نزديك شد ولى به جهت آنكه شما آن را فاش كرديد خداوند آن را به تاخير انداخت. به خدا سوگند نزد شما سرى نيست مگر آنكه دشمنان شما به آن از شما آگاه ترند».

5- در صورت عدم تعيين وقت ظهور حالت انقطاع و توجه و تضرع خاصى بر انسان ها حاكم خواهد شد كه چه بسا اين امر سبب تعجيل در فرج امام زمان عليه‌السلام گردد. ولى اگر وقت ظهور به طور قطع مشخص باشد ديگر از اين اثر معنوى خبرى نيست.

6- از آنجا كه وقت ظهور همانند علايم ظهور متعلق «بدا» واقع مى شود لذا نبايد به طور دقيق وقت ظهور مشخص باشد تا مردم به كارهايى تشويق شوند كه موثر در ظهور امام زمان عليه‌السلام است.

7- از آنجا كه ممكن است ظهور حضرت به طول انجامد لذا وقت آن معين نشده است تا مردم مايوس نباشند و با احتمال ظهور حضرت در هر لحظه حالت انتظار مثبت را از دست ندهند.

## 425: آيا تعيين وقت ظهور صحيح است؟

تعيين تاريخ ظهور امام زمان عليه‌السلام به چند نحو متصور است:

1- اينكه تاريخ و وقت ظهور حضرت را به طور دقيق و تفصيلى معين كنيم كه در فلان سال و فلان ماه و فلان روز خواهد بود. اين احتمال باطل است، زيرا در هيچ روايتى به اين اشاره نشده است و مضافا به اينكه در برخى از احاديث تعيين كننده وقت ظهور مورد لعن قرار گرفته است.

2- اينكه موعد ظهور به نحو اجمال تعيين گردد، به اينكه بگوييم: هر گاه خداوند اراده كند آن حضرت ظهور خواهد كرد. اين احتمال به طور حتم اشكالى نداشته و صحيح است.

3- اينكه از طريق قواعد حساب و جفر به طور اجمال يا تفصيل به زمان ظهور حضرت علم پيدا كرده و از آن خبر دهيم. اين احتمال گر چه در برخى روايات به آن اشاره شده (1146) ولى از سند معتبرى برخوردار نيست. خصوصا آنكه تاريخ ظهور ممكن است مورد بدا واقع شود.

4- اينكه مطابق برخى از روايات به طور كلى و اجمال به زمان ظهور آن حضرت اشاره گردد:

طبرسى از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه: «لا يخرج القائم الا فى وتر من السنين، سنة احدى او ثلاث او خمس او سبع او تسع» (1147)؛ «قائم در سال وتر (فرد) ظهور خواهد كرد، سال يك يا سه يا پنج يا هفت يا نه.»

و نيز به سند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «ينادى باسم القائم فى ليلة ثلاث و عشرين من شهر رمضان و يقوم فى عاشوراء، و هو الذى قتل فيه الحسين بن على عليه‌السلام...» (1148)؛ «به اسم قائم در شب بيست و سوم ماه رمضان ندا داده خواهد شد و در روز عاشورا قيام خواهد كرد و آن روزى است كه حسين بن على در آن روز به شهادت رسيد.»

## 426: آيا جمله«كما ملئت ظلما و جورا» با صالح بودن مردم منافات دارد؟

در مورد سوال فوق مى گوييم:

اولا: در بيشتر روايات جمله «كما ملئت...» به كار رفته نهبعد ما ملئتو اين جمله در حقيقت تشبيه حكومت پر از عدل است به حكومتى پر از ظلم، يعنى چگونه حكومتى پر از ظلم مى شود همانگونه كه حكومت ضرت پر از عدل خواهد بود.

ثانيا: گسترش ظلم و تعدى و تجاوز به نحو سببيت براى ظهور در اين روايات ذكر نشده است بلكه به عنوان رط مقارن ظهور است.

ثالثا: در اين روايات خبر از واقعيتى خارجى هنگام ظهور مى دهد نه اينكه مردم را تشويق به ظلم كند تا با گسترش آن حضرت ظهور كند، بلكه ما وظيفه داريم گسترش دهنده عدالت يعنى همان چيزى باشيم كه حضرت به جهت آن ظهور مى كند و در اين امر بزرگ سهيم شويم.

## 427: معناى ظهور امام زمان عليه‌السلام چيست؟

در اينكه معنا ظهور امام زمان عليه‌السلام چيست سه احتمال داده شده كه قابل جمع است:

1- اينكه مقصود از ظهور بروز و انكشاف بعد از محجوب بودن و استتار باشد. اين معنا مختص فهم شيعى است كه معتقد به غيبت براى امام زمان عليه‌السلام است.

2- اينكه مقصود اعلان انقلاب و قيام به جهت پياده كردن اسلام ناب و در سايه حكومت عدل باشد، اين مفهوم با ديدگاه امامى و ديگران نيز سازگارى دارد.

3- مقصود از ظهور پيروزى و سيطره بر عالم است. اين معنا بعد از آن حاصل مى شود كه حضرت از پرده غيبت به در آمده و امور او مرتب گردد.

## 428: مراد از ظهور اصغر و اكبر چيست؟

همان گونه كه براى تثبيت و جا افتادن غيبت كبرا خداوند متعال براى امام زمان عليه‌السلام غيبت صغرا را مقدر كرد تا زمينه براى غيبت كبرا فراهم گردد در مورد ظهور حضرت نيز گفته شده كه قبل از ظهور اكبر خداوند براى ايجاد آمادگى براى آن ظهور اصغرى را پيش بينى كرده است.

به اين معنا كه خداوند مدتى قبل از ظهور اكبر، سطح علمى مردم را در طبقات مختلف جامعه بالا مى برد تا براى درك عصر حضرت مهدى عليه‌السلام قابليت لازم را پيدا نمايند. اين آمادگى از دو طريق حاصل مى شود:

1- بالا بردن شعور و آگاهى مردم نسبت به احتياج داشتن حكومت جهانى توحيدى.

2- بالا بردن سطح علمى مردم براى پذيرش چنين حكومتى.

## 429: چه عواملى زمينه ساز حكومت واحد جهانى است؟

ممكن است گفته شود با توجه به تشتت آرا و اختلاف مذاهب و تنوع حكومت ها و ناسازگارى آن ها نسبت به يكديگر تشكيل حكومت واحد جهانى ممكن به نظر نمى رسد؛ چگونه مى توان همه ميلت ها را تحت حكومت واحدى جمع كرد.

پاسخ: نه تنها تشكيل حكومت جهانى ممكن و ميسور است بلكه امرى حتمى و لازم به نظر مى رسد و علل و عوامل زيادى در زمينه سازى آن دخيل مى باشند:

1- خطر جنگ و خونريزى كه همواره مانند كابوس وحشتناكى بر سر جوامع انسانى سايه افكنده، تنها با وحدت حكومت در سطح جهان و يكپارچگى همه امت ها بر طرف مى شود.

2- به تصريح دانشمندان «تضاد منافع» ريشه اصلى و اولى برخوردهاى خونين و پيكارهاى سهمگين حكومت ها با يكديگر است. حال اگر بدانيم كه شعار حكومت حضرت، عدل و انصاف براى كل جامعه بشرى است همگى به سوى حكومت عدل جهانى سوق داده مى شوند.

3- يكى ديگر از عوامل تشكيل حكومت جهانى تكامل عقول و ادراكات بشر است كه به نوبه خود مى تواند زمينه ساز حكومت جهانى گردد؛ زيرا بشر هم از ناحيه خود در راه حركت به سوى كمال و ترقى و تكامل عقلانى است و هم در هنگام ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام به كمال نهايى خود نايل مى گردد، و لذا مى توانند با يكديگر تألف كرده و به حكومت جهانى تن دهند، زيرا همه تعارض و تزاحم ها از ناحيه كم عقلى و جهل و كم خردى است.

## 430: ظرفيت كلى براى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟

شكى نيست كه هر كار اجتماعى به آماده كردن ظرفيت هاى مناسب دارد در مورد ظهور منجى كل بشرى كه پديده اجتماعى عظيمى است احتياج به تحقق مقدمات و شرايط خاصى است؛

1- پيشرفت دينى در ميان امت اسلامى و لو در طبقه خاصى از آنها.

2- گسترش انحراف عمومى در بين مردم.

3- گسترش ظلم و فساد در سطح عموم و در نتيجه دور شدن مردم از دين و متابعت از هواى نفس.

3- پيشرفت بشر در صنعت و تكولوژى.

5- آماده شدن ياران خاص حضرت براى نصرت و يارى او.

## 431: امام زمان عليه‌السلام در ظاهر با چه سنى ظهور مى كنند؟

مطابق روايات شيعه و سنى امام زمان عليه‌السلام در حالى كه ظاهر او جوان و به سن چهل سالگى است ظهور خواهند كرد. اينك به برخى از روايات اشاره مى كنيم:

1- ابن صباغ مالكى به سندش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه در حديثى فرمود: «مهدى از اولاد من با سن چهل سال است...» (1149).

2- شيخ صدوق رحمه‌الله از اباصلت هروى نقل مى كند كه گفت: به امام رضا عليه‌السلام عرض كردم: قائم شما هنگام خروج چه علامتى دارد؟ حضرت فرمود: «علامت او اين است كه او از حيث سن پير است ولى در ظاهر جوان نشان داده مى شود به حدى كه هر گاه كسى به او نظر مى افكند گمان مى كند كه او سى ساله يا كمتر است و از جمله علامات او آن است كه به مرور ايام و شب ها پير نمى شوند تا آنكه مرگ او فرا رسد» (1150).

نعمانى به سندش از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «اگر قائم قيام كند مردم او را انكار خواهند كرد زيرا در حالى كه جوان رشيدى است به سوى آنها باز مى گردد...» (1151).

ممكن است رواياتى كه اشاره به سن چهل سالگى دارد مقصود آن باشد كه جسد و جسم او در حد كمال است؛ زيرا بدن تا چهل سالگى به كمال رشد خود مى رسد. گر چه برخى روايات نيز به سن 18 سالگى و 51 سالگى اشاره كرده است ولى روايت اول از محمد بن حمير نقل شده نه از يكى از معصومين عليهم‌السلام.

و روايت دوم گر چه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده ولى از صحت سند برخوردار نيست خصوصا آنكه هر دو روايت با روايات مستفيضى كه دلالت بر ظاهر چهل سالگى دارد مخالف است.

## 432: خصوصيات جسمى امام زمان عليه‌السلام هنگام ظهور چگونه است؟

مطابق برخى از روايات سنى و شيعى امام زمان عليه‌السلام هنگام ظهور داراى صفات و خصوصيات سمى خاص است از قبيل:

1- أجلى الجبهة:

يعنى پيشانى وسيع و عريض. (1152)

2- اقنى الانف:

وسط بينى او برآمده ولى دو سوراخ آن تنگ است. (1153)

3- كان وجهه كوكب درى:

گويا صورت او همانند ستاره اى درخشان است. (1154)

4- اللون لون عربى:

با چهره اى گندم گون. (1155)

5- افرق الثنايا:

مابين دندان هاى او باز است. (1156)

6- اكحل العينين:

مژه هاى او سياه است. (1157)

7- براق الثنايا:

با دندان هاى سفيد. (1158)

8- اءزج الحاجبين:

با ابروانى كشيده و باريك. (1159)

9- مربوع القامة:

قامتش متوسط. (1160)

10- الجسم جسم اسرائيلى:

جسم او تنومند است. (1161)

11- على خده الايمن خال اسود:

برگونه راست او خالى سياه است. (1162)

## 433: آيا علايم قريب براى ظهور، با اينكه حضرت به طور ناگهانى ظهور مى كند منافات دارد؟

مطابق برخى از روايات، ظهور و قيام حضرت مهدى عليه‌السلام به طور ناگهانى خواهد بود و اين از عنايات خداوند در حق آن حضرت است تا دشمنان را غافلگير كرده و جلو تدابير آنها را گرفته و هر گونه اقدامى را بر ضد حضرت از آنها سلب كند.

طبرسى توقيعى را از ناحيه مقدسه به شيخ مفيد رحمه‌الله نقل كرده كه در آخر آن چنين آمده است: «هركس بايد كارى كند كه محبت ما را به خود جذب كرده و از كارى كه كراهت و سخط ما را بر مى انگيزد دورى كند. پس همانا امر ما يك دفعه و به طور ناگهانى اتفاق خواهد افتاد». (1163)

در توجيه اشكال فوق مى گوييم:

علايم قريب براى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام همانند نداى آسمانى و فرو رفتن زمين بيدا با اهلش و ديگر علايم، براى آگاهى مخلصين و مومنان است تا از قرب ظهور آگاهى داشته باشند، و لذا ظهور براى آنها ناگهانى نخواهد بود.

آرى عنصر اتفاق و ظهور ناگهانى براى دشمنان حضرت مهدى عليه‌السلام است تا از اين غفلتى كه خداوند در آنها قرار مى دهد حضرت بتواند به مقاصد عالى خود كه همان سلطه بر ظالمان و گسترش عدل و داد است برسد.

## 434: خداوند متعال چه عنايتى به جهت پيروزى حضرت مهدى عليه‌السلام هنگام ظهور انجام خواهد داد؟

مطابق روايات خداوند متعال هنگام ظهور امام زمان عليه‌السلام امدادهاى غيبى را به كمك آن حضرت خواهد فرستاد كه از آن جمله است:

1- عنصر ناگهانى و غفلت دشمنان

مطابق روايات حضرت هنگامى ظهور مى كنند كه دشمنان همه از ظهور او غافلند و در دانش نظامى اين مطلب به خوبى روشن است كه چقدر عنصر غفلت و ناگهانى هجوم در پيروزى بر دشمن تأثير دارد.

امام زمان عليه‌السلام در توقيعى كه به شيخ مفيد رحمه‌الله فرستاد فرمود: «پس همانا امر ما به طور ناگهانى است...» (1164).

2- ايجاد رعب و وحشت

يكى ديگر از راه هاى نفوذ بر دشمن كه در علم نظامى از آن بهره گيرى فراوان مى شود ايجاد ترس و خوف و رعب در قلوب دشمن است تا از اين راه تسليم گردند.

نعمانى به سند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «امر الله عزوجل ان لا تستعجل به حتى يؤ يده (الله) ثلاثة (اجناد) الملائكة و المومنين، و الرعب» (1165)؛ «خداوند عزوجل امر نمود تا به آن عجله نكنى تا اينكه او - مهدى عليه‌السلام - را به سه لشكر تأیید نمايد: ملائكه، مومنين و وحشت.»

3- جذب تمام مسلمين

يكى ديگر از تأییدات الهى در حق حضرت آن است كه به عنايت الهى از راهى قيام خود را شروع خواهد رد كه مورد اتفاق تمام مسلمانان است از جمله آنكه:

الف: ظهور خود را از مسجد الحرام شروع خواهد كرد كه مورد اتفاق تمام مسلمانان است.

ب: خطابه اى كه در مسجد الحرام هنگام ظهورش مى خواند به امور مشترك و اتفاقى بين مسلمانان اشاره دارد.

ج: قيام خود را با همان شعارهاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شروع مى كند.

د: مطالبه خون امام حسين عليه‌السلام مى كند.

4- تأیید از جانب ملائكه

از جمله تأییدات الهى نسبت به حضرت مهدى عليه‌السلام كمك فرستادن ملائكه براى يارى حضرت و قتال به همراه حضرت بر ضد ظالمان است.

گنجى شافعى به سند خود از على بن ابى طالب عليه‌السلام در حديثى در رابطه با مهدى عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «خداوند او را به سه هزار از ملائكه يارى خواهد كرد...» (1166)

قندوزى حنفى از كتاب «اسعاف الراغبين» صبان نقل كرده كه در روايات فراوان آمده است كه هنگام ظهور حضرت بر بالاى سر او فرشته اى ندا مى دهد: «اين خليفه خداست او را متابعت و پيروى كنيد... و همانا خداوند متعال او را با سه هزار فرشته يارى خواهد كرد...» (1167).

نعمانى به سند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «خداوند متعال او - مهدى عليه‌السلام - را با سه لشكر يارى خواهد كرد: با ملائكه...» (1168).

اين تأیید به نوبه خود در توجه مردم به حضرت نقش به سزايى دارد زيرا هنگامى كه مخالفان مشاهده كنند كه حضرت مشمول نصرت فرشتگان خداوند است ترس سراسر وجود آنها را فرا گرفته و پى به الهى بودن اين قيام خواهند برد و در نتيجه طوعاً و يا كرهاً خود را تسليم حضرت مى كنند. (1169)

## 435: اولين مكانى كه حضرت در آنجا ظهور مى كند كجاست؟

مطابق روايات شيعه و اهل سنت اولين مكانى كه حضرت در آنجا ظهور مى كند بين ركن و مقام است.

سيوطى به سندش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «مهدى از مدينه به سوى مكه خروج مى كند، مردم از او مى خواهند كه از ميانشان خروج كند آن گاه با او بين ركن و مقام بيعت مى كنند در حالى كه كراهت دارد...». (1170)

شيخ طوسى به سندش از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «گويا قائم را در روز عاشورا روز شنبه ايستاده بين ركن و مقام مشاهده مى كنم...». (1171)

اين اخبار به جهت كثرت و تظافر آنها قابل اثبات تاريخى است.

## 436: حضرت مهدى عليه‌السلام بعد از ظهور چه عملى انجام مى دهند؟

مطابق روايات بعد از ظهور بين ركن و مقام خطبه اى خوانده، آن گاه مردم را به بيعت با خود دعوت مى نمايد:

نعمانى به سندش از جابر بن يزيد جعفى از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه در حديثى طولانى فرمود: «و قائم در آن روز در مكه است، تكيه بر بيت الحرام داده و به آن پناه مى برد. آن گاه ندا مى دهد:يا ايها الناس!....» (1172)

مجلسى به سندش از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «همانا او - امام زمان عليه‌السلام - به سوى مسجد الحرام به حركت در مى آيد و در آنجا كنار مقام ابراهيم چهار ركعت نماز مى گزارد و با تكيه بر حجر الاسود حمد خدا و ثناى او را به جاى آورده و يادى نيز از پيامبر كرده و بر او درود مى فرستد. آن گاه سخنى را آغاز خواهد كرد كه هرگز كسى چنين سخن نگفته است...». (1173)

نعمانى به سندش از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه در حديثى فرمود: «گويا بر او نظر مى كنيم در حالى كه بين ركن و مقام مردم با او بيعت مى كنند...». (1174)

## 437: اول كسى كه با حضرت مهدى عليه‌السلام بيعت مى كند چه كسى است؟

مطابق روايات اول كسى كه با حضرت مهدى عليه‌السلام بيعت مى كند جبرئيل است.

ابان بن تغلب از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «همانا اول كسى كه با قائم عليه‌السلام بيعت مى كند جبرئيل است...».

طبرسى از ابى عبدالله عليه‌السلام نقل كرده كه در حديثى فرمود: «... پس خداوند عزوجل جبرئيل را مى فرستد تا نزد او آمده و سؤال كند، به او مى گويد: به چه چيزى دعوت مى كنى؟ قائم او را از ماهيت دعوت خبر مى دهد. جبرئيل مى گويد پس من اول كسى هستم كه با تو بيعت مى كنم. آن گاه مى گويد كف دستت را بده و آن را بر دست خود مسح مى كند...». (1175)

در اينكه بيعت جبرئيل به چه معنا است دو احتمال وجود دارد:

1- معناى رمزى: به اين معنا كه مقصود از آن تأیید الهى براى حضرت است، زيرا جبرئيل بزرگترين نماينده الهى است. ولى اين معنا در صورتى صحيح است كه حمل بر معناى صريح و ظاهر آن ممكن نباشد در حالى كه چنين نيست.

2- معناى رايج: به اين معنا كه مقصود به بيعت همان معناى رايج آن است كه مردم با خليفه و ديگران انجام مى دهند. و فايده آن دو چيز است:

الف: توجه مردم به لزوم بيعت با حضرت.

ب: تأیید حركت و قيام امام زمان عليه‌السلام.

## 438: آيا جبرئيل بعد از وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عهد كرده كه برزمين نازل نشود؟

اربلى در «كشف الغمه» از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «جبرئيل نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جهت عيادت آمد و عرض كرد: سلام بر تو اى محمد اين آخرين روزى است كه به سوى دنيا فرود مى آيم». (1176)

و نيز از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود:((هنگامى كه وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزديك شد... در آن هنگام جبرئيل گفت: اى محمد اين آخرين نزول من به دنيا بود...)). (1177)

پاسخ:

اولا: همه اين روايات مقيد به قيدى است و آن اينكه تا مادامى كه مصلحتى در بين نباشد.

ثانيا: مقصود جبرئيل آن بود كه به جهت نزول وحى ديگر بعد از وفات پيامبر نازل نمى شود، زيرا شريعت با حلت ايشان كامل خواهد شد.

ثالثا: بر فرض تعارض، روايات نزول حضرت جبرئيل و بيعت با امام زمان عليه‌السلام از حيث تعداد بيشتر بوده و از حيث سند صحيح تر است.

## 439: مقصود از اصلاح امر حضرت مهدى عليه‌السلام در يك شب چيست؟

مطابق روايات شيعه و سنى خداوند متعال امر حضرت مهدى عليه‌السلام را در يك شب اصلاح خواهد كرد.

ابو بصير از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «خداوند عزوجل امر او را در يك شب اصلاح خواهد نمود».

و نيز از امام حسين عليه‌السلام نقل است كه فرمود: «قائم ما اهل بيت (كسى است كه) خداوند متعال امر او را در يك شب اصلاح و آماده خواهد نمود».

ابن ماجه از امام على عليه‌السلام نقل كرده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «مهدى از ما اهل بيت است كه خداوند امر او را در يك شب اصلاح و آماده خواهد نمود». (1178)

مقصود به اصلاح امر حضرت در يك شب آن است كه مقدمات نصر و پيروزى را در اسرع وقت و در يك شب فراهم كرده و او را مامور به ظهور خواهد نمود و اولين اقدامى كه براى او خواهد نمود اجتماع اصحاب خاص آن حضرت است.

ولى چيزى كه باقى مى ماند اينكه چگونه امر حضرت در يك شب اصلاح و آماده مى شود در حالى كه طابق روايات گروهى همانند جيش سفيانى و دجال و ديگران به مبارزه با او خواهد پرداخت.

پاسخ:

اولا: ممكن است مقصود از يك شب كه در روايات آمده كنايه از سرعت اصلاح امر امام زمان عليه‌السلام اشد.

ثانيا: ممكن است مقصود از اصلاح امر حضرت عليه‌السلام پيروزى در يك شب باشد.

ثالثا: ممكن است مقصود از اصلاح امر حضرت تنها مقدمه سازى براى اعلان ظهور باشد گر چه پيروزى هايى به طول انجامد.

رابعا: از آنجا كه معارضه با مخالفان به سرعت و با اعجاز انجام مى گيرد، لذا تعبير به يك شب شده است.

## 440: غلبه بر جهان با ياران اندك چگونه ممكن است؟

اگر چه در روايات به ياران محدود حضرت يعنى 313 نفر اشاره شده است ولى پيروزى آنان بر مستكبران به رهبرى حضرت مهدى عليه‌السلام از جهاتى دور از انتظار نيست زيرا:

1- در روايات به ياران ديگرى در حدود ده هزار نفر نيز اشاره شده كه بدون تحقق آنها حضرت مهدى عليه‌السلام ظهور نخواهد كرد.

2- غلبه حضرت بر جهان ممكن است از طريق اعجاز باشد زيرا خداوند متعال ضمانت كرده تا گروه اندك را در صورت استقامت بر گروه زياد پيروز گرداند. (1179)

3- از طريق علل و اسباب عادى و ظاهرى نيز حصول چنين فتح و پيروزى امرى دور از انتظار نخواهد بود، زيرا حضرت در موقعى ظهور خواهند كرد كه اوضاع و احوال اجتماعى، اخلاقى و سياسى كاملا مساعد باشد. در آن موقع همه ملل به جهت سرخوردگى از نظام هاى مختلف و قتل و غارت ها به تنگ آمده اند و لذا در انتظار چنين حكومتى به سر مى برند.

و مردم به مجرد شنيدن خبر ظهور به آن حضرت و حكومتش روى خوش نشان مى دهند و ايشان تنها با گروه خاصى درگير خواهند شد.

4- از آنجا كه جهان به مانند دهكده اى كوچك درآمده و هر چه از عمر آن بگذرد اين ارتباط تنگ تر خواهد شد، لذا با به دست گرفتن نقطه هاى كليدى و با استعانت از خداوند متعال حكومت جهانى حضرت تحقق خواهد يافت.

## 441: آيا پيروزى حضرت مهدى عليه‌السلام بر مخالفان و گسترش حكومتش همراه با اعجاز است؟

در مورد سؤال فوق سه احتمال وجود دارد:

1- اينكه نصرت حضرت و پياده كردن حكومت جهانى تماما با اعجاز و قدرت خارق العاده الهى باشد. لى اين احتمال از جهاتى قابل مناقشه است:

الف: اگر اعجاز راه صحيحى براى دعوت الهى بود حضرت مى توانست در خلال غيبت صغرا از آن براى سيطره بر عالم استفاده كند.

ب: با اعجاز احتياج به تعداد زيادى از اصحاب نيست.

ج: مطابق برخى روايات بين حضرت و مخالفينش جنگ و خونريزى شديدى در خواهد گرفت و در صورت اعجاز تام، احتياج به اين كارها نيست.

2- اينكه خداوند متعال اراده كرده كه حضرت مهدى عليه‌السلام به صورت عادى بر دشمنان خود غالب شده و حكومت عدل جهانى را گسترش دهد بدون آنكه كوچك ترين كمكى از راه اعجاز در پيشبرد اهداف او بشود.

اين احتمال نيز خالى از اشكال نيست زيرا مطابق روايات حضرت مهدى عليه‌السلام مورد عنايت و تأیید خاص الهى در جهت ظهورش خواهد بود.

3- با رد دو احتمال پيشين به اين نتيجه مى رسيم كه نصرت حضرت به طور طبيعى و عادى خواهد بود گر چه اين نصرت همراه با تأییدات جزئى و خاصى از جانب خداوند است، زيرا همان گونه كه مى دانيم بشر در عصر ظهور مورد ظلم و ستم فراوان است و از طرفى از حيث فرهنگى و رشد عقلانى عموم بشر به بالاترين سطح خود رسيده است و لذا به دنبال چنين رهبرى الهى مى گردد كه با لبيك به دعوتش از او پيروى نمايد.

هرگز ابرقدرتها با همه امكاناتى كه دارند نمى توانند در مقابل اراده ملت ها بايستند. اگر مردم همگى يكپارچه و يك صدا فرياد برآورند دشمنانشان به زانو در خواهند آمد. مگر نبود كه در صدر اسلام چگونه مردم فوج فوج داخل اسلام شده و دعوت پيامبر را پذيرفتند؟

در عصر ظهور نيز هنگامى كه مردم دنيا از وسايل ارتباط جمعى خبر قيام مصلحى جهانى را بشنوند به او گرويده و از او حمايت خواهند كرد، و كسى نمى تواند در صورت اقبال مردم با اراده آنها مقابله كند گر چه هر كجا كه مانعى خاص پيدا شده خداوند متعال به كمك او آمده واز حضرت حمايت خواهد نمود.

و لذا در روايات آمده است كه امام زمان عليه‌السلام با نصرت و ترسى كه در دل دشمنان مى افتد حمايت خواهد شد. اين ممكن است كه به صورت عادى باشد؛ زيرا با نصرت مرم كه به عنايت خداوند و اقبال مردم است چنان رعبى در دل دشمنان خواهد افتاد كه همه امكانات خود را گذارده فرار خواهند نمود.

امير مومنان على عليه‌السلام مى فرمايد: «هنگامى كه حضرت مهدى عليه‌السلام ظهور مى كند نام مباركش بر سر زبانها خواهد بود و وجود مردم سرشار از عشق به مهدى است به گونه اى كه جز نام او هيچ نامى در ياد و زبان آنان نيست و با دوستى او روح خود را سيراب مى كنند». (1180)

## 442: آيا حضرت مهدى عليه‌السلام با شمشير قيام خواهد كرد؟

برخى سؤال مى كنند كه مطابق برخى روايات امام زمان عليه‌السلام با شمشير قيام خواهد كرد و با آن به مقابله با مخالفان حق و حقيقت و ظالمان خواهد پرداخت. اين مسأله قابل پذيرش نيست، زيرا چگونه ممكن است يك نفر با شمشير در مقابل تسليحات كشتار جمعى جديد و مخرب كه مى تواند كل كره زمين را چندين بار نابود كند ايستاده و مقابله كند؟

اصل اين مسأله در روايات به آن اشاره شده است. محمد بن مسلم از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «... و اما شبهه من جده المصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فخروجه بالسيف و قتله اعداء الله و اعداء رسوله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و الجبارين و الطواغيت و اءنه ينصر بالسيف و الرعب...» (1181)؛ «... و اما شباهت مهدى به جدش مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خروج با شمشير و كشتن دشمنان خدا و دشمنان رسولش و جباران و طاغوت ها است. و همانا او به توسط شمشير و ترس نصرت و يارى خواهد شد...».

ولى بحث در آن است كه مقصود از شمشير چيست؟ آيا شمشير موضوعيت و خصوصيت دارد يا اشاره به چيزى ديگر است؟

پاسخ:

اولا: چه اشكالى دارد كه شخصى با شمشير ولى همراه با اعجاز الهى كه حضرت را مساعدت مى كند با شمنان خود به مقابله پردازد؟

ثانيا: به احتمال زياد مقصود از شمشير، قوت و اسلحه است؛ زيرا مسلمانان در آن عصر يعنى قبل از هزار سال اسلحه اى به جز شمشير نداشته و هرگز به ذهن آنها چنين تسليحاتى خطور نمى كرده است، لذا از «اسلحه» به شمشير تعبير شده است.

اين صورت دو احتمال وجود دارد:

الف: اينكه امام زمان عليه‌السلام نيز به قدرت و اعجاز الهى و يا از راه تسلط بر تسليحات موجود بر ضد مخالفان و ظالمان استفاده مى كند.

ب: احتمال ديگر آن است كه امام زمان عليه‌السلام با تسلط بر مراكز تصميم گيرى و از كار انداختن وسايل جنگى آنها كه با هسته هاى مركزى ارتباط دارد تمام آنها را از راه اعجاز يا طريق عادى از كار مى اندازد.

ثالثا: مطابق برخى روايات شمشيرهاى اصحاب حضرت از آهن است ولى نه مثل اين آهن هايى كه در دسترس ما قرار دارد، بلكه به گونه اى است كه اگر يكى از آنان با شمشير خود بر كوه زند آن را دو نيم مى كند. و بنابر تعبير ديگر وسيله دفاعى آنان به گونه اى است كه اسلحه دشمن هرگز بر آنها كارگر نيست. (1182)

لذا ممكن است اسلحه اى را كه حضرت و ياورانش به كار مى برند از وسايلى باشد كه بتواند همه دستگاه هاى دشمنان را از كار بيندازد ولى در مقابل هيچ دستگاهى بر آن كارگر نباشد، همان گونه كه در ين زمان بشقاب پرنده ها و اشياى نورانى شناخته نشده را مشاهده مى كنيم.

رابعا: پيروزى عمده امام زمان عليه‌السلام و سيطره آن حضرت بر جهان از راه اقبال مردمى به سوى ايشان است و ديگر از راه ترس و رعبى است كه خداوند در قلوب مخالفان و ظالمان قرار مى دهد تا تمام تسليحات خود را بر زمين گذارده فرار كرده يا تسليم مى شوند، خصوصا آنكه در ابتداى ظهور وقتى مقدارى از معجزات حضرت را مشاهده كردند مى فهمند كه امر او الهى است و نمى توان با مرد الهى مقابله كرد بدين جهت تسليم حضرت مى شوند و گروه اندكى نيز كه به مخالفت و مقابله مى پردازند نابود ى شوند.

خامسا: از كجا كه در زمان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام اين اسلحه خطرناك در اختيار بشر باقى مانده باشد زيرا ممكن است كه در اثر حوادث و آشوب ها و جنگ هاى جهانى كه پيش از ظهور آن حضرت اتفاق ى افتد اين اسحله ها نابود شود.

سادسا: جنگ ها و كشتارهاى بى رحمانه نتيجه جهل و ضلالت و بى خردى بشر است. حال اگر در عصر ظهور عقل مردم كامل شود بر فرض كه سلاح هاى خطرناك در اختيار داشته باشند آن را بر ضد يكديگر به كار نمى گيرند و نيروهايى كه آن سلاح ها را در اختيار دارند پى به حقانيَّت حضرت برده و يا با ايجاد رعب و وحشت كه در دلشان قرار مى گيرد از به كار بردن آن بر ضد حضرت خوددارى مى كنند.

## 443: كشتارى كه در روايات مهدويت به آن اشاره شده به چه وقتى اشاره دارد؟

خبارى كه در آنها كشتار در حجم وسيعى را مطرح كرده اند بر دو قسم است:

الف: قسمتى از آنها مربوط به ملاحم و فتنه هاى قبل ظهور است و هيچ گونه ارتباطى به دوران ظهور ندارد و تنها ناظر به اوضاع نابسامان جهان پيش از ظهور است. بيشتر اين روايات از روايات مرسه اهل سنت است.

ب: دسته اى ديگر از روايات مربوط به هنگامه ظهور و حكومت امام زمان عليه‌السلام است. اين نوع روايات نيز بر دو گونه اند:

1- رواياتى كه از طريق عامه و از نبويات است و بيشتر آنها مشكل سندى دارد، به طورى كه بعضى از آنها مرسل و برخى ديگر به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منتهى نمى شود، بلكه از افرادى مانند كعب الاحبار نقل شده كه در زمان پيامبر مسلمان نبوده است.

عمده اين روايات از اسرائيليات است كه با اغراض مختلفى وارد كتاب هاى روايى شده اند. عالمى از اهل سنت مانند ابن كثير هنگامى كه به روايات امثال كعب الاحبار مى رسد مى گويد: «خدا ما را از اين همه اخبار دروغى كه وارد تفسيرها و كتاب هاى روايى شده بى نياز كند...». (1183)

2- رواياتى كه از طريق اهل بيت عليهم‌السلام نقل شده و يا در كتاب هاى شيعه ذكر شده است. در اين كتاب ها اخبار منقولى از اهل بيت عليهم‌السلام و برخى ديگر كه نقل شده به آن حضرت منتهى نمى شود.

## 444: حجم كشتارها و خونريزى ها در هنگام قيام حضرت مهدى عليه‌السلام چه مقدار است؟

نمى توانيم ادعا كنيم كه هنگام قيام امام زمان عليه‌السلام هيچ گونه قتل و كشتارى رخ نمى دهد، زيرا مسلما اين واقعه عظيم بدون برطرف كردن خارها و دشمنان سر راه آن حضرت ميسر نخواهد شد.

و لذا در روايات مشاهده مى كنيم كه اهل بيت عليهم‌السلام بر اصل قتل و خونريزى هنگام ظهور و قيام حضرت اشاره كرده اند.

بشير بن ابى اراكه نبال مى گويد: هنگامى كه به مدينه وارد شدم به طرف منزل ابو جعفر امام باقر عليه‌السلام رفتم... عرض كردم: مرجئه مى گويند: هنگامى كه قيام قائم روى دهد همه كارها براى او هموار خواهد شد و به اندازه يك ظرف حجامت هم خون نمى ريزد. حضرت فرمود: «... كلا والذى نفسى بيده حتى نمسح و انتم العرق و العلق...» (1184)؛ «هرگز چنين نيست سوگند به آن كه جانم به دست اوست كار به اينجا مى انجامد كه ما و شما عرق و خود بسته شده را پاك خواهيم كرد.»

به اين مضمون روايات ديگرى نيز رسيده است. ولى از طرفى ديگر تاريخ گواهى مى دهد كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان اهل بيت عليهم‌السلام سعى داشته اند امور را به طور عادى و از مسير طبيعى آن انجام دهند و حتى الامكان دست به شمشير نبرند، زيرا هدف آنان ارشاد و هدايت مردم است جز آنكه گسترش عدل در جامعه اقتضاى كشت و كشتارى گر چه در حد محدود را دارد و قرار نيست كه تمام امور از طريق معجزه حل شود، ولى انديشه افراطى نيز در اين مسأله صحيح نيست و هرگز دليلى عقلى و عقلايى و نقلى بر گستردگى كشتارها در حدى وسيع وجود ندارد خصوصا آنكه مطابق ادعاى برخى، از هر نه نفر هفت هفت نفر يا از هر هفت نفر پنج نفر كشته مى شوند.!

## 445: مطابق روايات شيعه قتل ها در چه وقتى خواهد بود؟

با توجه به احاديث اهل بيت عليهم‌السلام پى خواهيم برد كه جهان اندكى قبل از ظهور شاهد جنگ هاى خونين خواهد بود و لذا مى توان گفت كه مردم با مشاهده و مواجهه با اين جنگ ها به استقبال مصلحى عالمى خواهد رفت، و حضرت نيز از اين موقعيت استفاده كرده و با كمترين استقامتى از طرف مخالفين خود و ظالمين عالم را فتح خواهد كرد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «لا يكون هذا الامر حتى يذهب ثلث الناس. فقيل له: اءذا ذهب ثلث الناس فما يبقى؟ فقال عليه‌السلام: أما ترضون ان تكونوا الثلث الباقى» (1185)؛ «اين امر - قيام امام زمان عليه‌السلام - واقع نمى شود تا اينكه دو سوم مردم از بين بروند. راوى مى گويد: به حضرت عرض كردم: اگر دو سوم مردم از بين بروند چه كسى باقى مى ماند؟ حضرت فرمود: آيا راضى و خرسند نمى شويد كه شما از يك سوم باقى مانده باشيد.»

زراره مى گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: آيا نداى آسمانى حقيقت دارد فرمود: «اى والله حتى يسمعه كل فقوم بلسانهم و فقال عليه‌السلام لا يكون هذا الامر حتى يذهب تسعة اعشار الناس» (1186)؛ «آرى به خدا سوگند چنان است كه هر قومى با زبان خودشان آن را مى شنوند.» آن حضرت فرمود: «اين امر محقق نمى شود تا اينكه نه دهم (10/9) مردم از ميان بروند.»

سليمان بن خالد مى گويد: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: «قدم القائم موتتان: موت احمر و موت اءبيض حتى يذهب من كل سبعة خمسة: الموت الاحمر، السيف، و الموت الابيض، الطاعون» (1187)؛ «قبل از قيام قائم دو نوع مرگ رخ مى دهد، مرگ سرخ و مرگ سپيد، تا اينكه از هر هفت نفر پنج نفر از بين برود، مرگ سرخ با شمشير و مرگ سپيد با طاعون است.»

با ملاحظه اين احاديث و احاديث ديگر پى خواهيم برد كه حجم وسيعى از كشتارها و خونريزى ها مربوط به دوران پيش از قيام حضرت مهدى عليه‌السلام و قبل از نداى آسمانى است.

گر چه برخى از روايات نيز از مجعولات و اسرائيليات بوده و با اهداف و انگيزه هاى خاصى مانند خدشه دار كردن چهره نهضت جهانى و حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام و يا توجيه كشتارها در فتوحات و... وارد كتاب هاى روايى شده و كشتارهاى زيادى را به امام زمان عليه‌السلام نسبت داده است.

و نيز يك سرى از آنها مرسل و مرفوعه است و مشكل سندى دارد، همانند روايتى را كه فضل بن شاذان مرفوعاً از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه حضرت فرمود: «يقتل القائم عليه‌السلام حتى يبلغ السوق. فيقول به رجل من ولد ابيه...» (1188)؛ «حضرت قائم عليه‌السلام آن قدر از انسان ها را مى كشد كه تا ساق پا را خون فرا مى گيرد تا آنكه شخصى از فرزندان پدرش به او اعتراض شديد مى كند...».

البته همچنان كه اشاره شد اين حديث مرفوعه بوده و مشكل سندى دارد و از طرفى محتوا و دلالتش ناتمام است، زيرا ممكن است كه سوق كه در روايت آمده مقصود از آن نام شهر يا محلى همانند «سوق الاهواز» باشد خصوصا آنكه در حديث مذكور سخن از خون به ميان نيامده است. لذا چنين به نظر مى رسد كه سوق محل و مكان مخصوص باشد.

و نيز برخى از روايات به جهات ديگرى ضعف سند دارد: در روايتى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمود: «... و به حدى از ظالمان را خواهد كشت كه جاهلان مى گويند اگر اين مرد از ذريه محمد بود ترحم مى كرد».

ولى اين روايت از حيث سند مورد اشكال است؛ زيرا در سند آن احمد بن عثمان آدمى است كه مجهول مى باشد. (1189)

زر بن حبيش مى گويد: از على عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:((خداوند به واسطه مردى از ما فتنه ها و آشوب ها را برطرف مى سازد و آنان فتنه گران را خوار و ذليل مى گرداند و بر آنان جز شمشير وارد نمى كند.

شمشير بر دوش نهاده و هشت ماه به شدت مبارزه مى كند تا اينكه مى گويند: به خدا سوگند اين از فرزندان فاطمه نيست، اگر از فرزندان فاطمه بود به ما رحم مى كرد)).

و از عيسى بن خشاب نقل شده كه به امام حسين بن على عليه‌السلام عرض كردم: آيا شما صاحب اين امر هستيد؟ فرمود: «لا ولكن صاحب الامر الطريد الشريد الموتور بابيه المكنى بعمه يضع سيفه على عاتقه ثمانية اشهر» (1190)؛ «خير ولى صاحب امر، رانده شده، دور افتاده، خونخواه پدرش و داراى كنيه عمويش مى باشد. شمشيرش را هشت ماه بر دوش خود مى نهد.»

و از ابو بصير نقل شده كه فرمود: شنيدم كه امام باقر عليه‌السلام مى فرمود: «يضع السيف على عاتقه ثمانية اشهر هرجا هرجا حتى يرضى الله. فقلت: فكيف يعلم رضى الله؟ قال يلقى الله فى قلبه الرحمة...» (1191)؛ «شمشير را هشت ماه بر دوش خود مى نهد و به شدت مبارزه مى كند تا اينكه خداوند راضى شود. عرض كردم: چگونه رضايت خدا را مى داند؟ فرمود: خداوند در دل ايشان رحمت قرار مى دهد.»

اين روايات از حيث سند ضعيف هستند زيرا در سند اول و دوم عمر بن قيس و عيسى بن خشاب وجود دارند كه هر دو مجعولند.

و در سند روايت سوم ابن ابى حمزه واقع شده كه او هم مورد تضعيف قرار گرفته است.

از طرفى ديگر ممكن است كه مقصود از اين احاديث، مدت عمليات تهاجمى لشكريان حضرت باشد كه در طول هشت ماه ادامه مى يابد.

اين نكته نيز قابل توجه است كه كارى بس عظيم كه حضرت انجام مى دهد يعنى همان گسترش حكومت عدل جهانى در سطح كره روى زمين اقتضاى چنين قتل و كشتارى گر چه در حدى محدود را دارد، زيرا با قيام حضرت هرگز ستمگران ساكت نخواهند بود ولى اين كشتارها را در مقابل قيام ها و نهضت هاى ديگر كه ملاحظه مى كنيم چندان قابل توجه نيست.

## 446: با امكان هدايت بشر از راه دعوت اخلاقى و تربيت انسانى، چرا امام زمان عليه‌السلام از شمشير استفاده مى كند؟

از كارهاى حتمى امام موعود عليه‌السلام جنگى تمام عيار با تمام انسان هاى خون آشام است. در مسأله جنگ ممكن است چنين انگاشته شود كه هدايت انسان و ساختن جامعه بشرى با دعوت اخلاقى و تربيت درست امكان پذير است و نياز به خونريزى و جنگ نيست؟

پاسخ: مطالعه تاريخ بشرى از روزى كه تاريخى بر جاى مانده است به خوبى اين واقعيت را آشكار مى سازد كه موانع راه رشد و تكامل انسان جز با قدرت و خونريزى از سر راه برداشته نمى شود و تعاليم اخلاقى و اصول تربيتى هر چند تاءثيرهاى ژرف و گسترده داشته است ليكن اين تأثيرها در برخى از افراد نجيب انسانى بوده است، و در طبقه سلطه طلب و دنيادار و استثمارگر كه منابع اقتصادى سياسى و نظامى جامعه ها را در دست داشته و دارند يا هيچ تاءثيرى نداشته و يا تأثير آن تحول آفرين و دگرگون ساز نبوده است.

براى تربيت و هدايت آنان بايد عامل ديگرى به كار مى رفته است تا سد راه انسان ها نگردند و راه رشد را بر توده ها نبندند، تا همگان بتوانند بى هيچ گونه مانعى به راه رشد خويش ادامه دهند. از اين رو مسأله جنگ و كاربرد نيرو به عنوان يك ضرورت براى دستيابى به هدف هاى انسانى مطرح مى گردد. اسلام، با توجه به همين واقعيت ها جنگ را نه به عنوان هدف و آرمان بلكه به عنوان راه و وسيله براى تحقق توحيد و عدل پذيرفته است.

در قرآن كريم آمده است: (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ...) (1192)؛ «با آنان نبرد كنيد تا ديگر فتنه اى نباشد و دين همه اش براى خدا گردد...».

از اين رو پيامبر اسلام كه رحمة للعالمين است فرمود: «الخير كله فى السيف و تحت ظل السيف و لا يقيم الناس الا السيف و السيوف مقاليد الجنة و النار» (1193)؛ «تمام نيكى و خير در شمشير است و در زير سايه شمشير و مردمان را جز شمشير راست نمى كند و شمشيرها كليدهاى بهشت و دوزخند.»

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «ان فى القائم من آل محمد شبهاً من خمسة من الرسل... و اما شبهه من جده المصطفى فخروجه بالسيف و قتله اعداء الله و اعداء رسوله و الجبارين و الطواغيت و انه ينصر بالسيف و الرعب...» (1194)؛ «قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شباهت هايى با پنج تن از پيامبران دارد... اما شباهت او به جد خود رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قيام با شمشير است و كشتن دشمنان خدا و پيامبرش و جباران و سركشان او با شمشير و ترس (كه در دل جباران افكنده مى شود) مدد مى گردد.»

## 447: شيوه و رفتار امام زمان عليه‌السلام با ظالمان و دشمنان چگونه خواهد بود؟

مطابق برخى از روايات كسانى مورد غضب امام عصر عليه‌السلام قرار مى گيرند كه حجت بر آنان تمام شده ولى عناد و سركشى كرده و حجت خدا را نمى پذيرند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «... در اين هنگام قائم عليه‌السلام ظهور مى كند و سبب نقمت خدا و خشم و غضب او بر بندگان مى گردد زيرا خداوند از بندگانش انتقام نمى گيرد مگر بعد از آنكه حجتش را انكار كنند».

## 448: آيا بيشتر قتل ها كه توسط حضرت انجام مى گيرد از مسلمانان است؟

برخى مى گويند: مستفاد از روايات آن است كه بيشتر قتل ها در محدوده بلاد اسلامى و بين مسلمانان اتفاق خواهد افتاد، سؤال اين است چگونه چنين خواهد شد با آنكه مى دانيم مشرك و كافر از حق دورترند تا مسلمان و لذا آنها به كشته شدن سزاوارترند تا مسلمان.

پاسخ:

اولا: روايات دلالت ندارد بر اينكه كشتارها و قتل ها فقط در محدوده مسلمانان است و حضرت كسى از كفار را به قتل نمى رساند، بلكه ظاهر برخى از روايات عموم است كه شامل هر معاندى كه در صدد ايجاد مانع ز برپايى حكومت حضرت است، مى شود.

ثانيا: گر چه اسامى برخى از جماعاتى كه توسط حضرت و اصحابشان به قتل مى رسند در روايات ذكر شده است ولى اين دلالت ندارد كه قتل و كشتار در دسته ها و جماعات ديگر اتفاق نمى افتد و حضرت از كفار مشركان كسى را به قتل نمى رساند.

ثالثا: بر فرض كه روايت ظهور در اختصاص كثرت قتل ها در مسلمين داشته باشد، اين امرى غير منتظره نيست بلكه مطابق با قواعد كلى است؛ زيرا مطابق برخى از روايات بسيارى از بلاد كفر تسليم حضرت خواهند شد و كثرت قتل در بين مسلمين به جهت پاك سازى آنان از عناصر نامطلوب است. در ميان امت اسلامى حجت در تمام جوانب براى مردم تمام شده است لذا از هيچ كس عذرى پذيرفته نمى شود.

توضيح اين مطلب اينكه يكى از مشكلاتى كه امام مهدى عليه‌السلام با آن روبه رو مى شود مشكل انحراف ها و برداشت ها و تفسيرهاى نادرستى است كه در راه و روش هاى دين خدا و اصول و فروع احكام الهى پديد آمده و قرن ها در ذهن جامعه اسلامى نفوذ و رسوخ كرده است. اين موضوع مانعى عظيم بر سر راه امام مهدى عليه‌السلام است.

مانع كفر و بى دينى و بى اعتقادى در برابر اين مانع امرى ساده است. كفر به سلاحى مجهز نيست و انسان بى اعتقاد حقى را به نام اسلام واژگون نياموخته است و براى او اصل يا اصولى را نادرست تفسير نكرده است و چيزى را به شكل انحرافى و نادرست به نام دين خدا در ذهن جاى نداده است، و آيه يا حديثى را به دلخواه خويش معنى نكرده است ولى با مسلمان و مدعى خداشناسى كه تعاليم دين يا بخش هايى از آن را به گونه اى انحرافى آموخته و معناى بسيارى از احاديث و آيات قرانى را واژگون فهميده است و به اصول و مبانى و راه و روش هايى پاى بند و معتقد است كه در حقيقت ضد دين خدا و راه و روش پيامبران است چگونه مى توان روبه رو شد؟

بخشى از برنامه هاى كشتار گسترده و فراگير امام مهدى عليه‌السلام در جامعه هاى اسلامى شايد به اين علت باشد كه مسلمانان با حربه اسلام انحرافى كه در حقيقت ضد اسلام است به جنگ با امام بر مى خيزند و امام ناگزير با قاطعيت با آنان روبه رو مى شود و كار آنان را يكسره مى كند، البته در صورتى كه از افكار و انديشه هاى نادرست خويش دست برندارند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «... و ان القائم يخرجون عليه فيتاءولون عليه كتاب الله و يقاتلونه عليه» (1195)؛ «ليكن قائم (در هنگام رستاخيز خويش) با مردمى رو به رو مى شود كه رو در روى او مى ايستند و آيه هاى كتاب خدا را در برابر او به نظر خود تاويل مى كنند و در همين راستا با او به نبرد بر مى خيزند.»

## 449: آيا امام زمان عليه‌السلام بعد ظهور با اعراب به جنگ برمى خيزد؟

مجلسى به سند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «ما بقى بيننا و بين العرب الا الذبح و او ما بيده الى حلقه» (1196)؛ «بين ما و بين عرب چيزى به جز ذبح باقى نمى ماند آن گاه حضرت به دست مبارك خود به حلقشان اشاره نمودند.»

پاسخ:

1- ظاهر حديث اين است كه عرب هر يك از ائمه اهل بيت عليهم‌السلام را به قتل خواهد رساند.

2- احتمال ديگر اينكه امام صادق عليه‌السلام اشاره به جنايات و قتل و ذبحى است كه منصور عباسى در عصر آن حضرت نسبت به بنى هاشم و ذريه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داشته است و مطابق تاريخ تعداد زيادى از آنها را به قتل رسانيد.

## 450: اينكه امام زمان عليه‌السلام هنگام ظهور بر عرب شديد است به چه معنا است؟

در غالب رواياتى كه در آن سخن از سنت جديد، قضاوت جديد، امر جديد و كتاب جديد به ميان آمده اين تعبير به چشم مى خورد: على العرب شديد، معناى اين جمله چيست؟

پاسخ: آنچه به ذهن مى آيد - و العلم عند الله تعالى - اينكه: حضرت مهدى عليه‌السلام قيام خود را از مكه كه سرزمين عرب است شروع خواهد كرد. حضرت با برنامه اى اصلاحى و توسعه همه جانبه مقصد و مرام خويش را به پيش خواهد برد.

طبيعى است كه پياده كردن اين برنامه ها با مشكلات فراوانى همراه است، درگيرى با سفيانى ها و دجال ها و ديگر منحرفان كه با برنامه هاى حضرت به مقابله بر خواهند خاست در همين منطقه خواهد بود. طبيعى است كه با چنين شرايطى برنامه حضرت در عصر سختى پياده خواهد شد. لذا عرب سختى هاى فراوانى از آن خواهد كشيد گر چه امام زمان عليه‌السلام از امكانات اعجازى نيز استفاده و بهره خواهند برد.

شاهد اين معنا اينكه در برخى از روايات ذيل جمله على العرب شديدچنين آمده است: «ويل للعرب من شر قد اقترب» (1197) يعنى واى بر عرب از شرى كه بر او نزديك شده است. و اين ممكن است كه به جهت اظهار ترحم بر آنها باشد.

## 451: آيا امام زمان عليه‌السلام در مقابله خود با منحرفان، از منحرفان شيعه شروع مى كند؟

مفضل بن عمر مى گويد: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: «اگر قائم ما قيام كند از دروغ گويان شيعه شروع كرده آنها را به قتل خواهد رساند.» (1198)

در توجيه اين حديث مى گوييم:

اولا:

بعد از چشم پوشى از ضعف سند حديث مى دانيم كه كلمه «شيعه» فرقه اماميه، اسماعيليه، زيديه و ديگر فرقه هاى شيعى را شامل مى شود همان گونه كه بر كسى كه خود رابه تشيع نسبت داده ولى بعد از مدتى از خط اهل بيت منحرف شده است اطلاق مى گردد.

ابوالخطاب، مغيرة بن سعيد، احمد بن هلال عبرتايى، ابن ابى العزاقر و ديگر منحرفين كه ادعاى تشيع داشتند در حالى كه اهل بيت عليهم‌السلام از آنها بيزار بودند از اين دسته اند. لذا كشّى خبر فوق را تحت عنوان «ما روى فى محمد بن ابى زينب» معروف به ابو الخطاب كه فرقه خطابيه به او نسبت داده مى شود نقل كرده است. او كسى بود كه احاديث زيادى از طرف امام در مورد لعن و نفرين او صادر شد و از خداوند طلب نمود كه حرارت شمشير را به او بچشاند. (1199)

در نتيجه مقصود از كذابين شيعه همين افراد و يا فرقه هاى ديگر شيعه غير از اماميه اند كه با نسبت هاى ناروا و دروغ، گروهى را منحرف كرده اند و لذا امامان شيعه آنها را لعن كرده و حكم به كفر آنها نموده و از نها تبرى جسته اند.

و هنگام ظهور نيز امام زمان عليه‌السلام در ابتدا آنها را نابود خواهد كرد.

ثانيا: از آن جهت كه حضرت مهدى عليه‌السلام مردم را دعوت به اسلام ناب محمدى كه در تشيع اصيل متبلور است دعوت مى كند بايد در مرتبه اول منحرفين از اين راه اصيل را از بين برده تا بتواند ديگران را به اين راه وارد كند. كسانى كه مقابله با آنها به مراتب سخت تر و دشوارتر از كفار و صاحبان اديان و ذاهب ديگر است.

در نتيجه: حديث فوق هرگز ربطى به راويان حديث اهل بيت عليهم‌السلام ندارد، آنهايى كه علوم اهل بيت را اخذ كرده و با دقت تمام به دست آيندگان رساندند.

آنان كسانى بودند كه از طريق امامان شيعه مورد مدح و ستايش قرار گرفتند كه مى توان در راس آنها از زراره، محمد بن مسلم، بريد عجلى، ابوبصير نام برد.

## 452: وظايف حضرت عيسى عليه‌السلام بعد از نزول از آسمان چيست؟

ابو هريره در حديثى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى كند كه فرمود: «... او از آسمان فرود مى آيد با مردم به جهت دعوت به اسلام جنگ خواهد كرد صليب را خرد كرده و خوك را مى كشد و جزيه وضع مى كند. خداوند در عصر او همه ملت ها به جز اسلام را نابود مى گرداند و مسيح دجال را نيز به هلاكت مى رساند. در روى زمين چهل سال درنگ مى كند و بعد از وفات مسلمانان بر او نماز مى گزارند». (1200)

ممكن است كه مقصود از كشتن خوك كنايه از تحريم خوردن آن بر مسيحيان آن عصر باشد و مقصود از وضع جزيه كنايه از ابطال جميع اديان است. (1201)

## 453: حضرت عيسى عليه‌السلام بعد از نزول به چه شريعتى عمل مى كند؟

از برخى روايات استفاده مى شود كه حضرت عيسى عليه‌السلام بعد از فرود آمدن از آسمان به شريعت اسلام عمل مى كند نه به شريعت خود.

سمره از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «عيسى بن مريم در حالى كه تصديق كننده به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بر ملت او است نزول مى كند آن گاه دجال را به قتل مى رساند...». (1202)

ابن حبان در صحيح خود از ابو هريره نقل كرده كه گفت: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: «... و هنگامى كه سر از ركوع بر مى داردسمع الله لمن حمدهمى گويد...». (1203)

## 454: منجى و رهبر در حكومت عدل توحيدى جهانى كيست؟

در مورد سوال فوق سه احتمال وجود دارد:

1- منجى و رهبر جهانى همان عيسى بن مريم است و منظور از مهدى نيز اوست.

2- منجى و رهبر مهدى موعود اسلامى است كه از او به مسيح نيز تعبير شده است.

3- منجى و رهبر حضرت مهدى است كه حضرت عيسى نيز از جانب خداوند به مساعدت او مى شتابد.

ادله احتمال اول

1- لفظ مسيح كه مقصود از آن نجات بخش و منجى است لقب حضرت عيسى عليه‌السلام مى باشد.

2- در برخى از اناجيل و روايات اسلامى به طول عمر حضرت مسيح در آخرالزمان اشاره شده است. (1204)

3- در برخى از روايات آمده: «و لا مهدى الا عيسى بن مريم» ؛ «و مهدى به جز عيسى بن مريم نيست.»

پاسخ:

اولا: نامگذارى حضرت عيسى عليه‌السلام به مسيح بر استقلال او در برپايى حكومت عدل جهانى دلالت ندارد، زيرا نام «مسيح» را برخى از كاتبان اناجيل بر حضرت مسيح اطلاق نمودند و قرآن نيز به جهت شهرت آن بر آن حضرت اطلاق كرده است. و ديگر اينكه كافى است در لقب دادن حضرت عيسى به سيح به جهت آنكه در تاسيس حكومت عدل جهانى مشاركت دارد.

ثانيا: توافق اسلام و مسيحيت در بازگشت حضرت عيسى عليه‌السلام در آخرالزمان و طول عمر او دلالت بر ستقلال ايشان در تشكيل حكومت و رهبرى ندارد.

ثالثا: در مورد حديث «و لا مهدى الا عيسى بن مريم مكه» ابن ماجه آن را در سنن خود نقل كرده اشكالاتى وجود دارد:

الف: اين حديث معارض با روايات متواترى است كه مهدى را از ذريه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معرفى كرده است.

ب: اين روايت از منفردات محمد بن خالد جندى است و تنها اوست كه آن را نقل كرده است در حالى كه او كسى است كه به تعبير آبرى، نزد اهل سنت معروف نيست.

و به تعبير حاكم نيشابورى مجهول بوده و نقل حديثش به جهت تعجب است. (1205) لذا قرطبى مى گويد: «احاديث نبوى كه دلالت بر خروج مهدى عليه‌السلام از عترت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از اولاد فاطمه عليه‌السلام دارد اصحّ از اين حديث است و حكم، مطابق آن احاديث است». (1206)

ابو نعيم اصفهانى نيز حديث را غريب مى داند. (1207)

دليل احتمال دوم

مسيح در لغت گر چه به معناى مسح شده است ولى اين كلمه لقب كسى قرار گرفته كه از جانب خداوند مسح شده و قابليت براى نجات عالم را دارد و مطابق روايات اين قابليت تنها براى حضرت مهدى عليه‌السلام است.

پاسخ:

اولا: لقب دادن حضرت مهدى عليه‌السلام به مسيح به معنايى كه ذكر شده گر چه امر معقولى است ولى در وايات به آن اشاره نشده است.

ثانيا: از مجموعه احاديث استفاده مى شود كه حضرت مسيح با تشريك مساعى با حضرت مهدى عليه‌السلام امر حكومت جهانى را به پيش خواهند برد.

ادله احتمال سوم

از مجموعه قرائن و ادله به دست مى آيد كه حكومت جهانى با رهبرى حضرت مهدى عليه‌السلام و تشريك مساعى حضرت عيسى عليه‌السلام بر پا خواهد شد زيرا:

1- امام مهدى عليه‌السلام وارث طرح كامل حكومت عدل جهانى توحيدى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

2- در روايات اسلامى آمده است كه حضرت عيسى از امامت جماعت بر مسلمين امتناع كرده و امام مهدى عليه‌السلام را به عنوان امامت معرفى مى كند.

3- حكمت اقتضا مى كند كه رهبر حكومت جهانى از امت اسلام باشد.

4- در عبارات اناجيل آمده است كه حضرت عيسى به كمك شخصى به نام «فرزند انسان» از آسمان فرود آمده و با مساعدت او اين حكومت بر پا خواهد شد.

## 455: زندگانى حضرت عيسى عليه‌السلام بعد از نزول چه مقدار است؟

از برخى روايات استفاده مى شود حضرت عيسى بعد از نزول به زمين چهل سال عمر مى كند و در اين مدت ازدواج كرده، بعد از رحلت مسلمانان بر او نماز مى گزارند:

1- ابو هريره در حديثى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «.. او - مسيح - چهل سال در روى زمين مكث خواهد كرد و بعد از وفاتش مسلمانان بر او نماز مى گزارند». (1208)

عبد الله بن عمر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «عيسى بن مريم به زمين فرود مى آيد و ازدواج مى كند و فرزنددار مى شود». (1209)

# اصحاب امام مهدى عليه‌السلام

## 456: عدد اصحاب خاص امام زمان عليه‌السلام بعد از ظهور چند نفر است؟

مطابق روايات مستفيض بلكه متواتر عدد اصحاب امام زمان عليه‌السلام به تعداد لشكر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در غزوه بدر 313 نفر است.

قندوزى در تفسير آيه (وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ) از امام باقر و امام صادق عليهما‌السلام نقل كرده كه فرمودند: «همانا امت معدوده 313 نفر از اصحاب مهدى در آخرالزمان است همانند عدد اهل بدر كه در يك ساعت اجتماع مى كنند...». (1210)

محمد بن مسلم از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: «پس اول كسى كه از طرف خدا با او بيعت مى كند جبرئيل است، و نيز از مردم 313 نفر با او بيعت خواهند كرد.»

و نيز از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: «قائم از ما با ترس يارى شده و با نصرت تأیید خواهد شد. تا آنكه فرمود: پس هنگامى كه خروج مى كند بر كعبه تكيه مى دهد و 313 نفر به دور او گرد آيند...». (1211)

## 457: آيا امام زمان عليه‌السلام غير از 313 نفر اصحاب ديگرى نيز دارند؟

از روايات استفاده مى شود كه اصحاب امام زمان عليه‌السلام بعد از ظهور از ده هزار نفر كمتر نيست.

محمد بن مسلم از امام باقر عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود: «هر گاه براى او حضرت مهدى عليه‌السلام - ده هزار مرد جمع شد پس در روى زمين معبودى به جز خدا باقى نمى ماند...». (1212)

در اينكه مقصود از اين روايات و رواياتى كه اصحاب حضرت را 313 نفر معين كرده چيست چند احتمال است:

1- دو دسته كردن اصحاب حضرت به جهت اختلاف در درجات اخلاص آن ها است، به اين نحو كه 313 نفر از آنها در كمال درجه اخلاص اند و بقيه تا ده هزار نفر يا ده هزار نفر ديگر در مرتبه اى پايين ترند.

2- اختلاف دو دسته در سرعت ملحق شدن آنها و رسيدن آنان به حضرت مهدى عليه‌السلام است، به اين نحو كه 313 نفر از ديگران زودتر به حضرت ملحق مى شوند.

3- اختلاف در سرعت ايمان و بيعت نمودن با حضرت است.

4- اختلاف در دفاع نمودن از حضرت باشد به اين معنا كه 313 نفر اولين دسته اى است كه حضرت را يارى خواهند نمود.

5- اختلاف به لحاظ وظايف و كارهايى است كه به جهت اختلاف درجات اصحاب به آنها محول خواهد شد، مثلا 313 نفر از فرماندهان و رئيسانند، برخلاف بقيه افراد.

## 458: اصحاب حضرت مهدى عليه‌السلام چگونه وارد مكه مى شوند؟

در مورد سوال فوق چند احتمال وجود دارد:

1- اينكه اين جماعت به طور اعجاز و با سرعت وارد مكه مى شوند. اين احتمال مطابق ظاهر برخى روايات و صريح برخى روايات ديگر است. در برخى روايات آمده كه آنها در يك ساعت در جايى اجتماع مى كنند: «يجتمعون و الله فى ساعة واحدة» (1213). ولى در برخى روايات تصريح به اعجازى بودن آن شده است.

در روايت ابن صباغ آمده است: «فيصير اليه انصاره من اطراف الارض تطوى لهم طيا حتى يبايعوه»؛ «پس انصار او از اطراف زمين به خدمت او مى رسند در حالى كه زمين براى آنها مى چرخد تا آنكه با او بيعت كنند.»

و در خبر طبرسى آمده است: «فتصير شيعته من أطراف الارض تطوى لهم طيا حتى يبايعوه» ؛«پس شيعيان از اطراف زمين خدمت او مى رسند در حالى كه زمين براى آنها مى چرخد، تا آنكه با او بيعت كنند.»

- احتمال ديگر اينكه مردم چند دسته شوند:

الف: برخى از راه طبيعى خدمت امام رحمه‌الله مشرف مى شوند.

ب: برخى نيز شب هنگام كه در رختخواب خود آرميده اند ناگهان خود را در مكه مى يابند.

ج: برخى نيز بر ابر سوار در روز به خدمت حضرت مى شوند.

3- احتمال سوم آن است كه همگى با سفر عادى به خدمت حضرت مشرف مى شوند؛ زيرا همان گونه كه در روايات اشاره شده به اسم مهدى عليه‌السلام در ماه رمضان ندا داده شوند و ظهور حضرت نيز در دهم محرم است در فاصله اين مدت مخلصين خود را به حضرت مى رسانند.

از ميان اين احتمالات احتمال سوم ترجيح دارد؛ زيرا اگر چه مطابق زمان صدور اين روايات حركت سريع به سوى مقصدى دور تنها با اعجاز متصور بوده، ولى در اين عصر بلكه عصر ظهور حركت ها به حدى سريع شده كه اجتماع افرادى را از اطراف عالم در يك ساعت ممكن ساخته است. و لذا ممكن است كه مقصود از سير در سحاب و ابرها سفر با هواپيما و پيچيده شدن زمين سفر با ماشين و قطار سريع السير باشد.

## 459: اصحاب امام زمان عليه‌السلام از چه كشورهايى هستند؟

مطابق روايات اصحاب امام زمان عليه‌السلام از كشورها و شهرهاى مختلف هستند كه خدمت حضرت مشرف مى شوند:

شيخ طوسى رحمه‌الله به سندش از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «بين ركن و مقام سيصد و چند نفر به تعداد اهل بدر با قائم بيعت خواهد كرد، در ميان آنها نجيبانى از اهل مصر، و شخصيت هايى از اهل شام، اخيارى از اهل عراق است...». (1214)

و نيز از امام على عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «درود بر طالقان، پس همانا براى خداوند در آن گنج هايى است كه از طلا و نقره نيست، ولكن در آن مردانى است كه خداوند شناخت تمام به آنها دارد، و آنان ياوران مهدى آخرالزمان اند.» (1215)

و نيز ابن طاووس در كتاب «الملاحم و الفتن» (1216) اسامى بسيارى از اصحاب امام را را شهرهاى آنان نقل كرده است.

## 460: آيا در ميان اصحاب امام زمان عليه‌السلام عرب وجود ندارد؟

مرحوم مجلسى به سند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «اتق العرب فان لهم خبر سوء، أما انه لم يخرج مع القائم منهم واحد» (1217)؛ «از عرب بپرهيز، زيرا براى آنها خبر ناگوارى است. آگاه باش كه هيچ كس از عرب با قائم خروج نخواهد كرد.»

پاسخ:

1- مجلسى اين روايت را از كتاب «الغيبة» شيخ طوسى نقل كرده است. ولى سند آن به جهت وجود موسى الآبار و اسباط بن سالم كه مجهول الحالند و هيچ توثيقى ندارند ضعيف است.

2- با اغماض از سند اين روايت، معارض با احاديث ديگرى است كه دلالت دارد بر اينكه برخى از انصار و اصحاب امام زمان عليه‌السلام از عرب است.

از جمله آن روايات اينكه شيخ طوسى به سندش از جابر جعفرى از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «يبايع القائم بين الركن و المقام ثلاثمائه و نيف عدة اهل بدر، فيهم النجبآء من اهل مصر و الابدال من اهل الشام و الاخيار من اهل العراق فيقيم ما شاء الله ان يقيم» (1218)؛ «بين ركن و مقام سيصد و اندى به عدد اهل بدر با قائم بيعت خواهند كرد، در ميان آنها نجيبانى از اهل مصر و ابدالى از اهل شام و اخيارى از اهل عراق وجود دارد، آن گاه دين را تا مقدارى كه خداوند بخواهد بر پا خواهد داشت.»

## 461: آيا در ميان اصحاب امام زمان عليه‌السلام زن نيز وجود دارد؟

از برخى روايات استفاده مى شود كه در ميان اصحاب حضرت مهدى عليه‌السلام تعدادى زن نيز وجود دارد:

نعمانى از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «به خدا سوگند سيصد و اندى خواهند آمد و پنجاه نفر زن در ميان آنان است». (1219)

مفضل بن عمر مى گويد: امام صادق عليه‌السلام فرمود: «همراه حضرت قائم سيزده زن هستند. عرض كردم: آنان چه مى كنند و چه نقشى خواهند داشت؟ حضرت فرمود: زخمى ها را مداوا مى كنند و از بيماران پرستارى مى نمايند، همچنان كه همراه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند...». (1220)

## 462: آيا ياران زن حضرت از جمله 313 نفرند؟

مطابق برخى از روايات پنجاه نفرى كه از زنان در ركاب مهدى عليه‌السلام هستند از ميان 313 نفر از ياران خاص حضرتند:

جابر بن يزيد جعفرى ضمن حديث مفصلى از امام باقر عليه‌السلام در بيان برخى نشانه هاى ظهور نقل كرده كه فرمود: «و يجى ء و الله ثلاثمائه و بضعة عشر رجالا فيهم خمسون امراءة يجتمعون بمكة...» (1221)؛ «به خدا سوگند! سيصد و بالاتر از ده نفر مى آيند كه پنجاه نفر از اين عده زن هستند و در مكه كنار يكديگر جمع خواهند شد...».

از كلمه «فيهم» كه در روايات آمده استفاده مى شود كه اين پنجاه زن از جمله 313 نفرند. و تعبير به «رجلا» به جهت تغليب است. همان گونه كه در آيه تطهير ضمير «كم» كه براى جمع مخاطب مذكر است به كار رفته و به طور حتم حضرت زهرا سلام الله عليها نيز مشمول آيه است و اگر مقصود امام عليه‌السلام از وجود آن پنجاه زن همراهى آنان با آن 313 نفر بود بايد از تعبير «معهم» استفاده مى كرد نه«فيهم»

و اگر اشكال شود كه: پس چرا اسامى اين پنجاه نفر در بين نام 313 نفر نيامده است؟ در جواب گوييم: با مراجعه به رواياتى كه اسامى ياران خاص حضرت را ذكر كرده اند پى مى بريم كه نام همه 313 نفر نيامده است و لذا ممكن است بقيه آنان از زنان باشند كه به جهت خاصى نام آنان برده نشده است.

## 463: اگر اسامى اصحاب حضرت از ابدا مشخص شده چگونه ما مى توانيم خود را از اصحاب او قرار دهيم؟

گاهى سؤال مى شود كه اگر مطابق روايات اسامى اصحاب خاص حضرت و شهرهاى آنان مشخص شده است انسان از اينكه بتواند جهاد نفسانى كند تا به اين درجه برسد كه از اصحاب خاص حضرت شود مأيوس مى گردد.

پاسخ:

1- رواياتى كه تعداد اصحاب حضرت را مشخص كرده گر چه مستفيض است ولى روايتى كه اسامى و شهرهاى آنها را نقل كرده ضعيف السند است و لذا قابل اثبات نيست.

2- مطابق روايت ابن طاووس اسامى همه 313 نفر نيامده است بلكه حدود 240 نفر از آنها را نام برده است. و لذا احتمال داده مى شود كه انسان در بين نفرات ديگر باشد.

## 464: آيا با امام زمان عليه‌السلام از روى اكراه بيعت مى شود؟

در برخى روايات فريقين اشاره شده كه حضرت با اكراه با مردم بيعت مى كند و يا اينكه مردم با اكراه با او بيعت مى كنند.

قتاده از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «مهدى از مدينه به سوى مكه خروج مى كند، مردم از او مى خواهند كه از بينشان خروج كند، پس با او بين ركن و مقام در حالى كه كراهت دارد بيعت مى كنند...». (1222)

زراره از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «به اسم قائم ندا داده مى شود پس او مى آيد و پشت مقام قرار مى گيرد. به او گفته مى شود: به تحقيق به اسم تو ندا داده مى شود، منتظر چه چيزى هستى؟ دست او گرفته شده با او بيعت مى شود زراره مى گويد: الحمدلله، ما مى شنيديم كه قائم عليه‌السلام با كراهت بيعت مى كند (مى شود) و وجه استكراه او را نمى دانستيم، ولى دانسيتم اين استكراهى است كه گناهى در آن نيست». (1223)

ممكن است مقصود به استكراهى كه حضرت نسبت به بيعت مردم دارند اين باشد كه از آنجا كه مظلومان از آن حضرت تقاضاى رفع ظلم مى كنند لذا حضرت از روى تواضع در ابتدا استكراهى از خود نشان مى دهند.

خصوصا آنكه اين كار بايد به اذن و اراده و مشيت خداوند صورت پذيرد.

## 465: چه كسانى با حضرت مهدى عليه‌السلام بيعت خواهند كرد؟

كسانى كه با حضرت بيعت خواهند كرد به ترتيب عبارت اند از:

1- جبرئيل امين عليه‌السلام.

2- اصحاب خاص حضرت.

3- اصحاب عام حضرت.

4- كسانى كه در مكه حاضر بوده و به او و دعوتش اعتماد و اطمينان پيدا مى كنند.

## 466: امام زمان عليه‌السلام با اصحاب خود بر سر چه اصولى پيمان مى بندد؟

از برنامه ها و روش هاى امام مهدى عليه‌السلام پيمان گيرى از ياران خويش است. پيمان و بيعت در جامعه اسلامى از آغاز تشكيل حاكميت اسلام رسم شده و پايه گذارى نخستين مركزيت و حكومت اسلامى به دست مبارك پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با آيين بيعت و پيمان گرفتن از يكايك مردم همراه بود.

امام مهدى عليه‌السلام نيز چون نياكان خويش از يارانش بيعت مى گيرد و با آنان پيمان مى بندد. پيمان امام بر سر اصولى است كه راه و رسم و شيوه و روش امام را در حكومت تبيين مى كند.

امام على عليه‌السلام مى فرمايد: «همانا قائم با يارانش پيمان مى بندد و از آنان بيعت مى گيرد كه: مسلمانى را دشنام ندهند... حريمى را هتك نكنند، به خانه اى هجوم نبرند، كسى را به ناحق نزنند، طلا و نقره گنج نكنند، همچنين گندم و جو اندوخته نسازند. مال يتيمان را نخورند... لباس خز و حرير نپوشند. كمر بند زرين نبندند... در امور معاش به اندك بسنده كنند... لباس درشت بپوشند و صورت بر خاك بگذارند... و در راه خدا به جهادى شايسته دست يازند.»

«خود (امام ) نيز متعهد مى شد كه از همان راهى كه آنان مى روند برود، و چون آنان لباس بپوشد و بر مركوبى مانند مركوب آنان سوار شود و چنان باشد كه آنان هستند. به اندك بسنده كند، و زمين را با يارى خداى دادگرى پركند پس از آنكه از ستم پر شده باشد... و صاحب و دربانى نگمارد». (1224)

## 467: اصحاب امام زمان عليه‌السلام در شجاعت چگونه اند؟

حاكم نيشابورى به سندش از محمد بن حنفيه نقل مى كند كه گفت: ما نزد على عليه‌السلام بوديم كه شخصى از او درباره حضرت مهدى عليه‌السلام سؤال كرد؟ حضرت فرمود: «... يخرج فى آخر الزمان اذا قال الرجل الله الله قتل، فيجمع الله تعالى له قوما قزع كقزع السحاب، يولف الله بين قلوبهم لا يستوحشون الى احد و لا يفرحون باءحد يدخل فيهم...» (1225)؛ «او در آخر الزمان خروج خواهد كرد هنگامى كه شخصى اعلان كند: خدا را خدا را! كشته شود. در آن هنگام خداوند براى او گروهى را جمع مى كند كه همانند ابرهاى پراكنده متفرق اند قلب هاى آنها را هماهنگ مى نمايد. از كسى احساس وحشت نكرده و به كسى كه داخل در جماعت آنها شود شاد نمى گردد...».

## 468: آيا اصحاب حضرت مهدى عليه‌السلام از منطقه خاصى هستند؟

مطابق برخى از روايات اصحاب حضرت از منطقه خاصى نيستند بلكه در سرتاسر دنيا به سر مى برند و خداوند متعال در وقتى بسيار اندك آنها را كنار بيت الله الحرام جمع خواهد كرد.

سيد بن طاووس در حديثى از امام على عليه‌السلام درباره اصحاب امام زمان عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود: «آنها 313 نفرند به عدد اصحاب بدر خداوند آنها را از شرق و غرب عالم در كنار بيت الله الحرام جمع خواهند كرد...». (1226)

## 469: اصحاب حضرت مهدى عليه‌السلام چه ويژگى هايى دارند؟

مطابق برخى از روايات حضرت عليه‌السلام از صفات و ويژگى هايى برخوردارند از قبيل:

1- اخلاص

در روايتى امام جواد عليه‌السلام به عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام فرمود: «... و هنگامى كه براى او اين تعداد (313 نفر) از اهل اخلاص جمع شد خداوند امر او را ظاهر خواهد كرد...». (1227)

2- يقين و استقامت

از امام صادق عليه‌السلام در حديثى نقل شده كه فرمود: «... گويا قلب هاى آنها به مانند تكه هاى آهن است، شكى در قلوب آنها راجع به خدا وجود ندارد. محكم تر از سنگ است...». (1228)

3- خداشناسى واقعى

از امام على عليه‌السلام در ضمن حديثى نقل است كه فرمود: «... و لكن در طالقان مردمانى مومن خواهند آمد كه به خداوند معرفت واقعى دارند و آنان انصار مهدى در آخرالزمان مى باشند». (1229)

4- شيروان روز و زاهدان شب

از امام صادق عليه‌السلام در حديثى راجع به اصحاب قائم عليه‌السلام نقل است كه فرمود: «گويا من نظر مى كنم به قائم و اصحاب او در نجف كوفه... سجده ها به پيشانى هاى آنها اثر گذارده است، شيران در روز و راهبان در شب اند...». (1230)

5- برخوردارى از تأیید الهى

طبرسى در روايتى از امام على عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «تا اينكه خداوند مردى را در آخرالزمان بر مى انگيزاند... او را به ملائكه اش تأیید كرده و انصارش را حفظ خواهد نمود». (1231)

## 470: چگونه مى توان با 313 نفر دنيا را تسخير كرد؟

در مورد سؤال فوق مى گوييم:

اولا: مطابق برخى از روايات حضرت دو نوع يار و ياور دارند: يكى ياران خاص الخاص كه 313 نفرند و ديگرى ياران خاص كه ده هزار نفر مى باشند.

اين افراد انسان هاى عادى به حساب نمى آيند، بلكه كسانى هستند كه قلب هايشان در راستاى اهداف ضرت مهدى عليه‌السلام محكم بوده، راسخ قدم مى باشند.

ثانيا: غلبه حضرت با يارانش و بر پايى حكومت عدل جهانى تنها از طريق امور عادى نيست تا بعيد به نظر برسد، بلكه همان گونه كه قبلا اشاره شد با تأییداتى از جانب خداوند، از قبيل ايجاد رعب در قلوب شمنان حضرت عليه‌السلام و تأییداتى از ملائكه خواهد بود.

ثالثا: اراده حتمى خداوند بر پيروزى حضرت تعلق گرفته است و اراده او به هر نحو ممكن محقق خواهد شد.

لذا در قرآن كريم مى خوانيم: (كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ) (1232)؛ «چه بسيارند گروه اندكى كه به اذن خداوند، ر گروه بسيار چيرگى مى يابند.

رابعا: از لحاظ اسباب و علل ظاهرى هم اگر موضوع را بررسى كنيم حصول چنين فتح و غلبه و تشكيل حكومت الهى ممكن و عملى خواهد بود، زيرا حضرت در موقعى ظهور خواهد كرد كه اوضاع و احوال اجتماعى و اخلاقى و سياسى كاملا مساعد باشد.

نظير رشد و توسعه سريع اسلام در قرن اول است زيرا در آن عصر، فساد اوضاع اجتماعى و ادارى كشورها به حدى بود كه مردم آمادگى پذيرش حكومت اسلامى را داشتند. اين وضعيت در عصر ظهور حضرت نيز وجود دارد.

## 471: وزيران دولت حضرت مهدى عليه‌السلام غالبا از چه قشرى هستند؟

مطابق برخى از روايات وزيران دولت حضرت مهدى عليه‌السلام از قشر جوان هستند، گر چه تعداد قليلى از پيرمردان نيز در ميان آنها وجود دارد.

ابو يحيى حكيم بن سعيد مى گويد: از على عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: «ان اصحاب القائم شباب لا كهول فيهم الا كالكحل فى العين، اءو كالملح فى الزاد و أقل الزا الملح» (1233)؛ «همانا اصحاب قائم جوان اند هرگز در ميان آنها پيرمرد وجود ندارد مگر به مانند سرمه در چشم، يا همانند نمك در توشه و كمترين توشه نمك است.»

## 472: بيشتر ياران حضرت از شرق هستند، چگونه با عقب ماندگى شرق مى توان بر غرب پيروز شد؟

اولا: از طرفى ياران حضرت بايد از افراد مسلمان باشند و از طرف ديگر عمده ممالك و زيست گاه امت سلامى در شرق است لذا بيشتر ياران حضرت از شرق هستند.

ثانيا: حضرت مهدى عليه‌السلام از همه نوع پيشرفتى براى رفاه و تكامل انسان ها استفاده خواهد كرد ولى نه به ديد استقلالى، بلكه از دنيا براى رسيدن به تعالى روحى بهره خواهد گرفت.

ثالثا: مقصود از عقب افتادگى شرق نسبت به غرب چيست؟ اگر در تكنيك و مسائل دنيوى است كه هدف اصلى حضرت تنها تكامل مادى نيست. و اگر مقصود عقب افتادگى شرق در ناحيه عقل و فكر و شعور و پيشرفت فرهنگى است كه اين مطلب را ما قبول نداريم. چه كسى گفته است كه غرب به لحاظ اخلاقى و فرهنگى بر شرق پيشى گرفته است.

## 473: كارگزاران دولت حضرت مهدى عليه‌السلام چه كسانى هستند؟

در حكومتى كه رهبرى آن به عهده حضرت مهدى عليه‌السلام است، كارگزاران و مسوؤلان حكومت او نيز بايد از بزرگان و نيكان امت باشند. از اين رو در روايات، تركيب دولت حضرت مهدى عليه‌السلام را از پيامبران، جانشينان آنان، تقوا پيشگان و صالحان روزگار معرفى مى كند.

در روايتى مى خوانيم كه حضرت عيسى عليه‌السلام به حضرت مهدى عليه‌السلام مى گويد: «همانا من به عنوان وزير فرستاده شده ام نه امير و فرمانروا». (1234)

همچنين در روايتى آمده است كه حضرت عيسى عليه‌السلام وزير حضرت قائم عليه‌السلام و پرده دار و جانشين آن حضرت است. (1235)

و نيز در روايتى ديگر آمده است: «... آن گاه عيسى فرود مى آيد و مسئول دريافت اموال حضرت قائم مى شود و اصحاب كهف نيز در پشت سر او خواهند بود». (1236)

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: «... سپاهيان در پيشاپيش حضرت مهدى عليه‌السلام قرار مى گيرند و قبيله همدان وزيران او خواهند بود». (1237)

و نيز در روايتى مى خوانيم: «مردان الهى با مهدى عليه‌السلام همراه هستند، مردانى كه به دعوت او پاسخ گفته اند و او را يارى مى كنند. آنان وزيران و دولت مردان اويند كه بار سنگين مسئوليت هاى حكومت را بر دوش دارند». (1238)

## 474: آيا در ميان اين همه مسلمان و شيعه 313 نفر يار براى حضرت وجود ندارد؟

در پاسخ اين سوال مى گوييم:

اولا: در روايات مختلف براى ياران و اصحاب خاص حضرت مهدى عليه‌السلام صفات و خصوصيات يژه اى ذكر شده كه بايد در 313 نفر موجود باشد، و ما به برخى از آن صفات قبلا اشاره كرديم.

ثانيا: همان گونه كه در جاى خود اشاره كرده ايم، از مجموعه احاديث استفاده مى شود كه حضرت دو دسته يار و ياور بعد از ظهور دارند: يكى ياوران خاص كه 313 نفرند و دسته ديگر ياوران عام كه ده هزار نفرند و بايد اين اعداد جمعيت نيز آماده شود.

ثالثا: فراهم شدن 313 نفر از ياران خاص حضرت علت تامه براى ظهور حضرت نيست، بلكه يكى از شرايط تحقق ظهور است، حضرت با كمك اين تعداد افراد حكومت عدل گستر جهانى را پياده خواهد كرد اما اينكه آيا فراهم شدن اين تعداد نفر علت تامه ظهور است؟ خير، بلكه علل و عوامل و شرايط ديگرى از جمله فراهم شدن زمينه لازم و مساعد براى حكومت حضرت نيز لازم است.

# تاريخ بعد از ظهور

## 475: آيا در عصر ظهور همه يك عقيده و مرام خواهند داشت؟

براى تشكيل جامعه واحد و امت واحده، يك موضوع ضرورى است و آن جهان بينى واحد و اعتقاد واحد است.

در دوران ظهور و روزگار دولت عدل بنياد مهدوى عليه‌السلام جهان بينى واحدى بر جهان حاكم مى گردد و راه و روش و برنامه ها يكى است، و يك پارچگى و يگانگى واقعى در عقيده و مرام پديد مى آيد، و مردمان همه يكدل و يك زبان به سوى سعادت و صلاح حركت مى كنند.

امام مهدى عليه‌السلام كه مصلحى حقيقى است و راه و روش او بر پايه قانون جاويدان حق و عدل استقرار دارد و با فطرت و سرشت انسان ها هماهنگ و سازگار است، وحدتى واقعى را بر اساس اصول توحيد و ايدئولوژى اسلامى پى مى ريزد و همه انسان ها را در زير شعار يگانه و دين واحد گرد مى آورد.

امام على عليه‌السلام به مالك بن حمزه فرمود: «... در اين زمان قائم ما قيام كند و همه را بر يك مرام و عقيده گرد آورد». (1239)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «فوالله يا مفضل! ليرفع عن الملل و الاديان الاختلاف و يكون الدين كله لله» (1240)؛ «... به خدا سوگند اى مفضل! (امام قائم) از ميان ملت ها و آيين ها اختلاف را بر مى دارد و يك دين بر همه حاكم مى گردد.»

## 476: امام مهدى عليه‌السلام با كدام دين بر عالم حكومت مى كند؟

دينى كه خود امام مهدى عليه‌السلام به آن متدين است و بعد از ظهور با آن بر مردم حكومت مى كند دين اسلام است. اين مدعا را با چند دليل مى توان به اثبات رساند:

1- از آنجا كه حضرت مهدى عليه‌السلام خاتم اوصياى پيامبر اسلام است و قرار است به طور حتم او بر عالم حكومت كند، لذا به طور حتم دين حاكم در آن زمان دين اسلام است.

2- از آنجا كه حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام مطابق روايات متواتره و صحيحه، حكومت عدل در تمام زمينه هاست، و عدل كامل نيز منحصر در اسلام است، نتيجه مى گيريم نظامى را كه حضرت مهدى عليه‌السلام با آن حكومت خواهد كرد، نظام اسلام خواهد بود.

3- مطابق برخى از اخبار حضرت مهدى عليه‌السلام بر امت اسلامى حكومت خواهد كرد، اين روايات به نوبه خود دلالت دارد كه حكم او اسلامى بوده و احكام اجرايى او اسلامى خواهد بود.

ترمذى به سند حسن از ابى سعيد خدرى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «همانا در ميان امت من مهدى است كه خروج خواهد كرد...». (1241)

4- برخى از روايات نيز به طور صريح دلالت دارد بر اينكه حضرت مهدى عليه‌السلام احكام اسلام و سنت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بعد از ظهور به اجرا خواهد گذاشت: طبرانى در «المعجم الاوسط» و نيز ابو نعيم اصفهانى از ابى سعيد خدرى نقل كرده اند كه گفت: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: «مردى از اهل بيتم خروج مى كند كه به سنت من قيام مى نمايد...». (1242)

5- رواياتى كه به طور متواتر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه اهل بيت عليهم‌السلام وارد شده كه امام مهدى عليه‌السلام زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد. و عدل كامل تنها در دين خاتم و كامل متجلى است كه همان دين اسلام است. نتيجه اينكه دينى كه حاكم در عصر ظهور است همان دين اسلام مى باشد.

## 477: آيا در دولت حضرت مهدى عليه‌السلام جز مسلمان روى زمين باقى نمى ماند؟

از برخى روايات استفاده مى شود كه در عصر دولت حضرت مهدى عليه‌السلام جز مسلمان احدى روى زمين باقى نمى ماند.

ابن بكير مى گويد: از حضرت ابوالحسن عليه‌السلام تفسير آيه شريفه (وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) را سؤال كردم، فرمود: «انزلت فى القائم عليه‌السلام اذا خرج فى اليهود و النصارى و الصابئين و الزنادقه و اهل الردة و الكفار فى شرق الارض و غربها، فعرض عليهم الاسلام، فمن اسلم طوعا امره بالصلوة و الزكوة و ما يؤ مر به المسلم و يجب لله عليه، و من لم يسلم ضرب عنقه حتى لا يبقى فى المشارق و المغارب اءحد الا وحد الله» (1243)؛ «آيه مذكور در شأن قائم نازل شده است، وقتى آن جناب ظاهر شود دين اسلام را بر يهود و نصارا و صابئين و كفار شرق و غرب عرضه مى دارد، پس هر كس با ميل و اختيار اسلام بياورد او را به نماز و زكات و ساير واجبات امر مى كند، و هر كس از قبول اسلام سرباز زند، گردنش را مى زند، تا آنكه در شرق و غرب زمين جز موحد و خداپرست كسى باقى نمى ماند...».

ولى با مراجعه به روايات ديگر پى خواهيم برد كه يهود و نصارا تا روز قيامت باقى خواهند ماند:

ابو بصير مى گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم كه صاحب الامر با اهل ذمه، يهود و نصارا چه خواهد كرد؟ فرمود: «... يسالمهم كما سالمهم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و يؤ دون الجزية عن يدوهم صاغرون...» (1244)؛ «مانند پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با آنان مصالحه مى كند، آنها هم با كمال تواضع و خوارى جزيه مى دهند.»

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «صاحب امر، مهدى ناميده شده به جهت آنكه تورات و ساير كتاب هاى آسمانى را از غارى كه در انطاكيه واقع شده خارج مى كند و بين اهل تورات به تورات و اهل انجيل به انجيل و اهل زبور به زبور و اهل قرآن به قرآن حكم خواهد كرد». (1245)

از آنجا كه اين دسته روايات كه دلالت بر بقاى يهود و نصارا تا روز قيامت دارد با ظاهر آيات قرآن مطابق است، لذا آن را بر طايفه اول از روايات مقدم مى داريم.

خداوند متعال مى فرمايد: «و من الذين قالوا انا نصارى اخذنا ميثاقهم فنسوا حظا مما ذكروا به فاءغرينا بينهم العداوة و البغضاء الى يوم القيامة» (1246)؛ «و ما از كسانى كه ادعاى نصرانيت داشتند پيمان گرفتيم، پس قسمتى از پندهاى ما را فراموش نمودند ما هم دشمنى و كينه را تا قيامت در بينشان انداختيم.»

و نيز مى فرمايد: «اذ قال الله يا عيسى انى متوفيك و رافتعك الى و مطهرك من الذين كفروا و جاعل الذين اتبعوك فوق الذين كفروا الى يوم القيامة» (1247)؛ «يادآور زمانى را كه خداوند فرمود: اى عيسى! همانا من تو را گرفته و به سوى خويش برآورم و از كفار دورت نمايم و پيروانت را تا قيامت بالا دست و مسلط بر كفار گردانم.»

از اين آيات و آيات ديگر استفاده مى شود كه يهود و نصارا تا روز قيامت باقى خواهند ماند، هر چند ممكن است در اقليت باشند و بدون آنكه صاحب اختيار و اقتدار گردند، در پناه دولت اسلامى جان و مال و آبرو و ناموس آنها محفوظ باشد.

در آيه اخير دو نكته قابل توجه است:

1- اينكه مقصود به «توفى در آيه اخذ به قوت و تمام است نه مرگ آن گونه كه علامه طباطبايى رحمه‌الله از اهل لغت نقل كرده است.»

2- مقصود از متابعين حضرت عيسى عليه‌السلام كه بر كفار تفوق داده شده اند كسانى هستند كه در زمان آن حضرت و بعد از ايشان در خط توحيد بوده و بعد از ظهور اسلام از پيامبر آن يعنى حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيروى كرده اند.

## 478: در عصر ظهور كدامين مذهب حاكم است؟

شكى نيست كه اسلام آخرين دين بشر از جانب خداوند متعال است. لذا خداوند متعال پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به عنوان«خاتم النبيين» توصيف كرده، آن حضرت نيز تصريح به اين نموده كه بعد از خود پيامبرى ديگر نخواهد بود. لكن سؤ ال اين است كه از بين مذاهب موجود كدامين مذهب از مذاهب اسلامى به اجرا در خواهد آمد؟

پاسخ: مطابق آيات و روايات فراوان دين حاكم در عصر ظهور دين اسلام است (1248)، ولى با ضميمه كردن اين آيات به آيه اكمال پى مى بريم كه مذهب رايج در عصر ظهور همان مذهب تشيع است.

خداوند متعال مى فرمايد: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (1249)؛ «امروز دين شما را كامل كردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آيين (جاودان) شما پذيرفتم.»

در آن روز چه اتفاق افتاده است كه خداوند به سبب آن دين خود را بر مردم كامل كرده و نعمت را بر آنان تمام نموده است و اسلام را همراه با آن پذيرفته است؟

كليد فهم اين سؤال ها بررسى شان نزول آيه و روشن شدن مصدق كلمه«اليوم» در آيه شريفه است.

با مراجعه به روايات و بيان مفسرين در ذيل آيه فوق پى مى بريم كه شان نزول آيه قضيه اى است كه در غدير خم روز هيجدهم ذى حجه اتفاق افتاده است. در آن روز پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست حضرت على عليه‌السلام را بلند كرده و او را به عنوان امام و خليفه و جانشين بعد از خود معرفى كرده است.

پس دين مرضى خداوند در عصر ظهور كه بر همه اديان غالب خواهد شد همان دينى است كه در مذاهب تشيع يعنى پيروى از امام على عليه‌السلام و يازده امام معصوم از فرزندان او متبلور شده است.

لذا خداوند متعال در سوره نور مى فرمايد: (...وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ...) (1250)؛ «و دينى را كه براى آنها پسنديده است پياده خواهد نمود.»

اين دين پسنديده همان دينى است كه در روز غدير خم با خط ولايت مستدام است.

## 479: حضرت مهدى عليه‌السلام بعد از ظهور با انحرافات فكرى چگونه برخوردار خواهد كرد؟

يكى از مشكلاتى كه امام مهدى عليه‌السلام با آن روبه رو مى شود مشكل انحراف ها و برداشتها و تفسيرهاى نادرستى است كه در راه و روش هاى دين خدا و اصول و فروع احكام الهى پديد آمده و قرن ها در ذهن جامعه اسلامى نفوذ و رسوخ كرده است.

اين موضوع، مانع عظيمى بر سر راه امام مهدى عليه‌السلام است؛ زيرا كفر و كافر به سلاحى مجهز نيست و انسان بى اعتقاد، حقى را به نام اسلام واژگون نياموخته است و براى او اصل يا اصولى را نادرست تفسير نكرده و چيزى را به شكل انحرافى و نادرست به نام دين خدا در ذهن مردم جاى نداده است و آيه يا حديثى را به راءى و دلخواه خويش معنى نكرده است...

اين كار آسانى است، ليكن با مسلمان و مدعى خداشناسى كه تعاليم دين يا بخش هايى از آن را به گونه اى انحرافى آموخته و معناى بسيارى از احاديث و آيات قرآنى را برعكس فهميده است و... چگونه مى توان روبه رو شد؟ و چه سان مى توان به اين طبقه فهماند كه اين افكار و انديشه ها و تفسير و تاويل ها كه آنان و جامعه و پيشوايان و مبلغان مذهبى ايشان به نام دين آموزش داده اند و سال ها بلكه قرن ها گفته و تكرار كرده اند دين خدا نيست؟

در اين جا مشكلاتى روى مى دهند كه در مورد كافران و بى اعتقادان وجود ندارد؟

اين جريان يكى از موانع بزرگ بر سر راه امام مهدى عليه‌السلام است، زيرا در اين جريان امام تنها با توده هاى ناآگاه رو در رو نيست، بلكه عاملين اصلى توجيه ها و تاويل ها و انحراف ها و تحريف ها نيز پشت سر آنان قرار دارند و همواره به تحريك افكار و فتنه گرى مشغول اند. عاملان اصلى بر عكس تفسير كردن قرآن و حديث از سه جريان تشكيل مى شوند:

1- روحانيان دنيادار و وابسته.

2- سرمايه داران و اشراف.

3- حكومت هاى به ظاهر اسلامى.

شايد بخشى از برنامه هاى كشتار گسترده و فراگير امام مهدى عليه‌السلام در جامعه هاى اسلامى در اين ارتباط باشد و به اين علت باشد كه مسلمانان به حربه اسلام انحرافى كه در حقيقت ضد اسلام است به جنگ با امام بر مى خيزند و امام ناگزير با قاطعيت با آنان روبه رو مى شود، البته در صورتى كه از افكار و انديشه هاى نادرست خويش دست بر ندارند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «ان قائمنا اذا قام استقبل من جهلة الناس اشد مما استقبله رسول الله من جهال الجاهلية. قلت: و كيف ذلك؟ قال أن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أتى الناس و هم يعبدون الحجارة والصخور و العيدان و الخشب المنحوتة و ان قائمنا اذا قام اتى الناس وكلهم يتاول عليه كتاب الله و يحتج عليه به...» (1251)؛ «آزارى كه قائم به هنگام رستاخيز خويش از جاهلان آخرالزمان بيند بسى سخت تر است از آن همه آزار كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مردم جاهليت ديد. راوى مى گويد: گفتم اين چگونه مى شود؟ امام فرمود: پيامبر به ميان مردم آمد در حالى كه ايشان سنگ و صخره و چوب و تخته هاى تراشيده را مى پرستيدند و قائم ما كه قيام كند مردمان همه از كتاب خدا براى وى دليل مى آورند و آيه هاى قرآن را تاويل و توجيه مى كنند.»

مشكل امام زمان عليه‌السلام مشكل توده هاى جاهل و نادانى است كه در دوران عمر خود گرفتار بدآموزى هاى گسترده در تعاليم دين بوده اند و به رهبرى و راهنمايى تزويرگران عالم نما از سر جهل رو در روى امام و منجى خويش مى ايستند و با تحريك مدعيان دروغين علم دين با امام بر حق به ستيز بر مى خيزند، و درگيرى با حربه تاويل قرآن خواهد بود.

كوشش امام و رسالت او تطبيق دست و دقيق تعاليم قرآن بر مسائل حيات بشرى و مشخص كردن حد و مرزهاى تعاليم واقعى احكام است.

## 480: آيا حكومت امام مهدى عليه‌السلام نژادى است؟

گر چه برخى اديان منحرف و آيين هاى شبه دينى، معتقد به برترى برخى عناصر و انسان ها بر برخى ديگرند، لكن مطابق ادله اى كه به آنها اشاره خواهيم كرد در حكومت و دولت حضرت مهدى عليه‌السلام نژادپرستى جايگاهى ندارد:

1- دعوت حضرت بر اساس احكام اسلامى است، و مى دانيم كه اسلام به طور صريح نژاد پرستى را نفى مى كند، آنجاكه مى فرمايد: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) (1252)؛«اى مردم ما شما را از يك مرد و زن آفريديم و شما را از تيره ها و قبيله ها قرار داديم تا يكديگر را بشناسيد (ولى) گرامى ترين شما نزد خداوند با تقواترين شماست».

اسلام دين عموم مردم در عصر ظهور است و اختصاص به قوم و دسته خاصى ندارد، خداوند مى فرمايد: «و ما أرسلناك الا كافة للناس بشيرا و نذيرا ولكن اكثر الناس لا يعلمون» (1253)؛ «ما تو را جز براى همه مردم نفرستاديم تا بشارت دهى و بترسانى ولى بيشتر مردم نمى دانند».

اسلام ملاك هاى جديدى را براى برترى جويى قرار داده است كه هيچ ارتباطى با نژادپرستى و عنصريت دارد:

الف: علم: (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ) (1254)؛ «بگو آيا كسانى كه مى دانند با كسانى كه نمى دانند يكسانند؟ تنها خردمندان متذكر مى شوند.»

ب: تقوا: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) (1255)؛ «همانا گرامى ترين شما نزد خداوند با تقواترين شماست.»

ج: جهاد: (لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً...) (1256)؛ «(هرگز) افراد با ايمانى كه بدون بيمارى و ناراحتى از جهاد بازنشستند با مجاهدانى كه در راه خدا با مال و جان خود جهاد كردند يكسان نيستند خداوند مجاهدانى را كه با مال و جان خود جهاد نمودند بر قاعدان [ترك كنندگان جهاد] برترى مهمى بخشيده...».

2- دعوت حضرت مهدى عليه‌السلام و دولت او جهانى است و اين نوع دعوت با نژادپرستى سازگارى ندارد.

3- مطابق برخى از روايات دولت حضرت مهدى عليه‌السلام دولتى متعادل و مخالف با نژادپرستى است.

الف: رواياتى كه دلالت دارد بر اينكه حكم حضرت بر عرب شديد است. (1257) و اگر قرار بر حكومت نژادپرستى باشد اين روايات متضافره بى معنا خواهد بود.

ب: رواياتى كه دلالت دارد بر اينكه اصحاب خالص حضرت از نژادهاى مختلف و از كشورهاى مختلف هستند.

شيخ طوسى از ابى بصير از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه درباره اصحاب قائم عليه‌السلام فرمود: «سيصد و سيزده نفر مرد به عدد اهل بدر از مكان هاى مختلف به سوى او مى آيند». (1258)

مطابق برخى از روايات حضرت به سيره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمل خواهند نمود. و مى دانيم كه سيره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نفى هر گونه نژادپرستى بوده است.

## 481: آيا نوع حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام همانند ساير حكومت ها است؟

مى توان به طور جزم ادعا كرد كه نوع حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام شبيه هيچ يك از كومت هاى موجود در دنيا نيست زيرا:

اولا: حضرت مهدى عليه‌السلام قرار است در عصر ظهورش اسلام را به تمام معنا به عنوان برنامه حكومتى عادل پياده كند، و مى دانيم كه برنامه هاى اسلامى با هيچ يك از نظام هاى حكومتى جهان مطابقت و شابهت كامل ندارد.

ثانيا: اساس و بنياد حكومت هاى رايج در دنيا بر ظلم و تعدى استوار است حتى حكومت دموكراسى كه بر اساس راى اكثريت استوار است در آن ظلم به اقليتى است كه حاكم و حكومت او را نپذيرفته است، در حالى كه امام زمان عليه‌السلام يكى از اهداف اصلى حكومتش برچيدن ظلم و بى عدالتى و گسترش دل و داد در سطح كل جامعه است.

ثالثا: همه نظام ها و قوانين موجود در جهان بر ماديت و اسقاط عنصر الهى در امور استوار است خواه به صراحت تصريح كرده باشند همانند ماركسيست ها يا ضمنا همانند هر حكومتى ديگر، در حالى كه نظام حكومتى حضرت مهدى عليه‌السلام بر پايه معنويت و ربط انسان به خدا و تربيت جسم و روح استوار ست. لذا تمام قوانين حكومت حضرت قوانين الهى خواهد بود.

رابعا: حكومت امام زمان عليه‌السلام نوع حكومتى است كه تمام خواسته هاى مادى و معنوى بشر را كه در دوره هاى قبل و حكومت هاى پيشين برآورده نشده است تامين خواهد كرد و مردم را از ياءس و نااميدى كه از ناكامى حكومت هاى پيشين پديد آمده برطرف مى سازد.

و لذا در روايات آمده است: «همانا دولت ما آخرين دولت است و براى هيچ اهل بيتى دولتى نيست جز آنكه قبل از ما مالك حكومت خواهند شد تا اينكه وقتى كه سيره ما را ديدند نگويند: اگر ما مالك شده بوديم به مثل همين روش عمل مى كرديم. و آن است گفتار خداوند متعال: (الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ). (1259)

## 482: امام زمان عليه‌السلام در مقابله با ستمگران و اجراى حدود و احكام الهى چگونه رفتارى دارند؟

امام مهدى عليه‌السلام در راه و روش خويش سازش ناپذير است و در اجراى حدود و احكام الهى و مبارزه با ستمگران قاطعيتى خدايى دارد. چشم پوشى و مسامحه اى در راه و روش او نيست.

از ملامت ملامت گران نمى هراسد، از هيچ مقام و قدرتى نمى ترسد و بدون هيچ گونه ملاحظه اى تبهكاران را كيفر مى دهد.

قاطعيت، خصلت همه رهبران راستين الهى است و در امام مهدى عليه‌السلام اين خلصت در حد اوج و كمال است و معيار پاك سازى اجتماعات بشرى همين است.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «قائم قيام مى كند... بر اعراب سختگير است و راه و روش او شمشير بوده و در راه اجراى برنامه هاى الهى از ملامت ملامت گران بيم نمى كند». (1260)

امام كاظم عليه‌السلام فرمود: «خداوند براى دوازدهمين امام از خاندان ما هر دشوارى را آسان مى گرداند و به دست او هر جبار سرسختى نابود مى شود و هر شيطان سركشى هلاك مى گردد». (1261)

## 483: آيا در عصر ظهور، زندگى بشر سامان مى يابد؟

در زيارت نامه ها و رواياتى كه درباره حضرت مهدى عليه‌السلام و عصر ظهور رسيده به زندگى اصيل و درست انسان در پرتو فروغ جاودانه تعاليم امام مهدى عليه‌السلام اشاره رفته است.

در زيارتى درباره حضرت مهدى عليه‌السلام مى خوانيم: «... السلام على ربيع الانام و نضرة الايام...» (1262)؛ «... سلام بر بهاران زندگى مردمان و طراوت روزگاران...».

امام حسين عليه‌السلام فرمود؛ «منا اثنى عشر مهديا... و آخرهم التاسع من ولدى و هو القائم بالحق يحيى الله به الارض بعد موتها...» (1263)؛ «در خاندان ما دوازده مهدى است... آخر آنان نهمين فرزند من است كه به حق قيام كند و خداوند، زمين مرده را با به دست او زنده كند...».

امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...) فرمود: «يعنى خداوند زمين را با عدل قائم در رستاخيز ظهور او زنده مى گرداند پس از آنكه از ستم فرمانروايان ضلالت مرده باشد...» (1264)

## 484: سرلوحه برنامه هاى حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟

گسترش عدالت در سراسر گيتى در راس آرمان هاى انقلاب امام مهدى عليه‌السلام قرار دارد و از هدف هاى اساسى آن تحول عظيم جهانى است، چنان كه اين اصل از نخستين هدف ها و اصلى ترين برنامه هاى همه پيامبران بوده است، كه در گذشته تاريخ، اجتماعات و مردمان را بدان فرا خوانده اند و در راه تحقق آن فداكارى هاى فراوان كرده اند. مى توان گفت بيشترين درگيرى و مبارزه پيامبران بر سر اجراى عدالت بوده است....

امام زمان عليه‌السلام در برابر طبقات آگاه و عالمان و روشنفكرانى كه بخواهند به گونه اى در برابر اجراى عدالت بايستند مقاومت مى كند، و با كسانى كه با توجيه كلام خدا و تأويل آيات قرآن كريم، قصد تضعيف مبانى انقلاب او را دارند درگير مى شود و آنان را از جلو راه انقلاب بر مى دارد.

«عدل» به معناى رعايت دقيق حق و حقوق مردم و برابرى همه آنها در برخوردارى از حقوق و منافع مشروع و معقول خويش است، چنان كه «ظلم» زير پا نهادن حق و حقوق ديگران و نابرابرى و تبعيض است.

عدالت، زمينه حيات اجتماعى تنها در بخش ويژه اى از جامعه نيست بلكه در همه ابعاد حيات فردى و اجتماعى عامل اصلى حيات و زندگى انسان، اصل عدالت و عدل است. عدل حيات زندگى است و زندگى بى عدالت مرگى است كه حيات پنداشته مى شود.

امام حسين عليه‌السلام فرمود: «لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله عزوجل ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدى فيملاها عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما. كذلك سمعت رسول الله يقول» (1265)؛ «اگر از عمر دنيا تنها يك روز باقى مانده باشد خداوند آن روز را دراز گرداند تا مردى از فرزندان من قيام كند و زمين را از عدل و داد بيا كند آن گونه كه از ستم و بيداد آكنده باشد. اين چنين از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم.»

امام زمان در لحظات نخستين پس از تولد دهان به سخن گشود و عرض كرد: «... اللهم انجز لى ما وعدتنى و اتمم لى امرى و ثبت و طاءتى و املا الارض بى عدلا و قسطا» (1266)؛ «خداوندا! به آنچه بر من وعده دادى وفا كن و امر مرا به كمال برسان و گام هاى مرا استوار بدار و زمين را به دست من آكنده از عدل و داد ساز.»

امام على عليه‌السلام درباره عصر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام مى فرمايد: «... لينزعن عنك قضاة السوء و ليقبضن عنكم المراضين و ليعزلن عنكم امراء الجور و ليطهرن الارض من كل غاش» (1267)؛ «... امام مهدى عليه‌السلام قاضيان زشت كار را كنار مى گذارد و دست سازشكاران را از سرتان كوتاه مى كند و حكمرانان ستم پيشه را عزل مى نمايد و زمين را از هر نادرست و خائنى پاك مى سازد.»

## 485: چه عواملى در موفقيت حضرت مهدى عليه‌السلام در گسترش عدل تأثيرگذار است؟

اگر بخواهيم راز و رمز موفقت آن حضرت را در پياده كردن حكومت عدل در پهنه زندگى بشر ترسيم كنيم مى توان گفت كه در آن روز هم فاعليت فاعل تام است و هم قابليت محل تكميل شده است؛ زيرا در نظام امامت كه عهده دار اجراى حق و عدالت است، شخص امام كه در رأس آن قرار دارد نمونه و الگوى اعلا و نمايش عملى و تجسم ظهور تمام برنامه هاى اسلامى و تعليمات آن و نسخه سعادت بخش جامعه بشرى است. در اين نظام، هم قوانينى كه اساس عمل است به عدل حق و برقرارى توازن و تعادل نظر دارد و هم حاكم و نظام حكومت و قوه مجريه اى كه اجراى اين قوانين را بر عهده دارد از طريق عدل منحرف نمى شود.

عامل ديگر براى موفقيت حضرت مهدى عليه‌السلام در گسترش عدل در جامعه تكامل عقول بشر در آن عصر است. كسانى با عدل و داد درگيرند كه عقلشان كامل نيست و وقتى مردم از لحاظ عقل ضعيف باشند زير بار حكومت عدل نمى روند؛ زيرا طبق احاديث عدل از جنود عقل به شمار مى آيد و جور از جنود و لشكريان جهل. (1268)

لذا در روايتى از امام باقر عليه‌السلام مى خوانيم: «اذا قام قائمنا وضع الله يده على روؤس العباد فجمع بها عقولهم و كملت بها احلامهم» (1269)؛ «هنگامى كه قائم ما قيام كند خداوند دستش را بر سر بندگانش مى گذارد و بدين وسيله عقول آنها كامل و افكارشان را پرورش مى دهد.»

بنابراين، عصر حضرت مهدى عليه‌السلام به جهت تكامل عقولشان و نيز عظمت نظام امامت به سرعت تمام پذيراى حكومت آن حضرت خواهند بود.

## 486: سيره عملى و روش شخصى حضرت مهدى عليه‌السلام بعد از ظهور چگونه است؟

امام مهدى عليه‌السلام مانند همه پيامبران و رهبران راستين و شايسته الهى بسيار ساده زيست است لباس هاى درشت و كم بها مى پوشد خوراك خشك و ناگوار مى خورد، و...؛ زيرا رهبرى جامعه انسانى چنين سيره و روشى را نيز لازم دارد و در فكر آسايش خلق بودن و لحظه اى براى آنان نياسودن، شرط اصلى آن است.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «ما تستعجلون بخروج القائم فوالله ما لباسه الا الغليظ و لا طعامه الا الجشب» (1270)؛ «به چه جهت درباره خروج قائم عجله داريد؟ به خدا سوگند! او جامه اى درشت مى پوشد و خوراك خشك و ناگوار مى خورد...».

## 487: وضعيت امنيت اجتماعى در عصر ظهور چگونه است؟

امنيت اجتماعى، امنيت در بخش هاى گوناگون زندگى اجتماعى را شامل مى شود. يعنى امنيت در بخش هاى اقتصادى، سياسى، دفاعى، فرهنگى و غيره. امنيت اجتماعى زمينه همه فعاليت هاى درست و مفيد اجتماعى و شرط لازم رشد و تكامل فرد و جامعه است.

امام مهدى عليه‌السلام پديدآورنده امنيت اجتماعى است، امنيتى كه بشريت در تمام دوران تاريخ خود مانند آن را نديده است.

امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...) (1271)، فرمود: اين آيه درباره قائم و يارانش نازل شده است.

## 488: در عصر ظهور، رشد عقلى و تكامل علمى انسان چگونه است؟

نقش اصلى دعوت پيامبران در گسترش دانايى و آموزش و تجربه و تعليم است و ايمان از شاخه هاى دانايى و شناخت به شمار مى رود. پيامبران به انسان ها راه و رسم زندگى هدف و نتيجه آن را مى آموختند.

از سوى ديگر چون هدف از خلقت انسان رشد و تكامل معرفت و شناخت اوست بايد روزى اين هدف تحقق يابد و روزگار دانش هاى راستين و پيروزى خرد بر مجهولات فرا رسد. از اين رو در دوران ظهور كه روزگار تحقق همه آرمان هاى انسانى و الهى است، شناخت انسان به تكامل نهايى مى رسد و در ابعاد گوناگون دانايى، از جهان شناسى، انسان شناسى و خداشناسى، عروج لازم را مى يابد.

در دوران امام زمان عليه‌السلام همه مسائل بشرى به هدف اصلى و مرز نهايى مى رسد، و بشريت در تلاش اعصار و قرون به محضر استاد و معلمى راه مى يابد كه نكته اى از ديد ژرف نگر و حقيقت بين او پوشيده نيست و هدف او پرده بردارى از حقايق و مجهولات است و تا سرحد امكان و توان انسان ها، آنان را به اوج تكامل علمى مى رساند. اين موضوع از مهم ترين برنامه ها و اقدام هاى حضرت مهدى عليه‌السلام است و از اين رهگذر دو محور اساسى تحقق مى پذيرد.

1- با گسترش شناخت و كشف اسرار كائنات پايه هاى خداشناسى استوار مى گردد.

2- گسترش شناخت و دانايى، تشكيل جامعه انسانى و بسامان و مرفه را ممكن مى سازد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «... تاسعهم قائمهم الذى يملا الله عزوجل به الارض نورا بعد ظلمتها و عدلا بعد جورها و علما بعد جهلها...» (1272)؛ «نهمين از آنان قائم است كه خداوند به دست او سرزمين تاريك [ زندگى ] را نورانى و روشن مى كند و از عدل مى آكند، پس از (دوران) ظلم و علم و دانايى را فراگير مى سازد پس از (دوران) جهل و نادانى...».

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «اذا قام قائمنا وضع يده على روؤس العباد فجمع به عقولهم و اكمل به احلامهم» (1273)؛ «قائم ما به هنگام رستاخيز خويش نيروهاى عقلانى توده ها را تمركز دهد و خردها و دريافت هاى خلق را به كمال رساند.»

## 489: عصر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام از حيث رشد تربيتى چگونه است؟

تكامل تربيت و بلوغ روحى انسان از جمله برنامه هاى مهم قيام امام مهدى عليه‌السلام است. حضرت برنامه خود را از اين نقطه زيربنايى آغاز مى كند تا برنامه هاى ديگر او به شايستگى انجام يابد و زمينه ها و شرايط و عوامل اصلى صلاح، شايستگى، بسامانى، رفاه، عدالت، دادگرى، قانون شناسى، تعهد پذيرى، مهرورزى، محبت، ايثار و فداكارى در سطح جامعه ها پديدار گردد.

امام على عليه‌السلام فرمود: «... و لو قد قام قائمنا لذهبت الشحنآء من قلوب العباد...» (1274)؛ «چون قائم ما قيام كند كينه ها از دل ها بيرون رود.»

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «اذا قام قائمنا وضع يده على روؤس العباد... و اكمل به اخلاقهم» (1275)؛ «هنگامى كه قائم ما رستاخيز كند دستش را بر سر مردم مى گذارد... و اخلاق آنان را تكامل بخشد.»

## 490: حضرت مهدى عليه‌السلام در تقسيم اموال چگونه رفتار خواهد كرد؟

از جمله برنامه هاى حضرت مهدى عليه‌السلام اجراى اصل مساوات است. اين اصل در آيات قرآن و احاديث پيامبر اكرم و امامان معصوم عليهم‌السلام فراوان مورد تاكيد قرار گرفته و ابعاد و جوانب آن شكافته شده و تبيين گشته است.

درباره دوران ظهور و تحقق اصل مساوات و گسترش برادرى و برابرى در سراسر اجتماعات احاديثى رسيده است كه از بيان و محتواى آنها مى توان كشف كرد كه در دوران امام زمان عليه‌السلام مساوات اجتماعى در سطحى بسيار عالى عينيت مى يابد كه شايد چگونگى آن و فراگيرى و عمق نفوذ آن در اين روزگاران براى ما- با ذهنيت هاى موجود - پذيرفتنى نباشد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «ابشركم بالمهدى يبعث فى امتى... يرضى عنه ساكن السماء و ساكن الارض يقسم المال صحاحا. فقال له رجال: و ما صحاحا؟ قال: التسوية بين الناس» (1276)؛ «به مهدى بشارتتان مى دهم او از ميان امت من برانگيخته مى شود... ساكنان آسمان و زمين از او خشنود خواهند بود. او مال را درست تقسيم مى كند. مردى پرسيدن درست چيست؟ فرمود: ميان همه به طور مساوى.»

## 491: وضعيت مردم در عصر ظهور از حيث رفاه اقتصادى چگونه است؟

از برنامه ها و اقدام هاى امام مهدى عليه‌السلام پديد آوردن رفاه اقتصادى در سطح كل جامعه بشرى است. بخش عظيم و مهمى از مسائل عقب ماندگى و وابستگى و كمبود مواد غذايى به دو عامل بستگى دارد كه با يكديگر ارتباط دارند:

1- نظام اقتصادى استعمارگر حاكم بر جهان.

2- نظام سياسى حاكم بر جامعه كه همواره به زيان ملت هاى خود گام بر مى دارند.

در رستاخيز ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام اين بندها و دام ها از سر راه برداشته مى شود و عوامل سلطه بر فكر و فرهنگ و اقتصاد و سياست جهانى و كشورها نابود مى گردد.

احاديث درباره رفاه اقتصادى دوران ظهور بسيار است و شايد از جمله مسائلى باشد كه بيشترين تاكيد بر آن شده است، و شايد پس از اصل عدالت دومين موضوعى باشد كه در آن دوران در جامعه پديد مى آيد. و اين دو با يكديگر پيوندى ناگسستنى دارند؛ زيرا كه اجراى عدالت براى از ميان بردن روابط ظالمانه و غاصبانه آكل و ماكول است تا اقويا حق ضعيفان را نخورند و آنان را محروم نسازند. بنابراين، رفاه اقتصادى براى همه با اجراى اصل عدالت اجتماعى و بر پايى قسط قرآنى امكان پذير است، بلكه رفاه و بى نيازى از ميوه هاى درخت تناور عدل است و امام با تحقق بخشيدن به اصول دادگرى و عدالت اجتماعى همگان را به زندگى درست و سازمان يافته مى رساند.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: «ان قائمنا اذا قام اشرقت الارض بنور ربها،... و يطلب الرجل منكم من يصله بماله و ياخذ من زكاته لا يوجد احد يقبل منه ذلك. استغنى الناس بما رزقهم الله من فضله» (1277)؛ «هنگام رستاخيز قائم ما، زمين با نور خدايى بدرخشد و شما به جست و جوى اشخاصى بر مى آييد كه مال يا زكات بگيرند، و كسى را نمى يابيد كه از شما قبول كند و مردمان همه به فضل الهى بى نياز مى گردند.»

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «امت من در زمان مهدى عليه‌السلام به نعمت هايى دست يابند كه پيش از آن و در هيچ دوره اى دست نيافته بودند. در آن روزگار آسمان باران فراوان دهد و زمين روييدنى را در دل خود نگاه ندارد». (1278)

در حديثى ديگر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «... خداوند براى قائم عليه‌السلام گنج ها و معادن زمين را آشكار مى سازد...». (1279)

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «... تطوى له الارض... فلا يبقى فى الارض خراب الا قد عمر...» (1280)؛ «... زمين براى قائم ما در هم پيچيده مى شود و... در زمين جاى ناآبادى باقى نمى ماند...».

همچنين امام باقر عليه‌السلام فرمود: «و تظهر له الكنوز...» (1281)؛ «... براى قائم ما گنج ها آشكار مى گردد...».

## 492: كثرت اموال در عصر ظهور از چه راهى حاصل مى شود؟

در مورد سوال فوق چند احتمال وجود دارد:

1- اينكه كثرت اموال در دست مردم از راه معجزه و به بركت وجود امام زمان عليه‌السلام در ميان مردم اشد. اين احتمال از جهاتى قابل مناقشه است:

اولا: اين نظريه خلاف قانون معجزات است، زيرا قرار نيست كه همه كارها با معجزه صورت پذيرد. سعادت نسان كه عصر ظهور زمينه ساز آن است در اين است كه از راه طبيعى به كمال خود برسد.

ثانيا: سياق روايات در اين باب به تشكيل نظامى اقتصادى عادل اشاره دارد كه بشر مى تواند در پرتو آن درآمد كافى و وافر داشته باشد. و اين معنا با اعجاز سازگارى ندارد.

2- اينكه وفور مال و نعمت ها به جهت گسترش زراعت و كشاورزى و تجارت است، گر چه الطاف خداوند متعال نيز در توفير اين گونه نعمت ها موثر است.

3- اينكه توفير مال به جهت دسترسى و سيطره بر بانك هاى بزرگ در عالم باشد، به جهت آن كه بيشتر اموالى كه در آنها نهفته اند غصبى و حرام و نامشروع است، لذا حكومت عدل جهانى آنها را به طور مساوات بين مردم تقسيم مى كند.

## 493: در عصر ظهور وضع مساجد چگونه خواهد بود؟

در دوران ظهور دين و مذهب به سوى هدف اصلى هدايت مى شود و جهت گيرى و حركت مذهبى در راه سعادت و رفاه و تعالى انسان قرار مى گيرد، و از قشرى گرى و سطحى نگرى و تجمل گرايى زايد - كه كار مذاهب باطل يا منحرف است - دور مى گردد.

از اين رو امام مهدى عليه‌السلام در آغاز رستاخيز خويش به پيرايش و آبادى ها از مظاهر تجمل گرايى ها و مصرف زدگى ها به ويژه در سازمان ها و موسسات مذهبى مى پردازد. امام همه امكانات و نيروها را صرف هدف هاى اصلى مذهب مى كند؛ يعنى برپايى عدالت و رفاه عمومى و نجات انسان ها از چنگال اهريمنى ظلم و محروميت براى تحقق اين آرمان ها به ضرورت تزيين معابد و مساجد و ظاهرسازى هاى بى محتوا و تشكيلات عريض و طويل به نام مذهب و دين ممنوع مى گردد و همه مظاهر اين گونه معابد ويران مى شود و معابد به صورت ساده و بى آرايش و دور از هر گونه تزيين و تجمل در مى آيد.

عمر بن جميع از امام باقر عليه‌السلام سؤال كرد: نماز گزاردن در مساجدى كه نقش و نگار دارد (آيينه كارى، كاشى كارى و تزيينات دارد) چگونه است؟ امام فرمود: «اكره ذلك و لكن لا يضركم اليوم و لو قد قام العدل لرايتم كيف يصنع فى ذلك» (1282)؛ «اين كار را خوش ندارم و در اين روزگار اين موضوع ضررى براى شما ندارد، ليكن اگر عدالت حاكم گردد خواهيد ديد كه در اين امور چگونه عمل مى كند.»

## 494: آيا حضرت مهدى عليه‌السلام بعد از ظهور مسجد الحرام و مسجد النبى را تغيير خواهد داد؟

كلينى و مفيد با سند خود از ابو بصير و او نيز از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «ان القائم عليه‌السلام اذا قام رد البيت الحرام الى اساسه و مسجد الرسول الى اساسه...» (1283)؛ «هنگامى كه قائم قيام كند مسجد الاحرام را به اساس خود باز مى گرداند و نيز مسجد نبوى را به اساس خود باز مى گرداند...».

پاسخ:

1- شيخ مفيد اين روايت را مرسلا از ابى بصير نقل كرده و كلينى نيز با اين سند آن را نقل نموده است:احمد بن محمد، عمن حدثه، عن محمد بن الحسين عن وهيب بن حفص عن ابى بصير...؛ و معلوم است كه سند ارسال دارد زيرا راوى از محمد بن حسين مشخص نيست.

شيخ طوسى رحمه‌الله نيز در كتاب«الغيبة» 1284) حديث فوق را نقل كرده ولى در سند آن على بن ابى حمزه بطائنى است كه از سردمداران واقفى ها و از دشمنان امام رضا عليه‌السلام به حساب مى آيد. نتيجه اينكه اين روايت هيچ سند معتبرى ندارد كه قابل احتجاج باشد.

2- حضرت مهدى عليه‌السلام كسى است كه مورد اعتماد شيعه و اهل سنت است و شيعه علاوه بر اعتماد، او را معصوم نيز مى داند. او كسى است كه مطابق روايات فريقين سيره اى پسنديده دارد و بعد از ظهورش زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد. كسى كه چنين اوصافى دارد هرگز شك و تريدى در عملكرد او نخواهد شد، در صورتى كه مسجد الحرام و مسجد النبى را براى مصالحى خراب كرده و به اساس آن باز گرداند.

3- بر فرض صحت روايت ممكن است كه توجيه آن اين باشد: از آنجا كه برخى از نواحى اين دو مسجد به توسط سلاطين جور به جهت ريا و ديگر اهداف و يا با مال حرام و غصبى ساخته شده است، براى آنكه آثار ظالمين باقى نماند آنها را خراب مى كند به جاى اصلى آن باز مى گرداند.

4- مطابق روايت صحيح مسلم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قصد داشت كه كعبه را خراب كرده و از نو بنا كند، ولى به جهت آنكه مردم تازه مسلمان بودند از اين كار صرف نظر كرد.

مسلم در صحيح خود از عبدالله بن زبير از عايشه نقل كرده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «يا عائشة لولا ان قومك حديثو عهد بشرك لهدمت الكعبة فالزقتها بالارض و جعلت لها بابين: بابا شرقيا و بابا غربيا وزدت فيها ستة اذرع من الحجر فان قريشا اقتصرتها حيث بنت الكعبة.» (1285) حديث ديگرى نيز مسلم در همين باب نقل كرده است كه برخى از سلاطين كعبه را خراب كرده و دوباره بازسازى كردند. (1286)

## 495: آيا امام زمان عليه‌السلام بعد از ظهور از ابوبكر و عمر انتقام خواهد گرفت؟

مجلسى به سندش از بشير نبال از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «هل تدرى اول ما يبده له القائم عليه‌السلام؟ قلت: لا. قال: يخرج هذين رطبين غضين فيحرقهما...» (1287)؛ «آيا ميدانى كه اولين كاى كه قائم انجام مى دهد چيست؟ بشير گفت: خير. حضرت فرمود: آن دو نفر را در حالى كه تر و تازه هستند خارج كرده و هر دو را آتش خواهد زد.»

پاسخ:

1- مجلسى رحمه‌الله اين حديث را از كتاب فضل بن شاذان به سندش از بشير نبال نقل كرده است. ولى توثيقى در كتب رجال براى بشير نبال نرسيده و لذا روايت از اين جهت ضعيف السند بوده و قابل احتجاج نيست.

2- بر فرض صحت سند روايت، همان گونه كه اشاره شد مهم ترين كار امام مهدى عليه‌السلام اقامه حق و عدل است و اين عمل مصداق بارز آن به حساب مى آيد.

3- در روايت تصريح نشده كه مقصود از آن دو نفر كيست لذا ممكن است كه مقصود برخى از خلفاى بنى اميه يا بنى عباس باشند.

4- در صورت صحت حديث از آنجا كه امام مهدى عليه‌السلام معصوم بوده و عمل او عين عدل و حق است بايد اهل سنت نسبت به اين دو خليفه تجديد نظر كرده و با ديد ديگرى به آنان نظر كنند.

5- مكانى كه اين دو نفر در آن دفن شده اند حجره پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حساب مى آيد و هرگز حقى نداشتند كه در آن دفن شوند، و از آنجا كه كار حضرت اقامه عدل است لذا جسد آن دو را از آن مكان بيرون مى آورد.

## 496: چرا امام زمان عليه‌السلام بعد از ظهور به حكم داوود عمل مى كند؟

كلينى به سندش از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه خطاب به ابا عبيده فرمود: «... يا ابا عبيده اذا قام قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حكم بحكم داوود و سليمان لا يسال البينه» (1288)؛ «... اى ابا عبيده هر گاه كه قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قيام كن به حكم داوود و سليمان حكم خواهد كرد و لذا از دليل و شاهد سؤال نمى كند.»

نعمانى از ابان بن تغلب نقل كرده كه گفت: «من با جعفر بن محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد كوفه بوديم كه او دست مرا گرفته بود و فرمود: اى ابان زود است كه خداوند سيصد و سيزده مرد را در اين مسجد شما حاضر كند... آن گاه به منادى امر مى كند كه ندا دهد: اين مهدى است كه به حكم داوود و سليمان قضاوت خواهد نمود كه در قضاوتش از بينه سؤال نمى كند...». (1289)

پاسخ:

1- ظاهر روايات آن است كه امام زمان عليه‌السلام بعد از ظهور به علم خود در هر واقعه اى حكم مى كند نه به بينه، بر خلاف آنچه كه امامان سابق بر او انجام مى دادند.

شيخ مفيد رحمه‌الله در كتاب المسائل مى گويد: «امام عليه‌السلام مى تواند به علم خود حكم كند همان طورى كه به ظاهر شهادت ها نيز مى تواند چنين كند و هر گاه شهادت را باطل ببيند بر علم خود حكم خواهد كرد...». (1290)

علامه مجلسى رحمه‌الله در«مرآة العقول» مى فرمايد: «و اين اختلاف در سيره اهل بيت عليهم‌السلام از قبيل نسخ نيست تا كسى اشكال كند كه بعد از پيامبر نسخى نيست، بلكه با به اعتبار تقيه در برخى موارد است و يا به جهت اختلاف اوضاع و احوال در زمان ها است...». (1291)

2- از آنجا كه وظيفه امام زمان عليه‌السلام بعد از ظهور پر كردن زمين از عدل و داد است لذا طبيعى است كه به واقع حكم نمايد تا اينكه حقوق به صاحبان اصلى اش باز گردد، و مقتضاى آن اين است كه حضرت به علم خود كه از جانب خدا به او الهام شده حكم نمايد و اين همان حكم داوود است.

3- حكم حاكم به علمش بدون اتكا بر بينه و قسم، نه تنها مورد اتفاق علماى شيعه است بلكه برخى از علماى اهل سنت نيز آن را جايز شمرده اند.

ابن قدامه مى گويد: «... از احمد بنا بر نقلى شنيده شده كه حكم حاكم به علمش جايز است و اين قول ابو يوسف و ابو ثور و راى دوم شافعى و اختيار مزنى است، زيرا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در موردى كه ذكر مى كند بدون بينه و اقرار و تنها با علم به گفتار مدعى حكم صادر كرد.

آن گاه مى گويد حاكم كه به قول دو گواه حكم مى كند به حهت غلبه بر ظن اوست پس در مورد علم و قطع اولى به جواز حكم است.

و ديگر اينكه حاكم مى تواند در تعديل و جرح شهود به علم خود عمل كند، پس در ثبوت حق به طريق ولى مى تواند به علم خود حكم نمايد». (1292)

نتيجه اينكه:

هيچ استبعادى ندارد كه حضرت مهدى عليه‌السلام در قضايا به علمى كه از جانب خداوند به او الهام شده حكم نمايد.

## 497: امام زمان عليه‌السلام«ياتى بدين جديد» يعنى چه؟

پاسخ: در بين برخى از مردم اين مطلب زياد مطرح مى شود كه حضرت مهدى عليه‌السلام هنگام ظهور دين جديدى را عرضه مى كند در حالى كه ما مى دانيم مطابق نص قرآن پيامبر اسلام خاتم انبيا و دين او نيز خاتم اديان است.

با مراجعه به مصادر حديثى پى خواهيم برد كه چنين تعبيرى در مجامع حديثى وجود ندارد و تنها تعبيراتى مى بينيم كه ممكن است كسى از مجموعه آنها چنين استنباط كند كه حضرت عليه‌السلام دين جديدى را مى آورد لكن در جاى خود هر يك از اين تعبيرات را مورد بررسى قرار خواهيم داد.

طبيعت هر نهضت و قيام و انقلابى گر چه تجديد نظر كردن در برنامه هاى گذشته بود و در صدد پياده كردن امرى جديد است، زيرا نوآورى از اركان هر نهضت به شمار مى آيد ولى اين بدان معنى نيست كه از اصول اولى شريعت دست برداشته شود؛ زيرا حضرت، محيى الشريعه است و در صدد احياى همان شريعت جد خود مى باشد، گر چه ممكن است آن را با اسلوب جديدى پياده نمايد.

اين مطالب هنگامى بيشتر روشن مى شود كه به نكات زير توجه شود:

1- مطابق برخى روايات بخشى از احكام به جهت نبود شرايط و مقتضيات در عصر معصومين بيان نشده و تنها علمش نزد اهل بيت عليهم‌السلام باقى مانده است و در عصر ظهور آن احكام بيان خواهد شد.

2- بخشى از احكام به جهت ضايع شدن كتاب ها و احاديث تلف شده و به دست ما نرسيده است كه قطعا نزد امام زمان عليه‌السلام موجود است و در عصر ظهور آنها را بيان كرده و به اجرا خواهد گذاشت.

3- در عصر غيبت به جهت دورى از امام معصوم، علما و فقها مامور به اخذ وظيفه از ادله اى هستند كه غالب آن ها ظنى است و در نتيجه احكامى كه استخراج مى شود احكام ظاهرى است نه واقعى، گر چه در عصر غيبت مامور به عمل به آنها هستيم ولى در عصر ظهور توسط امام زمان عليه‌السلام احكام واقعى عرضه مى شود.

4- در طول تاريخ اسلام برخى از احكام كمتر به آنها عمل شده و يا اصلا در جامعه بيان نشده است همانند گرفتن جزيه با خفت و خوارى از اهل ذمه در ممالك اسلامى، كه به طور حتم اين گونه احكام در عصر ظهور به اجرا در خواهد آمد.

5- تا عصر ظهور ديدگاه و سطح فكر و تعقل مردم بسيار بالا رفته و آمادگى و قابليت هايى فوق العاده در فهم معارف دينى خواهد يافت كه در نتيجه احتياج به پاسخ ‌گويى با انحاى مختلف به اين خواسته ها است.

## 498: امام زمان عليه‌السلام «ياتى بسلطان جديد» يعنى چه؟

از امام باقر عليه‌السلام وارد شده كه فرمود: «به خدا سوگند گويا نظر مى كنم به مهدى بين ركن و مقام كه با مردم به... سلطان جديد از آسمان بيعت مى كند». (1293)

پاسخ: در اين عنوان احتمالاتى وجود دارد:

1- اينكه مقصود از سلطان جديد، اسلوب و روش جديد در اداره حكومت و شوون اجتماع باشد كه بشريت نظير آن را در هيچ نوع از حكومت ها و دولتها نديده است؛ حكومتى در سطح كل جامعه بشرى به تمام معنا اسلامى و مطابق با تمدن و پيشرفت بشرى.

2- اينكه مقصود سلطنتى است كه نسبت به سلطنت ها و حكومت هاى سابق بر خود جديد است ولى تجديدكننده حكومت و سلطنت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در عصر خلافتشان مى باشد.

## 499: امام زمان عليه‌السلام به «امر جديد» قيام مى كند يعنى چه؟

امام باقر در روايتى مى فرمايد: «... هر گاه كه مهدى خروج كند به امر جديد و... قيام خواهد نمود». (1294)

درباره اين عنوان چند احتمال وجود دارد:

1- مقصود از «امر جديد» طلب جديد است كه شامل طلب فعلى و طلب ترك مى شود، يعنى مجموعه اى از احكام جديد يعنى از آنجا كه حضرت به واقع حكم مى كند لذا در حقيقت به امر جديد قيام كرده است.

2- مقصود از «امر جديد» روش و برنامه فكرى و عقيدتى جديد با روش هاى نوين است كه در برخى از روايات به آن اشاره شده است.

3- مقصود از «امر جديد» امارت، خلافت و امامت باشد همان گونه كه در آيه «اولى الامر» به آن اشاره شده است. و از آنجا كه امارت و خلافت حضرت عليه‌السلام با ساير خلافت ها متفاوت است لذا نسبت به آنها جديد به حساب مى آيد.

## 500: امام زمان عليه‌السلام «ياتى بقضاء جديد» يعنى چه؟

در روايتى از امام باقر روايت شده كه فرمود: «... هر گاه قائم آل محمد خروج كند به سنت جديد و قضاوت جديد قيام خواهد نمود». (1295)

در اينكه مقصود حضرت از قضاوت جديد در عصر ظهور به توسط حضرت چيست دو احتمال وجود دارد:

1- مقصود خطوط جديد با برنامه هاى بسيار متنوع و پيشرفته براى بشر در عصر ظهور است.

2- مقصود داشتن اسلوب جديد در قضاوت و فصل خصومت بين مردم است همان گونه كه در روايات به آن اشاره شده كه حضرت به حكم داوود عمل خواهد نمود و درخواست بينه و دو شاهد عادل نمى كند.

## 501: امام زمان عليه‌السلام «ياتى بسنة جديدة» يعنى چه؟

در روايتى از امام باقر عليه‌السلام مى خوانيم كه فرمود: «هر گاه مهدى خروج كند به امر جديد و كتاب جديد و سنت جديد قيام خواهد كرد». (1296)

با آنكه مطابق برخى روايات پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «سنت مهدى همانند سنت من است». (1297)

در پاسخ اين سؤال مى توان گفت: چون حضرت از طرفى به واقع حكم مى كند و نيز حكومت او در سطح گسترده و عالمى است و بشر نيز در عصر ظهور به مستواى عالى فكرى و پيشرفت عقلانى رسيده است لذا روش حكومتى و اسلوب خاص او در حكومت دارى با ديگر روش ها فرق مى كند، گر چه نسبت به اصول و چهار چوب احكام اسلامى با سنت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرقى ندارد.

همچنين ممكن است مقصود آن باشد كه سنت و روش حكومتى حضرت نسبت به روش هاى مردم كه قبل از حكومت حضرت بوده اند جديد به حساب مى آيد.

## 502: آيا امام مهدى عليه‌السلام قيام كننده به كتاب جديد است؟

ابو بصير از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود: «... والله لكأنى انظر اليه بين الركن و المقام يبايع الناس على كتاب جديد...» (1298)؛ «به خدا سوگند گويا نظر مى كنم به مهدى در بين ركن و مقام كه به مردم بر كتاب جديد بيعت مى كند....».

در اين تعبير احتمالاتى وجود دارد:

1- مقصود آوردن قرآن جديد باشد كه قطعا اين احتمال باطل است زيرا امت اسلامى اتفاق دارند بر آنكه در قرآن نقصانى و زيادتى ايجاد نشده و نخواهد شد.

2- مقصود اين باشد كه حضرت عليه‌السلام قرآن را آن گونه كه در عصر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده مى آورد. يعنى آن را با تقديم و تاءخير در آيات مى آورد. اين احتمال با قول به اينكه قرآن به امر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تدوين شده سازگارى ندارد.

3- ممكن است كه مراد همان قرآنى باشد كه على بن ابيطالب عليه‌السلام تدوين كرده است، قرآنى كه متنش همين قرآن موجود است ولى با بيان شان نزول، تفسير برخى آيات، ذكر ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقيد و برخى خصوصيات ديگر. اين احتمال به واقع نزديك تر است.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «اذا قام قائم آل محمد ضرب فساطيط و يعلم الناس القرآن على ما انزل الله عزوجل فاصعب ما يكون على من حفظه اليوم لانه يخالف فيه التأليف» (1299)؛ «هنگامى كه قائم آل محمد قيام كند خيمه هايى برپا مى شود و مردم قرآن را آن گونه كه خداوند عزوجل نازل كرده فرا مى گيرند و اين امر براى كسانى كه قرآن را امروز حفظ كرده اند بسيار دشوار خواهد بود زيرا با آنچه كه الفت داشته و از قرآن مانوس بوده اند مخالفت و مغايرت دارد».

4- ممكن است كه مقصود از «كتاب جديد» معارف و مفاهيم بلند و والايى است كه امام از آيات برداشت كرده و به مردم عرضه مى كند، معانى اى كه براى آنان تازگى دارد و گويا كتابى با مفاهيمى جديد آورده است.

## 503: حكمت مشاركت حضرت مسيح در حكومت عدل جهانى چيست؟

در مورد سؤال فوق حكمت هايى را مى توان بيان داشت:

1- از آنجا كه مسيحيان به حضرت مسيح اعتقاد دارند و از طرفى ديگر جمعيت زيادى را در جهان تشكيل مى دهند لذا با مشاهده حضرت مسيح و يقين پيدا كردن پاپ و كشيش ها به او تسليم او شده و با تسليم حضرت مسيح نسبت به حضرت مهدى عليه‌السلام عموم آنان نيز تسليم حضرت خواهند شد.

و لذا مفسران آيه (وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) (1300)؛ «و هيچ يك از اهل كتاب نيست مگر اينكه پيش از مرگش به او - حضرت مسيح - ايمان مى آورد.»را مربوط به عصر نزول حضرت مسيح از آسمان در آخرالزمان مى دانند.

2- به جهت آنكه زمينه پيروزى حضرت مهدى عليه‌السلام بر جهان و تسريع در آن فراهم گردد. و اين از آثار حكمت اول است.

3- حضرت مسيح عليه‌السلام به نوبه خود مى تواند متكفل مسئوليتى در حكومت جهانى حضرت مهدى عليه‌السلام گردد.

## 504: با وجودى كه حضرت عيسى عليه‌السلام پيامبر است چرا رياست حكومت جهانى براى حضرت مهدى عليه‌السلام است؟

در پاسخ سؤال فوق مى توان چند جواب را ذكر كرد:

1- حضرت مهدى عليه‌السلام وارث شرعى طرح كاملى است كه پيامبر اسلام در اين امت بر جاى گذارده است و او آخرين وصى از اوصياى پيامبر آخرالزمان صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

2- حضرت مسيح پيامبر امتى ديگر غير از امت اسلامى است. امتى كه دينش نسخ شده و وظيفه مردم تا روز قيامت متابعت از دين اسلام و پيامبر جديد و اوصياى اوست.

## 505: حضرت مهدى عليه‌السلام با يهود و نصارا چگونه رفتار خواهد كرد؟

مطابق برخى از روايات حضرت مهدى عليه‌السلام بين اهل تورات به توراتشان و بين اهل انجيل به انجيلشان و بين اهل زبور به زبورشان حكم خواهد كرد.

حال سؤال اين است كه اگر همه اهل عالم مسلمان هستند چرا حكم بين تمام مردم در عصر ظهور يكسان نخواهد بود؟

در پاسخ سؤال اول مى گوييم: كسانى كه از اهل كتاب معاند نبوده و در صدد ستيز و جنگ و مقابله با حضرت و حكومت او برنيايند مى توانند در ذمه اسلام و مسلمين بوده و با اعطاى جزيه به زندگى خود ادامه دهند.

و در مورد سؤال دوم چند احتمال وجود دارد:

1- مقصود تطبيق اين كتب در آن قسمتى است كه فرمان به دخول در اسلام و ايمان به پيامبر داده است. امورى كه در نسخه هايى از انجيل كه حضرت مهدى عليه‌السلام يا حضرت عيسى عليه‌السلام به آنها نشان مى دهند موجود است.

2- اينكه مقصود آن است كه حضرت احكام اين كتب را بر معتقدان به آنها كه اسلام نياورده اند ولى تحت ذمه اسلامند به اجرا خواهد گذاشت.

## 506: بين ظهور امام زمان عليه‌السلام و برپايى قيامت چه مقدار فاصله است؟

شيخ مفيد رحمه‌الله مى فرمايد: «بعد از دولت قائم عليه‌السلام براى هيچ كس دولتى نخواهد بود مگر آنچه در روايات اشاره شده كه اولاد حضرت جانشين ايشان خواهند شد، ولى دليل قطعى و ثابتى بر آن نيست و اكثر روايات بر اين دلالت دارند كه مهدى عليه‌السلام اين امت از دنيا رحلت نمى كند مگر چهل روز قبل از قيامت كه در آن مدت هرج و مرج خواهد شد و علامت خروج اموات و قيام ساعت حساب و جزا است...». (1301)

شيخ حر عاملى رحمه‌الله در شرح و توضيح كلام شيخ مفيد رحمه‌الله مى نويسد: «شايد چهل روز ايام رجعت باشد و اين عدد اشاره به كمى دوران حضرتش باشد چون مقدار زياد را به هفتاد و مقدار كم را با عدد كمتر معرفى مى كنند. و يا اينكه هر روز از آن چهل روز برابر هزار سال باشد.»

چنان كه خداوند مى فرمايد: (وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ) (1302)؛ «يك روز نزد پروردگار مثل هزار سالى است كه شما مى شماريد.»

«و شايد مراد از قيامت قيامت صغرا باشد و البته اطلاق قيامت بر رجعت مانعى ندارد زيرا قيامت بر هر دو اطلاق مى شود». (1303)

## 507: اگر حكومت حضرت حكومت عدل جهانى است پس چرا به شهادت مى رسد؟

در مورد سؤال فوق مى گوييم:

دليل قطعى يا متواترى بر شهادت حضرت مهدى عليه‌السلام در دست نيست. آرى كسانى كه قائل به هادت حضرت شده اند به دو دليل تمسك كرده اند:

الف: روايات عام كه دلالت دارد بر اين كه تمام امامان به مرگ غير طبيعى از دنيا خواهند رفت.

از امام حسن عليه‌السلام نقل شده كه فرمود: «ما منا الا مسموم او مقتول» (1304)؛ «هيچ يك از ما امامان نيست جز نكه مسموم يا شهيد مى شود.»

ب: روايات خاص كه مربوط به شهادت امام زمان عليه‌السلام است كه مطابق روايتى زنى به نام سعيده از طايفه بنى تميم ايشان را به شهادت مى رساند به اين نحو كه از بالاى بام به هنگامى كه حضرت در حال عبور است سنگى به سوى ايشان پرتاب مى كند و با آن حضرت را به شهادت مى رساند. (1305)

ولى در پاسخ مى گوييم:

اولا: مسأله شهادت حضرت مهدى عليه‌السلام با رواياتى كه دلالت بر اصلاح عموم مردم در عصر ظهور ارد سازگارى ندارد.

ثانيا: روايت عام را كه دلالت بر مرگ غير طبيعى عموم اهل بيت عليهم‌السلام دارد مى توان به مورد امام هدى عليه‌السلام تخصيص زد.

ثالثا: روايت شهادت حضرت مهدى عليه‌السلام به دست زن تميمى از حيث سند تمام نيست.

رابعا: رواياتى وجود دارد كه حضرت مهدى عليه‌السلام به مرگ طبيعى از دنيا رحلت مى كنند.

كلينى رحمه‌الله به سندش از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «... چون معرفت و ايمان به حضرتش در دلهاى مردم استقرار يافت مرگ حضرت حجت عليه‌السلام فرا مى رسد. پس امام حسين عليه‌السلام متولى غسل و كفن و حنوط و دفن ايشان خواهد شد». (1306)

زهرى مى گويد: «حضرت مهدى عليه‌السلام چهارده سال زندگى مى كند سپس به مرگ طبيعى از دنيا رحلت مى كند». (1307)

ارطاه مى گويد: »به من خبر رسيده است كه حضرت مهدى عليه‌السلام چهل سال زندگى مى كند سپس به مرگ طبيعى در بستر خود مى ميرد». (1308)

## 508: آيا در حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام تمام مردم اصلاح خواهند شد؟

مطابق برخى از روايت اصلاحات حضرت مهدى عليه‌السلام فراگير بوده و شامل همه افراد روى زمين خواهد شد.

از امام حسن مجتبى عليه‌السلام نقل شده كه فرمود: «خداوند در آخرالزمان مردى را بر مى انگيزاند كه كسى از منحرفان و فاسدان نمى ماند مگر اينكه اصلاح گردد». (1309)

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: «هنگامى كه حضرت قائم ما قيام كند دستش را بر سر بندگان خدا مى گذارد و خردهايشان را جمع كرده (تمركز مى بخشد و رشد مى دهد) اخلاقشان را كامل مى كند». (1310)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت فاطمه عليها‌السلام مى فرمايد: «خداوند از نسل اين دو (حسن و حسين عليهم‌السلام ) شخصى را بر مى انگيزد كه دژهاى گمراهى را مى گشايد و دل هاى سياه قفل خورده را تسخير مى نمايد». (1311)

## 509: مقر حكومت امام مهدى عليه‌السلام بعد از ظهور كجاست؟

از برخى روايات استفاده مى شود كه مقر حكومت و به تعبير ديگر پايتخت حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام كوفه خواهد بود.

ابو بصير مى گويد: امام صادق عليه‌السلام فرمود: «اى ابا محمد! گويا مى بينم كه قائم آل محمد با خانواده اش در مسجد سهله فرود آمده است. گفتم: آيا خانه او مسجد سهله است؟ فرمود: آرى...». (1312)

امام صادق عليه‌السلام از مسجد سهله ياد كرد و فرمود: «آن خانه صاحب ما (حضرت مهدى عليه‌السلام ) است زمانى كه با خاندانش در آنجا سكونت گزيند». (1313)

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: «مهدى عليه‌السلام قيام مى كند و به سوى كوفه مى رود و منزلش را آنجا قرار مى دهد». (1314) و نيز آن حضرت مى فرمايد: «هنگامى كه قائم ما قيام كند و به كوفه برود هيچ مومنى نيست مگر آنكه در آن شهر در كنار مهدى عليه‌السلام سكونت مى گزيند يا به آن شهر مى آيد». (1315)

حضرت على عليه‌السلام در اين باره مى فرمايد: «روزگارى فرا رسد كه اين جا (مسجد كوفه) نمازگاه و مصلاى مهدى عليه‌السلام گردد». (1316)

## 510: اگر در عصر ظهور عقل ها كامل مى گردد ديگر چه احتياجى به امام مى باشد؟

اگر هنگام ظهور عقل ها كامل مى گردد اين طور نيست كه از روى جبر و تكوينا باشد بلكه به لحاظ اسباب طبيعى آن است كه همان وجود امام عصر و حضور حضرت در ميان مردم است؛ يعنى با وجود حضرت است كه مردم از بركاتش استفاده كرده و به كمال عقلى خواهند رسيد و گرنه با نبود ايشان مردم به جاهليت بازگشت خواهند كرد.

## 511: آثار و بركات ظهور حضرت چيست؟

امتيازات ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام بر چند نوع است:

1- يك نوع امتياز مانند امتياز وجود پيامبر و بودن انسان در عصر ايشان و ديگر امامان است. اگر ما در عصر آن حضرات بوديم چه آثار و بركاتى بر ما مترتب مى شد كه الان نيست، آن آثار و بركات بر انسان در عصر ظهور نيز مترتب مى گردد.

2- يك سرى امتيازات ديگرى است كه مخصوص عصر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام است. عصر ظهور حضرت عصرى است كه بهشت واقعى براى مردم در روى زمين تحقق يافته و عصر طلايى به حساب مى آيد، عصرى كه حتى براى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز فراهم نشد، از همه جهت شرايط براى يك زندگى ايده آل فراهم است، عصرى كه در هيچ يك از نقاط عالم ظلم و تعدى نخواهد بود... و اين امتياز و اثر بسيار عالى است كه انسان مى تواند كسب كند.

## 512: آيا امام زمان عليه‌السلام بعد از ظهور تكنولوژى كنونى را گسترش مى دهد؟

قبل از پاسخ به اين سؤال بايد دو نكته را در نظر بگيريم:

1- هدف غايى از خلقت كه مطابق برخى از آيات عبوديت در تمام سطوح است تنها و به طور كامل در عصر ظهور حضرت تحقق مى يابد.

2- اسلام به هر دو جنبه انسان يعنى مادى و روحى او توجه دارد، ولى اصالت را با روح او قرار داده و اگر به امكانات و رفاهيات او توجه مى كند به ديد اصالتى نيست.

با توجه به اين دو مقدمه به اين نتيجه مى رسيم كه امام زمان عليه‌السلام هم از تكنيك روز استفاده مى كند و هم در گسترش آن مى كوشد ولى به مقدار ضرورت و در راستاى اهداف خلقت بشر كه همان پياده شدن عبوديت مطلقه در تمام زندگى بشر است.

## 513: چه علاماتى در عصر ظهور حضرت اتفاق خواهد افتاد؟

دانشمندان اسلامى به تبع روايات، علامات ظهور را بر دو قسم بعيد و قريب تقسيم كرده اند. اين تقسيم به لحاظ فاصله زمانى بين وقوع علامت و تحقق روز موعود است. علامات بعيد و دور علاماتى هستند كه قبل از ظهور در فاصله زمانى طولانى تحقق مى يابد. اين نوع علامات بسيارند و اكثر آنها در خارج تحقق پيدا كرده است. ولى علامت هاى قريب و نزديك هر علامتى است كه متصل به عصر ظهور بوده و دلالت بر قرب ظهور دارد، اين نوع علامت ها را به «علامات عصر ظهور» مى شناسيم.

از علامات قريب كه در عصر و سال ظهور به وقوع مى پيوندند مى توان به فرو رفتن عده اى در سرزمين بيدا، صيحه آسمانى، قتل نفس زكيه و... اشاره كرد.

## 514: چگونه يك فرد مى تواند عهده دار يك تحول بسيار بزرگ گردد؟

در پاسخ به اين پرسش بايد گفت: پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه سرآغاز تمدن جديد قرار گرفت خود مولود تمدن گذشته نبوده است، بنابراين انسان ها هميشه مولود شرايط تاريخى و مادى نمى باشند. هنگامى كه رابطه پيوسته و تنگاتنگ انسان را با عالم غيب در نظر بگيريم اين رابطه عميق مى تواند جهت دهنده انسان به سوى آينده اى جديد باشد و انسان ها را انعكاسى از واقعيت هاى پيرامون خود تلقى نكنيم.

امام منتظران نيز تجربه اى همسان با تجربه گرانقدر پيامبر عظيم الشان اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواهد داشت، و يك فتح بزرگ جهانى و تمدنى جديد را آغاز خواهد كرد. بدين ترتيب نقش عظيم يك شخصيت الهى در تغيير مسير تاريخ آشكار خواهد شد.

## 515: اگر بايد امام را امام ديگر غسل دهد حضرت را چه كسى غسل خواهد داد؟

آرى مطابق برخى از روايات امام را تنها امام بايد غسل دهد، از جمله امام رضا عليه‌السلام فرمود: «ان الامام لا يغسله الا الامام» (1317)؛ «امام را جز امام غسل نمى دهد.»

بنابراين قدر مسلم آن است كه يكى از امامان معصوم بايد حضرت مهدى عليه‌السلام را بعد از رحلت غسل دهد. اما كدام يك از آن بزرگواران مراسم تغسيل و خاك سپارى را انجام مى دهند؟

از روايات استفاده مى شود كه امام حسين عليه‌السلام بعد از رجعت، عهده دار اين امر خواهد شد.

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمود: «... جاء الحجة الموت فيكون الذى يلى غسله و كفنه و حنوطه و ايلاجه حفرته الحسين و لا يلى الوصى الا الوصى» (1318)؛ «... مرگ حجت فرا مى رسد پس متولى غسل و كفن و حنوط و دفن او امام حسين عليه‌السلام است و كسى به جز وصى متولى امور وصى نمى شود.»

و نيز مطابق روايتى ديگر فرمود: «فاذا استقرت المعرفة فى قلوب المومنين انه الحسين عليه‌السلام جاء الحجة الموت فيكون الذى يغسله و يكفنه و يحنطه و يلحده فى حفرته الحسين بن على عليه‌السلام و لا يلى الوصى الا الولى» (1319)؛ «چون معرفت و ايمان به امام حسين عليه‌السلام در دلهاى مومنين استقرار يافت مرگ حضرت حجت فرا مى رسد پس امام حسين عليه‌السلام متولى غسل و كفن و حنوط و دفن ايشان خواهد شد و هرگز غير از وصى، وصى را تجهيز و آماده براى خاك سپارى نمى كند».

# مدت حكومت عدل جهانى توحيدى

## 516: مقتضاى قاعده عمومى در رابطه با مدت حكومت عدل توحيدى امام زمان عليه‌السلام چيست؟

مطابق قواعد عمومى، حد زمان لازم براى حكومت عدل جهانى توحيدى امام زمان عليه‌السلام بايد وقت وسيعى باشد كه بتواند اهداف عالى خلقت بشر در اين دنيا در آن مدت زمان تحقق يابد. اين مطلب را با مقدماتى كوتاه تقرير مى كنيم:

الف: هدف از خلقت ايجاد عبودتى خالص در سطح كل جامعه است، عبوديت در سطح وسيعش به نحو استغراقى نه بدلى. خداوند متعال مى فرمايد: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (1320)؛ «من جن و انس را نيافريدم جز براى اينكه عبادتم كنند.»

ب: حضرت مهدى عليه‌السلام با برپايى حكومت جهانى اش در پياده نمودن اين هدف سهم عظيمى دارد.

ج: پياده كردن اين هدف عظيم احتياج به زمان كافى دارد، زيرا اصل بر عدم معجزه است.

نتيجه:

بقاى امام و حكومت او در مدت كافى براى تطبيق هدف عالى خلقت انسان ضرورى است، زيرا هدف خلقت بشر در دو نوع است:

1- هدف كلى: براى مجموعه بشر كه در نهايت بايد به نحو عام استغراقى، تمام بشر به كمال برسند.

2- هدف مقطعى: كه براغى بشر در هر برهه از زمانى متصور است و آن به نحو عام بدلى براى برخى از افراد بشر تحقق يافته است.

## 517: مفاد روايات در مورد مدت حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟

وايات در اين زمينه بر دو دسته اند:

الف: رواياتى كه دلالت دارند بر اينكه مدت بقاى حكومت حضرت ده سال يا كمتر است. اين قول مشهور بين علما بوده، غالب رواياتش در مصادر اهل سنت يافت مى شود.

ب: برخى روايات ديگر دلالت دارد بر اينكه مدت حكومت حضرت بيش از ده سال است.

رواياتى از نوع اول

1- ابو داوود به سندش از ابو سعيد خدرى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «مهدى از من است... و هفت سال حكومت خواهد كرد». (1321)

2- ترمذى به سند خود از ابو سعيد خدرى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه فرمود: «همانا در ميان امتم مهدى است كه خروج خواهد كرد و در مدت پنج يا هقت سال يا نه سال حكومت خواهد نمود». (1322)

رواياتى از نوع دوم

1- قندوزى حنفى از حذيفة بن يمان نقل كرده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «مهدى مردى از اولاد من است... بيست سال حكومت خواهد نمود». (1323)

2- سيوطى به سندش از امام على عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «مهدى در مدت سى يا چهل سال، متولى امر مردم خواهد شد». (1324)

3- شيخ طوسى به سندش از جابر از امام باقر عليه‌السلام در حديثى نقل مى كند كه به حضرت عرض كردم: چه مدت قيام حضرت در جهان طول خواهد كشيد؟ حضرت فرمود: «نوزده سال». (1325)

4- و نيز به سندش از ابن ابى يعفور نقل كرده كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: «حكومت قائم از ما نوزده سال و چند ماه خواهد بود». (1326)

5- و نيز از عبد الكريم خثعمى نقل مى كند كه به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: مدت حكومت قائم عليه‌السلام چه مقدار است؟ حضرت فرمود: «هفت سال، خداوند روزها و شب ها را طولانى خواهد كرد به حدى كه يك سال از سال هاى او به مقدار ده سال از سال هاى شما است. لذا مدت حكومت آن حضرت هفتاد سال از سال هاى شما خواهد بود». (1327)

و نيز به سندش از ابى الجارود از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: «همان قائم سيصد و نه سال حكومت خواهد نمود همان گونه كه اهل كهف در غارشان درنگ كردند، زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد آن گونه كه پر از ظلم و جور شده باشد». (1328)

## 518: روايات مختلف در مورد مدت حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام را چگونه توجيه مى كنيد؟

با توجه به روايات موجود درباره مدت حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام سه قول وجود دارد:

1- ترجيح روايات هفت سال در مدت حكومت حضرت

اين قول شواهد و مويداتى نيز دارد:

الف: چون از شهرت در عمل برخوردار است.

ب: اين روايات بنابر قول ابوالحسين آبرى مستفيض يا متواتر است. (1329)

ج: قيام و حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام در مدت هفت سال فضيلتى براى آن حضرت است.

د: روايات هفت سال به رواياتى تقييد مى خورد كه هر سال از آن هفت سال را برابر ده سال مى داند كه مجموع آن هفتاد سال مى شود كه در نتيجه مدت معقولى براى برپايى حكومت عدل جهانى است.

و نيز ممكن است كه روايت فوق را حمل بر مبالغه در طولانى بودن مدت حكومت حضرت نمود زيرا عدد هفتاد به جهت مبالغه به كار مى رود.

2- حمل روايات به مرحله حيات و حكومت

احتمال دوم آن است كه روايات مختلف را بر دو مرحله حمل كنيم:

الف: مرحله حيات امام زمان عليه‌السلام بعد از ظهور؛ كه كمتر از ده سال است.

ب: مرحله حكومت عدل جهانى توحيدى كه بيش از ده سال به طول خواهد انجاميد. خصوصا آنكه با رجعت هر يك از امامان قبل از برپايى قيامت و بعد از ظهور حضرت حكومت عدل جهانى توحيدى ادامه خواهد يافت.

3- حمل بر مراحل شدت و ضعف

ممكن است اختلاف مدت در حكومت حضرت را به مراحل قوت و ضعف حمل نمود.

سفارينى مى گويد: «بر فرض صحت تمام روايات مى توان همه را اين گونه حمل كرد كه حكومت حضرت از حيث ظهور و قوت متفاوت است، مدت بيشتر را حمل بر تمام مدت حكومت از اول زمان بيعت تا آخر حكومت حمل مى كنيم. و مدت زمان كمتر را بر حداقل ظهور مدت حد وسط را نيز بر حد وسط ظهور و قوت حمل مى كنيم». (1330)

خلاصه كلام سفارينى اين است كه ايشان مراحل حكومت حضرت را به سه بخش تقسيم مى كند:

الف: مرحله ظهور و قوت كه در آن زمان، امور رتق و فتق مى شود. (حداقل).

ب: مرحله تثبيت و آرامش. (حد وسط).

ج: مرحله نهايى و نهايت حكومت حضرت. (حداكثر).

## 519: وسعت حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام چه مقدار است؟

مطابق برخى ادله، حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام بر كل كره زمين است زيرا:

1- هدف از خلقت، مطابق برخى از آيات، و رسيدن كل بشر به عبوديت كامل در تمام زمينه هاست.

2- در برخى از آيات آمده است كه حكومت حضرت تمام كره زمين را فرا خواهد گرفت.

3- مطابق برخى روايات كه به حد تواتر رسيده حضرت مهدى عليه‌السلام تمام زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد.

4- در برخى از روايات حكومت مهدى عليه‌السلام تشبيه به حكومت ذوالقرنين در گستردگى آن شده است.

5- همچنين در برخى روايات آمده است حضرت تمام مناطق روى زمين را فتح خواهد كرد.

نعمانى به سندش از ابى حمزه ثمالى نقل كرده كه از امام باقر عليه‌السلام شنيدم فرمود: «... خداوند براى او - قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - روم و چين و ترك و ديلم و سند و هند و كابل شاه و خزر... را فتح خواهد كرد...». (1331)

6- مطابق برخى روايات همه مردم روى زمين موحد شده و زمين آباد خواهد شد. (1332)

## 520: مطابق قواعد مدت حيات بشريت بعد از ظهور چه مقدارى بايد باشد؟

از آنجا كه هدف خلقت انسان رسيدن به تكاملى است كه لايق آن است و عصر ظهور زمينه مساعدى براى رشد انسان براى رسيدن به كمال است، لذا بشريت بعد از اجتماع شرايط تكامل در عصر ظهور استحقاق درجه اى جديد و عالى به جهت تطبيق عدل كامل در روى زمين را پيدا مى كند، جز آنكه اين شرايط و قابليت ها هنگامى به بار مى نشيند و اثر مطلوب خود را مى گذارد كه بشر در عصر ظهور مدت كافى زندگى كند تا در سايه حكومت عدل گستر الهى به نهايت كمال انسانى برسد، و با عمرى كوتاه هرگز به طور طبيعى نمى تواند كمال خود را به بار بنشاند دليل اين مطلب اين است كه:

اولا: هدف از خلقت بشر تنها تحقق و تشكيل حكومت عالمى نيست تا با وجود آن ولو در بره اى از زمان مقصود حاصل شده باشد، بلكه هدف مهم و اعلى از تشكيل اين نوع حكومت پياده شدن عبوديت به معناى وسيع و گسترده آن در تمام شوونات جامعه است كه اين به نوبه خود اقتضاى عمرى طولانى براى شر در عصر ظهور را دارد.

ثانيا: بعيد به نظر مى رسد كه زمان نتيجه گيرى كوتاه تر از زمان مقدمات آن باشد. مى دانيم كه چه زمان هاى طولانى بشر خود را آماده روز موعود كرده و به انتظار آن به سر مى برد، مدت زمانى كه مى توان به درازاى عمر بشريت به حساب آورد و چه فداكارى ها كه براى تحقق اين هدف به كار رفته است، حال مى توان طى اين همه مقدمات طولانى را به جهت رسيدن به مدتى كوتاه در نتيجه گيرى دانست؟

# رجعت

## 521: رجعت به چه معنا است؟

شيعه اماميه معتقد است كه پس از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام و تشكيل حكومت عدل الهى در سرتاسر جهان گروهى از اولياى الهى و دوست داران خاندان رسالت و برخى از معاندان و دشمنان خاندان وحى كه از دنيا رفته اند به دنيا باز مى گرداند. اولياى الهى و صالحان با ديدن حاكميت حق و عدل و گسترده گيتى شادمان مى شوند. و نيز پرتويى از ثمرات ايمان و اعمال صالح خود را در دنيا مشاهده مى نمايند.

معاندان و دشمنان اهل بيت عليهم‌السلام نيز بخشى از جزاى اعمال ناشايست خود را در اين دنيا مشاهده كرده و به كيفر آن خواهند رسيد.

## 522: سابقه اعتقاد به رجعت از چه زمانى است؟

اعتقاد به رجعت از مباحث ريشه دارى است كه اعتقاد به آن از خصوصيات مكتب اهل بيت عليهم‌السلام است.

گر چه اصل اين عقيده سرچشمه قرآنى داشته و در احاديث رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز به آن اشاره شده است. لذا با مراجعه به كتاب هاى تراجم اهل سنت مشاهده مى نماييم كه از اماميه با اين اعتقاد ياد مى كنند.

در بين اصحاب امامان نيز مشاهده شده كه با مخالفان خود بر سر اين عقيده مباحثات زيادى داشته اند كه از آن جمله به مباحثات مومن الطاق با ابو حنيفه مى توان اشاره كرد.

به همين جهت در طول تاريخ اسلام، علماى شيعه سعى زيادى در راه تثبيت اين عقيده داشته اند به حدى كه برخى در اين باره كتاب تاءليف كرده اند.

شيخ صدوق رحمه‌الله مى فرمايد: «قول صحيح آن است كه رجعت در ميان امت هاى پيشين بود است، و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هر آنچه در بين امت هاى پيشين اتفاق افتاده در اين امت نيز اتفاق خواهد افتاد، پس واجب است كه در اين امت نيز رجعت باشد». (1333)

شيخ مفيد رحمه‌الله مى فرمايد: «خداوند متعال گروهى از امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بعد از وفاتشان و قبل از روز قيامت محشور خواهد نمود و اين عقيده مختص به آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و قرآن نيز بر آن شاهد مى باشد». (1334)

سيد مرتضى مى فرمايد: «از اعتقادات شيعه آن است كه خداوند متعال هنگام ظهور امام مهدى عليه‌السلام گروهى از شيعيان را كه از دنيا رفته اند باز مى گرداند تا به ثواب يارى و نصرت آن حضرت نايل شده و دولت او را مشاهده نمايند. همچنين گروهى از دشمنان را باز مى گرداند تا انتقامش را از آنان بستاند». (1335)

## 523: آيا رجعت از ضروريات تشيع است؟

اصل اعتقاد به رجعت مطابق راى گروهى از علماى اماميه از ضروريات مذهب به حساب مى آيد؛

شيخ حر عاملى مى فرمايد: «همانا ثبوت رجعت نزد همه علماى معروف و مصنفين مشهور از ضروريات مذهب اماميه به حساب مى آيد و حتى عامه نيز از اين موضوع باخبرند». (1336)

مرحوم مجلسى مى فرمايد: «همانا اعتقاد به رجعت در همه عصرها مورد اجماع شيعه بوده و اين مسأله مانند خورشيد در وسط روز معلوم است». (1337)

علامه طباطبايى رحمه‌الله مى فرمايد: «روايات رجعت از طريق اهل بيت عليهم‌السلام به تواتر معنوى به ما رسيده است». (1338)

گر چه در معناى «رجعت» بين علما اختلاف شده و برخى آن را به معناى رجعت دولت گرفته اند، اما در اصل عقيده به رجعت اتفاق است، بلكه معناى معهود آن كه همان بازگشت به اين دنيا در عصر ظهور است معناى مشهور نزد علماى شيعه است.

## 524: چرا متكلمين بحث از رجعت را در علم كلام مطرح مى كنند؟

عوامل مختلفى در بحث از رجعت در علم كلام وجود دارد كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

1- رجعت از امور اعتقادى است كه در روايات بسيارى به آن اشاره شده است.

2- رجعت با مسأله امامت ارتباط دارد، زيرا به اين نكته اشاره دارد كه امامان شيعه مورد ظلم و تعدى قرار گرفته اند و لذا در عصر حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام بازگشته و حكومت خواهند كرد.

3- رجعت از آنجا كه از علايم قيامت و مربوط به معاد است لذا در عقايد بحث مى شود.

4- رجعت زمينه ساز اعتقاد به معاد است، زيرا همان گونه كه غيبت صغرا زمينه ساز غيبت كبرا و همواركننده آن بود، قيامت صغرا نيز كه همان رجعت است همواركننده قيامت كبرا خواهد بود.

5- رجعت با مسأله ثواب و عقاب نيز ارتباط دارد زيرا در آن نشانه هايى است از عقاب و ثواب براى كسانى كه در كمال كفر و يا ايمان به سر برده اند.

## 525: درباره رجعت چه ديدگاه هايى وجود دارد؟

در مورد رجعت در اين دنيا ديدگاه هايى وجود دارد:

1- رجعت همانند تمثلاتى است براى ارواح مومنين و ائمه اهل بيت عليهم‌السلام كه از دنيا رفته اند و دوباره روح آنان ظهور كرده تصرفاتى در اين عالم خواهند نمود.

اين تفسير گر چه به برخى از فلاسفه از قبيل: شاه آبادى و رفيعى قزوينى نسبت داده شده ولى با ظواهر ادله سازگارى ندارد.

2- مقصود از رجعت ظهور امام زمان عليه‌السلام و رجوع او به مردم به جهت اقامه توحيد و عدل است. اصل اين معنا گر چه صحيح است ولى اطلاق رجعت بر آن خلاف ظاهر ادله است.

3- مقصود از رجعت رجوع عده اى از اموات به اين دنيا به جهت مصالحى خاص در عصر حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام است. اين قول راى مشهور و موافق ظواهر ادله مى باشد.

## 526: آيا دليل عقلى بر ضرورت رجعت وجود دارد؟

برخى از بزرگان براى اثبات ضرورت رجعت به ادله عقلى تمسك كرده اند. اينك به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

دليل اول: قسر دائم يا اكثرى محال است

تقرير دليل:

الف: روح و نفس ناطقه علاقه تام به بدن عنصرى دارد و لذا هر گاه بعد از مرگ توجه آن به بدن طبيعى به نحو كامل حاصل شود زندگى جديد ممكن است.

ب: هر حقيقت خاصيت و اثرى دارد لذا پيامبر و امام داراى قوه تكميل و تعليم نسبت به جميع بشر است تا روز قيامت.

ج: در حكمت به اثبات رسيده كه قسر دائمى يا اكثرى محال است، يعنى هر طبيعت و حقيقتى محال است كه در هيچ وقت يا در اكثر اوقات از خاصيتش محروم گردد.

نتيجه: اينكه رجوع پيامبر و امامان عليهم‌السلام به دنيا از آنجا كه در زمان حياتشان نسبت به تعليم عموم بشر به فعليت نرسيده، ضرورى است.

دليل دوم: ضرورت تداوم راه مصلحان

تقرير دليل:

الف: هر شخص انقلابى كه در صدد برپايى نهضتى بزرگ در سطح جامعه است احتياج به جانشينانى دارد كه اصول ترسيم شده از ناحيه او را تبيين و تطبيق نمايند. و لذا بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دوازده امام عليه‌السلام منصوب شدند.

ب: مطابق روايات شيعه و سنى امامان بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا روز قيامت دوازده نفرند.

ج: امام دوازدهم حضرت مهدى عليه‌السلام بزرگ ترين قيام كننده جهانى است كه با هدف برپايى حكومت عدل توحيدى در سطح جهان قيام خواهد نمود.

د: اين گونه قيام نياز به آمدن اشخاصى بعد از او دارد كه ادامه دهنده راه او در زمينه تبيين و تطبيق منويات و اصول نهضت او باشند كه همانند او از مقام عصمت برخوردارند.

نتيجه: ضرورت رجعت اهل بيت عليهم‌السلام.

دليل سوم: فطرى بودن رجعت

تقرير دليل:

الف: ضرورت حكومت عدل عالمى، فطرى بشر است.

ب: عمر حضرت بعد از ظهور عادى خواهد بود، زيرا اصل در عدم اعجاز است.

ج: مطابق قاعده و روايات مدت حكومت عدل توحيدى طولانى خواهد بود.

د: بايد كسانى باشند مثل خود حضرت كه ادامه دهنده راه او هستند.

نتيجه: ضرورت رجعت.

غير از اين ادله عقلى جهات ديگرى وجود دارد كه اعتقاد به رجعت را ضرورى مى سازد:

1- وجود روايات فراوان در موضوع رجعت.

2- رجعت، با مسأله امامت گره خورده و اشاره به مظلوميت اهل بيت عليهم‌السلام دارد.

3- رجعت زمينه ساز اعتقاد به معاد است و اعتقاد مردم را به قيامت كبرا هموار مى سازد.

4- عقيده به رجعت اثر ترتيبى در جامعه دارد، زيرا از آنجا كه عصر ظهور به مانند بهشت روى زمين است كه در آن انسان هاى بسيار خوب و بسيار بد رجعت مى كنند، لذا اين عقيده مشوق انسان بر كار خوب است تا به اين فضيلت يعنى زندگى در بهشت زمين در عصر ظهور با رجعت نايل آيد.

## 527: آيا قرآن به رجعت كسانى به اين دنيا اشاره نموده است؟

در قرآن به رجعت به معناى رجوع كسى به اين دنيا در موارد زيادى اشاره شده است. اينك به برخى از نمونه هاى آن اشاره مى كنيم:

1- خداوند متعال مى فرمايد: «الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم و هم الوفا حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم» (1339)؛ «آيا نديديد كسانى را كه از ترس مرگ از ديار خود بيرون رفتند كه هزاران تن بودند، خداوند فرمود: بميريد، همه مردند، سپس آنان را زنده كرد.»

آيه اشاره به زنده شدن هفتاد هزار خانوار دارد كه بر اثر طاعون از دنيا رفته بودند. (1340)

2- خداوند مى فرمايد: (فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَٰلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (1341)؛ «پس دستور داديم كه پاره اى از اعضاى آن گاو را بر بدن كشته بزنيد تا ببينيد كه خداوند اين گونه مردگان را زنده خواهد نمود و قدرت كامل خويش را آشكار خواهد ساخت شايد شما به خرد درآييد».

آيه مربوط به كشته بنى اسرائيل است كه به قدرت خداوند زنده شد. (1342)

3- خداوند مى فرمايد: (وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ \* ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (1343)؛ «و به بياد آريد وقتى را كه گفتيد: اى موسى ما به تو ايمان نمى آوريم مگر آنكه خدا را آشكارا ببينيم پس صاعقه سوزان بر شما فرود آمد و آن را به چشم خود مشاهده كرديد. سپس شما را بعد از مرگ برانگيختيم باشد كه خدا را شكر گزاريد».

آيه مربوط به برخى از قوم حضرت موسى عليه‌السلام است كه تقاضاى رويت خدا را به چشم را كردند كه اين خواسته سبب نزول عذاب و مرگ آنان شد ولى خداوند بار ديگر آنها را زنده كرد. (1344)

4- و نيز مى فرمايد: «او كالذى مر على قرية و هى خاوية على عروش ها قال انى يحيى هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه» (1345)؛ «يا به مانند آن كسى كه به دهكده اى گذر كرد كه خراب و ويران شده بود، گفت: به حيرتم كه خداوند چگونه اين مردگان را دوباره زنده خواهد كرد. پس خداوند او را صد سال ميراند و سپس زنده اش كرد».

آيه مربوط به يكى از انبياى الهى است كه پس از صد سال دوباره زنده شد. (1346)

5- خداوند از حضرت عيسى حكايت كرده كه فرمود: «و احيى الموتى باذن الله» (1347)؛ «من مرده را به اذن خدا زنده مى كنم».

طبرى مى گويد: «حضرت عيسى عليه‌السلام مردگان را به دعايش زنده مى كرد». (1348) مطابق روايات نبوى كه هر آنچه در امت هاى پيشين اتفاق افتاده در اين امت نيز واقع خواهد شد مسأله رجوع به دنيا بعد از مرگ در اين امت نيز امرى واقع شدنى است.

## 528: چه آثارى بر اعتقاد به رجعت مترتب است؟

در اعتقاد به رجعت آثار و فوايد بسيارى مترتب است از آن جمله:

1- از آن جهت كه عصر ظهور به مانند بهشت روى زمين است و از طرفى ديگر مفاد روايات رجعت مخصوص انسان هاى بسيار خوب و بسيار بد به اين دنيا است، لذا اين اعتقاد انسان را تشويق مى كند تا بكوشد و مصداق انسان خوب گردد تا بتواند در عصر ظهور و حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام به اين فضيلت نايل آيد.

2- از آنجا كه انسان قبل از ظهور بايد زمينه ساز ظهور مهدى عليه‌السلام باشد لذا بحث از رجعت اثر ترتيبى و جنبه عملى دارد.

## 529: آيا رجعت با عقل و فلسفه سازگارى دارد؟

برخى معتقدند كه رجعت با عقل و فلسفه ناسازگارى دارد:

1- اشكال عقلى

ولى الله دهلوى مى گويد: رجوع معصيت كاران به جهاتى است:

الف: به جهت عذاب، كه اين ظلم است، زيرا عذاب آنها در آخرت است و تكرار آن در دنيا ظلم به حساب مى آيد.

ب: به جهت اذيت و آزار اوست، كه در قبر تحقق يافته و لذا دوباره با رجعت عبث و بيهوده است.

ج: به جهت اظهار خيانت آنها به مردم است كه اين جهت در زمان و عصر آنها سزاوارتر است تا مردم آن عصر عبرت بگيرند.

د: با رجعت نيكان لازم مى آيد كه به جهت دو بار مردن اذيت شوند. (1349)

پاسخ:

اولا: عذاب كافران و گناه كاران بعد از رجعت از جمله عقوبات آنها به حساب مى آيد كه مصلحت اقتضا كرده خشى از آن در اين دنيا صورت پذيرد. پس محظور عقلى در بين نيست.

ثانيا: اظهار خيانت گناهگاران نسبت به مردمى كه در عصر آنها نبوده اند نيز موثر است و اگر در عصر آنها اين جعت و عذاب صورت نگرفت به اين جهت است كه مردم به اجبار و الجاء نيفتند.

ثالثا: مطابق روايات مرگ و نزع روح نسبت به اولياى الهى خصوصا انبيا و اوصيا همانند استشمام بوى خوش بهشت است.

2- اشكال فلسفى

مى گويند: مرگ بدون استكمال حيات و خروج از قوه به فعل حاصل نمى شود و رجوع به دنيا بعد از مرگ در حقيقت رجوع به قوه بعد از فعليت است كه در فلسفه بطلان آن به اثبات رسيده است.

پاسخ: اين اشكال در مرگ هاى طبيعى صادق است نه مرگ هاى اخترامى از قبيل قتل و مرض كه حيات آنها در اين موارد به فعليت تامه نرسيده است.

## 530: آيا اعتقاد به رجعت برگرفته از يهود است؟

احمد امين مصرى مى گويد: «يهود در قول و اعتقاد به رجعت در تشيع نيز تاءثير داشته است». (1350)

پاسخ:

1- اين گونه نيست كه اسلام با يهوديت در همه امور مخالف باشد، و لذا پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در توصيف قرآن خطاب به آنان مى فرمايد: (مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ) (1351)؛ «اين قرآن تصديق كننده چيزى است كه با شماست».

و نيز قرآن مى فرمايد: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ...) (1352)؛ «روزه بر شما مكتوب شد آن گونه كه بر امت هاى پيشين نوشته و فرض شده است».

2- اعتقاد به رجعت به تبع رواياتى است كه از طرق اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام رسيده است، رواياتى كه فوق حد تواتر است.

## 531: آيا تمام احاديث رجعت از طرق شيعه وارد شده است؟

برخى از اهل سنت اشكال مى كنند كه احاديث تنها از طريق شيعه رسيده و لذا اعتبارى ندارد.

پاسخ:

1- روايات شيعه در باب رجعت از طريق اهل بيت عصمت و طهارت است كه به نص قرآن و حديث كلامشان از عصمت برخوردار است و لذا اعتقاد به آن حتى بر اهل سنت نيز واجب است.

2- سر عدم طرح اين مسئله در كتب اهل سنت شايد به اين جهت باشد كه رجعت تجلى امامت امامان شيعه است و در حقيقت اشاره به اين نكته دارد كه چون حق آنها غصب شده لذا خداوند دوباره آنها را به دنيا ارجاع داده و به ولايت كامل خواهد رسانيد.

## 532: آيا قول به رجعت مستلزم تناسخ باطل است؟

برخى مى گويند: رجعت همان تناسخى است كه در علم كلام به اتفاق آراء بطلان آن به اثبات رسيده است، زيرا با رجعت روح انسان به بدن باز مى گردد.

پاسخ: اين اشكال ناشى از سوء برداشت و عدم فهم دقيق معناى تناسخ است. تناسخ به معناى انتقال روح است در اين دنيا از بدنى به بدن ديگر كه مباين با بدن اول است و اين عمل تا پايان عمر دنيا ادامه پيدا كند. در حالى كه مورد رجعت در عصر و زمان خاصى است كه در مورد برخى از اموات اتفاق خواهد افتاد و در آن وقت روح آنها به جسمشان منتقل خواهد شد آن گونه كه در قيامت خواهد بود.

## 533: آيا قرآن مخالف قول به رجعت است؟

دهلوى مى گويد: مطابق برخى از آيات رجعت انسان به اين دنيا امكان پذير نيست زيرا خداوند متعال درخواست كسانى را كه تقاضاى رجوع به دنيا را نموده اند رد كرده است آنجا كه مى فرمايد: (قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ) (1353)؛ «مى گويد: پروردگار من! مرا باز گردانيد. شايد در آنچه ترك كردم [و كوتاهى كردم ] عمل صالحى انجام دهم. (ولى به او مى گويند) چنين نيست اين سخنى است كه او به زمان مى گويد (و اگر باز گردد كارش همچون گذشته است)، و پشت سر آنان برزخى است تا روزى كه برانگيخته شوند».

پاسخ:

1- مورد بحث رجعت گروهى خاص از مومنين و فاسقين است در حالى كه آيه عموم و اطلاق دارد، لذا مى توان اطلاق آن را به اخبار متواتر رجعت برخى از افراد تقييد زد.

2- ظهور آيه در تقاضاى رجوع به دنيا قبل از مرگ و هنگام ديدن ملك الموت است نه بعد از مرگ، و مورد رجعت بعد از مرگ است.

3- آيه ظهور در عدم تحقق رجعت در اين دنيا با طلب كافر دارد و منافات ندارد كه با امت هاى پيشين چنين اتفاقى افتاده است.

4- آيات بسيارى نص در تحقق رجعت در اين دنيا دارد و لذا بر فرض ظهور آيه مورد نظر در عدم رجوع بايد ظهور آن را تاويل نمود، زيرا نص مقدم بر ظاهر است.

5- آيه اخص از مدعى است، زيرا مربوط به درخواست رجعت از طرف كفار است، در حالى كه مورد بحث اعم است.

## 534: آيا رجعت عمومى و همگانى است؟

در پاسخ به اين پرسش بايد گفت آنچه از روايات اهل بيت عليهم‌السلام استفاده مى شود اين است كه:

1- رجعت همانند معاد عمومى و همگانى نيست، بلكه مخصوص كسانى است كه ايمان محض و خالص يا كفر محض و خالص دارند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «ان الرجعة ليست بعامة و هى خاصة لا يرجع الا من محض الايمان محضا او محض الشرك محضا» (1354)؛ «رجعت عمومى نيست بلكه جنبه خصوصى دارد تنها گروهى بازگشت مى كنند كه ايمان خالص يا شرك خالص دارند.»

2- رواياتى كه اشاره به بازگشت افراد به طور خصوصى دارد.

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمود: «نخستين كسى كه زمين براى او شكافته مى شود و به زمين باز مى گردد حسين بن على عليه‌السلام است». (1355)

و نيز از حضرت نقل شده كه فرمود: «نخستين كسى كه به دنيا رجعت مى كند حسين بن على عليه‌السلام است، او به قدرى حكومت مى كند كه از كثرت سن ابروهايش روى ديدگانش مى ريزد». (1356)

## 535: آيا در عصر ظهور بانوان نيز رجعت مى كنند؟

در عصر ظهور يك گروه از ياوران حكومت مهدى عليه‌السلام زنانى هستند كه خداوند به بركت ظهور امام زمان عليه‌السلام آنها را زنده خواهد كرد و بار ديگر به دنيا رجعت نموده و در ركاب حضرت مهدى عليه‌السلام قرار خواهند گرفت. برخى از نام و نشان از زنده شدنشان خبر داده شده و برخى ديگر فقط از آمدنشان سخن به ميان آمده است.

در منابع معتبر اسلامى نام سيزده زن ياد مى شود كه به هنگام ظهور قائم آل محمد عليه‌السلام زنده خواهند شد و در لشكر امام زمان عليه‌السلام به مداواى مجروحان جنگى و سرپرستى بيماران خواهند پرداخت. (1357)

## پاورقی ها

1- سوره بقره، آيه 170.

2- فصلنامه مطهر، شماره صفر، ص 34 و 35.

3- سوره عنكبوت، آيه 69.

4- سوره زمر، آيه 17 و 18.

5- سوره زمر، آيه 18.

6- كافى، ج 1، ص 27، ح 29؛ تحف العقول، ص 356؛ بحار، ج 75، ص 269، ح 109.

7- كافى ج 8، ص 23، ح 4؛ امالى، شيخ صدوق، ص 400، ح 9- توحيد، ص 74، ح 27؛ تحف العقول، ص 98- بحار، ج 74، ص 287، ح 1.

8- المهدى المنتظر، دكتر عداب محمود محش، ص 214.

9- قيام و انقلاب مهدى از ديدگاه فلسفه تاريخ، شهيد مطهرى رحمه‌الله، ص 57.

10- قيام و انقلاب مهدى از ديدگاه فلسفه تاريخ، شهيد مطهرى رحمه‌الله، ص 57.

11- شرح مقاصد، ج 5، ص 239.

12- بحث حول المهدى عليه‌السلام، ص 7 و 8.

13- سوره بروج، آيه 1 - 8.

14- مروج الذهب، ج 3، ص 166 و 167.

15- لذات فلسفه، بخش دعوت.

16- اميدهاى نو، ص 2.

17- قيام و انقلاب مهدى عليه‌السلام، ص 5 - 7.

18- سوره توبه، آيه 38.

19- راه مهدى عليه‌السلام، ص 54.

20- الغيبة، طوسى، ص 472؛ بحارالانوار، ج 52، ص 332، ح 58.

21- لذات فلسفه، بخش دعوت.

22- كشورهاى در حال توسعه و سازمان جهانى تجارت.

23- فصلنامه پژوهشى و سنجش، شماره 25، ص 123.

24- جامعه شناسى سياسى معاصر.

25- سوره، انبياء، آيه 105.

26- سوره ى نور، آيه 55.

27- سوره صف، آيه 9.

28- بحارالانوار، ج 52، ص 336.

29- بحارالانوار، ج 52، ص 328، ح 47. و اصول كافى، ج 1 كتاب العقل و الجهل ح 21.

30- منتخب الاثار، ص 482؛ بحارالانوار، ج 52 ص 338، ح 83.

31- بحارالانوار، ج 52، ص 342.

32- نهج البلاغه، خطبه 138.

33- آينده آزادى، ص 17.

34- سوره ى نور، آيه 55.

35- ر.ك: انحطاط تمدن غرب، اسوالد اشپنگلر.

36- كاوش هاى نظرى در سياست خارجى، ص 182.

37- كاوش هاى نظرى در سياست خارجى، ص 271.

38- سوره بقره، آيه 216.

39- به سوى تمدن جديد، آلوين و هايدى تافلر، ص 96-97

40- برخورد تمدنها، ص 22 و 23، با تلخيص.

41- تاريخ تمدن، ج 4، ص 329.

42- تمدن اسلام و غرب، ج 1، ص 141.

43- چندگونگى و آزادى در اسلام، ص 68.

44- اسلام و عقل، ص 210.

45- اسلام و عقل، ص 210.

46- قيام و انقلاب مهدى عليه‌السلام از ديدگاه فلسفه ى تاريخ، ص 18 - 21، با تلخيص.

47- اليوم الموعود، ص 83.

48- اسلام و عقل، ص 210.

49- برنارد شو، عباس محمود عقاد، ص 124 و 125.

50- الغيبة، طوسى، ص 285، ح 245؛ احتجاج، ج 2، ص 278؛ بحار الانوار، ج 53، ص 178، ح 9

51- كمال الدين، ص 644، ح 3.

52- بحارالانوار، ج 75، ص 208، ح 77.

53- بحارالانوار، ج 52، ص 366، ح 146.

54- بحارالانوار، ج 52، ص 131، ح 29.

55- مكيال المكارم، ج 2، ص 425.

56- سوره آل عمران، آيه 200.

57- تفسير على بن ابراهيم، ج 1، ص 129.

58- الغيبة، نعمانى، ص 199.

59- بحارالانوار، ج 52، ص 129، ح 23.

60- كتاب مقدس، سفر مزامير داوود.

61- متّى، 3/2.

62- انتظار مسيحا در آيين يهود، ص 65.

63- هوشع، 5/3؛ ارميا، 9/30؛ حزقيال، 37/24 و 25.

64- اشعيا، 11/10؛ صفنيا، 3/9

65- صفنيا، 2/2-4.

66- انتظار مسيحا در آيين يهود، ص 65.

67- بحارالانوار، ج 52، ص 125، ح 11؛ كمال الدين، ص 287، ح 6.

68- بحارالانوار، ج 52، ص 122، ح 3؛ جامع الصغير، ج 1، ص 416، ح 2717؛ كنزالعمال، ح 6509.

69- بحارالانوار، ج 52، ص 122، ح 2.

70- سوره هود، آيه 93

71- سوره اعراف، آيه 71.

72- كمال الدين، ص 645، ح 5.

73- بحارالانوار، ج 52، ص 122، ح 54.

74- سنن ترمذى، ج 5، ص 225، ح 3642.

75- كمال الدين، ص 357، ح 54.

76- سوره حديد، آيه 16.

77- الغيبة، نعمانى، ص 24؛ المحجة، ص 219 و 220.

78- مجله بازتاب انديشه، خرداد هشتاد، ص 193.

79- سياست اسلام، اثر ماربين، ص 49 و 50.

80- نهضت سربداران خراسان، اثر پتروشفسكى.

81- بحارالانوار، ج 52، ص 140، ح 50.

82- بحارالانوار، ج 52، ص 123، ح 6.

83- مع الدكتور احمد امين فى حديث المهدى و المهديه، ص 11.

84- الامامة و قيام القيامة، ص 270 و 271؛ العقيده و الشريعه فى الاسلام، ص 192.

85- سوره ى انبياء، آيه 105.

86- سوره قصص، آيه ى 5.

87- سوره ى صف، آيه 9

88- سوره مائده، آيه 24.

89- سوره مائده، آيه 112.

90- ماللهند، ص 321.

91- بشارت العهدين، ص 242؛ بشارة الظهور، ص 17.

92- بشارت العهدين، ص 272؛ بشارة الظهور، ص 18.

93- بشارة الظهور، ص 18.

94- اوپانيشاد، ص 737.

95- بشارت العهدين، ص 237 و 238؛ بشارة الظهور، ص 34.

96- بشارت العهدين، ص 243 و 244.

97- بشارت العهدين، ص 273؛ بشارة الظهور، ص 20.

98- جاماسب نامه، ص 25.

99- زند بهمن يسن، ص 19.

100- زند بهمن يسن، ص 150.

101- سوره، انبياء، آيه 105.

102- كتاب مقدس، عهد قديم، مزمور 72، ص 1210 - 1212، رقم 1-17.

103- كمال الدين، ص 357، ح 53؛ الغيبة، طوسى، ص 172، ح 129؛ بحارالانوار، ج 51، ص 222.

104- كتاب مقدس، عهد جديد، انجيل يوحنا، ص 339، رقم 28-30.

105- سوره، آل عمران، آيه 46.

106- سوره نساء، آيه 159.

107- ر.ك: صحيح بخارى، ج 4، ص 143؛ درالمنثور، ج 2، ص 241؛ و....

108- سوره زخرف، آيه 61.

109- جامع البيان، ج 25، ص 115؛ البحرالمحيط، ج 9ص 386.

110- صحيح بخارى، ج 4، ص 143.

111- كمال الدين، ص 331، ح 16.

112- المعجم الكبير، ج 1، ص 217.

113- الفتن و الملاحم، ص 172.

114- كتاب مقدس، عهد جديد، ص 205، رقم 43.

115- انجيل متى، 9/62/35.

116- كتاب مقدس، عهد جديد، انجيل متى، ص 82-84، رقم 13-28.

117- كتاب مقدس، عهد جديد، انجيل متى، ص 104، رقم 27.

118- كتاب مقدس، عهد جديد، انجيل متى، 24/105/44

119- كتاب مقدس، عهد جديد، انجيل يوحنا، ص 317، رقم 50.

120- كتاب مقدس، عهد جديد، انجيل متى، ص 102، رقم 6.

121- كتاب مقدس، عهد جديد، انجيل متى، 24/103/13.

122- الغيبة، طوسى، ص 178.

123- انجيل لوقا، 13/242/29.

124- انجيل مرقس، 13/166/10.

125- كمال الدين، ص 330، ح 16.

126- سنن ابى داوود، ج 2، ص 319، ح 4324.

127- كتاب مقدس، عهد جديد، انجيل مرقس، ص 157، رقم 15.

128- كتاب مقدس، عهد جديد، انجيل متى، 7/56/21.

129- كتاب مقدس، عهد جديد، انجيل لوقا، ص 210، رقم 20 و 21.

130- كتاب مقدس، عهد جديد، انجيل متى، اصحاح 24، ص 102، رقم 3.

131- انجيل متى، 24/102/6.

132- كتاب مقدس، عهد جديد، انجيل متى، اصحاح 25، ص 107، رقم 31-34.

133- انجيل لوقا، 17/252/20.

134- انجيل لوقا، 21/265/9-11.

135- البراهين الساباطية، ص 207 و 208.

136- بحارالانوار، ج 33، ص 256.

137- سوره تغابن، آيه 7،((كافران پنداشته اند كه هرگز برانگيخته نمى شوند)).

138- بحارالانوار، ج 33، ص 257.

139- مقصود از اين قاعده اين است كه تضعيف يك راوى مقدم بر توثيق آن است.

140- تاريخ ابن خلدون، ج 1، ص 311-322.

141- الامام الصادق عليه‌السلام، 239.

142- المهدية فى الاسلام، ص 69.

143- دائرة المعارف قرن عشرين، ج 10، ص 481.

144- المهدى و المهدوية، ص 108.

145- تبديد الظلام، ص 479 و 480.

146- تراثنا و موازين النقد، ص 187.

147- المهدى المنتظر فى الاحاديث الصحيحة.

148- عقيدة اهل السنة و الاثر فى المهدى المنتظر، ص 128.

149- عقيدة اهل السنة و الاثر فى المهدى المنتظر، ص 128.

150- المهدى المنتظر فى الاحاديث الصحيحة، ص 364 و 365.

151- المهدى و المهدوية، ص 41، ضحى الاسلام، ج 3، ص 277.

152- الامام الصادق عليه‌السلام، ص 238 و 239.

153- المهدية فى الاسلام، ص 69.

154- تراثنا و موازين النقد، ص 185-187.

155- تفسير المنار، ج 9ص 499.

156- لا مهدى ينتظر بعد الرسول، ص 6.

157- المهدى المنتظر فى الاحاديث الصحيحة.

158- مقدمه ابن الصلاح، ص 21 و 22.

159- مقدمه ابن الصلاح، ص 21 و 22.

160- مستدرك حاكم، ج 1، ص 2.

161- زاد المعاد.

162- الامام المهدى عند اهل السنة، ج 2، ص 445، به نقل از او.

163- صحيص بخارى، ج 4، ص 143، كتاب الانبياء، باب ما ذكر عن بنى اسرائيل؛ صحيح مسلم با شرح نووى، ج 18، ص 58 و 85.

164- تهذيب التهذيب، ج 9- ص 125.

165- صحيح بخارى، ج 4، ص 143.

166- صحيح مسلم، ج 1، ص 94

167- صحيح مسلم، ج 8، ص 185.

168- المصنف، ابن ابى شيبه، ج 8، ص 678.

169- صحيح مسلم، ج 8، ص 167.

170- مستدرك حاكم، ج 4، ص 520.

171- تفسير المنار، ج 9- ص 499 - 501؛ تراثنا و موازين النقد، ص 187.

172- المهدى المنتظر فى الاحاديث الصحيحة، ص 380.

173- المهدى المنتظر فى الاحاديث الصحيحة، ص 380.

174- ضحى الاسلام، ج 3، ص 244.

175- السيادة العربيه، ص 132.

176- عقيدة الشيعه، ص 231.

177- ضحى الاسلام، ج 3، ص 241.

178- النظرية السياسية المعاصرة للشيعة الاماميه، ص 86.

179- السيادة العربيه، ص 107.

180- تاثير علم بر اجتماع، ص 56.

181- مفهوم نسبيت، ص 35.

182- العقيده و الشريعه، ص 218.

183- تراثنا و موازين النقد، ص 184

184- مذاهب الاسلاميين، ج 2، ص 76 و 77.

185- دراسة عن الفرق فى تاريخ المسلمين، احمد محمد جلى، ص 222.

186- بحث حول المهدى، ص 16 و 17.

187- المهدى و المهدوية، ص 110.

188- المنار المنيف فى الصحيح و الضعيف، ص 135-141.

189- الحاوى للفتاوى، ج 2، 128.

190- الحاوى للفتاوى، ج 2، ص 128.

191- فيض القدير، ج 6، ص 362، ح 9245

192- فتح البارى، ج 5، ص 362.

193- ابراز الوهم المكنون، ص 4، به نقل از رساله التوضيح شوكانى.

194- الصواعق المحرقة، ج 2، ص 211.

195- شرح مقاصد، ج 2، ص 62.

196- اخبار الدول و آثار الاول، ج 1، ص 463.

197- تحفة الاحوذى، ذيل حديث 2331.

198- ابراز الوهم المكنون من كلام ابن خلدون، ص 433.

199- الاذاعة، ص 146.

200- الاذاعة، ص 125.

201- عون المعبود، ج 11، ص 243.

202- نظم المتناثر من الحديث المتواتر، ص 225.

203- الاشاعة لاشراط الساعة، ص 139.

204- مجله التمدن الاسلامى، ج 16، شماره 35 و 36.

205- البينات، ص 116.

206- الفتوحات الاسلامية، ص 299 و 300.

207- التاج الجامع للاصول، ج 5، ص 341.

208- مجله التمدن الاسلامى، شماره 22، ص 643.

209- اتحاف الجماعة، ج 1، ص 6.

210- اتحاف الجماعة، ج 1، ص 7.

211- المهدى و فقه اشراط الساعة، ص 23 و 24.

212- سنن ترمذى، ج 3، ص 343.

213- الضعفاء الكبير، ج 4، ص 380.

214- شرح السنه.

215- مناقب الشافعى.

216- المستدرك، ج 4، ص 465.

217- به نقل المنار المنيف، ص 130.

218- مصابيح السنة، ج 3، ص 493.

219- النهاية، ج 5 ص 220.

220- التذكرة، ج 2، ص 299.

221- لسان العرب، ج 25، ص 354.

222- المنهاج السنة، ج 4، ص 211.

223- تهذيب الكمال، ج 25، ص 150.

224- تلخيص المستدرك، ج 4، ص 463.

225- المنار المنيف، ص 130 - 135.

226- النهاية فى الفتن و الملاحم، ص 45 - 53.

227- شرح مقاصد، ج 5، ص 312.

228- مجمع الزوائد، ج 7، ص 314.

229- اسنى المطالب، ص 129.

230- مصباح الزجاجه، ج 3، ص 263.

231- تهذيب التهذيب، ج 9، ص 125.

232- الجامع الصغير، ج 2، ص 522 و 553.

233- اليواقيت و الجواهر، ج 2، ص 561.

234- الصواع المحرقة، ص 163؛ القول المختصر، ص 26.

235- البرهان فى علامات مهدى آخرالزمان.

236- فرائد فوائد الفكر، ص 60 - 68.

237- الاشاعة لاشراط الساعة، ص 139.

238- شرح المواهب اللدينة.

239- شرح احياء الميت فى فضائل آل البيت.

240- اللوامع.

241- تاج العروس، ج 2، ص 332.

242- اسعاف الراغبين، ص 145 - 161.

243- سبائك الذهب، ص 78.

244- به نقل از قنوجى در الاذاعة، ص 126.

245- نور الابصار، ص 185.

246- الفتوحات الاسلامية، ج 2، ص 290.

247- القطر الشهدى، ص 68.

248- علامات الساعه.

249- العطر الوردى، ص 45.

250- نظم المتناثر، ص 225.

251- تحفة الاحوذى، ج 6، ص 393.

252- التاج الجامع للاصول، ج 5، ص 341.

253- مجله التمدن الاسلامى.

254- البينات، ص 116.

255- مجله التمدن الاسلامى.

256- عقيدة اهل السنة و الاثر فى المهدى المنتظر.

257- الاحتجاج بالاثر على من انكر المهدى، ص 70.

258- الامام المهدى عند اهل السنة، ج 2، ص 324، به نقل از او.

259- ابزار الوهم المكنون، ص 433.

260- الاذاعة، ص 146.

261- مجله التمدن الاسلامى، شماره 22، ص 643.

262- مجله الجماعة الاسلامية، شماره 3.

263- البرهان، ص 178.

264- المهدى المنتظر، ص 5.

265- ينابيع المودة، ج 3، ص 275.

266- بحارالانوار، ج 46، ص 202، ح 77.

267- بحارالانوار، ج 51، ص 143، ح 3.

268- فرائد السمطين، ج 2، ص 337، ح 591؛ بحارالانوار، ج 49، ص 239، ح 9

269- بحارالانوار، ج 50، ص 275.

270- بحارالانوار، ج 50، ص 275.

271- ينابيع المودة، ص 416.

272- مطالب السوؤل، ص 152.

273- ينابيع المودة، ج 3، ص 340؛ الزام الناصب، ص 95

274- ينابيع المودة، ج 3، ص 337.

275- اللالى المنتظمة و الدرر الثمينة، ص 79 و 80.

276- الائمة الاثنى عشر، ص 118.

277- تاريخ الادب العربى، ج 1، ص 697.

278- وفيات الاعيان، ج 4، ص 172.

279- طبقات ابن سعد، ج 5 ص 162.

280- فرق الشيعه، ص 31.

281- البداية و النهاية، ج 9، ص 225.

282- الفِصَل، ج 4، ص 36.

283- الفِصَل، ج 4، ص 36.

284- كافى، ج 5، ص 23، ح 1.

285- مقاتل الطالبين، ص 158.

286- مقاتل الطالبين، ص 162.

287- ضحى الاسلام، ج 3، ص 243.

288- لوامع الانوار، ج 1 ص 58-64.

289- لوامع الانوار، ج 1، ص 58.

290- لوامع الانوار، ج 1، ص 58.

291- لوامع الانوار، ج 1، ص 58.

292- كتاب الشافى، ج 1، ص 78.

293- كتاب الشافى، ج 1 ص 79.

294- مطمح الامال، ص 185.

295- بحث حول المهدى، ص 103 و 104.

296- عقائد الاماميه، ص 77.

297- حول المهدى عليه‌السلام، البانى، مجله التمدن الاسلامى، سال 1371 ه.

298- عقيده اهل السنة و الاثر فى المهدى المنتظر، مجله جامعة اسلامية، شماره 3.

299- عقيدة اهل السنة و الاثر فى المهدى المنتظر، مجله جامعة اسلامية، شماره 3.

300- كمال الدين، ج 1، ص 19.

301- مجله تمدن اسلامى، چاپ دمشق.

302- مجله الجماعة السلاميه، چاپ حجاز.

303- سوره نور، آيه 55.

304- مسند احمد، ج 3، ص 28.

305- بحارالانوار، ج 52، ص 390، ح 212.

306- مستدرك حاكم، ج 4، ص 557.

307- بحارالانوار، ج 51، ص 81.

308- سنن ابن ماجه، ج 2 ص 1368، ح 4086.

309- مسند احمد، ج 3، ص 36.

310- بحارالانوار، ج 51، ص 43، ح 32.

311- صحيح بخارى، ج 4، ص 143.

312- بحارالانوار، ج 52، ص 191، ح 24.

313- مسند احمد، ج 1، ص 84.

314- كمال الدين، ج 1، ص 317، ح 1.

315- مسند احمد، ج 3، ص 36.

316- الغيبة، طوسى، ص 42.

317- وفيات الاعيان، ج 4، ص 176.

318- الوافى بالوفيات، ج 3، ص 336.

319- الكامل فى التاريخ، ج 4، ص 454.

320- روضة الصفا، ج 3، ص 59.

321- مروج الذهب، ج 4، ص 112.

322- دائرة المعارف، ج 6، ص 439.

323- المختصر فى اخبار البشر، ج 1، ص 361.

324- تلبيس ابليس، ص 118.

325- مطالب السوؤل فى مناقب آل الرسول، ج 2، ص 152.

326- الشذرات الذهبيه، ص 117.

327- مفتاح النجاه، ص 104.

328- صواعق المحرقه، ص 208.

329- كفاية الطالب، ص 312.

330- اليواقيت و الجواهر، ج 2، ص 127.

331- فتوحات مكيه، باب 366.

332- نورالابصار، ص 341.

333- ينابيع المودة، ج 3، ص 306.

334- اسعاف الراغبين در حاشيه نور الابصار، ص 154.

335- مراصد الاطلاع، ج 2، ص 685.

336- تتمة المختصر فى اخبار البشر، ج 1، ص 319.

337- نهاية الارب، ص 118.

338- معجم البلدان، ج 3، ص 173.

339- سبائك الذهب، ص 78.

340- تاريح ابن خلدون، ج 3، ص 361.

341- ملل و نحل، ج 1، ص 198.

342- الفصول المهمة، ص 273.

343- شواهد النبوة، ص 404.

344- المرقاة فى شرح المشكاة، ج 10، ص 336.

345- دلائل الصدق، ج 2، ص 370.

346- معارج الوصول.

347- ضحى الاسلام، ج 3، ص 210.

348- فرائد السمطين، ج 2، ص 132.

349- به نقل از ينابيع المودة، ج 3، ص 350.

350- به نقل از ينابيع المودة، ج 3، ص 350.

351- به نقل از ينابيع المودة، ج 3، ص 350.

352- تاريخ الخميس، ج 2، ص 288.

353- اخبار الدول و آثار الاول، ج 1، ص 353.

354- العبر فى خبر من غبر، ج 1، ص 381.

355- الشجرة المباركة فى انساب الطالبيه، ص 78 و 79.

356- الاتحاف بحب الاشراف، ص 179.

357- شذرات الذهب فى اخبار من ذهب، ج 3، ص 265.

358- الاشاعة لاشراط الساعة، ص 149.

359- غالية الواعظ، ج 1، 78.

360- كفاية الطالب، ص 312.

361- اليواقيت و الجواهر، ج 2، ص 127.

362- شواهد النبوه، ص 404.

363- المحاكمة فى تاريخ آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، ص 246.

364- فرائد السطمين، ج 2، ص 132.

365- ينابيع المودة، ج 3، ص 350 و 351.

366- ينابيع المودة، ج 3، ص 351.

367- اخبار الدول و آثار الاول، ج 1، ص 353.

368- تطور الفكر السياسى، ص 209.

369- رجال نجاشى، ص 230.

370- وسائل الشيعه، ج 30، ص 197 و 198.

371- الرواشح، ميرداماد، ص 60 و 61.

372- تطور الفكر السياسى، ص 208.

373- سلسلة الاحاديث الصحيحه، ناصر الدين البانى، ج 4، ص 358.

374- كمال الدين، ص 407 - 408 و 424 - 426 و 430 - 433 و....

375- بحارالانوار، ج 51، ص 4 و 15 و 17 و 22.

376- كمال الدين، ص 475؛ الغيبة، ص 253 و 255 و 263 و 266 و 271 و 298.

377- كمال الدين، ص 435.

378- كافى، ج 1، ص 329 و 330، با تلخيص.

379- كمال الدين، ص 441.

380- كافى، ج 1، ص 178، ح 1.

381- كافى، ج 1 ص 178، ح 2.

382- كافى، ج 1، ص 179، ح 13.

383- كافى، ج 1، ص 328، ح 2.

384- كافى، ج 1، ص 328، ح 1.

385- كافى، ج 1، ص 337، ح 5.

386- كمال الدين، ص 381، ح 5؛ كافى، ج 1، ص 328، ح 13.

387- بحارالانوار، ج 51، ص 17، ح 24

388- بحارالانوار، ج 51، ص 4، ح 4.

389- كافى، ج 1، ص 328، ح 2.

390- كمال الدين، ص 430، ح 5.

391- الغيبة، طوسى، ص 245.

392- الغيبة، طوسى، ص 247.

393- الارشاد، ج 2، ص 348.

394- اثبات الهداة، ج 3، ص 422.

395- كمال الدين، ص 435.

396- كمال الدين، ص 257.

397- كافى ج 1، ص 338، ح 7؛ كمال الدين، ص 289.

398- بحارالانوار، ج 36، ص 383، ح 1.

399- كمال الدين، ص 317؛ بحارالانوار، ج 51، ص 132 و 133.

400- كمال الدين، ص 317؛ بحارالانوار، ج 51، ص 132 و 133.

401- كمال الدين، ص 317؛ بحارالانوار، ج 51، ص 132 و 133.

402- بحارالانوار، ج 36، ص 388، ح 3.

403- اثبات الوصية، ص 283؛ بحارالانوار، ج 36، ص 395، ح 11.

404- كمال الدين، ص 33؛ بحارالانوار، ج 42، ص 79، ح 8.

405- كمال الدين، ص 333، ح 1.

406- كمال الدين، ص 345، ح 31؛ بحارالانوار، ج 51، ص 146، ح 14.

407- اعلام الورى، ص 433.

408- كمال الدين، ص 359، ح 1.

409- بحارالانوار، ج 52، ص 321، ح 29.

410- ينابيع الموده، ج 3، ص 309، ح 1؛ بحارالانوار، ج 49، ص 237.

411- كمال الدين، ص 377، ح 1؛ بحارالانوار، ج 51، ص 156، ح 1.

412- اعلام الورى، ص 436؛ بحارالانوار، ج 51، ص 157، ح 5.

413- بحارالانوار، ج 50، ص 239، ح 3.

414- كشف الغمة، ج 2، ص 406.

415- بحارالانوار، ج 51، ص 160، ح 6.

416- بحارالانوار، ج 51، ص 160، ح 7.

417- كمال الدين، ص 48، ح 7؛ بحارالانوار، ج 51، ص 161، ح 9

418- بحارالانوار، ج 50، ص 238، ح 6.

419- بحارالانوار، ج 50، ص 269.

420- بحارالانوار، ج 50، ص 304.

421- بحارالانوار، ج 50، ص 289.

422- جامع الرواة، ج 2، ص 462.

423- الغيبة، طوسى، ص 248، با تلخيص.

424- بحارالانوار، ج 51.

425- كمال الدين، ص 426 و 427.

426- ر.ك: الفصول المختاره، ص 325.

427- كافى، ج 1، ص 343، ح 31.

428- الفصول المختاره.

429- الفصول المختار، ص 321؛ بحارالانوار، ج 37، ص 23.

430- كمال الدين، ص 360. بحارالانوار، ج 51، ص 159، ح 3.

431- الامامة و التبصرة، ص 9

432- رجال نجاشى، ص 19، رقم 21.

433- رجال نجاشى، ص 15، رقم 13.

434- معالم العلماء، ص 60، رقم 113.

435- رجال نجاشى، ص 97، رقم 240.

436- رجال نجاشى، ص 85، رقم 206.

437- الذريعه، ج 16، ص 75، رقم 375.

438- رجال نجاشى، ص 64، رقم 150.

439- رجال نجاشى، ص 64، رقم 149.

440- رجال نجاشى، ص 147، رقم 380.

441- رجال نجاشى، ص 192، رقم 511.

442- رجال نجاشى، ص 380، رقم 741.

443- رجال نجاشى، ص 219، رقم 573.

444- رجال نجاشى، ص 247، رقم 652.

445- رجال نجاشى، ص 270 و 271، رقم 708.

446- رجال نجاشى، ص 259 و 260، رقم 679.

447- رجال نجاشى، ص 383، رقم 1043.

448- رجال نجاشى، ص 385، رقم 1047.

449- رجال نجاشى، ص 393، رقم 1050.

450- فهرست طوسى، ص 159، رقم 699.

451- الذريعه، ج 16، ص 79 و 80.

452- الذريعه، ج 3، ص 92، رقم 292؛ رجال نجاشى، ص 381، رقم 1035.

453- رجال نجاشى، ص 350 - 353، رقم 944.

454- الذريعه، ج 16، ص 82، رقم 406.

455- المسائل العشرة، ص 69 - 70.

456- الفصول المختاره، ص 321.

457- كافى، ج 1، ص 514.

458- الارشاد، ج 2، ص 339 و 340.

459- كشف الغمه، ج 2، ص 445.

460- مصباح المتهجد، ص 842.

461- الولد الامين، ص 187.

462- اعلام الورى، ص 418.

463- بحارالانوار، ج 51، ص 2.

464- توضيح المقاصد، ص 20 و 21.

465- كمال الدين، ص 424.

466- الغيبة، طوسى، ص 240 - 242.

467- كمال الدين، ص 430.

468- كمال الدين، ص 431.

469- كمال الدين، ص 435. بحارالانوار، ج 52، ص 25، ح 19.

470- كمال الدين، ص 434. بحارالانوار، ج 52، ص 25، ح 18.

471- كمال الدين، ص 436. بحارالانوار، ج 52، ص 25، ح 17.

472- الارشاد، ج 2، ص 353؛ كافى، ج 1 ص 332.

473- الارشاد، ج 2، ص 351.

474- الارشاد، ج 2، ص 351.

475- الارشاد، ج 2، ص 354.

476- الارشاد، ج 2، ص 352. 477- الغيبة، طوسى، ص 271 - 273. بحارالانوار، ج 52، ص 16.

478- كمال الدين، ص 441.

479- كمال الدين، ص 431. بحارالانوار، ج 51، ص 5.

480- كافى، ج 1، ص 329، ح 6.

481- كافى، ج 1، ص 329، ح 1.

482- كافى، ج 1، ص 331، ح 6.

483- الغيبة، طوسى، ص 248 - 250. بحارالانوار، ج 52، ح 36.

484- الغيبة، طوسى، ص 246.

485- كمال الدين، ص 384. بحارالانوار، ج 52، ص 23.

486- كمال الدين، ص 440.

487- كمال الدين، ص 441.

488- كمال الدين، ص 444.

489- ينابيع المودة، ج 3، ص 324

490- ينابيع المودة، ج 3، ص 229

491- ينابيع المودة، ج 3 ص 335.

492- الارشاد، ج 2، ص 351.

493- بحارالانوار، ج 52، ص 1 - 77.

494- سر السلسلة العلوية، ص 39 و 40.

495- المجدى فى انساب الطالبين، ص 130.

496- الشجرة المباركة فى انساب الطالبية، ص 78 و 79.

497- الفخرى فى انساب الطالبين، ص 8.

498- عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب، ص 199.

499- روضة الالباب لمعرفة الانساب، ص 105.

500- سبائك الذهب، ص 78.

501- الدررالبهية فى الانساب الحيدرية و الاويسية، ص 73.

502- تحفة المطالب بمعرفة من ينتسب الى عبدالله و ابى طالب، ص 54 و 55، چاپ رياض.

503- تحفة المطالب بمعرفة من ينتسب الى عبدالله و ابى طالب، ص 55، چاپ رياض.

504- بحرالانساب، ص 39، چاپ رياض.

505- الاصول فى ذرية البضعة البتول، ص 97-100.

506- الغيبة، طوسى ص 288 - 290؛ بحارالانوار، ج 53، ص 195، ح 21.

507- كمال الدين، ج 2، ص 475.

508- كمال الدين، ج 2، ص 379.

509- كافى، ج 1، ص 505.

510- بحارالانوار، ج 53، ص 180، ح 10.

511- كمال الدين، ص 92

512- المقالات و الفرق، ص 102.

513- فرق الشيعه، ص 110.

514- كافى، ج 1، ص 285، ح 1.

515- كافى، ج 1، ص 286، ح 4.

516- كافى، ج 1، ص 286، ح 3.

517- كمال الدين، ص 475 و 476، بحارالانوار، ج 52، ص 67، ح 53.

518- كمال الدين، ص 475 و 476؛بحارالانوار، ج 52، ص 67، ح 53.

519- كمال الدين، ص 475 و 476؛بحارالانوار، ج 52، ص 67، ح 53.

520- صواعق المحرقة، ص 166.

521- تطور الفكر السياسى، ص 102.

522- سوره مريم، آيه 12.

523- تفسير فخر رازى، ج 11، ص 192.

524- سوره مريم، آيه 29 و 30.

525- ينابيع المودة، ص 454.

526- كافى، ج 1، ص 382، ح 1.

527- رك، تاريخ طبرى، ج 2، ص 62 و 63؛ كامل ابن اثير، ج 2، ص 40 و 41.

528- الفصول المختاره، ص 316.

529- سوره مريم، آيه 12.

530- سوره يوسف، آيه 22.

531- بصائر الدرجات، ص 258، ح 10.

532- كشف المراد، ص 388 و 389.

533- كافى، ج 1، ص 383، ح 2.

534- كافى، ج 1، ص 384، ح 8.

535- كافى، ج 1، ص 320، ح 5.

536- كافى، ج 1، ص 328، ح 1.

537- كافى، ج 1، ص 328، ح 3.

538- كافى، ج 1، ص 328، ح 4.

539- سوره نساء، آيه 6.((و يتيمان را بيازماييد تا هنگامى كه قابليت زناشويى پيدا كنند، آنگاه اگر در آنان كاردانى يافتيد اموالشان را به آنان برگردانيد)).

540- رك: الفصول المختاره، ص 149 و 150.

541- مسند احمد، ج 5، ص 662، ح 19796.

542- صواعق المحرقه، ص 118.

543- اسدالغابه، ج 4، ص 17.

544- تاريخ الامم الاسلاميه، ج 1، ص 400.

545- شرح ابن ابى الحديد، ج 3، ص 260.

546- تاريخ طبرى، ج 2، ص 62 و 63، كامل ابن اثير، ج 2، ص 40 و 41.

547- بحارالانوار، ج 50، ص 269، ح 34.

548- بحارالانوار، ج 50، ص 304، ح 80.

549- عقد الدرر- ص 188، باب 6، الغيبة، نعمانى، ص 184، بحارالانوار، ج 51، ص 38، ح 15.

550- بحارالانوار، ج 51، ص 160، ح 6.

551- كمال الدين، ص 408؛ بحارالانوار، ج 51، ص 161، ح 9

552- كمال الدين، ص 431.

553- كمال الدين، ص 384 و 385، ح 1.

554- كمال الدين، ص 431، ح 8.

555- كمال الدين، ص 435، ح 2.

556- كمال الدين، ص 436 و 437، ح 5.

557- كمال الدين، ج 2، ص 502 و 503، ح 24.

558- مصباح المنير، ماده ولى.

559- اقرب الموارد، ماده ولى.

560- مفردات راغب، ص 523.

561- الميزان، ج 6، ص 12.

562- الميزان، ج 5، ص 368.

563- مصباح الشريعه، ح 1.

564- سوره عنكبوت، آيه 45.

565- سوره انفال، آيه 29.

566- اشارات، ج 3، ص 370.

567- سوره نمل، آيه 40.

568- سوره رعد، آيه 43

569- سوره واقعه، آيه 79.

570- سوره احزاب، آيه 33.

571- سوره نحل، آيه 44.

572- صحيح مسلم، ج 7، ص 130؛ صحيح ترمذى، ج 5، ص 656، كتاب المناقب.

573- كافى، ج 1، ص 229، ح 6.

574- سوره مائده، آيه 64.

575- سوره شورى، آيه))

576- سوره شورى، آيه 31.

577- سوره مائده، آيه 55.

578- سوره تحريم، آيه 4.

579- سوره بقره، آيه 216.

580- سوره نساء، آيه 19.

581- بصائر الدرجات، ص 485، باب 10، ح 3.

582- كشف القناع، ص 148.

583- اللمحات، سهروردى، ص 166.

584- المباحث المشرقية، ج 2، ص 516.

585- الحكمة المتعالية، ج 7، ص 111.

586- سوره دخان، آيه 38.

587- بحارالانوار، ج 61، ص 65، ح 51.

588- كافى، ج 1، ص 179، ح 10.

589- نهاية الحكمة، ص 319 و 320.

590- كافى، ج 1، ص 177، ح 4.

591- كافى، ج 1، ص 179، ح 1.

592- تمهيد القواعد، ص 172، تحرير تمهيد القواعد، آيت الله جوادى آملى، ص 548 - 555.

593- سوره الرحمن، آيه 31.

594- الشيعة، علامه طباطبايى رحمه‌الله، ص 15.

595- تاريخ فلسفه در جهان اسلام، ص 438. 596- رك: آراء اهل المدينة الفاضلة، فارابى، ص 89.

597- بحث حول المهدى عليه‌السلام، ص 109 و 110.

598- نهج الولايه، ص 7 و 8.

599- رساله لب اللباب، ص 133 و 134.

600- اليواقيت و الجواهر، ج 2، ص 127.

601- فتوحات مكيه.

602- شواهد النبوة، ص 404.

603- ر.ك: ينابيع المودة، ج 3، ص 350 و 351.

604- ر.ك: ينابيع المودة، ج 3، ص 350 و 351.

605- ر.ك: مقدمه قيصرى، فصل 12، رسالة فى الوحيد و النبوة و الولاية.

606- نهج البلاغه، خطبه 3.

607- سوره قدر، آيه 1 - 5.

608- سوره دخان، آيه 1 - 4.

609- كافى، ج 1، ص 249.

610- كافى، ج 1، ص 252 و 253، ح 9

611- كافى، ج 1، ص 247 و 248، ح 2.

612- كمال الدين، ج 1، ص 280 و 281، ح 3.

613- سوره اسراء، آيه 71.

614- كافى، ج 2، ص 19.

615- درالمنثور، ج 4، ص 194.

616- درالمنثور، ج 4، ص 194.

617- كافى، ج 1، ص 215.

618- بحارالانوار، ج 44، ص 313؛ تفسير كنزالدقائق، ج 5، ص 569.

619- سوره رعد، آيه 7.

620- جامع البيان، ج 13، ص 142.

621- مستدرك حاكم، ج 3، ص 129.

622- كافى، ج 1، ص 191.

623- كافى، ج 1، ص 192.

624- سوره نساء، آيه 41.

625- سوره نحل، آيه 84.

626- سوره نحل، آيه 89.

627- سوره قصص، آيه 75.

628- تفسير فخر رازى، ج 25، ص 12 و 13.

629- سوره نحل، آيه 84.

630- سوره بقره، آيه 143،((همانگونه (كه قبله شما، يك قبله ميانه است ) شما را نيز، امت ميانه اى قرار داديم (در حد اعتدال، ميان افراط و تفريط) تا بر مردم گواه باشيد و پيامبر هم بر شما گواه است)).

631- سوره رعد، آيه 43.

632- الميزان، ج 11، ص 388.

633- سوره فاطر، آيه 24.

634- كافى، ج 1، ص 249.

635- تفسير على بن ابراهيم قمى، ج 2، ص 209.

636- سوره اعراف، آيه 118.

637- تفسير فخر رازى، ج 15، ص 72.

638- تفسير كنز الدقائق، ج 3، ص 657.

639- كافى، ج 1، ص 414.

640- سوره توبه، آيه 119.

641- تفسير فخر رازى، ج 16، ص 220.

642- كافى، ج 1، ص 208.

643- كافى، ج 1، ص 208.

644- شواهد التنزيل، ج 1، ص 345.

645- تذكرة الخواص، ص 16.

646- سوره نساء، آيه 59.

647- سوره رعد، آيه 7.

648- البحر المحيط، ج 3، ص 278.

649- حاشيه جامع البيان طبرى، ج 5، ص 208.

650- المناقب المرتضوى، ص 56.

651- ينابيع المودة، ص 134.

652- فرائد السمطين، ج 1، ص 314.

653- شواهد التنزيل، ج 3، ص 1200.

654- كافى، ج 1، ص 177، ح 1 و 2 و 4 و...؛ كمال الدين، ج 1، ص 220؛ و....

655- كافى، ج 1، ص 197، ح 2.

656- كافى، ج 1، ص 191 و 192، ح 1 و 2 و 3.

657- كافى، ص 193، ح 6.

658- كافى، ص 203، ح 2.

659- كافى، ج 1، ص 336، ح 4 و 8 و 10 و 15 و 18؛ كمال الدين، ج 2، ص 480؛ و....

660- معجم مقاييس اللغه، ماده غيب.

661- مصباح المنير، ماده غيب.

662- مسند احمد، ج 5، ص 181.

663- صواعق المحرقه، ص 90

664- جواهر العقدين.

665- فيض القدير، ج 3، ص 15.

666- شرح المقاصد، ج 5، ص 239.

667- صواعق المحرقه، ص 150.

668- رشقة الصادى، ص 78.

669- صواعق المحرقه، ص 234.

670- صحيح بخارى، ج 9، ص 78؛ صحيح مسلم، ج 3، ص 1452؛ مسند احمد، ج 2، ص 29.

671- سوره نساء، آيه 59.

672- تفسير فخر رازى، ح 10، ص 144؛ تفسير الميزان، ج 4، ص 384 - 401.

673- فتح البارى، ج 6، ص 385.

674- صحيح مسلم، ج 6، ص 3.

675- الاصول العامة للفقه المقارن، ص 173.

676- مسند احمد، ج 5، ص 3))

677- مسند احمد، ج 5، ص 9))

678- المعجم الكبير، ج 1، ص 7، ح 12.

679- فرائد السمطين، ج 2، ص 133، ح 431؛ ينابيع المودة، ج 3، ص 281.

680- برگرفته از ايميلى كه بر سايت جمكران فرستاده است.

681- بحث حول المهدى عليه‌السلام، ص 65 و 66.

682- ر.ك: اصول كافى.

683- مسند احمد، ج 5، ص 220.

684- منهاج السنة، ج 2، ص 223.

685- تهذيب التهذيب، ج 4، 13.

686- كمال الدين، ص 474 - 476؛ بحارالانوار، ج 50، ص 332.

687- كمال الدين، ص 256؛ بحارالانوار، ج 36، ص 227، ح 3.

688- بحارالانوار، ج 52، ص 380.

689- سوره آل عمران، آيه 141.

690- بحارالانوار، ج 51، ص 73، ح 18؛ كمال الدين، ص 287.

691- كمال الدين، ص 303؛ اعلام الورى، ص 426؛ بحارالانوار، ج 51، ص 109، ح 1.

692- كمال الدين، ص 315؛ بحارالانوار، ج 51، ص 132، ح 1.

693- كمال الدين، ص 316؛ بحارالانوار، ج 51، ص 132 و 133، ح 2.

694- كمال الدين، ص 317؛ بحارالانوار، ج 51، ص 132 و 133، ح 3.

695- بحارالانوار، ج 51، ص 132 و 133، ح 4.

696- كمال الدين، ص 319؛ بحارالانوار، ج 36، ص 386.

697- كمال الدين، ص 330؛ بحارالانوار، ج 52، ص 145، ح 66.

698- كمال الدين، ص 338؛ بحارالانوار، ج 51، ص 143، ح 4.

699- كمال الدين، ص 341؛ بحارالانوار، ص 145، ح 12.

700- بحارالانوار، ص 145، ح 13.

701- كمال الدين، ص 342؛ بحارالانوار، ج 52، ص 146، ح 70.

702- كمال الدين، ص 359 و 360؛ كافى، ج 1، ص 336، ح 2.

703- كمال الدين، ص 361؛ بحارالانوار، ج 51، ص 151، ح 6.

704- سوره لقمان، آيه 20.

705- كمال الدين، ص 368؛ بحارالانوار، ج 51، ص 151، ح 2.

706- كمال الدين، ص 371؛ بحارالانوار، ج 52، ص 321، ح 29.

707- كمال الدين، ص 372؛ بحارالانوار، ج 51، ص 154، ح 4.

708- كمال الدين، ص 377؛ بحارالانوار، ج 51، ص 156، ح 1.

709- كمال الدين، ص 378؛ بحارالانوار، ج 51، ص 30، ح 4.

710- كمال الدين، ص 379 و 380؛ اعلام الورى، ص 437 و 438.

711- كمال الدين، ص 384؛ بحارالانوار، ج 52، ص 23 و 24، ح 16.

712- كمال الدين، ص 409؛ بحارالانوار، ج 51، ص 160، ح 6.

713- اثبات الوصية، ص 286.

714- بحارالانوار، ج 50، ص 290، ح 63 و ص 293، ح 67.

715- بحارالانوار، ج 51، ص 344، ح 1.

716- بحارالانوار، ج 50، ص 309 و 310، ح 9

717- كمال الدين، ص 430؛ بحارالانوار، ج 51، ص 5، ح 9.

718- كمال الدين، ص 384؛ بحارالانوار، ج 52، ص 23 و 24، ح 16.

719- بحارالانوار، ج 51، ص 325، ح 44.

720- الغيبة، طوسى، ص 364؛ بحارالانوار، ج 51، ص 351، ح 3.

721- الغيبة، طوسى، ص 391؛ بحارالانوار، ج 51، ص 358، ح 6.

722- الغيبة، طوسى، ص 354؛ بحارالانوار، ج 51، ص 344.

723- بحارالانوار، ج 51، ص 346، ح 1.

724- الغيبة، طوسى، ص 356.

725- بحارالانوار، ج 51، ص 350، ح 3.

726- الغيبة، طوسى، ص 361؛ كمال الدين، ص 510؛ بحارالانوار، ج 51، ص 348.

727- الغيبة، طوسى، ص 359 و 360.

728- اثباة الهداية، ج 6، ص 386.

729- اثباة الهداية، ج 6، ص 393.

730- اثباة الهداية، ج 6، ص 350.

731- رجال نجاشى، ص 193.

732- رجال نجاشى، ص 194.

733- رجال نجاشى، ص 28.

734- رجال نجاشى، ص 28.

735- رجال نجاشى، ص 215.

736- رجال نجاشى، ص 195.

737- رجال نجاشى، ص.

738- الغيبة، طوسى، ص 355.

739- الغيبة، طوسى، ص 359.

740- الغيبة، طوسى، ص 360؛ كافى، ج 1، ص 329.

741- بحارالانوار، ج 51، ص 349.

742- الغيبة، طوسى، ص 366.

743- الغيبة، طوسى، ص 363.

744- الغيبة، طوسى، ص 365.

745- الغيبة، طوسى، ص 372.

746- الغيبة، طوسى، ص 371.

747- الغيبة، طوسى، ص 370.

748- الغيبة، طوسى، ص 372.

749- رجال شيخ طوسى، ص 400.

750- كمال الدين، ص 516؛ اعلام الورى، ص 445.

۲۵

موعود شناسى و پاسخ به شبهات

751- كمال الدين، ص 502 و 518.

752- حق اليقين، ص 242.

753- الغيبة، طوسى، ص 257.

754- الغيبة، طوسى، ص 222.

755- الغيبة، طوسى، ص 240.

756- اعلام الورى، ص 452.

757- كمال الدين، ص 478.

758- تاريخ سياسى غيبت امام دوازدهم، دكتر جاسم حسين، ص 149.

759- الغيبة، طوسى، ص 237.

760- الغيبة، طوسى، ص 240؛ بحارالانوار، ج 51، ص 359.

761- الغيبة، طوسى، ص 236.

762- بحارالانوار، ج 51، ص 367.

763- بحارالانوار، ج 51، ص 367.

764- بحارالانوار، ج 51، ص 368.

765- بحارالانوار، ج 51، ص 369.

766- بحارالانوار، ج 51، ص 301.

767- بحارالانوار، ج 51، ص 301.

768- الغيبة، طوسى، ص 303.

769- بحارالانوار، ج 51، ص 321، ح 42.

770- الغيبة، طوسى، ص 320.

771- الغيبة، طوسى، ص 309.

772- الغيبة، طوسى، ص 320.

773- ارشاد مفيد، ج 2، ص 359.

774- الغيبة، طوسى، ص 316.

775- الغيبة، طوسى، ص 410.

776- بحارالانوار، ج 53، ص 183.

777- بحارالانوار، ج 51، ص 349.

778- بحارالانوار، ج 51، ص 33.

779- انوار النعمانيه، ج 3، ص 24.

780- بحارالانوار، ج 53، ص 178.

781- بحارالانوار، ج 51، ص 346.

782- كمال الدين، ص 516.

783- كمال الدين، ص 510.

784- كمال الدين، ص 459 - 463.

785- كمال الدين، ص 438.

786- بحارالانوار، ج 53، ص 151 - 170.

787- بحارالانوار، ج 99، ص 81، ح 1.

788- كمال الدين، ص 509.

789- كافى، ج 1، ص 520.

790- كمال الدين، ص 510.

791- كمال الدين، ص 486.

792- الغيبة، طوسى، ص 287.

793- بحارالانوار، ج 51، ص 303، ح 19.

794- بحارالانوار، ج 51، ص 295

795- كمال الدين، ص 493.

796- كافى، ج 1، ص 524.

797- بحارالانوار، ج 51، ص 328.

798- دلائل الامامة، ص 286.

799- اثبات الهداة، ج 3، ص 699.

800- الغيبة، طوسى، ص 415.

801- كافى، ج 1، ص 519.

802- كمال الدين، ص 520.

803- بحارالانوار، ج 25، ص 266.

804- كمال الدين، ص 509.

805- كافى، ج 1، ص 523.

806- كمال الدين، ص 497.

807- كافى، ج 1، ص 525.

808- الغيبة، طوسى، ص 285.

809- بحارالانوار، ج 52، ص 20 - 22.

810- جامع الرواة، ج 2، ص 63.

811- كمال الدين، ص 493.

812- كافى، ج 1، ص 519.

813- كمال الدين، ص 494.

814- الغيبة، طوسى، ص 373.

815- كافى، ج 1، ص 521.

816- الغيبة، طوسى، ص 415.

817- بحارالانوار، ج 53، ص 197.

818- احتجاج، ج 2، ص 497.

819- احتجاج، ج 2، ص 498.

820- رجال علامه، ج 2، ص 94

821- كمال الدين، ص 495.

822- بحارالانوار، ج 53، ص 186.

823- كافى، ج 1، ص 524.

824- الغيبة، طوسى، ص 315.

825- كمال الدين، ص 493.

826- كمال الدين، ص 488.

827- بحارالانوار، ج 51، ص 303.

828- بحارالانوار، ج 53، ص 184.

829- كافى، ج 1، ص 336، ح 2.

830- كمال الدين، ص 370.

831- بحارالانوار، ج 51، ص 32.

832- كمال الدين، ص 440.

833- اصول كافى، ج 1، ص 67، ح 10.

834- كمال الدين، ص 484؛ الغيبة، طوسى، ص 177.

835- نجم الثاقب، ص 444.

836- منتخب الاءثر، ص 505.

837- منتخب الاءثر، ص 505.

838- منتخب الاءثر، ص 505.

839- احتجاج، ج 2، ص 597 - 602.

840- تاريخ الغيبة الكبرى، ص 140 و 141.

841- معالم العلماء، ص 113، رقم 765.

842- مقدمه احتجاج، 14.

843- كمال الدين، ج 1، ص 130، ح 1؛ سعد السعود، ص 125.

844- كمال الدين، ص 136و 137؛

845- كمال الدين، ج 1، ص 138.

846- كمال الدين، ج 1، ص 145.

847- بحارالانوار، ج 12، ص 385، ح 10.

848- قصص راوندى، ص 248.

849- كمال الدين، ج 1، ص 385، ح 10.

850- بحارالانوار، ج 52، ص 96

851- سوره، توبه، آيه 33؛ سوره صف، آيه 9

852- صحيح بخارى، ج 8، ص 127.

853- كافى، ج 1، ص 179، ح 10.

854- كمال الدين، ج 2، ص 481، ح 10.

855- كمال الدين، ص 480.

856- سوره روم، آيه 30.

857- سوره بقره، آيه 213.

858- سوره نمل، آيه 40.

859- سوره انبيا، آيه 73.

860- ارشاد العوام، ج 2، ص 151.

861- جوامع الكلم، رساله دمشقيه، قسمت دوم.

862- جوامع الكلم، رساله رشتيه، قسمت سوم، ص 100.

863- منتهى الارب، ج 1، ص 156.

864- برهان قاطع، ج 2، ص 552.

865- شرح حكمت الاشراق، ص 517 و 556.

866- شرح قصيده، ص 5.

867- برهان قاطع، ج 4، ص 2391.

868- جوامع الكلم، قسمت سوم، رساله نه، ص 1.

869- شرح حكمت الاشراق، ص 517 و 556.

870- جوامع الكلم، رساله نه، ص 1.

871- الغيبة، طوسى، ص 286، ح 245.

872- كمال الدين، ج 2، ص 485، ح 4.

873- احتجاج، ج 2، ص 323.

874- كمال الدين، ج 2، ص 441، ح 12.

875- كمال الدين، ص 484، ح 3.

876- مستدرك حاكم، ج 3، ص 151؛ بصائر الدرجات، ص 317، ح 4.

877- احتجاج، ج 2، ص 323 و 324.

878- بحارالانوار، ج 53، ص 180، ح 10.

879- تطور الفكر السياسى، ص 123.

880- الفصول المختاره، ص 259.

881- كافى، ج 1، ص 343، ح 32.

882- نهج المسترشدين، ص 62.

883- الميزان، ج 1، ص 271.

884- ر.ك: الميزان، ج 14، ص 302.

885- شرح مقاصد، ج 2، ص 275.

886- الغيبة، نعمانى، ص 235.

887- ملاحم، ابن طاووس، ص 77.

888- بحارالانوار، ج 2، ص 190.

889- بحارالانوار، ج 52، ص 380.

890- كمال الدين، ج 1، ص 331.

891- فردوس الاخبار، ج 5، ص 227.

892- الفائق، ج 1، ض 141

893- الغيبة، نعمانى، ص 271.

894- معجم مقاييس اللغه، ص 128.

895- احتجاج، ج 2، ص 315.

896- نجم الثاقب، ص 421؛ جنة الماوى، ص 248؛ دارالسلام، ج 2، ص 264.

897- المصباح، ص 531؛ البلد الامين، ص 227.

898- بحارالانوار، ج 94، ص 30.

899- بحارالانوار، ج 94، ص 27.

900- كافى، ج 8، ص 295، ح 425.

901- بحارالانوار، ج 45، ص 365.

902- الغيبة، طوسى، ص 437.

903- سير اعلام النبلاء، ج 13، ص 119؛ تاريخ ابن خلدون، ج 1، ص 199، فصل 27؛ المهدية فى الاسلام، ص 129 و 130؛ الصراع بين الاسلام و الوثنية، ص 42.

904- الغدير، ج 3، ص 308 و 309.

905- بحارالانوار، ج 99، ص 108.

906- كافى، ج 1، ص 340، ح 19.

907- معجم الاحاديث االامام المهدى عليه‌السلام، ج 3، ص 23، ح 578.

908- كمال الدين، ص 331، ح 16؛ اعلام الورى، ج 2، ص 292.

909- فرائد السمطين، ج 2، ص 334، ح 585 و....

910- كمال الدين، ص 358.

911- كمال الدين، ص 286؛ بحارالانوار، ج 51، ص 72، ح 14.

912- كافى، ج 1، ص 185، ح 12.

913- بحارالانوار، ج 102، ص 111؛ مصباح الزائر، ص 235.

914- بحارالانوار، ج 51، ص 146، ح 17.

915- كمال الدين، ص 656؛ بحارالانوار، ج 24، ص 214، ح 1.

916- تفسير منسوب به امام عسكرى عليه‌السلام، ص 342؛ بحارالانوار، ج 2، ص 4، ح 5.

917- كمال الدين، ص 347؛ بحارالانوار، ج 52، ص 281، ح 9

918- كمال الدين، ص 483؛ بحارالانوار، ج 53، ص 180، ح 10.

919- كافى، ج 1، ص 369، ح 7.

920- بحارالانوار، ج 52، ص 119، ح 48.

921- تاريخ الغيبة الصغرى، ص 540.

922- الغيبة، طوسى، ص 152.

923- الغيبة، طوسى، ص 153.

924- الغيبة، ص 156.

925- كافى، ج 1، ص 332.

926- كمال الدين، ص 214.

927- بحارالانوار، ج 51، ص 31.

928- بحارالانوار، ج 51، ص 500.

929- كافى، ج 3، ص 134.

930- وسائل الشيعه، ج 3، ص 174.

931- وسائل الشيعه، ج 21، ص 448.

932- وسائل الشيعه، ج 14، ص 549.

933- كشف الغمه، ج 3، ص 310.

934- كمال الدين، ص 307.

935- مسند احمد، ج 5، ص 277.

936- المنار المنيف، ص 137، ذيل حديث 338.

937- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1366، حديث 4082.

938- المنار المنيف، ص 137 و 138.

939- كنز العمال، ج 14، ص 264، ح 38663.

940- سنن ابن ماجه، ج 2 ص 1340، ح 4039.

941- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1368، ح 4086.

942- المنار المنيف، ص 130، ح 325.

943- مستدرك حاكم، ج 4، ص 441.

944- تهذيب التهذيب، ج 9، ص 125، رقم 202، ترجمه محمد بن خالد جندى.

945- التذكرة، قرطبى، ج 2، ص 701.

946- المعجم الكبير، ج 8، ص 214، ح 7757.

947- ابراز الوهم المكنون، ص 538.

948- سنن ابى داوود، ج 2، ص 309، ح 4282.

949- ر.ك: مجموعه آثار، شهيد مطهرى رحمه‌الله، ج 18، ص 173 و 174؛ الاغانى، ج 12، ص 81.

950- سنن ابن داوود، ج 2، ص 311، ح 4290.

951- مجمع الزوائد، ج 9، ص 165.

952- عقد الدرر، ص 45، باب 1.

953- ر.ك: مجموعه آثار، شهيد مطهرى رحمه‌الله، ج 18، ص 173.

954- تنزيه الانبيا، ص 182 - 184.

955- كلمات المحققين، ص 533.

956- كشف المحجة، ص 143 و 154.

957- الطرائف، ص 185.

958- كفاية الاصول، ج 2، ص 291.

959- فرائد الاصول، ج 2، مبحث اجماع.

960- الغيبة، طوسى، ص 216.

961- بحارالانوار، ج 52، ص 151.

962- مفردات راغب، ص 267.

963- مهج الدعوات، ص 296.

964- مجالس المومنين، ج 1، ص 573؛ جنة الماوى مطبوع با بحار، ج 53، ص 252؛ قصص العلما، ص 359.

965- رياض العلما، ج 1، ص 18؛ والكنى و الالقاب، ج 3، ص 61؛ بحارالانوار، ج 53، ص 55.

966- الانوار النعمانية، ج 2، ص 303.

967- روضة المتقين، ج 5، ص 450؛ ج 14، ص 419 و 420.

968- بحارالانوار، ج 53، ص 236 و 234.

969- بحارالانوار، ج 53، ص 302؛ قصص العلما، ص 399.

970- دارالسلام؛ حيات و شخصيت شيخ انصارى، ص 106.

971- مذاكرات آيت الله حائرى، ص 30.

972- اثبات الهداة، ج 3، ص 710، باب 33.

973- كشف الغمه، ج 2، ص 493؛ تبصرة الولى، ص 234.

974- ر.ك:((جنة الماوى))و((نجم الثاقب))از حاجى نورى و ديگر كتب.

975- نجم الثاقب، ص 367.

976- نجم الثاقب، ص 370.

977- تاريخ الغيبة الكبرى، ص 135 و 136.

978- كمال الدين، ص 370.

979- بحارالانوار، ج 51، ص 32.

980- بحارالانوار، ج 52، ص 151.

981- كمال الدين، ص 440.

982- بحارالانوار، ج 53، ص 230

983- المناقب، ج 4، ص 8

984- بحارالانوار، ج 33، ص 327.

985- المقنعة، ص 219.

986- بحارالانوار، ج 88، ص 288.

987- كافى، ج 2، ص 16؛ عيون الخبار الرضا عليه‌السلام، ص 258.

988- رساله سير و سلوك، ص 23.

989- بحارالانوار، ج 53، ص 232.

990- كافى، ج 3، ص 495.

991- بحارالانوار، ج 100، ص 436.

992- بحارالانوار، ج 100، ص 437.

993- وسائل الشيعه، ج 5، ص 266.

994- بحارالانوار، ج 100، ص 434.

995- مصباح الزائر، ص 105.

996- النجم الثاقب، ص 845.

997- كمال الدين، ص 370؛ بحارالانوار، ج 52، ص 151 و ج 51، ص 32.

998- كمال الدين، ص 440.

999- اثبات الوصية، ص 201.

1000- الغيبة، طوسى، ص 102.

1001- الغيبة، نعمانى، ص 17.

1002- بحارالانوار، ج 53، ص 213 - 221.

1003- الذريعة، ج 5، ص 107 و 108 در حاشيه.

1004- الانوار النعمانيه، ج 2، ص 64 و 65.

1005- الاخبار الدخلية، ج 1، ص 146 - 152.

1006- الذريعة، ج 5، ص 108.

1007- بحارالانوار، ج 52، ص 159.

1008- الذريعة، ج 5، ص 108.

1009- ر.ك: دراسة فى علامات الظهور، جعفر مرتضى عاملى.

1010- نجم الثاقب، ص 225.

1011- دراسة فى علائم الظهور، ص 232.

1012- سوره انبياء، آيه 105.

1013- كافى، ج 1، ص 69، ح 1.

1014- وسائل الشيعه، ج 27، ص 121، ح 33373.

1015- شرح اصول كافى، ج 2، ص 343، ح 1؛ تفسير ابوالفتوح رازى، ج 3، ص 392.

1016- المكاسب، ج 5، ص 21.

1017- حاشيه مامقانى بر مكاسب، قسم خيارات، ص 12.

1018- حاشيه ايروانى بر مكاسب، ج 2، ص 5.

1019- المزار، ص 573، دعاى 107.

1020- مصباح الزائر، ص 446؛ اقبال الاعمال، ص 295 - 299.

1021- زاد المعاد، ص 488.

1022- معجم رجال الحديث، ج 17، ص 259.

1023- مستدرك الوسائل، ج 3، ص 368.

1024- رجال نجاشى، ص 283.

1025- منتخب الاثر، ص 140.

1026- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 572 - 574؛ بحارالانوار، ج 97، ص 196، ح 13.

1027- اقبال الاعمال، ص 115.

1028- اقبال الاعمال، ص 305.

1029- مهج الدعوات، ص 302 و 336 و 348؛ امان الاءخطار، ص 17.

1030- المزار، ص 16.

1031- مجمع البحرين.

1032- تحيه الزائر، ص 260.

1033- شفاء الصدور فى شرح زيارة العاشور، ص 108.

1034- كمال الدين، ص 342؛ بحارالانوار، ج 52، ص 146، ح 70.

1035- بحارالانوار، ج 52، ص 148، ح 23

1036- بحارالانوار، ج 86، ص 61.

1037- البلد الامين، ص 82.

1038- البلد الامين، ص 13.

1039- بحارالانوار، ج 53، ص 187، ح 18.

1040- مفاتيح الجنان، ص 166.

1041- كمال الدين، ص 440.

1042- كامل الزيارات، ص 230، ح 17.

1043- كامل الزيارات، ص 331.

1044- كامل الزيارات، ص 313.

1045- كامل الزيارات، ص 315.

1046- زاد المعاد.

1047- سوره سجده، آيه 7.

1048- سوره نساء، آيه 64.

1049- مجموعه آثار، ج 1، ص 264.

1050- سوره مائده، آيه 35.

1051- مفاتيح الجنان.

1052- تراثنا و موازين النقد، ص 203.

1053- نظرية الامامة الشيعة الاثنى عشرية، ص 411.

1054- شيعه در اسلام، ص 198.

1055- سوره انبياء، آيه 69.

1056- بحث حول المهدى عليه‌السلام، ص 77 - 80.

1057- سوره صافات، ص 143 و 144.

1058- عمر المهدى بين العلم و الاديان، ص 6.

1059- عمر المهدى بين العلم و الاءديان، ص 6.

1060- مجله دانشمند، سال 6، شماره 1، ص 43.

1061- راهى به سوى حيات نو، ص 14.

1062- مجله دانشمند، سال ششم، شماره 6.

1063- مجله المقتطف، جزء سوم از سال 59.

1064- سوره عنكبوت، آيه 14.

1065- صحيح مسلم، ج 8، ص 203 - 205، باب فى الدجال.

1066- المستطرف، ج 2، ص 33.

1067- اخبار الدول.

1068- كامل ابن اثير، ج 1، ص 19.

1069- كامل ابن اثير، ج 1، ص 19.

1070- كامل ابن اثير، ج 1، ص 21.

1071- المستدرك، ج 2، ص 33.

1072- كامل ابن اثير، ج 1، ص 54.

1073- سوره عنكبوت، آيه 14.

1074- بيان القرآن، ج 5، ص 11 و 12.

1075- عمر اءمة الاسلام، ص 63.

1076- الغيبة، نعمانى، ص 303؛ بحارالانوار، ج 52، ص 250 و 251.

1077- كمال الدين، ص 649.

1078- ارشاد، ج 2، ص 368.

1079- بحارالانوار، ج 52، ص 307، ح 81.

1080- مقاتل الطالبين، ص 171.

1081- كافى، ج 8، ص 225.

1082- الغيبة، طوسى، ص 435.

1083- صحيح مسلم، ج 8، ص 167.

1084- الغيبة، نعمانى، ص 252.

1085- الغيبة، نعمانى، ص 252.

1086- رؤ ياى يوحنا، 16/13 - 16؛ سفر زكريا، 14/1 - 5؛ كتاب مقدس، ص 843.

1087- شبكه معلومات، ص 4.

1088- شبله معلومات، ص 2.

1089- مجله الفكر الجديد، شماره 15 و 16.

1090- مجله الفكر الجديد، شماره 15 و 16.

1091- كافى، ج 8، ص 245، ح 451.

1092- صحيح بخارى، ج 3، ص 232.

1093- ارشاد مفيد، ص 368؛ اعلام الورى، ج 2، ص 285.

1094- سنن دارقطنى، ج 2، ص 51.

1095- كمال الدين، ص 328، ح 7.

1096- الغيبة، نعمانى، ص 252.

1097- احتجاج طبرسى، ج 2، ص 297.

1098- كمال الدين، ص 649.

1099- الغيبة، نعمانى، ص 254.

1100- كمال الدين، ص 328، ح 7.

1101- صحيح بخارى، ج 8، ص 102.

1102- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1360.

1103- صحيح مسلم، ج 8، ص 205.

1104- صحيح بخارى، ج 8، ص 103.

1105- مسند احمد، ج 5، ص 13.

1106- مسند احمد، ج 5، ص 13.

1107- مستدرك حاكم، ج 4، ص 537.

1108- مسند احمد، ج 5، ص 435.

1109- معجم الكبير، ج 2، ص 56.

1110- صحيح مسلم، ج 8، ص 197.

1111- تاريخ ما بعد الظهور، ص 141 و 142.

1112- المهدى المنتظر بين الدين و الفكر البشرى، ص 177.

1113- نهاية البداية و النهاية، ج 1، ص 118.

1114- سوره نور، آيه 55.

1115- تفسير ابن كثير، ج 2، ص 614؛ جامع البيان، ديل آيه.

1116- تفسير قرطبى، ج 7، ص 429؛ درالمنثور، ذيل آيه.

1117- شواهد التنزيل، ج 1، ص 413.

1118- تفسير صافى، ج 3، ص 444.

1119- الغيبة، نعمانى، ص 126.

1120- تفسير كنزالدقائق، ج 9، ص 335.

1121- سوره توبه، آيه 33.

1122- تفسير فخر رازى، ج 12، ص 104.

1123- جامع البيان، ج 13، ص 109.

1124- الفصول المهمه، ص 300.

1125- تفسير برهان، ج 3، ص 407.

1126- سوره انبياء، آيه 105.

1127- مزمور، 37/9-11.

1128- الميزان، ج 14، ص 493.

1129- تفسير ابن كثير، ج 2، ص 524.

1130- روح المعانى، ج 17، ص 95

1131- روح المعانى، ج 17، ص 95.

1132- مجمع البيان، ج 7، ص 66.

1133- سوره قصص، آيه 5.

1134- مجمع البيان، ج 7 - 8، ص 375؛ درالمنثور، ج 6، ص 392.

1135- تفسير برهان، ج 6، ص 58.

1136- شواهد التنزيل، ج 1، ص 438، ح 59؛ ينابيع المودة، ص 437.

1137- سوره مائده، آيه 54.

1138- تفسير برهان، ج 2، ص 473.

1139- سوره انفال، آيه 39.

1140- روح المعانى، ج 9، ص 174.

1141- روح المعانى، ج 9، ص 174.

1142- تفسير صافى، ج 20، ص 303.

1143- خرائج و چرائح، ج 3، ص 1167، ح 64؛ كمال الدين، ص 155؛ بحارالانوار، ج 52، ص 311، ح 4.

1144- كمال الدين، ص 349، ح 42؛ بحارالانوار، ج 51، ص 57، ح 49؛ كافى، ج 1، ص 343، ح 30.

1145- دلائل الامامه، ص 524، ح 495.

1146- بحارالانوار، ج 52، ص 106، ح 13.

1147- اعلام الورى، ج 2، ص 286؛ بحارالانوار، ج 52، ص 291، ح 36.

1148- اعلام الورى، ج 2، ص 286؛ بحارالانوار، ج 52، ص 291، ح 36.

1149- الفصول المهمة، ص 217.

1150- كمال الدين، ص 652، ح 12.

1151- الغيبة، نعمانى، ص 188.

1152- سنن ابى داوود، ج 2، ص 422.

1153- سنن ابى داوود، ج 2، ص 422.

1154- الفصول المهمة، ص 317.

1155- البيان، ص 94.

1156- البيان، ص 96.

1157- البيان، ص 96.

1158- البيان، ص 96.

1159- الحاوى للفتاوى، ج 2، ص 147.

1160- الغيبة، نعمانى، ص 281؛ ارشاد مفيد، ص 342.

1161- البيان، ص 94.

1162- الفصول المهمة، ص 317.

1163- احتجاج، ج 2، ص 324.

1164- احتجاج، ج 2، ص 324.

1165- الغيبة، نعمانى، ص 198.

1166- البيان، ص 6))

1167- ينابيع الموده، ص 563.

1168- الغيبة، نعمانى، ص 128.

1169- الغيبة، نعمانى، ص 128.

1170- الحاوى للفتاوى، ج 2، ص 152.

1171- الحاوى للفتاوى، ج 2، ص 102.

1172- الغيبة، نعمانى، ص 150.

1173- بحارالانوار، ج 13، ص 180.

1174- الغيبة، نعمانى، ص 139.

1175- احتجاج، ص 431.

1176- كشف الغمه، ج 1، ص 18 و 19.

1177- كشف الغمه، ج 1، ص 18 و 19.

1178- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1376.

1179- سوره بقره، آيه 249.

1180- الحاوى للفتاوى، ج 2، ص 68.

1181- بحارالانوار، ج 51، ص 218.

1182- بصائر الدرجات، ص 141.

1183- تفسير ابن كثير، ج 4، ص 17.

1184- الغيبة، نعمانى، ص 283؛ بحارالانوار، ج 52، ص 356.

1185- كمال الدين، ج 2، ص 655 و 656، باب 57، ح 29.

1186- الغيبة، نعمانى، ص 274، باب 14، ح 54.

1187- كمال الدين، ج 2، ص 655، باب 57، ح 27.

1188- بحارالانوار، ج 52، ص 387، باب 27، ح 203.

1189- مستدرك علم رجال الحديث، ج 1، ص 365.

1190- كمال الدين، ج 1، ص 318، باب 30، ح 5.

1191- الغيبة، نعمانى، ص 164.

1192- سوره بقره، آيه 193.

1193- وسائل الشيعه، ج 11، ص 5.

1194- كمال الدين، ج 1، ص 7.

1195- الغيبة، نعمانى، ص 297.

1196- بحارالانوار، ج 52، ص 349.

1197- بحارالانوار، ج 52، ص 294، ح 42.

1198- اختيار معركة الرجال، ج 2، ص 589.

1199- اختيار معركة الرجال، ج 2، ص 591.

1200- سنن ابى داوود، ج 2، ص 319، ح 4324؛ كنز العمال، ج 14، ص 333، ح 38843.

1201- المسيح المنتظر و نهاية العالم، ص 240.

1202- مسند احمد، ج 5، ص 13؛ المعجم الكبير، ج 7، ص 221.

1203- صحيح ابن حبان، ج 5، ص 223.

1204- انجيل متى، 28/19-20.

1205- المنار المنيف، ص 129.

1206- التذكرة، ج 2، ص 299.

1207- حلية الاولياء، ج 9، ص 161.

1208- مسند احمد، ج 2، ص 406؛ سنن ابى داوود، ج 2، ص 319.

1209- المنتظم، ج 2، ص 39.

1210- ينابيع الموده، ص 509، چاپ نجف.

1211- اعلام الورى، ص 433.

1212- اعلام الورى، ص 433.

1213- بحارالانوار، ج 52، ص 288، باب 26.

1214- الغيبة، طوسى، ص 284.

1215- الغيبة، طوسى، ص 161؛ البيان، گنجى شافعى، 69؛ ينابيع المودة، ص 589.

1216- الملاحم و الفتن، ص 119.

1217- بحارالانوار، ج 52، ص 333.

1218- الغيبة، طوسى، ص 284؛ بحارالانوار، ج 52، ص 334.

1219- الغيبة، نعمانى، ص 279.

1220- دلائل الامامه، ص 259؛ اثباب الهداة، ج 3، ص 75.

1221- مجمع الزوائد، ج 7، ص 315؛ معجع الامام مهدى عليه‌السلام، ج 1، ص 500.

1222- الحاوى للفتاوى، ج 2، ص 152.

1223- الغيبة، نعمانى، ص 140.

1224- منتخب الاثر، ص 469.

1225- مستدرك، حاكم، ج 4، ص 554.

1226- التشريف بالمنن، ص 288 - 294.

1227- كمال الدين، ج 2، ص 377 و 378.

1228- بحارالانوار، ج 52، ص 307، ح 82.

1229- بحارالانوار، ج 51، ص 87، ج 83.

1230- بحارالانوار، ج 52، ص 386.

1231- بحارالانوار، ج 52، ص 280، ح 6.

1232- سوره بقره، آيه 249.

1233- الغيبة، طوسى، ص 284؛ الغيبة، نعمانى، ص 315.

1234- ملاحم، ابن طاووس، ص 83؛ الفتن، ابن حماد، ص 160.

1235- غاية المرام، ص 697؛ حلية الابرار، ج 2، ص 620.

1236- غاية المرام، ص 697؛ حلية الابرار، ج 2، ص 620.

1237- عقد الدرحمه‌الله، ص 97

1238- وافى، ج 2، ص 114، به نقل از فتوحات مكيه؛ نور الابصار، ص 187.

1239- الغيبة، نعمانى، ص 206.

1240- بحارالانوار، ج 53، ص 4.

1241- الحاو للفتاوى، ج 2، ص 126.

1242- الحاوى للفتاوى، ج 2، ص 131.

1243- بحارالانوار، ج 52، ص 340.

1244- بحارالانوار، ج 52، ص 376 و 381.

1245- الغيبة، نعمانى، ص 125.

1246- سوره مائده، آيه 14.

1247- سوره آل عمران، آيه 55.

1248- سوره توبه، آيه 33.

1249- سوره مائده، آيه 3.

1250- سوره نور، آيه 55.

1251- الغيبة، نعمانى، ص 297.

1252- حجرات / 13.

1253- سوره سبآ، آيه 28.

1254- سوره زمر، آيه 9.

1255- سوره حجرات، آيه 13.

1256- سوره نساء، آيات 95 و 96.

1257- صحيح بخارى، ج 9، ص 60.

1258- الغيبة، طوسى، ص 284.

1259- اعلام الورى، ص 432.

1260- الغيبة، نعمانى، ص 233.

1261- كمال الدين، ج 2، ص 369.

1262- مفاتيح الجنان، ص 531.

1263- كمال الدين، ج 1، ص 317.

1264- الغيبة، نعمانى، ص 25.

1265- كمال الدين، ج 1، ص 318.

1266- كمال الدين، ج 2، ص 428؛ بحارالانوار، ج 51، ص 13.

1267- بحارالانوار، ج 51، ص 120.

1268- كافى، ج 1، كتاب عقل و جهل، ح 14.

1269- بحارالانوار، ج 52، ص 328. و اصول كافى، ج 1 / كتاب العقل و الجهل، ح 21.

1270- الغيبة، نعمانى، ص 233.

1271- سوره نور، آيه 55.

1272- كمال الدين، ج 1، ص 260.

1273- بحارالانوار، ج 52، ص 336.

1274- منتخب الاثر، ص 474.

1275- بحارالانوار، ج 52، ص 336.

1276- بحارالانوار، ج 51، ص 81.

1277- بحارالانوار، ج 52، ص 337.

1278- بحارالانوار، ج 51، ص 82.

1279- اعلام الورى، ص 413.

1280- كمال الدين، ج 1 ص 331.

1281- كمال الدين، ج 1، ص 331.

1282- كافى، ج 3، ص 368؛ بحارالانوار، ج 52، ص 374.

1283- كافى، ج 4، ص 543؛ الارشاد، ص 364.

1284- الغيبة، ص 282.

1285- صحيح مسلم، ج 4، ص 98

1286- صحيح مسلم، ج 4، ص 98

1287- بحارالانوار، ج 52، ص 386.

1288- كافى، ج 1، ص 397.

1289- الغيبة، نعمانى، ص 169.

1290- بحارالانوار، ج 26، ص 177.

1291- مرآت العقول، ج 4، ص 301.

1292- المغنى، ج 11، ص 401.

1293- بحارالانوار، ج 52، ص 230، ح 96

1294- بحارالانوار، ج 52، ص 230، ح 96

1295- بحارالانوار، ج 52، ص 348، ح 99

1296- بحارالانوار، ج 52، ص 230، ح 96

1297- بحارالانوار، ج 51، ص 73، ح 19.

1298- بحارالانوار، ج 52، ص 294، ح 42.

1299- ارشاد مفيد، ص 344.

1300- سوره نساء، آيه 159.

1301- ارشاد مفيد، ج 2، ص 387.

1302- سوره حج، آيه 47.

1303- الايقاظ من الهجعة، ص 365 - 371.

1304- بحارالانوار، ج 27، ص 217.

1305- الزام الناصب، ص 190.

1306- كافى، ج 8، ص 206.

1307- البرهان، متقى هندى، ص 163؛ الفتن، ابن حماد، ص 104.

1308- البرهان، متقى هندى، ص 157؛ الفتن، ابن حماد، ص 99؛ عقدالدرر، ص 147.

1309- اثبات الهداة، ج 3، ص 524.

1310- كافى، ج 1، ص 25.

1311- عقد الدرر، ص 152؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 448.

1312- كافى، ج 1، ص 495؛ كامل الزيارات، ص 30.

1313- كافى، ج 3، ص 495؛ التهذيب، ج 3، ص 252.

1314- بحارالانوار، ج 52، ص 225.

1315- بحارالانوار، ج 52، ص 385.

1316- اثبات الهداة، ج 3، ص 452.

1317- كافى، ج 1، ص 384.

1318- بحارالانوار، ج 51، ص 56، ح 46.

1319- كافى، ج 8، ص 206؛ بحارالانوار، ج 53، ص 94، ح 103.

1320- سوره ذاريات، آيه 56.

1321- سنن ابى داوود، ج 2، ص 422.

1322- صحيح ترمذى، ج 3، ص 343.

1323- ينابيع المودة، ص 537.

1324- الحاوى للفتاوى، ص 155.

1325- الغيبة، طوسى، ص 286.

1326- الغيبة، طوسى، ص 181.

1327- الغيبة، طوسى، ص 432.

1328- الغيبة، طوسى، ص 283.

1329- صواعق المحرقه، ص 162.

1330- لوائح الانوار، ج 2، ص 79.

1331- الغيبة، نعمانى، ص 122 و 123.

1332- ينابيع الموده، ص 508.

1333- اعتقادات صدوق، ص 41 و 42.

1334- المسائل السروية، ص 32؛ بحارالانوار، ج 53، ص 136.

1335- رسائل الشريف المرتضى، ج 1، ص 25.

1336- الايقاظ من الهجعة، ص 60.

1337- بحارالانوار، ج 53، ص 123.

1338- الميزان، ج 2، ص 107.

1339- سوره بقره، آيه 243.

1340- درالمنثور، ج 1، ص 311؛ جامع البيان، ج 2، ص 797.

1341- سوره بقره، آيه 73.

1342- درالمنثور، ج 1، ص 79؛ جامع البيان، ج 1، ص 509.

1343- سوره بقره، آيات 55 و 56.

1344- درالمنثور، ج 1، ص 70؛ كشاف، ج 1، ص 27.

1345- سوره بقره، آيه 259.

1346- كشاف، ج 1، ص 295؛ درالمنثور، ج 1، ص 331؛ جامع البيان، ج 3، ص 40.

1347- سوره آل عمران، آيه 49.

1348- جامع البيان، ج 3، ص 375.

1349- تحفه اثنى عشريه، ص 484.

1350- فجر الاسلام، ص 33.

1351- سوره بقره، آيه 41.

1352- سوره بقره، آيه 183.

1353- سوره مومنون، آيات 99 و 100.

1354- بحارالانوار، ج 53، ص 39.

1355- الزام الناصب، ج 2، ص 360.

1356- بحارالانوار، ج 53، ص 45.

1357- دلائل الامامة، طبرى، ص 314.

Contents

[پيشگفتار 3](#_Toc482102223)

[شك و شبهه: 6](#_Toc482102224)

[1.آيا ايجاد شك و شبهه در مسائل اعتقادى صحيح است؟ 6](#_Toc482102225)

[2. آيا خداوند ضمانت كرده شخص حقيقت جو را به حقيقت برساند؟ 7](#_Toc482102226)

[3. وظيفه ما در برابر شبهات چيست؟ 8](#_Toc482102227)

[آثار بحث از مهدويت 9](#_Toc482102228)

[4. چه آثار و فوايدى بر بحث از مهدويت در اين زمان مترتب است؟ 9](#_Toc482102229)

[فلسفه حكومت عدل جهانى 11](#_Toc482102230)

[5. ضرورت برپايى حكومت عدل جهانى از راه فطرت چگونه قابل تبيين است؟ 11](#_Toc482102231)

[6. آيا عدالت خواهى فطرى است؟ 13](#_Toc482102232)

[7. آيا از راه براهين فلسفى مى توان ضرورت حكومت عدل جهانى را به اثبات رساند؟ 15](#_Toc482102233)

[8. ضرورت حكومت عدل جهانى را از راه تكامل چگونه مى توان تبيين كرد؟ 16](#_Toc482102234)

[9. آيا با دليل عقلى مى توان ضرورت تشكيل حكومت عدل جهانى را اثبات نمود؟ 17](#_Toc482102235)

[10. آيا واقعيت هاى تاريخى مى تواند ضرورت تشكيل حكومت عدل جهانى را به اثبات رساند؟ 18](#_Toc482102236)

[11. آيا بشر احتياج به امداد غيبى دارد؟ 20](#_Toc482102237)

[12. چرا در عصر انبياى گذشته حكومت عدل جهانى تحقق نيافته است؟ 22](#_Toc482102238)

[13. چه ضرورتى در تحقق حكومت عدل جهانى در اين دنيا است؟ 25](#_Toc482102239)

[14. با توجه به علم و عقل و تجربه چه نيازى به امام است؟ 26](#_Toc482102240)

[جهانى شدن 27](#_Toc482102241)

[15. جهانى شدن به چه معنايى است؟ 27](#_Toc482102242)

[موعود شناسى و پاسخ به شبهات 28](#_Toc482102243)

[16. ريشه هاى تاريخى «جهانى شدن» از چه زمانى است؟ 28](#_Toc482102244)

[17. غربى ها از «جهانى شدن» چه اهدافى را دنبال مى كنند؟ 29](#_Toc482102245)

[18.«جهانى شدن» چه جنبه هاى منفى دارد؟ 31](#_Toc482102246)

[19. آيا در منابع دينى به«جهانى شدن» اشاره شده است؟ 32](#_Toc482102247)

[20. «جهانى شدن» و «جهانى سازى» كه اسلام معرفى مى كند چه امتيازاتى دارد؟ 34](#_Toc482102248)

[نجات بخشى تطبيقى 37](#_Toc482102249)

[21. آيا تاريخ بى هدف است؟ 37](#_Toc482102250)

[22: ماديون چه نظرى راجع به پايان تاريخ دارند؟ 38](#_Toc482102251)

[24. آيا سيطره نهايى جهان با ليبراليسم است؟ 40](#_Toc482102252)

[25. نظر «فوكوياما» درباره پايان تاريخ چيست؟ 41](#_Toc482102253)

[26. تحليل «مارشال مك لوهان» از سيطره ليبراليسم چيست؟ 42](#_Toc482102254)

[27. نظر «تافلر» درباره پايان تاريخ چيست؟ 46](#_Toc482102255)

[28. ديدگاه «هانتينگتون» راجع به پايان تاريخ چيست؟ 48](#_Toc482102256)

[29. آيا قوانين پيشرفته بشرى مى تواند كمال بشرى را تامين كند؟ 50](#_Toc482102257)

[30. آيا تك قطبى كردن جهان مى تواند نجات بخش بشر باشد؟ 51](#_Toc482102258)

[31. ماركسيست ها تكامل تاريخ را با چه شيوه اى توجيه مى كنند؟ 53](#_Toc482102259)

[32. بينش انسانى - فطرى در تكامل تاريخ چيست؟ 56](#_Toc482102260)

[33. رهبرى در حكومت عدل جهانى چه اهميتى دارد؟ 58](#_Toc482102261)

[34: بر پا كننده عدل جهانى چه شرايطى بايد داشته باشد؟ 59](#_Toc482102262)

[35. تكامل تاريخ از نظر قرآن چگونه است؟ 60](#_Toc482102263)

[36. از ديدگاه اسلام، آينده درخشان چه مشخصاتى دارد؟ 61](#_Toc482102264)

[37. آيا سير تكاملى انسانها آينده درخشانى را نويد مى دهد؟ 62](#_Toc482102265)

[38: آيا نظام آفرينش، نويدبخش آينده اى درخشان براى جامعه بشرى است؟ 63](#_Toc482102266)

[39. آيا قانون عكس العمل، نويد جامعه اى بهتر و متكامل را به ما مى دهد؟ 64](#_Toc482102267)

[40. آيا الزام ها و ضرورت هاى اجتماعى، جامعه را به زندگى آميخته با صلح و عدالت سوق مى دهد؟ 65](#_Toc482102268)

[41. آيا براى ايجاد تحول در جامعه احتياج به اصلاحات تدريجى است يا انقلاب بنيادى؟ 67](#_Toc482102269)

[42. چه نوع آمادگى براى رسيدن به حكومت عدل جهانى لازم است؟ 69](#_Toc482102270)

[انتظار فرج 70](#_Toc482102271)

[43: حقيقت انتظار چيست؟ 70](#_Toc482102272)

[44. انتظار چه ويژگى هاى خاصى دارد؟ 71](#_Toc482102273)

[45: عناصر تشكيل دهنده انتظار چيست؟ 73](#_Toc482102274)

[46: چه نوع انتظارى راجح است؟ 74](#_Toc482102275)

[47. انتظار، چه تأثيرى در بعد اجتماعى دارد؟ 76](#_Toc482102276)

[48: عنصر انتظار چگونه در آمادگى نظامى منتظران تأثير دارد؟ 77](#_Toc482102277)

[49. عنصر صبر در تحقق انتظار تا چه مقدار موثر است؟ 79](#_Toc482102278)

[50: حقيقت انتظار فرج چيست؟ 80](#_Toc482102279)

[51. آيا مكاتب فلسفى نيز انتظار فرج را امرى ارزشى مى دانند؟ 81](#_Toc482102280)

[52. آيا در كتاب مقدس يهود سخن از انتظار فرج به ميان آمده است؟ 82](#_Toc482102281)

[53. مقصود از انتظار مسيحا چيست؟ 83](#_Toc482102282)

[54. مقصود از روايات مطلق در باب انتظار فرج چيست؟ 85](#_Toc482102283)

[55: چه امتيازى در انتظار منجى موجود است؟ 87](#_Toc482102284)

[56: آيا تأخير در فرج موجب قساوت قلب مى شود؟ 88](#_Toc482102285)

[57. آيا انتظار طولانى فرج، خسته كننده و ملالت آور است؟ 89](#_Toc482102286)

[58: چه آثارى بر انتظار منجى مترتب است؟ 90](#_Toc482102287)

[ظهور منجى از ديدگاه اديان 92](#_Toc482102288)

[59: آيا ايمان به ظهور منجى نزد اديان و ملل ديگر نيز وجود دارد؟ 92](#_Toc482102289)

[60. از چه زمانى خطوط كلى براى روز موعود جهانى ترسيم شده است؟ 93](#_Toc482102290)

[61: منجى در آيين هندو كيست؟ 95](#_Toc482102291)

[62. منجى در آيين بودا كيست؟ 97](#_Toc482102292)

[63: موعود از ديدگاه زردشتيان كيست؟ 98](#_Toc482102293)

[64. منجى نزد يهود چه كسى است؟ 100](#_Toc482102294)

[65. چرا حضرت مسيح عليه‌السلام تاكنون زنده مانده است؟ 101](#_Toc482102295)

[66: حكمت مشاركت حضرت مسيح عليه‌السلام در تشكيل حكومت جهانى چيست؟ 102](#_Toc482102296)

[67. آيا حضرت عيسى عليه‌السلام به زمين باز مى گردد؟ 103](#_Toc482102297)

[68. حضرت عيسى عليه‌السلام در كجا فرود خواهد آمد؟ 105](#_Toc482102298)

[69. منجى نزد مسيحيان كيست؟ 106](#_Toc482102299)

[70. ظهور منجى در اناجيل در چه وقتى معين شده است؟ 108](#_Toc482102300)

[71. وسعت حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام چقدر است؟ 109](#_Toc482102301)

[72: اوصاف ياران منجى در اناجيل چيست؟ 110](#_Toc482102302)

[73: آيا در اناجيل به علائم ظهور منجى اشاره شده است؟ 111](#_Toc482102303)

[74. هر يك از صاحبان اديان منجى را از دين خود مى داند راه حل اين اختلاف چيست؟ 112](#_Toc482102304)

[75. چگونه با وجود تحريف در تورات و انجيل به آن استشهاد مى شود؟ 114](#_Toc482102305)

[76. چرا قوانين اديان آسمانى پيشين به نحو اكمل پياده نشد؟ 115](#_Toc482102306)

[77. چرا در عصر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حكومت جهانى توحيدى تحقق نيافت؟ 116](#_Toc482102307)

[78. بعد از ظهور اسلام خطوط كلى براى روز موعود چگونه ترسيم شد؟ 117](#_Toc482102308)

[دفاع از مهدويت 118](#_Toc482102309)

[79. اول كسى كه از مسلمانان در عقيده مهدويت تشكيك كرد چه كسى بود؟ 118](#_Toc482102310)

[80. آيا كسى از علماى اهل سنت منكر احاديث مهدويت شده است؟ 119](#_Toc482102311)

[81. چرا بخارى و مسلم احاديث مهدويت را در صحاح خود ذكر نكرده اند؟ 121](#_Toc482102312)

[84: آيا پديد آمدن مدعيان مهدويت از آثار سوء اعتقاد به مهدويت است؟ 125](#_Toc482102313)

[85: آيا اعتقاد به مهدويت انسان را از عمل باز مى دارد؟ 126](#_Toc482102314)

[86: آيا اعتقاد به مهدويت در جامعه اسلامى نتيجه: فشارهاى سياسى بوده است؟ 127](#_Toc482102315)

[87: آيا عقيده به منجى و مهدويت عقيده اى شرقى است؟ 129](#_Toc482102316)

[88: آيا عقيده به مهدويت از جوامع ديگر و از اصول غير اسلامى وارد شده است؟ 130](#_Toc482102317)

[89: آيا عقيده به مهدويت ناشى از پياده نشدن حكومت جهانى اسلام بوده است؟ 131](#_Toc482102318)

[90: آيا عقيده مهدويت مورد اجماع مسلمين است؟ 133](#_Toc482102319)

[91: آيا كسى از علماى اهل سنت ادعاى تواتر در احاديث مهدويت كرده است؟ 134](#_Toc482102320)

[92: آيا مى توان به مضمون حديث غير متواتر اعتقاد پيدا نمود؟ 136](#_Toc482102321)

[93: چه كسانى قائل به صحت احاديث مهدويت شده اند؟ 137](#_Toc482102322)

[94: چه كسانى از صحابه احاديث مهدويت را نقل كرده اند؟ 140](#_Toc482102323)

[95: حكم منكر حضرت مهدى عليه‌السلام و ظهور او، در نزد اهل سنت چيست؟ 141](#_Toc482102324)

[97: تأليف در قضيه مهدويت از چه زمانى بوده است؟ 143](#_Toc482102325)

[98: تأليفات درباره مهدويت با چه روش هايى بوده است؟ 144](#_Toc482102326)

[99: آيا پديد آمدن مدعيان مهدويت بر حتمى بودن ظهور مهدى عليه‌السلام دلالت دارد؟ 147](#_Toc482102327)

[100: چه كسانى ادعاى مهدويت كرده يا در حق آنها ادعاى مهدويت شده است؟ 148](#_Toc482102328)

[101- آيا زيديه منكر مهدى عليه‌السلام هستند؟ 149](#_Toc482102329)

[102: آيا اعتقاد به مهدويت مردم را از عمل خير باز مى دارد؟ 151](#_Toc482102330)

[موارد اتفاقى در قضيه مهدويت 152](#_Toc482102331)

[103: آيا مذاهب اسلامى بر اصل ظهور امام زمان عليه‌السلام اتفاق نظر دارند؟ 152](#_Toc482102332)

[104: آيا مذاهب اسلامى بر وجوب اعتقاد به ظهور مهدى عليه‌السلام اتفاق نظر دارند؟ 154](#_Toc482102333)

[105: ديدگاه مذاهب اسلامى راجع به توسعه حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟ 155](#_Toc482102334)

[106: ديدگاه مذاهب اسلامى درباره لقب منجى چيست؟ 156](#_Toc482102335)

[107: مهدى موعود عليه‌السلام از ذريه چه كسى است؟ 157](#_Toc482102336)

[108: ديدگاه مذاهب اسلامى درباره نزول حضرت عيسى عليه‌السلام چيست؟ 158](#_Toc482102337)

[109: در چه مدتى مقدمات ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام فراهم مى گردد؟ 159](#_Toc482102338)

[110: ديدگاه مذاهب اسلامى درباره حكومت عدل گستر حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟ 160](#_Toc482102339)

[ولادت امام مهدى عليه‌السلام 161](#_Toc482102340)

[111: آيا كسى از علماى اهل سنت به ولادت مهدى عليه‌السلام اعتراف كرده است؟ 161](#_Toc482102341)

[112: آيا كسى از اهل سنت فرزند امام عسكرى عليه‌السلام (مهدى ) را همان منجى منتظر مى داند؟ 164](#_Toc482102342)

[113: مبناى مولفان حديثى مصادر مهدويت چه بوده است؟ 166](#_Toc482102343)

[114: آيا روايات ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام ضعيف است؟ 169](#_Toc482102344)

[115: چه عواملى در حصول تواتر و يقين به ولادت امام مهدى عليه‌السلام موثر است؟ 170](#_Toc482102345)

[116: آيا در بين احاديث ولادت حضرت حديث صحيح السند نيز وجود دارد؟ 171](#_Toc482102346)

[117: آيا خبر ولادت امام مهدى عليه‌السلام تنها از طريق حكيمه نقل شده است؟ 174](#_Toc482102347)

[118: آيا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 177](#_Toc482102348)

[119: آيا حضرت على عليه‌السلام از ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 178](#_Toc482102349)

[120: آيا امام حسن عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 179](#_Toc482102350)

[121: آيا امام حسين عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 180](#_Toc482102351)

[122: آيا امام سجاد عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 181](#_Toc482102352)

[123: آيا امام باقر عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 182](#_Toc482102353)

[124: آيا امام صادق عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 183](#_Toc482102354)

[125: آيا امام كاظم عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 184](#_Toc482102355)

[126: آيا امام رضا عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 185](#_Toc482102356)

[127: آيا امام جواد عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 187](#_Toc482102357)

[128: آيا امام هادى عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 188](#_Toc482102358)

[129: آيا امام عسكرى عليه‌السلام از ولادت امام مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 189](#_Toc482102359)

[130: چرا هيچ يك از امامان عليه‌السلام هويت شخصى حضرت مهدى عليه‌السلام را بيان نكرده اند؟ 190](#_Toc482102360)

[131: وضعيت سياسى در عصر امام عسكرى عليه‌السلام و ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام چگونه بوده است؟ 191](#_Toc482102361)

[132: با وجود ضعف دولت عباسى چگونه مسأله خوف بر جان حضرت مهدى عليه‌السلام توجيه مى شود؟ 193](#_Toc482102362)

[133: وضع سياسى بعد از شهادت امام عسكرى عليه‌السلام چگونه بوده است؟ 194](#_Toc482102363)

[134: اولين مالك نرجس خاتون چه شخصى بوده است؟ 195](#_Toc482102364)

[135: آيا ايمان به وجود امام زمان عليه‌السلام و ولادت او فرضيه اى فلسفى و ظنى است؟ 196](#_Toc482102365)

[136: آيا برخى از شيعيان بعد از شهادت امام عسكرى عليه‌السلام قائل به توقف شدند؟ 197](#_Toc482102366)

[137: آيا ممكن است كه ولادت و وجود شخصى را در خارج با دليل فلسفى اثبات نمود؟ 198](#_Toc482102367)

[138: آيا اعتقاد به ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام و وجود او تا اين زمان از ضروريات ايمان است؟ 199](#_Toc482102368)

[139: چرا قرآن به طور رسمى به مسئله ولادت و وجود امام مهدى عليه‌السلام اشاره نكرده است؟ 200](#_Toc482102369)

[140: چه ضرورت دارد انسانى در گذشته دور براى آينده اى دورتر به دنيا آمده باشد؟ 201](#_Toc482102370)

[141: آيا ممكن است با سرى بودن ولادت حضرت ادعاى تواتر و اجماع در موضوع ولادت نمود؟ 202](#_Toc482102371)

[142: آيا اختلاف در امر ولادت حضرت سبب وهن در آن مى شود؟ 203](#_Toc482102372)

[143: آيا بعد از وفات امام عسكرى عليه‌السلام عصر حيرت بوده است؟ 204](#_Toc482102373)

[144: براى رفع حيرت از جامعه شيعى علما و اصحاب چه كارهايى انجام دادند؟ 205](#_Toc482102374)

[145: آيا در عصرهاى مختلف در جهت رفع حيرت در امر ولادت و وجود حضرت عليه‌السلام كتاب تأليف شده است؟ 206](#_Toc482102375)

[146: آيا ممكن است گروهى اخبارى را در موضوع ولادت حضرت جعل كرده باشند؟ 208](#_Toc482102376)

[147: آيا با اجماعى كه شيعه قبول ندارد مى توان دليل ولادت حضرت را اجماع قرار داد؟ 209](#_Toc482102377)

[148: آيا اخبار مهدى عليه‌السلام غامض و پيچيده است؟ 210](#_Toc482102378)

[149: آگر موضوع مهدويت حضرت مهدى عليه‌السلام واضح بوده چرا عده اى به مهدويت غير او معتقد شدند؟ 211](#_Toc482102379)

[150: آيا امام عسكرى عليه‌السلام قبل از شهادت خود به مادرش وصيت كرده است؟ 213](#_Toc482102380)

[151: آيا نص متواتر بر امامت امام زمان عليه‌السلام از امام عسكرى عليه‌السلام رسيده است؟ 214](#_Toc482102381)

[152: آيا بزرگان طايفه اماميه بعد از وفات امام عسكرى عليه‌السلام بر ولادت حضرت اتفاق داشتند؟ 216](#_Toc482102382)

[153: مورخان شيعه در مورد تاريخ ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام چه گفته اند؟ 217](#_Toc482102383)

[154: حكم كسى كه ايمان به ولادت امام مهدى عليه‌السلام ندارد چيست؟ 218](#_Toc482102384)

[155: چه كسانى هنگام ولادت حضرت مهدى عليه‌السلام او را زيارت كرده اند؟ 219](#_Toc482102385)

[156: چه كسانى در مدت پنج سال آخر حيات امام عسكرى عليه‌السلام امام زمان عليه‌السلام را ديده اند؟ 220](#_Toc482102386)

[157: چه كسانى در عصر غيبت صغرا حضرت را ملاقات نموده اند؟ 221](#_Toc482102387)

[159: آيا جعفر عموى امام مهدى عليه‌السلام منكر ولادت ايشان بوده است؟ 223](#_Toc482102388)

[160: چرا جعفر به «دروغگو» معروف شده است؟ 224](#_Toc482102389)

[161: كارهاى ناشايست جعفر چه بوده است؟ 225](#_Toc482102390)

[162: چرا امام زمان عليه‌السلام عمويش جعفر را به برادران يوسف عليه‌السلام تشبيه كرد؟ 226](#_Toc482102391)

[163: چرا فرزندان برخى از پيامبران يا امامان نا اهل شدند؟ 227](#_Toc482102392)

[164: آيا انتقال امامت به دو برادر بعد از حسنين عليه‌السلام جايز است؟ 228](#_Toc482102393)

[165: آيا شيعيان بعد از شهادت امام عسكرى عليه‌السلام به جعفر تعزيت و تهنيت گفتند؟ 229](#_Toc482102394)

[امامت در سنين كودكى 231](#_Toc482102395)

[166: چه كسانى در امامت در سنين كودكى شك كرده اند؟ 231](#_Toc482102396)

[167: آيا قرآن مؤ يد امامت و نبوت كودك است؟ 232](#_Toc482102397)

[168: آيا از منظر تاريخ امامت در كودك تجسم يافته است؟ 235](#_Toc482102398)

[169: آيا عقل، امامت كودك را تأیید مى كند؟ 236](#_Toc482102399)

[170: آيا طفل در سنين كودكى مى تواند رشد عقلى داشته باشد؟ 238](#_Toc482102400)

[171: آيا شيعيان به امامت امامان در سنين كودكى اطمينان داشتند؟ 239](#_Toc482102401)

[172: آيا اعتقاد به امامت و ولايت امامان در كودكى با تهديد و تحميل بزرگان شيعه بوده است؟ 240](#_Toc482102402)

[173: آيا خلفا بر امامت امامان در سنين كودكى اذعان داشتند؟ 241](#_Toc482102403)

[174: آيا از امامان قبل نصى بر امامت امامان كودك بوده است؟ 242](#_Toc482102404)

[175: كودكى كه ممنوع از تصرف در اموال است چگونه مى تواند امام باشد؟ 243](#_Toc482102405)

[176: طفل پنج ساله چگونه نمازش بر جنازه امام صحيح است؟ 245](#_Toc482102406)

[177: كودك چگونه مى تواند امام باشد در حال كه تكليف ندارد؟ 246](#_Toc482102407)

[178: چرا خداوند امامت را در كودك قرار داد؟ 248](#_Toc482102408)

[179: آيا امامت كودك با قاعده لطف سازگارى دارد؟ 249](#_Toc482102409)

[180: چرا امام زمان عليه‌السلام از همان كودكى در اختفا به سر بردند؟ 250](#_Toc482102410)

[181: آيا فضايل و كرامات امامان، ناشى از نبوغ فكرى آنها بوده است؟ 252](#_Toc482102411)

[182: آيا اهل بيت عليهم‌السلام در زمينه سازى براى امامت كودك اقدامى انجام داده اند؟ 253](#_Toc482102412)

[184: آيا حضرت مهدى عليه‌السلام براى اثبات امامتش در كودكى اقدامى انجام داده است؟ 256](#_Toc482102413)

[ولايت امام مهدى عليه‌السلام 257](#_Toc482102414)

[185: ولايت به چه معنايى است؟ ولايت در لغت به معناى قرب و نزديكى است. 257](#_Toc482102415)

[186: معناى ولايت تكوينى امام چيست؟ 259](#_Toc482102416)

[187: ولايت تكوينى داراى چه نتايجى است؟ 260](#_Toc482102417)

[188: آيا امام مى تواند ولايت تكوينى داشته باشد؟ 262](#_Toc482102418)

[189: آيا «ولايت تكوينى» به معناى تفويض است؟ 264](#_Toc482102419)

[190: آيا «ولايت تكوينى» متعلق به خداوند است؟ 265](#_Toc482102420)

[191: اگر امام ولايت تكوينى دارد پس چرا در مواقع ضرورى از آن استفاده نمى كند؟ 266](#_Toc482102421)

[وجود امام مهدى عليه‌السلام از ديدگاه عقل 268](#_Toc482102422)

[192: برهان لطف چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 268](#_Toc482102423)

[193: اگر وجود امام لطف است، چرا در هر منطقه اى امامى وجود ندارد؟ 270](#_Toc482102424)

[194: برهان عنايت چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 271](#_Toc482102425)

[195: برهان فطرت بر وجود امام زمان عليه‌السلام را چگونه تقرير مى كنيد؟ 272](#_Toc482102426)

[196: برهان واسطه در فيض چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 273](#_Toc482102427)

[197: برهان علت غايى چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 275](#_Toc482102428)

[198: با برهان امكان اشرف چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام استدلال مى شود؟ 277](#_Toc482102429)

[200: برهان تجلى اعظم چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 280](#_Toc482102430)

[201: برهان تقابل قطبين چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارند؟ 281](#_Toc482102431)

[202: قانون عدم تبعيض در فيض چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 282](#_Toc482102432)

[203: برهان لزوم عقلبالفعل چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 283](#_Toc482102433)

[204: آيا مى توان از راه حساب احتمالات وجود امام زمان عليه‌السلام را به اثبات رساند؟ 283](#_Toc482102434)

[205: آيا ادله عقلى، وجود امام زمان معينى را اثبات مى كند؟ 285](#_Toc482102435)

[206: چه فايده اى در وجود امامى است كه حافظ شرع و ملت نبوده و اجراى احكام الهى نمى كند؟ 287](#_Toc482102436)

[208: از آيه «امام» چگونه وجود امام زمان عليه‌السلام استفاده مى شود؟ 290](#_Toc482102437)

[209: آيه «انذار» چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 292](#_Toc482102438)

[210: آيات «شهادت» چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 294](#_Toc482102439)

[211: شاهد بر خلق در هر زمان داراى چه صفاتى بايد باشد؟ 296](#_Toc482102440)

[212: آيه «نذير» چگونه دلالت بر وجود امام زمان عليه‌السلام دارد؟ 297](#_Toc482102441)

[213: آيه «هدايت» چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 298](#_Toc482102442)

[215: آيه «اولى الامر» چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 300](#_Toc482102443)

[وجود امام مهدى عليه‌السلام در روايات شيعه 302](#_Toc482102444)

[216: وجود امام مهدى عليه‌السلام را از روايات شيعه چگونه مى توان به اثبات رسانيد؟ 302](#_Toc482102445)

[217: ابواب حديثى كه دلالت بر وجود امام مهدى عليه‌السلام دارد كدام است؟ 304](#_Toc482102446)

[وجود امام مهدى عليه‌السلام در روايات فريقين 306](#_Toc482102447)

[218: حديث «ثقلين» چگونه دلالت بر وجود امام زمان عليه‌السلام دارد؟ 306](#_Toc482102448)

[219: چگونه احاديث وجوب معرفت امام بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 308](#_Toc482102449)

[220: حديث «امان» چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 309](#_Toc482102450)

[221: حديث «سفينه» چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 310](#_Toc482102451)

[222: حديث (عدم خلو زمان از امام قرشى ) چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 311](#_Toc482102452)

[وجود امام مهدى عليه‌السلام در احاديث «دوازه خليفه» 312](#_Toc482102453)

[223: احاديث دوازده خليفه چيست؟ 312](#_Toc482102454)

[224: مقصود از دوازده خليفه چه كسانى اند؟ 313](#_Toc482102455)

[225: آيا احاديث دوازده خليفه دلالت بر حكومت ظاهرى امامان معصوم دارد، در صورتى كه در واقع چنين نبوده است؟ 314](#_Toc482102456)

[226: احاديث دوازده خليفه در چه مكانى ايراد شده است؟ 315](#_Toc482102457)

[227: چرا در احاديث دوازده خليفه از اسامى آنها سؤال نشده است؟ 316](#_Toc482102458)

[228: در برخى روايات اهل سنت، ابوبكر و عمر هم جزء دوازده خليفه معرفى شده اند آن را چگونه توجيه مى كنيد؟ 317](#_Toc482102459)

[230: احاديث دوازده خليفه، چگونه بر وجود امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 320](#_Toc482102460)

[231: احاديث دوازده خليفه، با حديث «الخلافة بعدى ثلاثون عاما» چگونه قابل جمع است؟ 321](#_Toc482102461)

[232: احاديث سيزده امام چگونه قابل توجيه است؟ 322](#_Toc482102462)

[غيبت صغرا 323](#_Toc482102463)

[233: مبدا غيبت صغرا از چه زمانى به حساب مى آيد؟ 323](#_Toc482102464)

[234: حكمت غيبت صغرا قبل از غيبت كبرا چه بوده است؟ 324](#_Toc482102465)

[235: امتياز عصر غيبت صغرا بر غيبت كبرا چيست؟ 325](#_Toc482102466)

[236: آيا خداوند براى امامت حضرت مهدى عليه‌السلام زمينه سازى كرده است؟ 326](#_Toc482102467)

[237: براى غيبت امام مهدى عليه‌السلام چه زمينه سازى از جانب امامان انجام گرفت؟ 327](#_Toc482102468)

[238: آيا رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر از غيبت امام زمان عليه‌السلام داده است؟ 328](#_Toc482102469)

[239: آيا امام على عليه‌السلام به غيبت حصرت مهدى عليه‌السلام اشاره كرده است؟ 329](#_Toc482102470)

[240: آيا امام حسن عليه‌السلام از غيبت حصرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 330](#_Toc482102471)

[241: آيا امام حسين عليه‌السلام از غيبت فرزندش مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 332](#_Toc482102472)

[242: آيا امام سجاد عليه‌السلام از غيبت فرزندش مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 333](#_Toc482102473)

[243: آيا امام باقر عليه‌السلام از غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 334](#_Toc482102474)

[244: آيا امام صادق عليه‌السلام از غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 335](#_Toc482102475)

[245: آيا امام كاظم عليه‌السلام از غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 336](#_Toc482102476)

[246: آيا امام رضا عليه‌السلام از غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 337](#_Toc482102477)

[247: آيا امام جواد عليه‌السلام از غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 338](#_Toc482102478)

[248: آيا امام هادى عليه‌السلام از غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام خبر داده است؟ 339](#_Toc482102479)

[249: آيا امام عسكرى عليه‌السلام براى غيبت فرزندش مهدى عليه‌السلام زمينه سازى نموده است؟ 340](#_Toc482102480)

[250: امام مهدى عليه‌السلام براى اثبات وجود خود در عصر غيبت صغرا چه تدابيرى انديشيد؟ 342](#_Toc482102481)

[251: امام زمان عليه‌السلام چه تدابيرى براى اختفاى خود از دشمنان داشته است؟ 343](#_Toc482102482)

[سفيران 344](#_Toc482102483)

[252: سفير اول امام مهدى عليه‌السلام چه كسى بوده و چه موقعيتى داشته است؟ 344](#_Toc482102484)

[253: آيا روايتى كه تصريح به سفارت عثمان بن سعيد دارد، ضعيف السند نيست؟ 346](#_Toc482102485)

[254: آيا موضوع غيبت امام زمان عليه‌السلام ساخته عثمان بن سعيد است؟ 347](#_Toc482102486)

[255: سفير دوم امام زمان عليه‌السلام چه كسى بوده و چه موقعيتى داشته است؟ 349](#_Toc482102487)

[256: سفير سوم امام زمان عليه‌السلام چه كسى بوده و چه موقعيتى داشته است؟ 350](#_Toc482102488)

[257: سفير چهارم امام زمان عليه‌السلام چه كسى بوده و چه موقعيتى داشته است؟ 352](#_Toc482102489)

[258: نيابت چهار سفير حضرت عليه‌السلام چگونه اثبات مى گردد؟ 353](#_Toc482102490)

[259: ارتباط نواب اربعه با شيعيان چگونه بوده است؟ 354](#_Toc482102491)

[260: وظايف و مسئوليت هاى نواب اربعه چه بوده است؟ 355](#_Toc482102492)

[261: ملاك و معيار انتصاب نواب اربعه چه بوده است؟ 357](#_Toc482102493)

[262: چه عواملى باعث شد برخى ادعاى سفارت دروغين از طرف حضرت نمايند؟ 359](#_Toc482102494)

[263: مدعيان دروغين سفارت چه كسانى بوده اند؟ 359](#_Toc482102495)

[264: آيا امام زمان عليه‌السلام غير از سفرا وكيل نيز داشته است؟ 361](#_Toc482102496)

[265: چه مصلحتى در وجود وكلاى ناحيه مقدسه بوده است؟ 362](#_Toc482102497)

[266: سازمان وكالت چه وظايف و مسئوليت هايى را بر عهده داشته است؟ 363](#_Toc482102498)

[توقيعات 364](#_Toc482102499)

[267: توقيع به چه معناست؟ 364](#_Toc482102500)

[268: نقش سفير در توقيعات چه بوده است؟ 365](#_Toc482102501)

[269: در چه مدت زمانى توقيع از طرف حضرت صادر مى شده است؟ 366](#_Toc482102502)

[270: آيا توقيعات به خط خود حضرت مهدى عليه‌السلام بوده است؟ 367](#_Toc482102503)

[271: چه مقدار توقيع از ناحيه مقدسه صادر شده است؟ 368](#_Toc482102504)

[غيبت كبرا 371](#_Toc482102505)

[272: عصر غيبت كبرا چه خصوصيات ويژه اى دارد؟ 371](#_Toc482102506)

[273: غيبت حضرت مهدى عليه‌السلام به چه كيفيتى است؟ 373](#_Toc482102507)

[274: با توجه به فراگيرى ظلم و فساد در عالم، چرا امام ظهور نمى كند؟ 374](#_Toc482102508)

[275: چرا امام زمان عليه‌السلام خود را براى مومنان مورد وثوق ظاهر نمى سازد؟ 375](#_Toc482102509)

[276: مقصود از نيابت عامه در عصر غيبت كبرا چيست؟ 376](#_Toc482102510)

[277: چه كنيم تا مردم به سوى امام زمان عليه‌السلام جذب شوند؟ 378](#_Toc482102511)

[278: راه رسيدن به لقاى حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟ 379](#_Toc482102512)

[279: چرا با شنيدن نام «قائم» از جا بر مى خيزيم؟ 380](#_Toc482102513)

[280: منظور از مهدويت نوعى و شخصى چيست؟ 381](#_Toc482102514)

[281: آيا در عصر غيبت كبرا نيز نامه اى از ناحيه مقدسه صادر شده است؟ 382](#_Toc482102515)

[282: سند دو توقيع صادر شده از امام مهدى عليه‌السلام بر شيخ مفيد رحمه‌الله چگونه قابل اثبات است؟ 383](#_Toc482102516)

[283: آيا اين گونه غيبت در بين انبيا هم سابقه داشته است؟ 385](#_Toc482102517)

[284: چه محذورى داشت اگر امام زمان عليه‌السلام در بين مردم ظاهر مى بود؟ 387](#_Toc482102518)

[285: آيا خداوند نمى توانست حضرت مهدى عليه‌السلام را بدون غيبت حفظ نمايد؟ 388](#_Toc482102519)

[286: آيا با حضور امام زمان عليه‌السلام در بين مردم ممكن نبود كه ستمگران تسليم او گردند؟ 389](#_Toc482102520)

[287: اگر امام ظاهر بود و با ظالمان زمان خود مصالحه كرده و پيمان عدم تعرض مى بست چه مى شد؟ 390](#_Toc482102521)

[288: فلسفه غيبت امام زمان عليه‌السلام چيست؟ 391](#_Toc482102522)

[289: نظر فرقه «شيخيه» درباره امام زمان عليه‌السلام چيست؟ 395](#_Toc482102523)

[290: «جابلقا و جابرسا» چه شهرهايى است؟ 396](#_Toc482102524)

[291: مقصود از بدن «هورقليايى» چيست؟ 397](#_Toc482102525)

[292: چه اشكالاتى نسبت به اعتقاد شيخيه درباره كيفيت وجود امام زمان عليه‌السلام در عصر غيبت وجود دارد؟ 399](#_Toc482102526)

[293: اينكه حضرت زهرا سلام الله عليها الگوى حضرت مهدى عليه‌السلام است يعنى چه؟ 401](#_Toc482102527)

[294: دعا براى تعجيل فرج چه تأثيرى در فرج شيعيان دارد؟ 403](#_Toc482102528)

[295: وجود امام زمان عليه‌السلام در رفع بلا چه تأثيرى دارد؟ 404](#_Toc482102529)

[296: حكم كسى كه منكر امام زمان عليه‌السلام است چيست؟ 405](#_Toc482102530)

[297: وظيفه كلى ما در عصر غيبت نسبت به امام زمان عليه‌السلام چيست؟ 406](#_Toc482102531)

[298: چه تناسبى بين خورشيد پشت ابر و غيبت امام زمان عليه‌السلام وجود دارد؟ 407](#_Toc482102532)

[299: آيا ما در عصر فترت قرار داريم؟ 408](#_Toc482102533)

[300: حضرت مهدى عليه‌السلام در عصر غيبت چه كارهايى را انجام مى دهند؟ 409](#_Toc482102534)

[301: آيا موضوع غيبت با وظيفه هدايت گرى امام عليه‌السلام سازگارى دارد؟ 410](#_Toc482102535)

[302: با غيبت امام زمان عليه‌السلام چگونه مى توان امام زمان خود را شناخت؟ 412](#_Toc482102536)

[303: به چه دليل اين زمان آخرالزمان است؟ 413](#_Toc482102537)

[304: چگونه ممكن است كه امام در ميان ما باشد ولى او را نشناسيم؟ 415](#_Toc482102538)

[305: چه كنيم كه ايمانمان به وجود حضرت مهدى عليه‌السلام بيشتر شود؟ 416](#_Toc482102539)

[306: امام زمان عليه‌السلام چگونه در عصر غيبت مردم را هدايت مى كند؟ 417](#_Toc482102540)

[307: جشن هاى ميلاد چه آثارى دارد؟ 418](#_Toc482102541)

[308: چگونه مى توان ديدار صالحان با امام مهدى عليه‌السلام را اثبات نمود؟ 419](#_Toc482102542)

[309: چگونه مى توان عشق به امام زمان عليه‌السلام را در دل مردم زنده كرد؟ 420](#_Toc482102543)

[310: آيا امام زمان عليه‌السلام به تمام نقاط جهان سر مى زنند؟ 421](#_Toc482102544)

[311: معناى«بقية الله» كه از القاب حضرت است چيست؟ 422](#_Toc482102545)

[312: چرا وقتى عده اى امام زمان عليه‌السلام را مى بينند از ابتدا او را نمى شناسند؟ 423](#_Toc482102546)

[313: چرا براى امامان ديگر غيبت مقرر نگرديده است؟ 424](#_Toc482102547)

[314: چرا ما نمى توانيم خدمت امام خود برسيم؟ 425](#_Toc482102548)

[315: با چه شرايطى مى توان عاشق واقعى امام زمان عليه‌السلام بود؟ 426](#_Toc482102549)

[316: علت تأخير فرج حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟ 427](#_Toc482102550)

[317: آيا حديث«لو ادركته لخدمته ايام حياتى» دليل برترى امام زمان عليه‌السلام بر ساير ائمه است؟ 428](#_Toc482102551)

[318: چرا اگر امام زمان خود را نشناسيم، به مرگ جاهلى از دنيا رفته ايم؟ 429](#_Toc482102552)

[319: وظيفه ما براى نزديك شدن ظهور چيست؟ 430](#_Toc482102553)

[320: آيا گناهان شيعيان، سبب تأخير در ظهور مى شود؟ 431](#_Toc482102554)

[321: صدقه دادن به جهت سلامتى امام زمان عليه‌السلام چه حكمى دارد؟ 432](#_Toc482102555)

[322: چرا با وجود فساد در جهان حضرت ظهور نمى كنند؟ 433](#_Toc482102556)

[323: آيا از وقت ظهور اطلاع دادن صحيح است؟ 434](#_Toc482102557)

[324: آيا عريضه نويسى به امام زمان عليه‌السلام مدرك معتبرى دارد؟ 435](#_Toc482102558)

[325: آيا قيام قبل از ظهور حجت صحيح است؟ 436](#_Toc482102559)

[سرداب مقدس 438](#_Toc482102560)

[326: آيا امام زمان عليه‌السلام در عصر غيبت در سرداب خانه خود مخفى و غايب شده است؟ 438](#_Toc482102561)

[327: مكان حضرت مهدى عليه‌السلام در عصر غيبت كبرا كجا است؟ 441](#_Toc482102562)

[328: آيا امام زمان عليه‌السلام از سرداب مقدس ظهور خواهند كرد؟ 442](#_Toc482102563)

[تكاليف عصر غيبت 443](#_Toc482102564)

[329: مومنين چه تكاليفى در عصر غيبت نسبت به امام زمان عليه‌السلام دارند؟ 443](#_Toc482102565)

[حسب و نسب امام مهدى عليه‌السلام 446](#_Toc482102566)

[330: مشخصات ظاهرى حضرت چيست و آيا كسى مى تواند خودش را به صورت حضرت درآورد؟ 446](#_Toc482102567)

[331: آيا نام بردن اسم حضرت (محمد) جايز است؟ 447](#_Toc482102568)

[332: آيا مهدى عليه‌السلام از اولاد و نسل عباس است؟ 450](#_Toc482102569)

[333: آيا مهدى همان عيسى بن مريم است؟ 452](#_Toc482102570)

[334: به حديث: «اسمه اسمى و اسم ابيه اسم ابى چگونه پاسخ مى گوييد؟» 454](#_Toc482102571)

[335: به حديث: «المهدى من ولد الحسن چگونه پاسخ مى گوييد؟» 455](#_Toc482102572)

[ملاقات با امام مهدى عليه‌السلام در غيبت كبرا 456](#_Toc482102573)

[336: آيا تشرف به لقاى امام زمان عليه‌السلام در عصر غيبت كبرا ممكن است؟ 456](#_Toc482102574)

[337: چه كسانى از علما قائلبه جواز و امكان تشرف بوده اند؟ 457](#_Toc482102575)

[338: آيا رؤ يت و ملاقات حضرت عليه‌السلام در عصر غيبت با حكمت غيبت منافات دارد؟ 459](#_Toc482102576)

[339: در صورت امكان رؤ يت در عصر غيبت كبرا چه فرقى بين اين غيبت با غيبت صغرا است؟ 460](#_Toc482102577)

[340: مطابق توقيع امام زمان عليه‌السلام به على بن محمد سمرى آيا در عصر غيبت كبرا ملاقات حضرت ممنوع است؟ 461](#_Toc482102578)

[341: آيا قبول امكان ملاقات در عصر غيبت سبب رواج مدعيان دروغين و عوام فريبى نمى شود؟ 463](#_Toc482102579)

[342: آيا مى توان طبق قاعده سد ذرايع، ادعاى ملاقات با حضرت را دروغ دانست؟ 464](#_Toc482102580)

[343: مطابق برخى از روايات حضرت مهدى عليه‌السلام در عصر غيبت شناخته نمى شود، پس آيا رويت ممكن نيست؟ 465](#_Toc482102581)

[344: آيا امتحان مردم در عصر غيبت با قول به ملاقات منافاتى ندارد؟ 466](#_Toc482102582)

[345: چه كسانى به ملاقات حضرت در غيبت كبرا مشرف شده اند؟ 467](#_Toc482102583)

[346: كيفيت ملاقات مردم با حضرت مهدى عليه‌السلام چگونه است؟ 468](#_Toc482102584)

[347: امام زمان عليه‌السلام چه اهداف كلى و عمومى در ملاقات هاى خود دارد؟ 469](#_Toc482102585)

[348: امام زمان عليه‌السلام چه اهداف خاصى از ملاقات با مردم داشته است؟ 470](#_Toc482102586)

[349: آيا ممكن است كسى در ملاقاتش با حضرت مهدى عليه‌السلام او را بشناسد؟ 471](#_Toc482102587)

[350: وظيفه ما نسبت به كسانى كه مدعى دائمى يا غالبى رؤيتند چيست؟ 472](#_Toc482102588)

[351: آيا اصرار و الحاح به جهت ملاقات با حضرت مطلوب است؟ 473](#_Toc482102589)

[مسجد مقدس جمكران 474](#_Toc482102590)

[352: مستند ساختمان مسجد جمكران چيست؟ 474](#_Toc482102591)

[353: مدرك نماز خاص مستحبى در مسجد جمكران چيست؟ 475](#_Toc482102592)

[354: آيا سند قضيه بناى مسجد جمكران معتبر است؟ 476](#_Toc482102593)

[355: چرا در كتاب «تاريخ قم» كه پنج باب دارد اثرى از قضيه جمكران نيست؟ 477](#_Toc482102594)

[356: از آنجا كه كتاب «مونس الحزين» كتاب معروفى از صدوق نيست لذا چگونه مى توان قضيه را ثابت نمود؟ 478](#_Toc482102595)

[357: چرا كتاب مونس الحزين به شيخ صدوق نسبت داده شده است؟ 479](#_Toc482102596)

[358: مسجد جمكران از چه اهميت ويژه اى برخوردار است؟ 480](#_Toc482102597)

[359: آيا چهل بار رفتن به جمكران براى قضاى حاجت مدركى دارد؟ 481](#_Toc482102598)

[360: آيا شب چهارشنبه به مسجد جمكران رفتن مدركى دارد؟ 483](#_Toc482102599)

[361: آيا اگر كسى چهل شب چهارشنبه به جمكران مشرف شود به زيارت آقانايل مى گردد؟ 484](#_Toc482102600)

[362: اگر امام زمان عليه‌السلام به هما جا احاطه دارد، پس چرا به جمكران مى رويم؟ 485](#_Toc482102601)

[363: مسجد سهله چه ارتباطى با حضرت مهدى عليه‌السلام دارد؟ 486](#_Toc482102602)

[364: در مورد حضور در مسجد سهله چه سفارشى شده است؟ 487](#_Toc482102603)

[365: آيا در مورد حضور در مسجد سهله در شب چهارشنبه مدركى وجود دارد؟ 488](#_Toc482102604)

[ازدواج امام مهدى عليه‌السلام 489](#_Toc482102605)

[366: آيا طبق قاعده، امام زمان عليه‌السلام ازدواج كرده است؟ 489](#_Toc482102606)

[367: آيا قول به عدم ازدواج حضرت با سنت محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منافات دارد؟ 490](#_Toc482102607)

[368: در صورت قول به عدم ازدواج، به روايت مفضل بن عمر چگونه پاسخ مى دهيد؟ 491](#_Toc482102608)

[369: آيا روايت احمد بن محمد بن يحيى انبارى بر ازدواج امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 492](#_Toc482102609)

[370: آيا قصه جزيره خضرا دلالت بر ازدواج حضرت دارد؟ 493](#_Toc482102610)

[371: در برخى از روايات بر اهل و عيال حضرت اشاره شده، آيا اين دلالت بر ازدواج دارد؟ 494](#_Toc482102611)

[372: آيا كنيه «اباصالح» دلالت بر ازدواج حضرت دارد؟ 495](#_Toc482102612)

[دعاى ندبه 496](#_Toc482102613)

[373: آيا دعاى ندبه نزد علما معتبر است؟ 496](#_Toc482102614)

[374: راه تشخيص روايت صحيح از غير صحيح چيست؟ 497](#_Toc482102615)

[375: نظر بزرگان علما درباره دعاى ندبه چيست؟ 498](#_Toc482102616)

[376: چه كسانى دعاى ندبه را نقل كرده اند؟ 499](#_Toc482102617)

[377: راوى دعاى ندبه كه معاصر امام نبوده چگونه دعا را نقل مى كند؟ 500](#_Toc482102618)

[378: «محمد بن مشهدى» راوى با واسطه دعاى ندبه كيست؟ 501](#_Toc482102619)

[379: «محمد بن على بن ابى قره» راوى ديگر دعاى ندبه كيست؟ 502](#_Toc482102620)

[380: ابن مشهدى دعاى ندبه را چگونه از محمد بن ابى قره نقل كرده است؟ 503](#_Toc482102621)

[381: آيا درباره محمد بن حسين بن سفيان بزوفرى معروف به ابن مشهدى توثيقى رسيده است؟ 504](#_Toc482102622)

[382: دعاى ندبه از كدامين امام است؟ 505](#_Toc482102623)

[383: آيا دعاى ندبه انشاى برخى از علماى شيعه است؟ 506](#_Toc482102624)

[384: چه ارتباطى بين امام زمان عليه‌السلام با كوه رضوى و ذى طوى است؟ 508](#_Toc482102625)

[385: چرا اسامى تمام امامان در اين دعا ذكر نشده است؟ 509](#_Toc482102626)

[386: آيا جمله «و عرجت بروحه» مخالف با معراج جسمانى است؟ 510](#_Toc482102627)

[387: چه تأليفاتى درباره دعاى ندبه نوشته شده است؟ 511](#_Toc482102628)

[388: چه دعاهايى در عصر غيبت امام زمان عليه‌السلام درباره حضرت مستحب است؟ 513](#_Toc482102629)

[389: در چه مكان هايى سفارش دعا براى امام زمان عليه‌السلام شده است؟ 514](#_Toc482102630)

[390: فلسفه توسل به امام زمان عليه‌السلام چيست؟ 515](#_Toc482102631)

[391: آيا دعا براى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام با نهى از عجله در ظهور منافات دارد؟ 517](#_Toc482102632)

[392: آيا اگر كسى چهل روز دعاى عهد بخواند از ياران امام مهدى عليه‌السلام خواهد شد گر چه انسان بدى باشد؟ 518](#_Toc482102633)

[طول عمر 519](#_Toc482102634)

[393: آيا مسأله طول عمر امام زمان عليه‌السلام مورد اعتراض اهل سنت واقع شده است؟ 519](#_Toc482102635)

[394: آيا خداوند مى تواند عمر كسى را به اين حد طولانى كند؟ 520](#_Toc482102636)

[395: آيا طول عمر به اين حد، از حيث علمى امكان دارد؟ 522](#_Toc482102637)

[396: آيا طول عمر امكان عملى داشته است؟ 524](#_Toc482102638)

[397: آيا در روايات اهل سنت به طول عمر اشخاص اشاره شده است؟ 525](#_Toc482102639)

[398: آيا كسانى در امت هاى پيشين عمر طولانى داشته اند؟ 526](#_Toc482102640)

[399: آيا طول عمر امكان فلسفى و منطقى دارد؟ 527](#_Toc482102641)

[علايم ظهور 529](#_Toc482102642)

[400: چه آثارى در نقل علائم ظهور است؟ 529](#_Toc482102643)

[401: چه فرقى بين علايم ظهور و شرايط ظهور است؟ 531](#_Toc482102644)

[402: آيا علايم ظهور با احاديث نفى توقيت منافات دارد؟ 532](#_Toc482102645)

[403: آيا اعلان علايم و شرايط ظهور سبب اطلاع دشمنان از اسرار سياسى است؟ 533](#_Toc482102646)

[404: آيا علايم ظهور متعلق بدا واقع مى شود؟ 534](#_Toc482102647)

[405: چه راه صحيحى در بررسى علايم ظهور پيشنهاد مى كنيد؟ 535](#_Toc482102648)

[406: آيا روايات علايم ظهور اشكال سندى و متنى دارد؟ 536](#_Toc482102649)

[407: مقصود از «تنفس زكيه» كه قبل از ظهور كشته خواهد شد كيست؟ 537](#_Toc482102650)

[408: مسيح دجال كيست؟ 539](#_Toc482102651)

[409: سفيانى كيست؟ 540](#_Toc482102652)

[410: معركه هرمجدون چيست؟ 541](#_Toc482102653)

[411: مقصود از مسيحيت صهيونيستى چيست؟ 543](#_Toc482102654)

[412: مقصود از خسوف و كسوف كه از علايم ظهور است چيست؟ 544](#_Toc482102655)

[413: مقصود از صيحه و فزع آسمانى در علايم ظهور چيست؟ 545](#_Toc482102656)

[414: مقصود از نداى آسمانى در علايم ظهور چيست؟ 546](#_Toc482102657)

[415: مقصود از خروج دجال كه از علايم ظهور به حساب آمده چيست؟ 547](#_Toc482102658)

[قرآن و ظهور موعود جهانى 549](#_Toc482102659)

[416: آيه «وعد» چگونه بر ظهور موعود جهانى دلالت دارد؟ 549](#_Toc482102660)

[417: آيه «ارسال رسول» چگونه بر ظهور امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 551](#_Toc482102661)

[418: آيه «وراثت» چگونه بر ظهور امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 552](#_Toc482102662)

[419: آيه «استضعاف» چگونه بر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام دلالت دارد؟ 554](#_Toc482102663)

[420: آيه «ارتداد» چگونه بر ظهور امام زمان عليه‌السلام دلالت دارد؟ 556](#_Toc482102664)

[421: آيه «قتال» چگونه بر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام دلالت دارد؟ 557](#_Toc482102665)

[ابتداى ظهور 558](#_Toc482102666)

[422: از كجا كه مهدى موعود ظهور نكرده باشد؟ 558](#_Toc482102667)

[423: امام زمان عليه‌السلام چگونه از زمان مناسب ظهور خود آگاهى مى يابيم؟ 559](#_Toc482102668)

[424: حكمت معين نبودن وقت ظهور حضرت چيست؟ 561](#_Toc482102669)

[425: آيا تعيين وقت ظهور صحيح است؟ 563](#_Toc482102670)

[426: آيا جمله«كما ملئت ظلما و جورا» با صالح بودن مردم منافات دارد؟ 564](#_Toc482102671)

[427: معناى ظهور امام زمان عليه‌السلام چيست؟ 565](#_Toc482102672)

[428: مراد از ظهور اصغر و اكبر چيست؟ 566](#_Toc482102673)

[429: چه عواملى زمينه ساز حكومت واحد جهانى است؟ 567](#_Toc482102674)

[430: ظرفيت كلى براى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟ 568](#_Toc482102675)

[431: امام زمان عليه‌السلام در ظاهر با چه سنى ظهور مى كنند؟ 569](#_Toc482102676)

[432: خصوصيات جسمى امام زمان عليه‌السلام هنگام ظهور چگونه است؟ 570](#_Toc482102677)

[433: آيا علايم قريب براى ظهور، با اينكه حضرت به طور ناگهانى ظهور مى كند منافات دارد؟ 572](#_Toc482102678)

[434: خداوند متعال چه عنايتى به جهت پيروزى حضرت مهدى عليه‌السلام هنگام ظهور انجام خواهد داد؟ 573](#_Toc482102679)

[435: اولين مكانى كه حضرت در آنجا ظهور مى كند كجاست؟ 575](#_Toc482102680)

[436: حضرت مهدى عليه‌السلام بعد از ظهور چه عملى انجام مى دهند؟ 576](#_Toc482102681)

[437: اول كسى كه با حضرت مهدى عليه‌السلام بيعت مى كند چه كسى است؟ 577](#_Toc482102682)

[438: آيا جبرئيل بعد از وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عهد كرده كه برزمين نازل نشود؟ 578](#_Toc482102683)

[439: مقصود از اصلاح امر حضرت مهدى عليه‌السلام در يك شب چيست؟ 579](#_Toc482102684)

[440: غلبه بر جهان با ياران اندك چگونه ممكن است؟ 581](#_Toc482102685)

[441: آيا پيروزى حضرت مهدى عليه‌السلام بر مخالفان و گسترش حكومتش همراه با اعجاز است؟ 582](#_Toc482102686)

[442: آيا حضرت مهدى عليه‌السلام با شمشير قيام خواهد كرد؟ 584](#_Toc482102687)

[443: كشتارى كه در روايات مهدويت به آن اشاره شده به چه وقتى اشاره دارد؟ 587](#_Toc482102688)

[444: حجم كشتارها و خونريزى ها در هنگام قيام حضرت مهدى عليه‌السلام چه مقدار است؟ 588](#_Toc482102689)

[445: مطابق روايات شيعه قتل ها در چه وقتى خواهد بود؟ 589](#_Toc482102690)

[446: با امكان هدايت بشر از راه دعوت اخلاقى و تربيت انسانى، چرا امام زمان عليه‌السلام از شمشير استفاده مى كند؟ 592](#_Toc482102691)

[447: شيوه و رفتار امام زمان عليه‌السلام با ظالمان و دشمنان چگونه خواهد بود؟ 594](#_Toc482102692)

[448: آيا بيشتر قتل ها كه توسط حضرت انجام مى گيرد از مسلمانان است؟ 595](#_Toc482102693)

[449: آيا امام زمان عليه‌السلام بعد ظهور با اعراب به جنگ برمى خيزد؟ 597](#_Toc482102694)

[450: اينكه امام زمان عليه‌السلام هنگام ظهور بر عرب شديد است به چه معنا است؟ 598](#_Toc482102695)

[451: آيا امام زمان عليه‌السلام در مقابله خود با منحرفان، از منحرفان شيعه شروع مى كند؟ 599](#_Toc482102696)

[452: وظايف حضرت عيسى عليه‌السلام بعد از نزول از آسمان چيست؟ 601](#_Toc482102697)

[453: حضرت عيسى عليه‌السلام بعد از نزول به چه شريعتى عمل مى كند؟ 602](#_Toc482102698)

[454: منجى و رهبر در حكومت عدل توحيدى جهانى كيست؟ 603](#_Toc482102699)

[455: زندگانى حضرت عيسى عليه‌السلام بعد از نزول چه مقدار است؟ 606](#_Toc482102700)

[اصحاب امام مهدى عليه‌السلام 607](#_Toc482102701)

[456: عدد اصحاب خاص امام زمان عليه‌السلام بعد از ظهور چند نفر است؟ 607](#_Toc482102702)

[457: آيا امام زمان عليه‌السلام غير از 313 نفر اصحاب ديگرى نيز دارند؟ 608](#_Toc482102703)

[458: اصحاب حضرت مهدى عليه‌السلام چگونه وارد مكه مى شوند؟ 609](#_Toc482102704)

[459: اصحاب امام زمان عليه‌السلام از چه كشورهايى هستند؟ 611](#_Toc482102705)

[460: آيا در ميان اصحاب امام زمان عليه‌السلام عرب وجود ندارد؟ 612](#_Toc482102706)

[461: آيا در ميان اصحاب امام زمان عليه‌السلام زن نيز وجود دارد؟ 613](#_Toc482102707)

[462: آيا ياران زن حضرت از جمله 313 نفرند؟ 614](#_Toc482102708)

[463: اگر اسامى اصحاب حضرت از ابدا مشخص شده چگونه ما مى توانيم خود را از اصحاب او قرار دهيم؟ 615](#_Toc482102709)

[464: آيا با امام زمان عليه‌السلام از روى اكراه بيعت مى شود؟ 616](#_Toc482102710)

[465: چه كسانى با حضرت مهدى عليه‌السلام بيعت خواهند كرد؟ 617](#_Toc482102711)

[466: امام زمان عليه‌السلام با اصحاب خود بر سر چه اصولى پيمان مى بندد؟ 618](#_Toc482102712)

[467: اصحاب امام زمان عليه‌السلام در شجاعت چگونه اند؟ 619](#_Toc482102713)

[468: آيا اصحاب حضرت مهدى عليه‌السلام از منطقه خاصى هستند؟ 620](#_Toc482102714)

[469: اصحاب حضرت مهدى عليه‌السلام چه ويژگى هايى دارند؟ 621](#_Toc482102715)

[470: چگونه مى توان با 313 نفر دنيا را تسخير كرد؟ 622](#_Toc482102716)

[471: وزيران دولت حضرت مهدى عليه‌السلام غالبا از چه قشرى هستند؟ 623](#_Toc482102717)

[472: بيشتر ياران حضرت از شرق هستند، چگونه با عقب ماندگى شرق مى توان بر غرب پيروز شد؟ 624](#_Toc482102718)

[473: كارگزاران دولت حضرت مهدى عليه‌السلام چه كسانى هستند؟ 625](#_Toc482102719)

[474: آيا در ميان اين همه مسلمان و شيعه 313 نفر يار براى حضرت وجود ندارد؟ 626](#_Toc482102720)

[تاريخ بعد از ظهور 627](#_Toc482102721)

[475: آيا در عصر ظهور همه يك عقيده و مرام خواهند داشت؟ 627](#_Toc482102722)

[476: امام مهدى عليه‌السلام با كدام دين بر عالم حكومت مى كند؟ 628](#_Toc482102723)

[477: آيا در دولت حضرت مهدى عليه‌السلام جز مسلمان روى زمين باقى نمى ماند؟ 630](#_Toc482102724)

[478: در عصر ظهور كدامين مذهب حاكم است؟ 632](#_Toc482102725)

[479: حضرت مهدى عليه‌السلام بعد از ظهور با انحرافات فكرى چگونه برخوردار خواهد كرد؟ 634](#_Toc482102726)

[480: آيا حكومت امام مهدى عليه‌السلام نژادى است؟ 636](#_Toc482102727)

[481: آيا نوع حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام همانند ساير حكومت ها است؟ 638](#_Toc482102728)

[482: امام زمان عليه‌السلام در مقابله با ستمگران و اجراى حدود و احكام الهى چگونه رفتارى دارند؟ 639](#_Toc482102729)

[483: آيا در عصر ظهور، زندگى بشر سامان مى يابد؟ 640](#_Toc482102730)

[484: سرلوحه برنامه هاى حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟ 641](#_Toc482102731)

[485: چه عواملى در موفقيت حضرت مهدى عليه‌السلام در گسترش عدل تأثيرگذار است؟ 643](#_Toc482102732)

[486: سيره عملى و روش شخصى حضرت مهدى عليه‌السلام بعد از ظهور چگونه است؟ 644](#_Toc482102733)

[487: وضعيت امنيت اجتماعى در عصر ظهور چگونه است؟ 645](#_Toc482102734)

[488: در عصر ظهور، رشد عقلى و تكامل علمى انسان چگونه است؟ 646](#_Toc482102735)

[489: عصر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام از حيث رشد تربيتى چگونه است؟ 648](#_Toc482102736)

[490: حضرت مهدى عليه‌السلام در تقسيم اموال چگونه رفتار خواهد كرد؟ 649](#_Toc482102737)

[491: وضعيت مردم در عصر ظهور از حيث رفاه اقتصادى چگونه است؟ 650](#_Toc482102738)

[492: كثرت اموال در عصر ظهور از چه راهى حاصل مى شود؟ 652](#_Toc482102739)

[493: در عصر ظهور وضع مساجد چگونه خواهد بود؟ 653](#_Toc482102740)

[494: آيا حضرت مهدى عليه‌السلام بعد از ظهور مسجد الحرام و مسجد النبى را تغيير خواهد داد؟ 654](#_Toc482102741)

[495: آيا امام زمان عليه‌السلام بعد از ظهور از ابوبكر و عمر انتقام خواهد گرفت؟ 656](#_Toc482102742)

[496: چرا امام زمان عليه‌السلام بعد از ظهور به حكم داوود عمل مى كند؟ 657](#_Toc482102743)

[497: امام زمان عليه‌السلام«ياتى بدين جديد» يعنى چه؟ 659](#_Toc482102744)

[498: امام زمان عليه‌السلام «ياتى بسلطان جديد» يعنى چه؟ 661](#_Toc482102745)

[499: امام زمان عليه‌السلام به «امر جديد» قيام مى كند يعنى چه؟ 662](#_Toc482102746)

[500: امام زمان عليه‌السلام «ياتى بقضاء جديد» يعنى چه؟ 663](#_Toc482102747)

[501: امام زمان عليه‌السلام «ياتى بسنة جديدة» يعنى چه؟ 664](#_Toc482102748)

[502: آيا امام مهدى عليه‌السلام قيام كننده به كتاب جديد است؟ 665](#_Toc482102749)

[503: حكمت مشاركت حضرت مسيح در حكومت عدل جهانى چيست؟ 667](#_Toc482102750)

[504: با وجودى كه حضرت عيسى عليه‌السلام پيامبر است چرا رياست حكومت جهانى براى حضرت مهدى عليه‌السلام است؟ 668](#_Toc482102751)

[505: حضرت مهدى عليه‌السلام با يهود و نصارا چگونه رفتار خواهد كرد؟ 669](#_Toc482102752)

[506: بين ظهور امام زمان عليه‌السلام و برپايى قيامت چه مقدار فاصله است؟ 670](#_Toc482102753)

[507: اگر حكومت حضرت حكومت عدل جهانى است پس چرا به شهادت مى رسد؟ 671](#_Toc482102754)

[508: آيا در حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام تمام مردم اصلاح خواهند شد؟ 673](#_Toc482102755)

[509: مقر حكومت امام مهدى عليه‌السلام بعد از ظهور كجاست؟ 674](#_Toc482102756)

[510: اگر در عصر ظهور عقل ها كامل مى گردد ديگر چه احتياجى به امام مى باشد؟ 675](#_Toc482102757)

[511: آثار و بركات ظهور حضرت چيست؟ 676](#_Toc482102758)

[512: آيا امام زمان عليه‌السلام بعد از ظهور تكنولوژى كنونى را گسترش مى دهد؟ 677](#_Toc482102759)

[513: چه علاماتى در عصر ظهور حضرت اتفاق خواهد افتاد؟ 678](#_Toc482102760)

[514: چگونه يك فرد مى تواند عهده دار يك تحول بسيار بزرگ گردد؟ 679](#_Toc482102761)

[515: اگر بايد امام را امام ديگر غسل دهد حضرت را چه كسى غسل خواهد داد؟ 680](#_Toc482102762)

[مدت حكومت عدل جهانى توحيدى 681](#_Toc482102763)

[516: مقتضاى قاعده عمومى در رابطه با مدت حكومت عدل توحيدى امام زمان عليه‌السلام چيست؟ 681](#_Toc482102764)

[517: مفاد روايات در مورد مدت حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام چيست؟ 682](#_Toc482102765)

[518: روايات مختلف در مورد مدت حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام را چگونه توجيه مى كنيد؟ 684](#_Toc482102766)

[519: وسعت حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام چه مقدار است؟ 686](#_Toc482102767)

[520: مطابق قواعد مدت حيات بشريت بعد از ظهور چه مقدارى بايد باشد؟ 687](#_Toc482102768)

[رجعت 688](#_Toc482102769)

[521: رجعت به چه معنا است؟ 688](#_Toc482102770)

[522: سابقه اعتقاد به رجعت از چه زمانى است؟ 689](#_Toc482102771)

[523: آيا رجعت از ضروريات تشيع است؟ 690](#_Toc482102772)

[524: چرا متكلمين بحث از رجعت را در علم كلام مطرح مى كنند؟ 691](#_Toc482102773)

[526: آيا دليل عقلى بر ضرورت رجعت وجود دارد؟ 693](#_Toc482102774)

[527: آيا قرآن به رجعت كسانى به اين دنيا اشاره نموده است؟ 695](#_Toc482102775)

[528: چه آثارى بر اعتقاد به رجعت مترتب است؟ 697](#_Toc482102776)

[529: آيا رجعت با عقل و فلسفه سازگارى دارد؟ 698](#_Toc482102777)

[530: آيا اعتقاد به رجعت برگرفته از يهود است؟ 700](#_Toc482102778)

[531: آيا تمام احاديث رجعت از طرق شيعه وارد شده است؟ 701](#_Toc482102779)

[532: آيا قول به رجعت مستلزم تناسخ باطل است؟ 702](#_Toc482102780)

[533: آيا قرآن مخالف قول به رجعت است؟ 703](#_Toc482102781)

[534: آيا رجعت عمومى و همگانى است؟ 704](#_Toc482102782)

[535: آيا در عصر ظهور بانوان نيز رجعت مى كنند؟ 705](#_Toc482102783)

[پاورقی ها 706](#_Toc482102784)